

مآخذ اشعار در آثار بهائی

جلد پنجم

مآخذ اشعار فارسی

ل - ی

تألیف

دکتر وحید رافتی

مآخذ اشعار در آثار

بهائی

جلد پنجم

مآخذ اشعار فارسی

ل - ی

تألیف

دکتر وحید رافتی

مؤسسه معارف بهائی

مآخذ اشعار در آثار بهائی، جلد پنجم

تألیف دکتر وحید رأفتی

از انتشارات مؤسسه معارف بهائی، همیلتون، انتاریو، کانادا

حق چاپ محفوظ- ۱۶۶ بدیع، ۲۰۰۹ میلادی

چاپ اول ۱۰۰۰ نسخه

شماره بین المللی کتاب ۷-۶۱-۱۹۳-۱۸۹۶-۱

خوشنویسی و طرح روی جلد از استاد امیر حسین تابناک

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۳	مقدمه
۱۲	صورت حروف اختصاری و معادل کامل آنها
۱۳	حرف ل
۲۹	حرف م
۱۶۵	حرف ن
۲۳۹	حرف و
۲۸۱	حرف هـ
۳۶۷	حرف ی
۴۴۷	فهرست اہم کلمات ابیات و مصاربع
۴۷۰	فهرست اسامی شعراء و محل درج شرح حال آنان
۴۷۳	فهرست اعلام و اہم مواضع
۴۹۴	کتاب شناسی

مقدمه

در آثار طلعات مقدّسه بهائی به وفور به آیات کتب مقدّسه قبل، احادیث و اقوال انبیاء و ائمه اطهار، اشعار شعرای ترک، عرب و عجم و ضرائب الامثال سائره در دو زبان عربی و فارسی استشهاد شده است. در حقیقت برای اولین مرتبه در تاریخ ادیان الهی نه تنها کلام انبیاء بلکه بسیاری از افکار رشیکه و احساسات متعالیه و آراء و عقاید صائبه بعضی از ادباء و عرفاء بنام عرب و عجم و حتی پاره ای از کلمات نغز عامیانه متداول در بین اهل کوچه و بازار شرافت آنرا یافته است تا در آثار این دور صمدانی بصورت جزئی از عنصر کلام الهی درآید و نیز در آثار مبین این ظهور عظیم جلوه ای گسترده پیدا کند. آنچه از آثار گذشتگان، به مضمون و یا به عین عبارت، در آثار بهائی نقل گشته گیرائی و زیبایی و وسعتی شگفت انگیز به مفاهیم و مضامین مندرج در این آثار داده است.

تعیین مآخذ آنچه از آثار گذشتگان در کتب و الواح و آثار بهائی نقل شده، کاری بسیار مهمّ و دقیق است و یکی از اساسی ترین زمینه های تحقیق در آثار بهائی را تشکیل می دهد، زیرا فهم بهتر آثار مبارکه ای که حاوی این قبیل منقولات می باشد در بسیاری از موارد موکول به شناسائی قائلین و منابع کلام آنها است و گاهی تنها با دانستن سوابق این سخنان است که می توان معنی و مفهوم دقیق آثار مبارکه را به وضوح دریافت. بنابراین، وجود این سخنان در آثار بهائی به خودی خود ایجاب می کند که صاحبان این اقوال شناخته شوند، مآخذ گفته هایشان تعیین گردد و سوابق ادبی و فکری گفته ها مشخص شود و با توجه به این نکات مطالعه دقیق آثار مبارکه صورت پذیرد.

در سال ۱۹۹۰ میلادی توفیق رفیق گشت و مآخذ و سوابق بعضی از ابیات عربی منقول در آثار مبارکه که تعیین شده بود طبع جزوه‌ای در ۱۵۰ صفحه تحت عنوان مآخذ اشعار در آثار بهائی، جلد اول، مآخذ اشعار عربی، به همت مؤسسه معارف بهائی در کانادا منتشر گردید. سپس در سال ۱۹۹۵ میلادی به عنایت الهی مآخذ و سوابق ابیات فارسی مندرج در آثار مبارکه بهائی که با حروف الف تا ثاء شروع می‌شود تحت عنوان مآخذ اشعار در آثار بهائی، جلد دوم، مآخذ اشعار فارسی، الف - ث در ۴۱۳ صفحه به همت همان مؤسسه جلیله در کانادا انتشار یافت.

جلد سوم کتاب مآخذ اشعار در آثار بهائی که حاوی مطالعه ابیات و مصاریح مبتدا به حروف ج - ز می‌باشد در سال ۲۰۰۰ میلادی در ۴۳۷ صفحه منتشر گردید و جلد چهارم کتاب شامل مطالب مربوط به حروف ژ - گ در سال ۲۰۰۴ میلادی در ۴۷۵ صفحه انتشار یافت. حال در ادامه آن مجلدات مآخذ و سوابق اشعار فارسی منقول در آثار مبارکه بهائی را که با حروف ل - ی آغاز می‌شود با نهایت مسرت در اختیار اهل ادب می‌گذارد و امیدوار است که مطبوع طبع دوستان راستان قرار گیرد. در مقدمه این کتاب تکرار نکاتی که در مقدمه مجلدات سابق نیز مذکور شده مفید به نظر می‌رسد:

• نقل اشعار گذشتگان در آثار بهائی در وهله اول به قصد استشهاد صورت می‌گیرد تا بر استحکام و قدرت استدلال افزوده گردد و مخاطب را بر آن دارد تا مطلب مورد بحث را راحت‌تر بفهمد و بپذیرد و به مضمون آن دلالت گردد. نقل اشعار می‌تواند آرایش ادبی به کلام دهد و بر جذبه و شور آن بیفزاید، لحن کلام را جذاب‌تر کند، وزن خوش‌آیندی به آن دهد و ظنین مطلب را در مذاق جان شیرین‌تر

سازد. نقل اشعار این امکان را نیز فراهم می‌آورد که سخن بسیار در الفاظ معدود یک بیت و یا حتی یک مصرع به خواننده منتقل گردد و از نیاز مطلب به شرح و بسط بکاهد.

- در آثار بهائی اشعار شعراء گاه بطور مستقیم و با معرفی شاعر نقل شده و گاه بدون آنکه به نام گوینده تصریح شود مصرع یا بیتی نقل گردیده است. یافتن اشعاری که شاعر آن معلوم است مستلزم مراجعه به آثار شاعر و کتب تذکر است که با صرف وقتی چند معمولاً می‌توان شعر مورد نظر را پیدا نمود. اما اگر نام شاعر ذکر نشده باشد تعیین نام گوینده و محلّ و مأخذ شعر می‌تواند کاری بسیار دشوار باشد زیرا شعرو ادب فارسی را وسعتی نامحدود است که برای شناسائی آن باید عمرها صرف مطالعه و تحقیق شود.

- تعداد دقیق ابیاتی که از اشعار شعرای عرب و عجم در آثار بهائی نقل شده بر نویسنده معلوم نیست زیرا هنوز تمام آثار بهائی جمع و تدوین نگشته و این بنده حتی آثار مدوّن بهائی را به خاطر یافتن ابیات منقول در آنها بطور منظم و مرتّب مورد مطالعه و مذاقه قرار نداده است. فقط در موقع مطالعه مجموعه‌های چاپی و خطی آثار مبارکه، که به مقاصد و اهداف مختلف صورت گرفته، هر جا به اتفاق به بیت و یا مصرعی برخورد نموده آنرا استخراج و جمع‌آوری کرده و سپس در صدد یافتن مأخذ و منبع آن برآمده است. اگرچه نام گوینده و مأخذ تعدادی از ابیات استخراج شده هنوز بر این حقیر معلوم نیست اما قائلین بسیاری از ابیات مستخرجه را تعیین کرده و مأخذ اکثریت قریب به اتفاق آنها را مشخص ساخته است.

- نکته‌ای که در مطالعه اشعار منقول در آثار بهائی باید مورد دقت قرار گیرد آن است که در بعضی موارد مصرع و یا بیتی که در آثار بهائی نقل گشته لزوماً با آنچه در دیوان شعراء و کتب ادبی ثبت شده مطابقت لفظی ندارد زیرا بسیار بعید است که طلعات مقدسه بهائی برای نقل بیتی از شعرای عرب و عجم به دیوان شاعر مورد نظر مراجعه و بیت مربوطه را به عین الفاظ از دیوان و یا مجموعه‌ای خاص نقل نموده باشند. آنچه بیشتر طبیعی به نظر می‌رسد آن است که در شرح و بسط مطالب هرجا بیت و یا مصرعی مناسب به ذهن رسیده نقل و بدان استشهاد شده و به این جهت گاهی حتی یک مصرع و یا بیت با تفاوت الفاظ در چند اثر مختلف نقل گشته است.

- نکته دیگری که در باره اشعار وارده در آثار مبارکه بهائی باید بیان شود آن است که طلعات مقدسه بهائی ابیات و مصارع منقول را در اکثر مواقع نظر به مضامین و مفاهیم مندرج در آنها نقل نموده‌اند و به ندرت ناظر به شاعر و سراینده بیت بوده‌اند.

- انتساب اشعار به چند شاعر مختلف و نحوه ثبت صحیح ابیات نیز از نکات عمده‌ای است که باید در این مطالعه مطمح نظر قرار گیرد زیرا در مواردی چند اهل ادب یک بیت را به چند شاعر مختلف نسبت داده‌اند و آنرا در کتب مختلف به انواع مختلف ثبت نموده‌اند. مسئله انتساب اشعار و نحوه ثبت صحیح آنها از مسائل عمده و دقیق ادبی است و طبیعتاً ورود در این معرکه که فلان بیتی که به چند شاعر نسبت داده شده حقیقتاً از کدام یک از آنها می‌باشد و یا ثبت صحیح بیت چگونه باید باشد از حدود این مطالعه خارج بوده است. این نوع

مطالعات که باید با صرف وقت و تحقیقی وسیع و منظم و عالمانه صورت گیرد می‌تواند موضوع مطالعاتی جداگانه در آینده باشد.

- نکته دیگری که توجه به آن لازم است آن که گاهی مثلی در آثار مبارکه نقل گشته که عین و یا عبارتی شبیه به آن مصرعی از یک شعر است. در این موارد تعیین این مطلب که آیا آن مثل در شعر شاعری به نظم کشیده شده و یا شعری به السن و افواه درافتاده و بعداً حکم ضرب‌المثل یافته خود مطلبی دقیق و قابل مطالعه است. گوآنکه شاید در بسیاری از موارد نتوان به اطمینان گفت که قدمت از آن کدامیک بوده است.

با توجه به این چند نکته آنچه در این کتاب با بضاعتی مزجاء مطمح نظر نویسنده قرار گرفته ارائه نام شاعر و مأخذ شعر مورد نظر بوده و اگر بیت در کتابی موثق یافت شده به ارجاع خواننده به آن کتاب اکتفاء نموده و رعایت‌الاقدم فالاقدم را در ارائه مأخذ ضروری ندانسته است.

مطلبی که در اثر مطالعه این کتاب توجه خواننده بصیر را به خود معطوف خواهد داشت و احیاناً مایهٔ اعجاب او خواهد گشت وسعت و تنوع اشعاری است که در آثار مبارکهٔ بهائی به انحاء مختلف نقل و یا به مضامین آنها اشاره گردیده است.

ورود صدها بیت شعر فارسی در آثار بهائی نشان‌دهندهٔ ارتباط عمیق و وسیع آثار بهائی با ادبیات اصیل فارسی و مبین این حقیقت است که بهائیان ایرانی تا چه حد باید به اهمیت میراث عظیم ادبی شعرای ایران وقوف یابند، آنرا گرامی بدارند، بر خود ببالند و بالاخره با شعر فارسی مؤانست و مؤالفت دائمی برقرار سازند.

نقل ابیات عدیده از اساتید شعر فارسی نظیر حافظ و سعدی و صنادر عرفان اسلامی نظیر سنائی، عطار و مولوی نشان‌دهنده ارتباط ذهنی و زبانی طلعات مقدسه بهائی با ادیبانی است که آثارشان در ظل آراء و آثار مبارکه این ظهور می‌تواند مورد مطالعات تازه قرار گیرد. این ارتباط ضامن توالی تأثیر و گسترش نفوذ افکار ادبائی است که ادب و عرفان ایرانی را با نبوغ و ظرافت فکری و خلاقیت فطری خود غنی و جاودان نگه‌داشته‌اند و حال با انتشار آثار بهائی در سراسر عالم تجلیات آراء و افکار آنان امکان آنرا یافته‌است تا در مقیاسی بسیار وسیعتر در معرض مطالعه و دقت‌میلونها نفعی قرار گیرد که در جریان مطالعه آثار بهائی با آنان آشنائی می‌یابند. ورود گسترده شعر فارسی در آثار مبارکه بهائی و قصائد، غزلیات و ابیاتی که از قلم نفس شاعر و مبین امر بهائی عز‌صدور یافته مطالعه شعر و شاعری و تعمق در متون اصیل ادب فارسی را به عنوان عنصری اساسی در مطالعه معارف بهائی ایجاب می‌نماید.

نحوه عرضه مطالب در این کتاب آن خواهد بود که ابتداء مصارح و یا ابیات را به همان نحوی که در آثار بهائی نقل شده به ترتیب حروف الفبای کلمات اول مصرع و یا بیت ثبت خواهد نمود و بعد به نقل اثر یا آثار مبارکه‌ای که حاوی آن مصرع و یا بیت است خواهد پرداخت و سپس اسم شاعر و مأخذ شعر را تعیین خواهد کرد و سرانجام اگر توضیح مطلبی در باره اثر و یا شعر نقل شده ضرورت پیدا نماید به شرح آن مطالب نیز خواهد پرداخت.

در نقل آثار مبارکه‌ای که حاوی ابیات شعراء است سعی بر آن خواهد بود که از آثار مبارکه به اندازه کافی نقل شود تا هم زمینه مطلب و کیفیت نقل و استشهاد به شعر کاملاً مبرهن گردد و هم بر مندرجات آثار مبارکه اطلاع کافی حاصل آید. نکته‌ای که در نقل آثار و الواح مبارکه باید به آن توجه داشت آن است که

هرجا اثری از کتب مطبوعه بهائی نقل شده مأخذ آن به دقت ارائه گردیده، اما در غالب مواردی که الواح و آثار مبارکه از مأخذ و منابع خطی استخراج شده نام و مشخصات مخاطب (اگر معلوم بوده) و مطلع لوح ثبت گردیده تا به شناساندن اثر کمک نموده باشد.

در ارائه سوابق مصارح و ابیات نیز ابیات قبل و بعد شعر منقول به تناسب مقام نقل خواهد شد تا مفاهیم بیت با توجه به ابیات دیگر کاملاً معلوم و واضح گردد. بدیهی است که اگر بیتی از فلان قصه مفصل مثنوی مولوی و یا فلان قصیده مطول خاقانی نقل شده باشد ارائه تمام ابیات قصه مولوی و یا قصیده خاقانی در این کتاب میسر نبوده و خواننده علاقمند باید برای مطالعه تمام ابیات به مأخذ مربوطه مراجعه نماید.

برای آن که یافتن بیت و یا مصرع مورد نظر آسان باشد فهرست مبسوطی از لغات مهمه مصارح و ابیات تهیه شده و به آخر این کتاب اضافه گردیده است. خاصیت این فهرست آن است که اگر فردی یک کلمه از بیت و یا مصرعی را بخاطر داشته باشد می تواند با مراجعه به این فهرست تمام بیت را در کتاب پیدا نماید.

برای آن که اطلاعاتی در باره گوینده اشعار ارائه شده باشد در اولین مرتبه ای که شعری از شاعری نقل شده شرح حال مختصر او مذکور گشته و خواننده گرامی برای کسب اطلاعات بیشتر به چند مأخذ مهم در باره آن شاعر ارجاع گردیده است. واضح است که این کتاب جایی برای درج مفصل احوال و بحث مشروح در باره آثار شعراء نبوده است. برای آن که محل درج شرح احوال شعراء معلوم شود صورت الفبائی اسامی و موضعی که شرح حال شاعران در آن مندرج شده در پایان کتاب ارائه گردیده است. برای یافتن سریع مطالب و اسامی علم

مندرج در این کتاب نیز فهرستی تحت عنوان "فهرست اعلام واهم مواضیح" تهیه و به انتهای کتاب افزوده شده است. این فهرست الفبائی خوانندگان گرامی را با مطالب و مندرجات این کتاب آشنا خواهد نمود و آنان را در یافتن سریع و دقیق مطالب و مواضیح مهمه مساعدت خواهد کرد.

چون در این اثر به اسامی کتب عدیده به کرات اشاره خواهد شد و نقل مشخصات جامع هر کتاب در هر مورد ضرورت ندارد مشخصات کامل کتب و مآخذی که مورد رجوع و استفاده قرار گرفته تحت عنوان "کتاب شناسی" در انتهای کتاب درج شده و در متن این اثر غالباً به ذکر عنوان اختصاری مأخذ و شماره صفحه و شماره جلد (اگر اثری در چند جلد بوده) اکتفا شده است. خوانندگان گرامی برای وقوف از مشخصات کامل کتبی که مطالب و مندرجات آنها مورد نقل و استشهاد در این کتاب قرار گرفته باید به قسمت "کتاب شناسی" مراجعه فرمایند.

در این مقام شایسته چنان است که از اداره محفظه آثار در مرکز جهانی بهائی که نسخه ای از خوشنویسی جناب مشکین قلم را برای طبع در اختیار حقیر گذاشته اند صمیمانه تشکر و سپاسگزاری نماید. نسخه اصل این خوشنویسی در ذیل شماره 53 cy در آن اداره محفوظ است. خوشنویسی مزبور حاوی رباعی حضرت عبدالبهاء است که می فرمایند:

همه ذرات جهان آینه اسماء شد	لیک اسماء الهی زصفت پیدا شد
خط من آینه‌ئی گشت کلام حق را	کلک من آینه دار قلم الاعلی شد

اثر جناب مشکین قلم در فصل اشعار مبتدا به حرف "ه" در این کتاب به طبع رسیده است.

امید آن که این مطالعه اهل تحقیق و تتبع در آثار مبارکه بهائی را سودمند واقع شود و با جمع‌آوری تمام مصارح و ابیات منقول در آثار مبارکه بهائی و عرضه مأخذ و سوابق آنها راه کمال پیماید و به تدریج با مطالعات وسیع‌تر و دقیق‌تر، هرچه بیشتر بر غنای آن افزوده گردد.

حیفا _ وحید رأفتی

تابستان ۲۰۰۳ میلادی

صورت حروف اختصاری و معادل کامل آنها

ب	بدیع ، تاریخ بدیع
ج	جلد
ط	طهران
ل م م	لجنة ملی محفظة آثار امری
م	میلادی، تاریخ میلادی
م م م	مؤسسه ملی مطبوعات امری
ن ک	نگاه کنید
ه ش	هجری شمسی
ه ق	هجری قمری

مآخذ اشعار فارسی
در آثار بهائی



حرف

ل

لاله ساغرگیر و نرگس مست و بر من نام فسق داوری دارم خدایا من که را داور کنم

حضرت عبدالبهاء در لوح حضرت ابوالفضائل گلپایگانی که با عبارت "یا من وقف حیاتہ لاعلاء کلمۃ اللہ..." آغاز میشود چنین می فرمایند:

... دوستان اکتفا به بلایای این عبد نمایند آنان نیز به کمال تدبیر در سر سرّ تعلیمات خقیّه به اطراف ارسال نمایند و نشر اراجیف کنند و بنیان پیمان را فتور خواهند و در وهن قصور نکنند با وجود آن که هیچ زحمتی ندارند و هیچ تعبی ندانند و هیچ فکری نیندیشند و از هیچ چیز نه جزئی و نه کلی مسئول نباشند و مکلف نگردند، لاله ساغرگیر و نرگس مست و بر من نام فسق- داوری دارم خدایا من که را داور کنم...

(منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۲۵۰-۲۵۱)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح آقا سید مهدی سلیل آقاسیدرضای باقراف چنین میفرمایند:

... در ایام سلطنت عبدالحمید بکرات و مرآت از دشمنان آشنا و بیگانه لویحی بما بین همایون تقدیم شد که این عبد با احرار عثمانیان همدستان است و شب و روز در هدم بنیان استقلال بذل مجهود می نماید و بکرات و مرآت هیأت تفتیش و تحقیق از مابین پادشاهی آمده و این عبد را در نحت تضییق و تحقیق و تعذیب گرفت و صدمات شدید زده در سجن نیز محاط بجواسیس ابلیس بودم و در زندان محصور بمراقب و نگهبان هر روز تلغراف رمزی در کار بود و هر شام حوادث مشنوم آشکار. گاهی تهدید نفی فیزان بود و گهی تخویف غرق دریای بی پایان، هیچ

صبحم خفته یا خندان نیافت هیچ شامم با سرو سامان نیافت حال که احرار ابرار
بمیدان آمدند هر نامهربان ترویج و تشهیر می نماید که این عبد ضد آزادگان است
و مخالف حریت پروران،

فنعم ما قال الشاعری:

لاله ساغرگیر و نرگس مست و بر من نام فسق

داوری دارم خدایا من که را داور کنم ...

(اسرار ربانی، ج ۲، ص ۲۰۵)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح احبای الهی در یادکویه چنین می فرمایند:

هو الله

ای یاران روحانی عبدالبهاء از بدایت طوفان در ایران، در جمیع نامه ها به
طهران و سائر اطراف مرقوم گردید که حزب الله باید در این طوفان اعظم مداخله
ابدأ در امور سیاسی نمایند از جمیع طوائف و احزاب کناره گیرند و بهیچ فرقه ای
همراز نگردند و هم آواز نشوند. حتی در محافل روحانی ذکری از افکار و آراء هیچ
گروهی از احزاب ایرانی نشود ما را نه با مشروطه رازی و نه با استقلال آهنگ و
آوازی. لهذا یاران جمیع بخود مشغول بودند و به تحسین اخلاق مألوف با جمیع
صلح و آشتی داشتند و ره دوستی و راستی پیمودند، در هیچ مجمعی حاضر
نشدند و با هیچ فرقه ای همدم نگردیدند. بی طرف بودند و بی غرض، بی خیال
بودند و بی مرض، ولی رؤسای استقلال جو مانند حاجی میرزا فضل الله نوری
مجتهد و آقاسیدعلی مجتهد یزدی طرفدار استقلال بودند و بر منابر و در محافل
فریاد می زدند و مقاله ها طبع نموده و در کوچه و بازار اعلان می کردند که بهائیان
مشروطه طلبند و مؤسس مجلس ملت، ای مردم بهائیان را مقصد اینست که حریت
سیاسی و حریت دینی اعلان شود تا کتب و الواح بهاء الله و صُحُف و زُبُر باب و
مکاتیب عبدالبهاء را واضحاً طبع نمایند و نشر کنند و به ترویج دین و آئین خویش
پردازند و در کتاب اقدس ایشان منصوص است که حکومت مشروعه مشروطه
است لهذا بجان و دل کوشند که مشروطیت را تأسیس نمایند و میرزافضل الله نوری

مجتهد بکرات و مرآت اوراقی مرقوم نمود و طبع و نشر کرد و در میان مردم منتشر ساخت و الآن در دست کلّ موجود با وجود این وضوح که حزب الله با هیچ فرقه ای همدم نشدند متهم به مشروطی طلب گردیدند. حال بد خواهان نغمه دیگر ساز نموده اند و افترائی دیگر آغاز کرده اند از قرار معلوم در این ایام در قفقازیا به واسطه روزنامه ها انتشار می دهند که بهائیان با مشروطه طلبان منازع و مجادل بودند و با مجلس ملت معایر و معارض بلکه در تفریق و تشیت مشروطه مداخله عظیمه داشته اند، سبحان الله این چه اعتساف است و این نفوس چقدر بی انصاف. حامیان استقلال مانند دو مجتهد مذکور و سائرین بهائیان را به مشروطه طلبی متهم می نمودند حال بعضی از بد خواهان بهائیان را به دشمنی مشروطه طلبان متهم می کنند و حال این که بهائیان با هیچ فرقه ای همدم نیستند و همراز نه، خیرخواه عمومند و مهربان با جمهور، صلح عالمیان طلبند و دفع نزاع و جدال بین آدمیان خواهند خیرخواه جمیعند و محبّ صغیر و کبیر، عالم آفرینش را آسایش خواهند تا به صلح اعظم آرایش یابد، با وجود این چگونه خود را باین اختلاف و نزاع بی فکران مشغول نمایند و حال آن که اختلاف و نزاع موجود در ایران در نزد بهائیان مانند ملعبه صبیان است، اهمیتی ندارد بلکه اهمیت در صلح عمومی است و راستی و دوستی و آشتی در بین جمیع طوائف و ادیان و شعوب و قبائل انسانی، بهائیان این مقصد را خدمت کنند و این قضیه ترویج دهند و در این سیل جانفشانی نمایند دیگر نه کاری به مشروطیت دارند و نه تعلقی به استقلال. باری ما را چنان گمان بود که تا به حال اقلأ در نزد ناس معلوم شده است که بهائی یعنی روحانی، در امور دنیوی چه سیاسی و چه دین آن قطعاً مداخله نمائیم سبحان الله در جنگ و جدال طهران سپاه و لشکر جمیع شیعیان، با وجود این گویند که بهائیان سبب تفریق جمع شدند، لاله ساغرگیر نرگس مست و بر من نام فسق -- داوری دارم خدا یا من که را داور کنم. آیا در این نیز شبهه است؟

مقصود این است که شما حقیقت این مسئله را در قفقازیا به واسطه روزنامه ها انتشار دهید تا مردم بدانند که نفوسی مبغض در کمینند و این مفتریات را وسیله

تهییج و تعرض ناس به بهائیان نمایند. بهائیان را اهل اروپا و امریکا درست شناخته اند زیرا جمیع کتب و الواح را جمع نموده و هیأتی تشکیل کردند و تحقیق نمودند از اروپائیا استفسار کنند که مسلک بهائیان چه و مقصدشان چه تا حقیقت حال بر قفقازیان مشهود گردد. ما را پرواز در هوائی دیگر، و مقصد و مراد عالمی دیگر، امیدواریم که بعون و عنایت الهیه سبب آمیزش و محبت و صلح و سلام در بین جمیع فرقی عالم گردیم تا این ظلمت عداوت از جهان بنور وحدت انسانی زائل گردد و حقیقت عمومیت بشریه که هیأت اجتماعیّه واحده اند ظاهر و آشکار شود و ثابت و برقرار ماند. و علیکم البهاء الابهی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح "جناب میرزا حبیب طیب و جناب امین الاطباء و جناب علی اشرف" در خوی چنین می فرماید:

هو الله ای یاران مهربان الحمد لله الطاف جمال ابهی مانند دریا موج میزند و فیوضات ملکوت اعلی موجش به اوج میرسد. ندای جانفزای یا بهاء الابهی از باختر بلند است و آهنگ خوش یا علی الاعلی از خاور گوزد هر هوشمند. صیت شمس حقیقت جهانگیر است و آوازه دلبر آفاق در شرق و غرب معروف و شهیر. دلها سرمست باده الست است و جانها در خمخانه عشق می پرست. علم وحدت عالم انسانی به قوت بهاء الله بلند و رایت هدایت آسمانی در اوج اعلی موج زن. آهنگ عبودیت است که جهان را باهتزاز انداخته و بانگ محویت و فنای عتبه کبریاست که خاور و باختر را به حرکت آورده با وجود این نفوسی که باثر کلک خویش و مهر و امضاء عبارتی رکیک شلیک ربوبیت زدند و خویش را شمس الله الاکبر نامیدند و کل شمس عنده من کل صغیر اصغر گفتند و جمال مبارک تیشه بر ریشه این ادعا زد و بصریح عبارت فرمود که اگر آئی از ظل امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود، وسیله ای نیافتند که این بنده آستان را متهم کنند جز این که زبان بهتان گشایند که فلان ادعای ربوبیت دارد. آیا هدیانی اعظم از این می شود؟ لا والله. قطع نظر از جمیع بشر، حجر و مدر و شجر شهادت دهند که عبدالبهاء را آرزویی جز عبودیت آستان نه و کلمه ای که دلالت بر وجود کند از فم

اوصادر نه. فنعم ماقال، لاله ساغرگیر و نرگس مست و بر من تام فسق. ولی این های و هوی و عریده را چه اهمیتی و چه نتیجه ای؟ الا آن یروا انفسهم فی خسران مبین. از فضل جمال مبارک امیدوارم که لسان ناطق باشید و نخل باسق گردید و نجم بازغ شوید و علیکم البهاء الابهی. ع ع

حضرت عبدالبهاء مصرع دوم بیت فوق را نیز در الواح عدیده نقل فرموده اند و آن الواح در ذیل "داوری دارم..." مندرج است. بیت مزبور از حافظ شیرازی است و تمام غزلی که حاوی این بیت می باشد در ذیل "داوری دارم خدایا..." مندرج گردیده است.

در باره بیت مورد مطالعه در شرح سودی (ج ۳، ص ۱۹۳۲) چنین آمده است: ساغرگیر، ترکیب وصفی: قده گیرنده. داوری، یا حرف مصدری: حکومت کردن داوری یعنی حاکم.

موصول بیت - لاله قده بدست گرفته و نرگس هم مست است، اما مرا فاسق می نامند یعنی باده دهنده و مست دیگرانند اما فاسقی بنام من تمام می شود پس داوری زیاد دارم. عجبا که را حاکم انتخاب نمایم. مراد عجبا در این قضیه که حاکم می شود که از روی انصاف و عدالت داوری کند.

در باره اقدامات حاجی میرزا فضل الله نوری و آقاسید علی مجتهد یزدی که در لوح احبای بادکوبه مورد شرح و بسط حضرت عبدالبهاء قرار گرفته در کتاب واقعات اتفاقیه (ص ۱۴۶-۱۴۷) چنین آمده است:

... در تاریخ ۹ ذی القعدة ۱۳۲۵، حاجی شیخ فضل الله و حاجی سیدعلی آقای یزدی و سید محمد یزدی در میدان توپخانه رحل اقامت انداخته متذکر به این کلام: "ما دین نبی خواهیم، مشروطه نمیخواهیم. وا محمدا! و الاسلاما! وادینا! داد از غریبی دین مسلمانان! مشروطه کفر است، منافی مسلمانی است. مشروطه خواهان بابی هستند. این تدبیرات بابی ها است."

قریب دو بیست -- سیصد نفر از اشرار و قاطرچی و ساربان و عوام بازاری، در میدان به ریاست آقا شیخ فضل الله و حاجی سیدعلی آقا مقیم میدان شدند. از قرار مذکور، به توسط مجدالدوله و حاجب الدوله اجازه مسکرات هم داده شده، بازار عرق خوری رواج گرفت....

مقصود حضرت عبدالبهاء در لوح سه نفر از یاران خوی در عبارت "... نفوسی که به اثر کلک خویش..." اشاره به اقدامات و دعاوی میرزا محمدعلی غصن اکبر است که شرح آن را به تفصیل در لوح هزاربیتی نیز مرقوم فرموده اند و متن آن لوح در ذیل شماره ۱۸۹ در صفحات ۲۵۹-۳۰۰ کتاب منتخباتی از مکاتیب (ج ۴) به طبع رسیده است.

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت "هیچ صبحم خفته..." که در لوح آقاسید مهدی نقل شده به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید.

لطف حقّ با تو مداراها کند چون که از حدّ بگذرد رسوا کند

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزامحمد اسمعیل جهرمی اخوان صفا در شیراز چنین میفرمایند:

هو الله ای مظلوم سبیل الهی نامه مفصل شما با وجود عدم فرصت بدقت ملاحظه گردید عبدالبهاء در این ایام در دریای رسائل غرق. هرنامه مهستی را اگر یک کلمه جواب بنگارد همت فوق العاده نموده است. با وجود این نامه شما را بقدر مقدور جواب مشروح مینگارد الحمد لله قریب ربع قرنست که در امر مبارک قرین ثبوت و رسوخ بودی و از شدت مصائب و بلایا خسته و ملول نگشتی برادر عزیز را جام شهادت لبریز دیدی و به تیر ظالم خونخواری عبدالوهاب را آغشته بخون و خاک یافتی با وجود این صبور بودی و وقور و حمول بودی و شکور اموال بتاراج رفت و املاک بدست عوانان افتاد از الطاف حقّ امیدوارم که در شیراز بهمت یاران راحت جان یابی و مسرت وجدانی جوئی از سید عبدالحسین لاری مرقوم نموده بودی ان لم یرجع عن الضلال المبین یاخذہ الله بقهر عظیم. لطف حقّ با تو مداراها کند -- چون که از حدّ بگذرد رسوا کند. اشعار آبدار که مانند آب زلال در ماتم برادر بزرگوار از قریحه سیاله جاری شده بود ملاحظه گردید مضمون اثر طبع موزون بود البتّه در مستقبل بیشتر در منظوم منشور گردد مناجاتی در ذکر شهادت شهید سبیل ربّ الارباب جناب عبدالوهاب اخوی آن جناب بدرگاه احدیت گردید در ذیل است مطالعه فرمائید البهائیک ۱۳ شوال ۳۷.

الهی الهی قد ماج بحرالبلاء و هاج اریاح الأضرأ و اشتدت قواصف البأسا و وقعت الرزیه الکبری القاصمه لظهور الاحباب و هی مصیبه عبدالوهاب....

(مجموعه آثار، شماره ۸۴، ص ۴۹۷)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزامیر نیبیل زاده چنین میفرمایند:
 هوالله ای صحرانورد سبیل الهی عبدالبهاء شما را گهی به طوح صحرا و بیابان
 اندازد و گهی در سنگلاخ کوهستان بدواند. گهی چون آه عاشقان در هر فرازی
 روان نماید و گهی چون سیل سرشک مشتاقان در هر نشیبی دوان سازد تا آنکه
 تمکن تمام یابد و متانت بی پایان جوئید و تا انسان در سبیل الهی هر مشقتی
 نبیند و به هر زحمتی مبتلا نگردد خام است و پرفتور، بی نام است و پرقصور. لهذا
 این زحمت رحمت است و این مشقت عین عنایت. زیرا نظریه عاقبت است. سینه
 زمین تا با آلت آهنین خراشیده نشود به گل و ریاحین تزئین نیابد. شب روی سبب
 راحت بامداد است و زحمت و انقلاب بحران سبب راحت جسم و جان. باری،
 فی الحقیقه جانفشانی و فدائی حضرت یزدان... الحمدلله بی دینی متدبّین و
 فساد اخلاق متمدّنین ایران یعنی مدعیان چون آفتاب ظاهر و عیان گشت. به قول
 رومی:

لطف حقّ با تو مدارها کند

چونکه از حدّ شد فزون رسوا کند...

(آیات بینات، ص ۴۴۹)

بیت منقول در الواح فوق در مثنوی مولوی (دفتر سوم، بیت ۲۴۸۷) چنین آمده
 است:

حلم حقّ گرچه مواساها کند

لیک چون از حدّ بشد پیدا کند

بیت مزبور در مثنوی طبع جعفری به این صورت ثبت شده است:

حلم حقّ گرچه مواساها کند

چونکه از حدّ بگذرد رسوا کند

(مثنوی طبع جعفری، ج ۸، ص ۸۶)

در بارهٔ بیت مورد مطالعه در شرح جامع (ج ۳، ص ۶۲۸) چنین آمده است:
 حلم حقّ گرچه مواساها کند لیک چون از حد بشد، پیدا کند
 هرچند حلم و صبر خداوند با بدکاران، خیلی مدارا می کند، ولی هرگاه تباهکاری
 آنان از حدش تجاوز کند، خداوند آنان را رسوا می کند (چنانکه امام المتقین
 می فرماید: ولئن امهل الله الظالمین فلن یفوت اخذهُ. "و اگر خداوند به ستمکار،
 مهلت دهد هرگز از مؤاخذهٔ او در نمی گذرد.)

برای ملاحظهٔ شرح فجایع حاجی سید عبدالحسین لاری علیه بهائیان به کتاب
 لمعات الانوار (ج ۲، ص ۳۹-۵۱) مراجعه فرمائید.

لعل را گرم مهر نبود باک نیست عشق در دریای غم غمناک نیست

حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان میرزا آقاخان خادم الله عزّ صدور یافته و به تاریخ ۴ ربیع الاول سنه ۱۳۰۸ هـ ق مۆرخ است چنین می فرماید:

ناصره جناب آقاعلی اکبر علیه بهاء الله

هو الله تعالی شأنه العظمة والافتداری

حمد حضرت مقتدری را لایق و سزا که جمعی از مظلومین را به قدرت کامله و قوت محیطه در این ارض که به قول عباد منفای قاتلین و سارقین است جمع نمود و به عنایت کبری و فضل لایحصی و رحمت عظمی اسباب حبس را تبدیل فرمود فی الحقیقه جهنم را به طراز بهشت عدن زینت بخشید جلّت قدرته و جلّ سلطانه. سبحان الله این قدرتی که اظهر از آفتاب است احدی به آن ملتفت نه مگر باز مظلومهای عالم... از حقّ میطلبیم در هر حین عنایت فرماید آنچه را که سبب اتحاد و اتفاق افتاده و قلوب دوستان حقّ جلّ جلاله است به شأنی که احزان را مقام نماند و کدورت را شأنی نباشد اگرچه در یک مقام حالت غم هم از غم محسوب نه، لعل را گرم مهر نبود باک نیست -- عشق در دریای غم غمناک نیست. فی الحقیقه عشق که آمد جمیع دفاتر بیچیده می شود، طوبی از برای نفسی که به حرارت عشق گرم شد و به نور عشق منور گشت اوست که ظلمت را به نور و زشت را به زیبا تبدیل نماید...

بیت از مولوی است که در مثنوی (دفتر دوم ، بیت ۱۷۷۰-۱۷۷۱) چنین می فرماید:

عاشقان را ملت و مذهب خداست	ملت عشق از همه دینها جداست
عشق در دریای غم غمناک نیست	لعل را گرم مهر نبود باک نیست

در شرح بیت مورد مطالعه در شرح جامع (ج ۲، ۴۴۸-۴۴۹) چنین مذکور است:

لعل را گرم مهر نبود، باک نیست عشق در دریای غم، غمناک نیست. اگر لعل، مهر و نشانی نداشته باشد، باکی نیست. عشق در دریای اندوه اندوهگین نشود. لعل به خودی خود ارزش دارد، چه مهر داشته باشد یا نداشته باشد، و یا به صورت سکه درآمد باشد و یا در نیامده باشد زیرا ارزش و بهای لعل به شکل و هیأت ظاهری آن بستگی ندارد، بلکه ذاتاً ارزشمند است. همینطور عاشق صادق چه مقید به آداب و رسوم شرعی باشد و چه نباشد باکی بر او نیست، هرچند که اگر به آداب شرع درآید نور علی نور است.

لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب سوی او میغیژو او را می طلب

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح جناب صدر الصدور همدانی چنین می فرمایند:

هو الله طهران _ حضرت صدر همدانی علیه بهاء الله الابهی ای منادی میثاق اثرکاک مشکبار ملاحظه گردید گویا جنت رضوان بود یا ریاض حدیقه عرفان نفحات معطرې استشمام شد حلاوت بی منها مذاق را حاصل گردید زیرا معانیش تضرع و ابتهال بود و مبانیش ثبوت بر عهد و میثاق اظهار خجالت نموده بودید، ملای رومی میگوید لنگ و لوک و خفته شکل بی تعب سوی او میغیژو او را می طلب مادام قلبت به نار محبت الله مشتعل و روحت به بشارات جمال ابهی مستبشر و طوق عبودیت درگاه مقدسش در گردن است و حلقه بندگی و اطاعتش در گوش ابدأ محزون مشو مخجول مگرد شرمسار مشو و مأیوس مگرد پرتو فضل و عنایتش شامل است و ید احسان و مکرمتش باذل ...
(تاریخ حضرت صدرالصدور، ص ۲۰۳)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا محمد علی پا قلعه چنین می فرمایند:

یا من انجذب من نفحات الله قد رتلّت آیات شوقک و تلوت کتاب
حبک لله ربک الرحمن الرحیم ...
در خصوص تبلیغ به وضع مذکور مرقوم نموده بودید نشر نفحات الله بجمیع اقسام
مقبول هر نوع پیش آمد حرکت فرمایند ملای رومی گفته:

لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب سوی او میغیز و او را میطلب
 این صهای الهی در هر قدحی گوارا تبلیغ امرالله اعظم اسبابش انقطاع از ما سوی
 الله و صبر و تحمل مشقات فی سبیل الله و لسان ناطق به ذکر الله و قلب منور به نور
 معرفه الله الحمد لله جمیع اسبابش نزد آن جناب مهیا ولی در ضمن نشر نجات الله
 و اعلائی کلمه الله باید منادی عبودیت محضه صرفه خالصه مخلصه حقیقه باطنیه
 ظاهریه کلیه جزئیة روحیه جسمیه این عبد در عتبه جمال ابهی گردی و از هیچ
 نفسی تفسیری و یا تأویلی و یا شرحی و یا تشریحی قبول مفرمانی، حتی تثبت فی
 حیز الوجود عبودیه لم ترعین الامکان مثلها تالله الحق اتی اعوذ بالرحمن من کل
 اسم و صفة و سمة غیرها و ما احلی ذکرها فی مذاقی و ما اشهی حلوها فی فؤادی
 و ما اللذ طعمها فی فمی و ما اعطر رائحتها فی مشامی و ما انور اشراقها فی بصری و
 ما اروی شرابها لغلبلی و ما اشفی دریاقها لمرضی و ما امهر طیبها لعللی و ما اثبت
 آیاتها فی قلبی و ما اوضح بیناتها فی حقیقتی و ما ابدع بردها فی کبدی و ما اسطع
 نورها فی وجهی و ما اخفی سرها فی سریرتی و اتی انصرع الی ربی ان یتبت علیها
 قدمی و یهبأ لی من امری رشداً و البهاء علیک و علی کل ثابت علی الميثاق. ع.ع

بیت منقول چنان که تصریح فرموده اند از مولوی است که در دفتر سوم مثنوی
 (بیت ۹۸۰-۹۷۹) چنین می فرماید:

در طلب زن دایماً تو هر دو دست

که طلب در راه نیکو رهبر است

لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب

سوی او می غیز و او را می طلب

در بیت مورد مطالعه "لوک" به معنی کسی است که از شدت ضعف و سستی
 به زانو و دست راه می رود و "خفته" به معنی خمیده است. غیزیدن نیز به معنی
 خزیدن و با چهار دست و پا راه رفتن و یا به روی زانو نشسته و راه رفتن است.

مفهوم بیت بنا به شرح مندرج در شرح جامع (ج ۳، ص ۲۴۱) آن که:

تو در هر حالی که هستی یعنی چه لنگ و چه ناتوان و چه خمیده و چه فاقد ادب،
خلاصه در هر حال و شکلی که هستی خود را به سوی او بکشان و او را طلب کن.

مآخذ اشعار فارسی
در آثار بهائی



حرف

م

ما از آن درد کشانیم که دریا زده ایم

نبیل زرنندی در شرح وقایع سفر جمال قدم از بغداد به اسلامبول چنین نوشته است که در بندر سامسون در چین ورود به واپور در حضور مبارک حاضر بودم که فرمودند: ما از آن درد کشانیم که دریا زده ایم.

مصرعی که بنا بر ضبط نبیل اعظم زرنندی از لسان جمال قدم جاری شده از همای شیرازی است و غزلی که حاوی این مصرع می باشد به نقل از حدیقه الشعراء (ج ۳، ص ۲۰۸۶-۲۰۸۷) به شرح ذیل است:

تا به دامان تو ما دست تو لا زده ایم

به تولای تو بر هر دو جهان پا زده ایم

تا نهادیم به کوی تو صنم روی نیاز

پشت پا بر حرم و دیرو کلیسا زده ایم

نشوی غافل از اندیشه شیدایی ما

گرچه زنجیر به پای دل شیدا زده ایم

در خور مستی ما رطل و خم و ساغر نیست

ما از آن باده کشانیم که دریا زده ایم

همه شب از طرب گریه مینا من و جام

خنده برگردش این گنبد مینا زده ایم

تا نهادیم سر اندر قدم پیرمغان

پای برفرق جم و افسر و دارا زده ایم

میرزا رضاقلی همای شیرازی که نام او را علی اکبر و محمدعلی نیز نوشته اند فرزند ملاّ بدیع خان شیرازی است. رضاقلی در سال ۱۲۱۲ هـ ق / ۱۷۹۷ م متولد شد، علوم ادبیه را در نزد علمای فارس فراگرفت، سپس چندی در بلاد عراق به کسب علوم پرداخت و سفری نیز به هند نمود. همای شیرازی پس از مراجعت از هند چندی در شیراز و اصفهان و طهران اقامت نمود و سپس در اصفهان سکنی گزیده مقیم شد و در همین شهر به سال ۱۲۹۰ هـ ق / ۱۸۷۳ م در سن هفتاد و هشت سالگی رخت به سرای دیگر کشید. همای شیرازی صاحب طبعی روان، ذوقی وفیر و اندیشه ای نیکو بوده و دیوان اشعارش با عنوان شکرستان در سال ۱۳۲۰ هـ ق / ۱۹۰۲ م به طبع رسیده است.

برای ملاحظه شرح احوال و اطلاع از مآخذ مطالعه بیشتر در باره همای شیرازی به حدیقه الشعراء (ج ۳، ص ۲۰۹۰ - ۲۰۹۱) و مکارم الآثار (ج ۲، ص ۴۳۳-۴۳۶) مراجعه فرمائید.

ما بتو مأنوس و تو محسوس ما

حضرت بهاء الله در صدر مراسله ای که در سلیمانیه در جواب معروضه ملااحمد مرقوم فرموده اند چنین می فرمایند:

لا تـیأس من روح الله

ما بتو مأنوس و تو محسوس ما

هفت شهر عشق را عطارد گشت

ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

کلك مشکین تو هر دم که ز ما یاد کند

ببرد اجر دوصد بنده که آزاد کند

این بنده ضعیف و طلعت نحیف نمی داند بکدام کلمات مهمل غیر مستعمل اظهار مطلب نماید که هر چه در آن حضرت عرض شود افک صرف است و آنچه ذکر آید شرک محض...

(رحیق مختوم، ج ۱، ص ۴۰۸-۴۰۹)

گوینده مصرع "ما بتو مأنوس..." بر حقیر معلوم نیست. عبارت "لا تیأس من روح الله" در آیه ۸۷ سوره یوسف (۱۲) است که یعقوب پس از گمشدن فرزندش یوسف به سایر فرزندان خود چنین گفت:

"یا بنی اذهبوا فتحسبوا من یوسف و اخیه و لا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون". مفهوم کلام الهی آن که ای فرزندان بروید و از حال یوسف و برادرش جو یا شوید و از رحمت خدا نومید مباشید زیرا جز کافران هیچ دلی از رحمت خدا نومید نیست.

برای مطالعه شرح ابیات دیگری که در لوح مبارک مذکور شده به ذیل آن ابیات مراجعه فرمائید.

ما بها و خون بها را یافتیم

حضرت بهاء الله در لوح شیخ چنین می فرمایند:

... حضرت نجفعلی آنرا اخذ نمودند و با کمال جذب و شوق قصد مقام شهادت نمود و باین کلمه ناطق:

{ ما بها و خون بها را یافتیم } این بگفت و جان داد...

(لوح شیخ، ص ۵۴)

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

... در جناب نجفعلی علیه بهاء الله تفکر نمائید هنگامی که او را بقربانگاه دوست می بردند باین فرد ناطق: ما بها و خون بها را یافتیم مکرر به این فرد ناطق تا آن که به شهادت فائز گشت...

(مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۲۱۶-۲۱۷)

و نیز حضرت بهاء الله در لوح دیگری که به تاریخ ۴ رجب سنة ۱۳۰۹ هـ ق مورخ است چنین می فرمایند:

حمد مالک یوم دین را لایق و سزااست که به انوار بیان عالم امکان را منور نمود... جناب عارف ملکوتی نجفعلی که رو به مشهدفدا نمود و به این کلمه نطق فرمود: ما بها و خون بها را یافتیم، با کمال شوق و اشتیاق جان را نثار نمود...

و نیز حضرت عبدالبهاء در وصف مراتب جانبازی بعضی از شهدای امر مبارک چنین می فرمایند:

... و دیگری (اشهد أن لا اله الا الله و یا بهاء الابهی) فریاد بر می آورد و دیگری (ما بها و خون بها را یافتیم) نعره می زد و دیگری قصیده بندگی حضرت ورقا را با آواز

بلند ترانه می نمود، و دیگری با وجد و طرب با قاتلها وداع می کرد و خداحافظ
می گفت ...

(مکاتیب، ج ۳، ص ۱۴۱)

مصرعی که به کرات در آثار مبارکه بهائی نقل شده از مولوی است که در دفتر
اول مثنوی شریف چنین می فرماید:
...گر مرادت را مذاق شکر است

بی مرادی نه مراد دلبر است

هر ستاره ش خونبهای صد هلال

خون عالم ریختن او را حلال

ما بها و خونبها را یافتیم

جانب جان باختن بشتافتیم

ای حیات عاشقان در مردگی

دل نیایی جز که در دل بردگی

من دلش جسته به صد ناز و دلال

او بهانه کرده با من از ملال

گفتم آخر غرق تُست این عقل و جان

گفت رُو رُو بر من این افسون مخوان

من ندانم آنچه اندیشیده ای

ای دو دیده دوست را چون دیده ای...

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۴۸-۱۷۵۴)

در باره بیت مورد مطالعه در شرح جامع (ج ۱، ص ۴۷۶) چنین آمده است:

ما بها و خونبها را یافتیم

جانب جان باختن بشتافتیم

اینک که ما بها، و خونها را دریافته ایم، یعنی ما که بهای گذشت از خود را دریافته ایم، پس بسوی جان باختن در راه معشوق روانه شده ایم. حاج مآلهادی سبزواری می گوید:

اشارت است به حدیث قدسی مَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ وَمَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَمَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَىٰ دِينِهِ "هرکه عاشقم شود، عاشقش شوم: و هرکه را عاشق شوم، کُشَمَش و هرکه را کُشَم بر من است خونهایش.

برای ملاحظه شرح احوال جناب نجف علی شهید به لثالی درخشان (ص ۱۷۱-۱۷۳) مراجعه فرمائید.

ما درون را بنگریم و حال را ما برون را ننگریم و قال را

حضرت بهاء الله در لوح "جناب غوغای عشق" چنین می فرمایند:

هو الله نامه دوستی بر مخزن نیستی وارد شد و معانی روحانی آن مسرت تازه و فرح
بی اندازه بخشید معلوم است دوستان معنوی که در آشیان الهی وطن دارند باید از
خاک درگذرند و از افلاک بگذرند قدم از تراب بردارند و در ساحت قدس ربّ
الارباب گذارند این اصحاب را هیچ سدی حائل نشود و هیچ مغیری تغییر ندهد از
خمر عشق مدهوشند و از جام شوق بیهوش، مست جمال لایزالند و محو زلال
بیمثال و ظاهر ایشان اگر نار جلوه نماید باطن ایشان بنور دلالت می کند عالم
الفاظ ایشان را از مراتب بلند معنی منع نکند و حجابات مجاز از مواقع حقیقت
محجوب نسازد بپر توکل پرواز نمایند و بجناح عزّ توحید در هوای قدس تجرید سیر
کنند و آنگهی حرکت عوالم تفرید بقلب راجع است و قلب پاک لطیف را بی
باکی در لسان و بیان کثیف ننماید ما درون را بنگریم و حال را - ما برون را ننگریم
و قال را...

بیت منقول از مولوی است که می گوید:

ما درون را بنگریم و حال را	ما زبان را ننگریم و قال را
گرچه گفت لفظ ناخاضع رود	ناظر قلبیم اگر خاشع بود

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۵۹ - ۱۷۶۰)

در باره بیت مورد مطالعه در شرح جامع (ج ۲، ص ۴۴۶) چنین مذکور است:

ما درون را بنگریم و حال را	ما زبان را ننگریم و قال را
----------------------------	----------------------------

ما که حقّ تعالی هستیم به زبان و گفتار مردمان کاری نداریم، بلکه با قلب و درون آنان کار داریم. مستند به حدیث: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ**. "همانا خداوند، ننگرد به صورت ها و دارایی شما، بل نگرد به دلها و رفتار شما."

ما زیاران چشم یاری داشتیم

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

انگلدند

جناب پروفیسر ادوارد برون المحترم

هو الله ای دوست محترم مهربان مدتی است که بهیچوجه از آن یار دیرین خبری نرسیده و نور محبتی ندیده و گوش انتظار پیامی نشنیده ما زیاران چشم یاری داشتیم، یاد ایامی که باوارگان در این سامان سر و سودا داشتی همیشه مذکور و مرکوز وجدان و سبب شادمانی دل و جانست با وجود آنکه رشته محبت پیوسته است و الفت قلبیه باقی و برقرار آیا چه شد که نسیان بر قلب یاران مستولی شد، یاد یاران یار را میمون بود اگرچه فسحت و وسعت ایام آن دوست قدیم را مشغول به مسرت و شادمانی نموده و بکامرانی واداشته در این صورت یاد آوارگان افتادن آسان نه مگر قوه کلیه بمیان آید و مجبور بر تذکر دوستان قدیم کند،

یاد آرید ای مهان زین مرغ زار یک صباحی در میان مرغزار

باری مقصود این است که ما بر الفت قدیم ثابتیم و ان شاء الله نابت مرور دهور فراموشی نیارد و خاموشی نبخشد همواره بیاد شما مشغولیم و بذکر شما مألوف علی الخصوص چون مناسبتی بمیان آید و مؤانستی گردد زیرا موهبت عظیمه ای از حضرت یزدان در حق آن یار مهربان شده باید قدر آنرا بدانند و آن این است که از مورخین فرنگستان کسی جز آن جناب بساحت اقدس فائز نگشت و این موهبت تخصیص بشما یافت بسیار باید قدر این بخشش یزدانی و موهبت رحمانی را بدانید هرچند حال معلوم نه ولیکن در استقبال نهایت اهمیت را پیدا خواهد نمود. ای یار مهربان این را بدان که این موهبت تاج کرامتی است بر هامة تو که قرون

عظیمه مدار مفخرت جمیع منتسبین و خویش و پیوند است تعجب مفرما قدری در قرون اولی ملاحظه کن که در ایام حضرت روح مؤانست شب و روز آن حضرت در نزد نفسی اهمیت نداشت و الطاف و عنایت او را قدر و وقعی نبود حال سنگی که در حوالی طبریا یک مرتبه بشرف جلوس جسد مطهر آن حضرت فائز شد محل زیارت و سجود نصف روی زمین است ملاحظه فرما که چه اهمیتی پیدا نمود همیشه چنین بوده و خواهد بود که مطالع نور الهی در زمان خود در انظار اهمیتی نداشتند و عنایاتشان سبب مفخرت و مسرت ناس نبود لکن چون انوار شمس حقیقت بر آفاق تایید بتراب اقدام آن نفوس مبارکه ملوک ارض سجده نمودند. باری مقصود این است که این گوهر بخشایش الهی را محفوظ بدار و چون لؤلؤ مکنون در صدف قلب جای و مأوی ده همتی فرما که روز بروز این در یکتای درّی رونق و لطافتش تزیید یابد و در قطب امکان بر اکیلل شرف باذخ بدرخشد. عبدالبهاء نهایت حرمت را از این جهت در حق آن حضرت ملحوظ داشته و دارد و در بعضی از مکاتیب ذکرش را نموده آنچه از برای تو باقی خواهد ماند این است پایدار و مادون آن موج سراب است نه آب، نمایش است نه بخشایش وهم است نه حقیقت و عنقریب بر آن حضرت نیز این حقیقت آشکار گردد. خلاصه اگر عزت ابدیه جوئی و سلطنت سرمدیه که صیت بزرگواریت در جهان باقی منتشر گردد و آوازه قدسیّت تا بملکوت الهی رسد در عبودیت آستان مقدس الهیه سهیم و شریک عبدالبهاء شو و این عالم فانی را بکلی فراموش فرما از خود بگذر و به حضرت دوست پیوند عبدالبهاء بنهایت خاکساری تصرّح و زاری می نماید که شاید به بندگی درگاه الهی موقّ شود زیرا بندگان حق عبودیت صرفه را اکیلل جلیل خویش دانند و خدمت یاران الهی را مفخرت عظمی شمرند لهذا در این مورد بنگارش این نامه پرداخت از خداوند میطلبم که این بنده گنهکار عبدالبهاء را موقّ بسرور قلب یاران نماید باقی همواره بیادت مسرور و شادمانیم والسلام. المشتاق عباس اشباط سنه ۱۹۰۱.

مصرع منقول از حافظ است که در یکی از غزلیات خود چنین می فرماید:

خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم	ما زیاران چشم یاری داشتیم
حالیا رفتیم و تخرمی کاشتیم	نا درخت دوستی برکی دهد
ورنه با تو ماجراها داشتیم	گفت و گو آئین درویشی نبود
ما غلط کردیم و صلح انگاشتیم	شیوه چشمت فریب جنگ داشت
ما دم همت برو بگماشتیم	گلبن حسنت نه خود شد دلقروز
جانب حرمت فرو نگذاشتیم	نکته‌ها رفت و شکایت کس نکرد
ما محصل بر کسی نگماشتیم	گفت خود دادی بما دل حافظا

(دیوان حافظ، ص ۲۵۵)

در شرح بیت مورد مطالعه در شرح عرفانی (ج ۴، ص ۲۴۱۲) چنین آمده است:

ما زیاران چشم یاری داشتیم
 خود غلط بود آنچه می پنداشتیم

بدان که اهل سلوک سه قسم اند: مبتدیان و متوسطان و منتهیان. مبتدیان همواره در مقام تلوین اند، و متلون الحال اند. و متوسطان گاهی در مقام تمکین اند و گاهی در مقام تلوین، و این هر دو حالت بر ایشان، بر سبیل تعاقب و تناوب جاری است، و اکثر اولیاء در این مقام اند. و منتهیان همواره در تمکین اند و این فرقه نادرالعصرند و بر قدم انبیاء صلوة الله علیهم "علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل" اشارت بدین فرقه است. عارف شیراز در این غزل سراپا راز، خبر از تمکین خود در مقام متوسطان که ارباب القلوبند می دهد. چنانکه از سیاق غزل بر تو روشن می شود، باید دانست که چون سالک متوسط در حالتی که در تمکین بود، و از مشاهده بی نیازی و عدم التفات محبوب مستغنی، محزون و کوفته خاطر می گردد از خوف آن که دل به علت سوء اعتقاد گرفتار گردد، و مرتکب ترک ادب شود، می گریزد در صیغه جمع، و محبوب خود را در ضمن آن صیغه درج می کند، و در دل اظهار می نماید، و او را از این ثقل مخفف می سازد. از اینجا محب شیرازی می فرماید که ما ملهوفان سوخته ناز بی پایان از محبوبان در این حالت اصعب، چشم و توقع امداد و اعانت داشتیم، خود غلط و بیجا بود آن توقع که ما تصور می کردیم. زیرا که ناز محبوبی و شأن معشوقی متقاضی آن است که محب همواره در

سوز و گداز، نالان و گریان باشد که لذت محبوب در این است. چنانکه صاحب فواید آورده که "اگر معشوق در نظر عاشق ناز و کرشمه کند و عاشق شور و فغان بردارد، معشوق را در آن لذت باشد."

برای ملاحظه شرح مطالب در باره "یاد یاران..." و "یاد آرید ای مهان..." به ذیل آن ابیات مراجعه فرمائید.

ما که دادیم دل و دیده بطوفان بلا گو بیا سیل غم و خانه زنیاد ببر

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح چنین می فرمایند:

... ای بشیر الهی از هر طرف هجوم بر سرت شدید است و اعداء در کمین ولی
چون این مشقت در سیل دلبر پر ملاحظت است عین مسرتست.
گر در عطا بخشد اینک صدفش دلها ورتیر بلا آید اینک هدفش جانها
بگو و بنواز و بابدع آواز تغنی فرما توکل کن و توسل نما هرچه باداباد چنانچه شاعر
گفته:

ما که دادیم دل و دیده بطوفان بلا
گو بیا سیل غم و خانه زنیاد ببر
ان شاء الله بنیاد نهاده می شود نه برده و سیل غم فیض سرور می گردد و طوفان بلا
باران وفا می شود لا تحزن و لا تتکدر ان الله معک فی کل الاحوال و یؤتک فی
جمع الامور و الشئون فی المبدأ و المآل ولی حکمت را بسیار ملاحظه دارید و
بقدر امکان نفوس را بحکمت بخوانید ع.ع.

(مکاتیب، ج ۸، ص ۱۴-۱۵)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامحمدعلی از اهل کاشان چنین
می فرمایند:

هوالبهی ای ثابت بر پیمان مکتوب شما واصل و از پریشانی امور شما نهایت
احزان حاصل شد ولی اگر از امور عبدالبهاء اطلاع یابی پریشانی خویش را
جمعیت خاطر بینی و زحمت کبری را بمتابیه رحمت شماری عیب ندارد همدردیم
و همکار، و ان شاء الله همدردمان خواهیم گشت محزون مباش کار تو با کار من
عنان بر عنان می رود هر وقت این جمع گردد آن جمع شود و تا این پریشان، آن

پریشان، من صبر می نمایم تو شکیب، من تحمل می کنم تو تبتل نما، باری
عبدالبهاء می گوید: ما که دادیم دل و دیده بطوفان بلا، تو بگو گویا اشک غم و
خانه ز بنیاد ببر، هرچه هست در سبیل الهی است جمال مبارک در یکی از الواح
مرقوم فرموده اند:

گر دُر عطا بخشد اینک صدفش دلها ورتیر بلا آید اینک هدفش جانها
باری از ایادی سؤال نموده بودید ایادی نفوسی هستند که از قلم اعلی تعیینشان
صادر و یا از قلم عبدالبهاء باین خطاب مخاطب و باین عنوان مشرف گشتند
هریک بر میثاق الهی ثابت این عنوان در حق او صادق مکتوب جوف را به
حضرت اسم الله علیه بهاء الله الابهی برسانید ع.ع.

حضرت عبدالبهاء با اندکی تغییر بیت مزبور را در لوح ذیل نیز نقل فرموده اند:
هو الله ای ثابت بر میثاق محزون مباح در فکر صدمات و بلا یاء عبدالبهاء افت
ملاحظه می نمائی که جمیع احزان حکم قطره و این حکم بحر دارد باید صبر و
تحمل نمود و توکل کرد نقلی نیست:
ما که دادیم دل و دیده فدای ابهی گویا سیل و غم و خانه ز بنیاد ببر
ان شاء الله بنیان بنیادش روز به روز قویتر می گردد و شدیدتر می شود مقصود این
است نباید افسرده شد...

بیتی که در آثار فوق نقل شده از خواجه حافظ شیرازی است و غزلی که شامل
بیت مزبور می باشد به شرح ذیل است:
روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر
خرمن سوختگانرا همه گو یاد ببر
ما چو دادیم دل و دیده بطوفان بلا
گویا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر
زلف چون عنبر خامش که ببوید هیهات
ای دل خنام طمع این سخن از یاد ببر

سینه گو شعلة آتشکده فارس بگش
 دیده گو آب رخ دجله بغداد ببر
 دولت پیر مغان باد که باقی سهلست
 دیگری گو برو و نام من از یاد ببر
 سعی نابرده درین راه بجائی نرسی
 مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر
 روز مرگم نفسی وعده دیدار بده
 وانگهم تا بلحد فارغ و آزاد ببر
 دوش می گفت بمزگان درازت بکشم
 یا رب از خاطرش اندیشه بیداد ببر
 حافظ اندیشه کن از نازکی خاطر یار
 برو از درگهش این ناله و فریاد ببر

(دیوان حافظ، ص ۱۶۹-۱۷۰)

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت "اگر در عطا..." که حضرت عبدالبهاء آن را در الواح فوق نقل فرموده اند به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید. شرح مربوط به "عنان بر عنان" در ذیل "عنان بر عنان رود" مندرج است. در باره "هرچه بادا باد" نیز شرحی در ذیل آن عبارت مندرج گردیده است.

ما نتوانیم حق حمد تو گفتن با همه کرویایان عالم بالا

حضرت بهاءالله در لوحی که به اعزاز "صاحبه معظمه خاتمه مکرمه ساره خاتون" عزّ نزول یافته و به تاریخ ۲ جمادی الاولی سنه ۱۳۰۵ هـ ق مورخ می باشد چنین می فرمایند:

هوالله تعالی شأنه العظمة والاقطار

سبحان الله ما اماء عاجزات کجا توانیم بحمد و ثنای مالک آیات و سلطان ظهورات قیام نمائیم و شکر نعمتهای او گوئیم کلمه تمامی است این کلمه، ما نتوانیم حق حمد تو گفتن با همه کرویایان عالم بالا. کدام لسان قابل ذکر و ثناء، و کدام وجود قادر بر تحدید و احصاء، لسان عظمت فرموده و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها. نعمت وجود و نعمت هستی و نعمت صحت و نعمت عرفان و نعمت ایقان و نعمت قرب و حضور که فوق جمیع نعمتها بوده و هست و تأیید و توفیق بر قیام بخدمت که رجا و آمل اصفیا و مقربین از قبل و بعد بوده و نعماء ظاهره و آلاء مشهوده که بصرف جود و محض فضل مبدول داشته و کرم فرموده هر یک از این مراتب را اقلام عالم و ادکار امم بانتهای نرساند و عالم نطق از عهده شکر بر نیاید قد اقرالمقربون و المخلصون بعجزهم و قصورهم عند شأن من الشئون، انالله و انا الیه راجعون، ولكن از دریای فضل بیمنتهی و عمنان رحمت کبری سائل و آملمیم که از فضل و عنایت بدیعه این مقام عجز را از اماء خود قبول فرماید و اسماء این کمینه ها را در دفتر شاکرات و حامدات ثبت فرماید، لیس هذا علیه بعزیز اذ انه هو الفضل العطوف الغفور الکریم...

بیت منقول از سعدی است که در طیبیات خویش چنین می فرماید:

اول دفتر بنام اینزد دانا
 صانع پروردگار حئی توانا
 اکبر و اعظم خدای عالم و آدم
 صورت خوب آفریده و سیرت زیبا
 از در بخشندگی و بنده نوازی
 مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا
 قسمت خود می خورند منعم و درویش
 روزی خود می برند پشه و عنقا
 حاجت موری بعلم غیب بداند
 درین چاهی بزیر صخره صما
 جانور از نطفه می کند شکر از نی
 برگ تراز چوب خشک و چشمه ز خارا
 شربت نوش آفرید از مگس نحل
 نخل تناور کند ز دانه خرما
 از همگان بی نیاز و بر همه مشفق
 از همه عالم نهان و بر همه پیدا
 پرتو نور سادات جلالش
 از عظمت ماورای فکرت دانا
 خود نه زبان در دهان عارف مدهوش
 حمد و ثنا می کند که موی بر اعضا
 هر که نداند سپاس نعمت امروز
 حیف خورد بر نصیب رحمت فردا
 بار خدایا مهیمتی و مدبر
 وز همه عیبی مقدسی و مبرا

ما نتوانیم حقّ حمد تو گفتن

با همه کروبیان عالم بالا

سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت

ورنه کمال تو وهم کی رسد آنجا

(کلیات سعدی، ص ۵۳۲)

جمال قدم با نقل مصرع ثانی بیت فوق در یکی از الواح مبارکه که از لسان میرزا آقا جان خادم الله عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

قال الله تبارک و تعالی ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها از جمله نعمت ذکر و ثناست و گفتار و بیان... و بعد دستخط های آن ورقة رفیعه در حضور عرض شد و عنایات مطلع بینات و مشرق آیات و صفش فوق مقامات عالم است نه من تنها بلکه با همه کروبیان عالم بالا ...

آیه مبارکه "ان تعدوا نعمة الله..." که در الواح فوق نقل شده آیه قرآنی است که از جمله در آیه ۱۸ سورة نحل (۱۶) چنین مذکور شده است: "وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ان الله لغفور رحیم". مضمون کلام آن که اگر بخواهید نعمت های بی حدّ و حصر الهی را شماره کنید هرگز موفق نخواهید شد و خداوند غفور و مهربان است.

عبارت "انا لله و انا اليه راجعون" نیز که در لوح ساره خاتون مذکور شده فقره ای از آیه ۱۵۷ در سورة بقره (۲) است که خداوند می فرماید:
الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمْ مِصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

مضمون کلام آن که هستند کسانی که چون به مصیبتی گرفتار آیند صبر پیشه سازند و چنین گویند که از خدا آمده ایم و به سوی او رجوع خواهیم نمود.

ماند آن خنده بر او وقف ابد همچو جان پاک احمد با احد

حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبای جاسب چنین می فرمایند:

قریه جمال مبارک را در مازندران دوازده هزار سپاه ظلوم هجوم نمود چنان تاراج کردند که اثری از ائمه و اموال حتی غله از برای اهل قریه نگذاشتند گاه را نیز آتش زدند و نفت را سوزاندند نفوسی بیگناه را شهید کردند و جمیع رعایا را اسیر زنجیر نمودند و به طهران آوردند و به زندان انداختند حضرت روح الارواح ملاً عبدالفتاح را ریش با چنه بردند و با زنجیر با پای برهنه تا طهران کشیدند با وجود اینکه پیری ناتوان بود عوانان رحم نکردند ولی آن روح مجرد در تحت سلاسل و اغلال پیاده میرفت و خون از زنجیر بریده میریخت با وجود این تا نفس اخیر آن اسیر به صوتی جهیر مناجات میکرد و شکر ربّ الآیات مینمود که در سبیل جانان مورد تاراج و تالان گشت و اسیر کند و زنجیر شد و با محاسن بخون رنگین قطع طریق مینمود و بوصول طهران در زندان جان بجانان داد و قریان یار مهربان گشت و مسرور و خندان فدای آن مه تابان گردید.

نعم ما قال الشاعر:

ماند آن خنده بر او وقف ابد همچو جان پاک احمد با احد...

(رحیق مختوم، ج ۲، ص ۲۵۵-۲۵۶)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که بواسطه جناب آقا میرزا فضل الله نیریزی برای "حضرت احمد" عرّ صدور یافته چنین می فرمایند:

ای مشمول نظر عنایت الهی الحمد لله جان پاک احمد مظهر تأییدات ربّ احد است و بقول ملاً ماند آن خنده بر او وقف ابد. مظهر تأییدات سرمدی باش و

منصور و مظفر بجنود ملکوتی تا توانی خدمت بدیوان الهی کن تا بایوان ابدی
الهی درائی. و علیک البهاء الابهی.

بیت از ملای رومی در مثنوی است که می فرماید:

گفت معشوق این همه کردی ولیک

گوش بگشا بهن و اندر یاب نیک

کآنچه اصل اصل عشق است و ولاست

آن نکردی اینچه کردی فرعهاست

گفتش آن عاشق بگو کآن اصل چیست

گفت اصلش مردن است و نیستی است

تو همه کردی نمردی زنده ای

هین بمیرا ریسار جان بازنده ای

هم در آن دم شد دراز و جان بداد

همچو گل در باخت سر خندان و شاد

ماند آن خنده بر او وقف ابد

همچو جان و عقل عارف بی کبد...

(مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۵۲-۱۲۵۷)

بیت مورد مطالعه در مثنوی معنوی (ص ۸۸۲) چنین آمده است:

ماند آن خنده بر او وقف ابد همچو جان پاک احمد با احد

در شرح ابیات فوق در مثنوی طبع استعلامی (ج ۵، ص ۲۷۶) چنین آمده است که در این ابیات سخن در فنای عاشق در معشوق است یا فنای سالک در حق و مردن یعنی گذشتن از خود و یاد نیابردن از آنچه عاشق در راه معشوق تحمل کرده است. در نظر مولوی عاشقان حق از فنای خود خندان و شاداند و "وقف ابد" به معنی ماندنی و ابدی و "بی کبد" به معنی بی رنج و آسوده است.

حضرت عبدالبهاء با اشاره به "خنده وقف ابد" که در بیت مولوی آمده در یکی از الواح مبارکه که به اعزاز جناب آقامیرزا علی محمد در مصر عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

یا من توجّه الی ملکوت التّقدیس مکتوب مرسل مضمونش معلوم، فی الحقیقه در این سنوات اخیره بعد از مصیبت عظمی بر احواء روز روشن لیلۀ ظلماء گشت و محن و بلا یا بمشایۀ قطرات دریا و این محض لطف و عطا بود تا بندگان روحانی بعد از صعود طلعت رحمانی آنی آسوده و راحت نمانند و نفسی به آسودگی و مسرت نکشند تا مظهر وفا شوند و جوهر صفا گردند لهذا آن جمال کبریا محض فضل و جود آن بنده محمود را با عبدالبهاء شریک و سهیم در مصیبت و بلا کرد و این عین عطا است و صرف رحمت بیمنتھی ولی امیدواریم که من بعد تلافی مافات گردد و باب راحت و رفاهیت گشوده شود آسایش حاصل گردد اما عبدالبهاء بکمال تضرّع و ابتهال از برای خویش استمرار مصیبت و بلا میطلبید تا در نفس اخیر نیز اسیر سلاسل و زنجیر گردد و جان رایگان در قربانگاه عشق نثار کند اگر این فضل و موهبت مقدر و میسر شود و اطوبی و وابشرای عبدالبهاء بملاء اعلیٰ رسد و چنان سروری حصول پذیرد که بخندد و آن خنده وقف ابد گردد و علیک التّحیة والتّناء.

ماندم از غصه تو قصه من مگو

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی میرزا حسن در مصر چنین می فرماید:
 هو الاهی اللهم یا الاهی انک لتعلم و تری و تشاهد و تشهد الشدائد الی تتابع
 علی عبدک البائس الفقیر...

آنچه مرقوم فرموده بودید ملاحظه گردید ولی از شدت احزان جواب الی الآن تأخیر افتاد چه نویسم و چه نگارم ای یار مهربان طوفان عظیم است و طغیان بلا شدید زلزله در ارکان است و ولوله در امکان آتش حسرت افروخته است و شعله فرقت جان سوخته آه و فغان است که از دل مرتفع به آسمان است حنین و این است که مونس جان حزین است آنی فراغت نیست و دمی راحت نه تا بذکر یاران پردازم و نامه بدوستان نگارم قامت مستقیم منحنی شد و حرارت نشاط منطقی گشت انامل قویه مرتعش شد و بصیرا ضعف حاصل گشت اگر بینی شناسی و تا نگویند کیست ندانی، از شدت صدمات و لطمات بکلی وجود به تحلیل رفت و بنیه تضعیف گردید با وجود این یاران شکایت کنند و هزار روایت بر زبان رانند دیگر معلوم است چه می گذرد ماندم از غصه تو قصه من مگو....

مصرع منقول از مولوی است که در مثنوی (دفتر پنجم، بیت ۱۸۹۶) چنین می فرماید:

ای ایاز از عشق تو گشتم چو موی ماندم از قصه، تو قصه من بگوی

در شرح این بیت در شرح جامع (ج ۵، ص ۵۲۱) چنین مسطور است:

ای ایاز از عشق تو گشتم چو موی ماندم از قصه، تو قصه من بگوی

ای ایاز از عشق تو مانند تار مو باریک شده ام. من از نقل حکایت فرو مانده ام. تو حکایت مرا نقل کن. مراد از "ایاز" انسان کامل و ولی واصل است. به نظر می

رسد که مولانا در این ابیات به شمس و یا حسام الدین نظر داشته است. منظور بیت: من چنان اسیر عشق تو شده ام که بی خویش و مستغرق گشته ام و از این استغراق، نحیف و ضعیف گشته ام و دیگر نمی توانم اسرار وجود تو را شرح دهم. پس تو خود این مهم را بر عهده گیر.

ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

حضرت عبدالبهاء در رسالهٔ مدنیه چنین می فرمایند:

... همچنین قیاس نمائید سائر فنون و معارف و صنایع و فضیلت مثبت الفوائد عالم سیاسی را که در قرونهای عدیده مکرراً تجربه شده و بجهت عزت و عظمت دولت و آسایش و ترقی ملت منافع و فوائد و محسنات کلیه اش ثابت و میرهن گشته حال آنرا بدون سبب و داعی ترک نموده بنوع دیگر در صدد اصلاحات کوشیده شود تا آن اصلاحات از حیث قوه بوجود آید و فوائد و منافعش ثابت و میرهن گردد سالها بگذرد و عمرها بسرآید و ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم....
(رسالهٔ مدنیه، ص ۱۳۴)

مصراع منقول، مصراع ثانی این بیت است که:

هفت شهر عشق را عطارگشت ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

این بیت را کسانى نظیر رضاقلی خان هدایت در ریاض العارفین (ص ۱۷۲) و دهخدا در امثال و حکم (ج ۴، ص ۱۹۸۳) به مولوی نسبت داده اند. برای مطالعهٔ شرح مطالب در این باره به مجلهٔ عندلیب، سال ۳، شمارهٔ ۹، زمستان ۱۹۸۳ م، ص ۳۷ مراجعه فرمائید. و نیز ن ک به ذیل: "هفت شهر عشق..."

ماه‌ی پژمرده در بحر اوفتاد کاروان گم شده زد بر رشاد

حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان میرزا آقاخان خادم الله به اعزاز جناب آقا سید میرزای افغان عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

الحمد لله الذی عزّز افغانه بعزّ لا یبدله نفاق العلماء...

یک فقره در این مقام بنظر این حقیر آمد عرض می شود و مقصود فی الحقیقه اثبات فنا و نیستی این فانی است و اشتغال بذکر آن محبوب در این صورت در اطناب و تطویل باسی نخواهد بود. وقتی جمال قدم بارض طف تشریف بردند و در آن ایام اصل امر بسیار مستور بود. به شأنی که احدی اطلاع نداشت و در آن ارض جمعی مجتمع شده بودند و در لیالی و ایام باذکار توحید مشغول بودند و خود را موحد می‌شمردند و لکن توحیدی که فی الحقیقه مطلع شرک بود و مبدأ کثرات. اگر این عبد خواهد این مقام را بتفصیل ذکر نماید بسط کلام از اعتدال تجاوز می نماید، باری آن نفوس مذکوره بساحت اقدس توجّه نمودند یعنی بشرف حضور فائز نگشتند و لکن جناب اسم الله حاجی سید جواد علیه بهاء الله الابهی که در آن ارض ساکن بودند بر سیل استمرار بحضور فائز می شدند و ایشان هم داخل آن مجمع بودند و لکن محبت لانهایه به محبوب عالمیان از ایشان ظاهر می شد چنانچه مع منع آن جماعت ایشان را ممنوع نشدند و در اکثر اوقات فائز بودند بالاخره یومی از ایام فرمودند یا جواد حضرات مع آنکه ادعای محبت می نمایند و خود را از این طایفه می‌شمرند چه شد که به آداب متداوله عمل ننمودند و احوالی از ما نپرسیدند؟ بعد فرات بیان از منبع حکمت الهی جاری به شأنی که اذن واعیه از کلّ اشیاء اصغای تسبیح و تقدیس حقّ جلّ جلاله می نمود تا آن که

جناب اسم جود ۶۶ (الله) یومی از ایام نفسی که موسوم به شیخ سلطان بود با خود آورد، جمال قدم فرمودند یا شیخ این توحیدی که شب و روز بذکر آن مشغولید و خود را بسبب آن غنی و مستغنی مشاهده نمودید اگر حق جل کبریانه این توحید را معو نماید و یا بساط او را بیچد و در زیر مسند گذارد دیگر شما چه دارید و به چه ذکر مشغول می شوید و در این مقام بیاناتی از مطلع علم الهی ظاهر که جناب اسم الله و شیخ مذکور هر دو بحرارت بیان مشتعل شدند مختصر آن که بعد از چندی آن جمع باجمعهم بتوحید حقیقی فائز گشتند، بقول صاحب مثنوی، ماهی پژمرده در بحر اوفتاد- کاروان گم شده زد بر رشاد. در این صورت ذکر و فکر این عبد و اعلی مقامات بیان در این ایام لاشیء محض بوده و خواهد بود ناس غافل و جاهل و از عظمت امر بی خبر، فی وادالجهل یرتعون و لا یشعرون و فی هیماء الضلال یرعون و لا یعرفون و فی مفازة القهر یرسلکون و لا یفقهون....

همان طور که در لوح مبارک تصریح شده بیت منقول از مولوی است و عیناً در مثنوی (دفتر ششم، بیت ۱۰۶۵) مذکور است. برای ملاحظه شرح احوال جناب اسم جود یعنی حاجی سیدجواد کربلائی به لثالی درخشان (ص ۳۴۱-۳۴۵) مراجعه فرمائید. لوح دیگری از جمال قدم در باره جناب حاجی سیدجواد نیز در کتاب مائده آسمانی (ج ۸، ص ۴-۵) به طبع رسیده است.

متهم دارند آنان را که حق
کرد امین مخزن هفتم طبق

ن ک به ذیل: "متهم داری کسانی...".

متهم داری کسانی را که حق کرد امین مخزن هفتم طبق

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب ایقان در بارهٔ چگونگی تورق و ملاحظهٔ کتاب ارشاد العوام حاج محمد کریم خان کرمانی چنین می فرمایند:

... این کتاب را طلب نموده چند روز معدود نزد بنده بود و گویا دومرتبه در او ملاحظه شد از قضا مرتبهٔ ثانی جانی بدست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود ملاحظه شد که قریب بیست علم او ازید شرط معرفت معراج نوشته اند و همچو مستفاد شد که اگر نفسی این علوم را درست ادراک ننموده باشد بمعرفت این امر عالی متعالی فائز نگردد و از جملهٔ علوم علم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده و ادراک این علوم فانیهٔ مردوده را شرط ادراک علوم باقیهٔ قدسیهٔ شمرده سبحان الله با این ادراک چه اعتراضات و تهمت‌ها که بهیآکل علم نامتناهی الهی وارد آورده فتمع ماقال:

متهم داری کسانی را که حق کرد امین مخزن هفتم طبق...

(ایقان، ص ۱۴۳-۱۴۴)

و نیز حضرت بهاء الله در لوح شیخ چنین می فرمایند:

... حال تفکر فرمائید در آنچه بر امنای حق در هر دیار وارد شده گاهی نسبت سرقه و دزدی داده اند و هنگامی بمفتریاتی تکلم نموده اند که در عالم شبه و مثل نداشته حال آن جناب بانصاف تکلم فرمایند آیا نسبت سرقتی که از جانب سفارت کبری بر عیبت خود داده ثمر و اثرش در ممالک خارجه چیست از این فقره این مظلوم خجل شد نه از جهت آنکه سبب و علت تضييع این عبد بوده بلکه علت خجلت اطلاع سفرای اجنبیه بر مراتب تدبیر و ادراک جمعی از معتبرین

ایران در سفارت کبری بوده، متهم داری کسانی را که حق - کرد امین مخزن هفتم طبق.

باری از مقامی که باید مقامات عالیّه طلب نمایند و اخذ رأی کنند در اطفاء نورش ساعی و جاهدند...

(لوح شیخ، ص ۹۱)

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان خادم الله به اعزاز جناب آقاسید مرتضی در کرمانشاه عزّ صدور یافته و به تاریخ ۳ جمادی الاخری سنه ۱۳۰۵ هـ ق مورخ است چنین می فرمایند:

حمد مقدّس از شئونات و حوادث و گفتارهای عباد ساحت امع اقدس حضرت مقصودی را لایق و سزاست که اعراض معرضین و انکار منکرین و شبهات ملحدین و ظلم ظالمین و اشارات معتدین او را از امرش باز نداشت... اگر نفسی حاجی محمّد تقی اهل صاد را ملاقات نماید این چند کلمه را القا کند یومی از ایام در ساحت اقدس حاضر فرمودند یا عبد حاضر مع آنکه نسبت بحاجی مذکور عنایت و محبّت از این مظلوم ظاهر عمل نموده آنچه را که اهل فردوس اعلی بنوحه و ندبه مشغول و گفته آنچه را که جواهر وجود از آن مهموم و مغموم از حقّ میطلبیم او را انصاف عطا فرماید و بنور عدل عالم را منور نماید تا کل از وهم بیقین توجّه نمایند و از ظلم بعدل و از اعتساف بانصاف بگو اگر این امر انکار شود کدام امر قابل اثبات و یا لایق ذکر است انتهی. فی الحقیقه از بعضی کلمات قلوب صافین و کروبین مشتعل و محترق از جمله آن شخص گفته این امر از برای اخاذی است حال ملاحظه نمائید این عبد بعضی از امور را ذکر می نماید تا آن شخص بگوید اخاذی از کجا شده اولاً نفس حقّ روح من فی ملکوت الامر والخلق فداء از اوّل امر دست اعداء بوده و آنچه موجود کرة بعد کرة به یغما رفته سه بار زندان برده اند مرّه اخری چهار شهر در کند و زنجیر. بگوئید ای بی انصاف سلطان ظهوری که باستقامت کبری امام وجوه وری قائم و مخالف اعمال و افعال و ارادات اهل عالم

تکلم نماید البتّه خیال حفظ خود نداشته و ندارد از اوّل ایّام الی حین در دست اعداء مبتلا بوده و وطنش کجا عکّا کجا ادرنه کجا حیف است انسان امری را که بمثابة آفتاب روشن و منیر است بغبار ظنون و اوهام خود بیالاید. حضرت آقاسید اسمعیل زواره ای علیه من کلّ بهاء ابهه و من کلّ نور انوره که بدست خود خود را فدا نمود البتّه می گوید بجهت اخذ بوده بگوئید در شهدای ارض صاد تفکر نما که مع کمال ثروت و عزّت و نعمت و رفعت در راه دوست یکتا جان دادند. در حضرت ملا علیجان اهل مازندران روح العالم فداه تفکر نما دولت اراده نمود از برایش مستمری معین نماید لاجل اعراض از حقّ قال روح العالم فداه ده هزار تومان مال مرا تاراج کرده اند و در راه حقّ رفته مرا احتیاج بمال و اموال شما نیست بکار خود مشغول شوید بعد آن نفس مقدّسه را ببدرترین عذاب شهید نمودند. بگوئید چرا در حضرت بدیع علیه بهاء الله الابهی تفکر نمی کنی که فی الحقیقه به جهت اخذی فرداً واحداً بر عالم زد بالوح امنع اقدس در مقابل حضرت سلطان و جنودش قائم و لوح الهی را بلند نمود و قال قد جئتک من النبا الاعظم بکتاب مبین. یقین بجهت اخذ بوده علی رایه و قوله نعم ما قیل من قبل: متهم داری کسانی را که حقّ - کرد امین مخزن هفتم طبق. بگوئید در ارض زنجان تفکر نما و شهدای آن ارض که باسم حقّ از افق بیت اشراق نمودند و جان در سببش فدا کردند ان تعدّوا شهداء الله لا تحصوها. بگوئید ای بی انصاف یک ذبیح از قبل مذکور و الی حین بر منابر ذکرش می نمایند و این نفوس مقدّسه که انقطاعشان مثل آفتاب ظاهر و باهر و جان پاک نزدشان بقدر کفّ خاک در سبیل این نبأ اعظم قدر و مقداری نداشت نزد معتدین مذکور نه انصاف خو بست حقّ شاهد و گواه که این خادم مقصودش آنکه عباد را آگاه نماید و متذکر دارد اگر آنچه از لسان عظمت در باره اقوال و اعمال حاجی مذکور یعنی حاجی محمّد تقی استماع شده ذکر شود سبب ندبه و نوحه اولیای حقّ گردد لزال این عباد مأمورند به ستران ربّنا هو الاستار المشفق الکریم...

(مجموعه آثار، شماره ۱۸، ص ۱۸۷-۱۸۹)

و نیز حضرت بهاء الله در لوح دیگر چنین می فرمایند:

جناب آقا احمد علیه بهاء الله

هو الظاهر بالفضل و الناطق بالعدل

یا احمد علیک بهاء الله الفرد الاحد امروز از مدینه عشاق بشارتهای پی در پی می رسد مره تبشیر اولیاء الله باقبال علی قبل اکبر الی السجین فی سبیل الله مالک القدر و اخری توجه امین بحصن متین و سجن مبین فی سبیل الله رب العالمین جذب و شوق کل را اخذ نموده اعمالی را که نفس حضرت سلطان در باره این حزب انکار فرموده و بتقدیس و تنزیه گواهی داده حال باین حزب نسبت داده اند و دو نفس از نفوس ثابته راسخه را اخذ نمودند سبحان الله احمد کرمانی خبیث را گرفتند و اقرار نمود بر خطای خود و بر تحریر ورقه مأخوذه و لکن سبب ظهور عدل و انصاف نه.

متهم دارند آنانرا که حق کرد امین مخزن هفتم طبق

النور الساطع اللامع علیک و علی من یحبک لوجه الله رب العالمین.

بیتی که در آثار فوق بدان استشهاد شده در مثنوی ملائی رومی است که می فرماید:

متهم چون دارم آنها را که حق کرد امین مخزن هفتم طبق

متهم نفس است نه عقل شریف متهم حس است نه نور لطیف

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۹۸-۳۴۹۹)

در باره بیت مورد مطالعه در شرح جامع (ج ۲، ص ۸۳۷) چنین آمده است:

متهم چون دارم آنها را که حق کرد امین مخزن هفتم طبق

چگونه می توانم آنها را به بدی متهم کنم در حالی که حق تعالی آنها را امانت دار گنجینه هفت آسمان قرار داده است؟ آنها گنج داران حقایق و معارف ربّانی هستند.

برای مطالعه مطالب مربوط به فقره منقول از ایقان شریف به کتاب قاموس ایقان (ج ۲، ص ۸۹۰ - ۸۹۷ و ۱۱۰۸-۱۱۱۷ و ج ۳، ص ۱۱۹۰ و ص -۱۲۶۰) ۱۲۵۸ و ص ۱۳۰۵-۱۳۲۵ و ج ۴، ص ۱۴۶۴-۱۴۷۹) مراجعه فرمائید. شرح مربوط به کتاب ارشاد العوام نیز در ج ۱، ص ۶۰-۶۴ به طبع رسیده و شرحی از احوال حاجی محمد کریم خان در ج ۱، ص ۴۰ - ۵۰ مندرج است. درباره "احمد کرمانی" که در لوح جناب آقا احمد مذکور شده می توان به رساله روحانی ص ۱۱۶ - ۱۱۷ مراجعه نمود.

مثنوی هفتاد من کاغذ شود

حضرت عبدالبهاء در رسالهٔ مدنیّه چنین می فرمایند:

... باری باقی صفات کمالیه خشیه الله و محبه الله فی محبه عبادہ و حلم و سکون و صدق و سلوک و رحم و مروّت و جلادت و شجاعت و ثبات و اقدام و جهد و کوشش و کرم و بخشش و وفا و صفا و حمیت و غیرت و همت و بزرگواری و حقوق پروری و امتثال ذلک بوده ، و فاقد این اخلاق حسنهٔ انسانیّه ناقص است و اگر حقائق هریک از این صفات را بیان نمائیم (مثنوی هفتاد من کاغذ شود)... .

(رسالهٔ مدنیّه، ص ۴۸)

مصراع منقول از مولوی است که می گوید:

گر بگویم شرح این بی حد شود مثنوی هشتادتا کاغذ شود

(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۴۱)

بیت مزبور در مثنوی طبع جعفری (ج ۹، ص ۱۶۱) به این صورت آمده است که: "گر بگویم شرح این بی حد شود- مثنوی هفتاد من کاغذ شود"

و نیز ن ک به ذیل: "گر بگویم وصف ..."

محتجبان را مرگی منجمدان را دردی شاهنشاه ایام آمد

حضرت بهاء الله در لوحی چنین می فرمایند:

هوالقائم الناطق العليم. يا ايها الشارب رحيق حبي والقائم على خدمة امري و
الناطق بثنائي الجميل. اين كلمات عاليات از قبل نازل اين ايام ذكرش محبوب،
محتجبان را مرگی منجمدان را دردی - شاهنشاه ایام آمد، آن كتر تمام آمد، آن
غيب بنام آمد، رغم دل انعام آمد. لازال ذكرت در ساحت اقدس بوده و هست
طوبى لك و نعيما لك انت الذى نطقت بثناء الله رب العالمين و ما خوفتك
جنود الغافلين و لا صفوف الظالمين. عباد را به صبر و اصطبار وصيت نما. يا ايها
الناظر الى افقى بردبارى به مقامى رسیده كه غضنفرهاى اجمه قدرت و توانائى بر
دفاع قيام نمودند چه كه به زنجير منع حضرت آمرسته بودند هنيئاً لهم و مريئاً
لهم ولكن غافلهاى عالم به حقيقت سکون و صبر آگاه نه لعمر الله اگر بسته را مى
گشوديم جميع روياى خدعه و نادانى را از میان بر مى داشتند و به اسفل
السافلين مى فرستادند نسل الله ان يوفقك و يرفعك باسمه بين عباد الله انه
هو السامع المجيب.

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی كه از لسان خادم الله خطاب به حاجى سيدعلى
افنان عزّ صدور یافته و به تاريخ ۲۴ ذيقعدة سنة ۱۳۰۸ مورخ است چنین مى
فرمایند:

حمد حضرت مقتدرى را لایق و سزا كه ضعف عباد را در يوم معاد به قوت تبدیل
نمود... در اكثرى از اوراق قلم مُنزل آیات به ذكر اوليائش مشغول هنيئاً لهم و مريئاً

لهم باید کَلَّ به محبّت و مودّت و اتحاد و اتفاق تمسک نمایند و به لسان حقیقت به این کلمات عالیات که از قبل از قلم بیان نازل نطق کنند، محتجبان را مرگی - منجمدان را دردی شاهنشۀ ایام آمد آن کنز تمام آمد آن غیب بنام آمد رغم دل انعام آمد. قسم به آفتاب حقیقت امروز ظالمین و معتدین و ماعندهم بمثابه کف تراب نزد ربّ الارباب مشهود بل احقر منه. به قوّت ملکوتی و قدرت ربانی بر امر قیام نمائید و لکن به حکمت و بیان، حکمت اعمال و افعالی است که سبب اقبال من علی الارض است...

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر چنین می فرماید:

بسمی المبین الامین امروز کتاب باعلی النداء بقدا تی ام الکتاب ناطق و اشیاء بظهور مولی الوری مبشّر و ملاء اعلی به این کلمه متکلم، محتجبان را مرگی - منجمدان را دردی شاهنشۀ ایام آمد آن غیب بنام آمد الی آخر ما ظهر من لسانی فی ملکوت بیانی...

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی که خطاب به "اولیاء الله فی البلاد" عزّ نزول یافته چنین می فرماید:

یا علی قبل اکبر مالک قدر در منظر اکبر به تو اقبال نموده و توجّه فرموده قل لک الحمد یا مقصود العالم... یا احمد بیک احمد آمد ردّش نمودند و کذابش گفتند حضرت نوح آمد به جنونش نسبت دادند، حضرت کلیم آمد سخارش گفتند، حضرت نقطه آمد مفسدش نامیدند، حضرت موجود آمد گفتند آنچه را که قلم از ذکرش خجل و مداد از تحریرش مستغفر. از قبل فرمودیم محتجبان را مرگی منجمدان را دردی شاهنشۀ ایام آمد. آن کنز تمام آن غیب بنام آمد رغم دل انعام آمد. آن قیصر سبحانی با افسر شاهنشاهی یا تاج اناللهی چون صبح ز شام آمد. طوبی از برای نفوسی که الیوم از کوثر عشق الهی سرمستند و به یادش خورسند و وای بر نفوسی که غافلند و از دائره توحید خارج نسل الله ان یؤید الکلّ علی ما یحب و یرضی انه هو مولی الوری وربّ الاخرة والاولی.

و نیز حضرت بهاء الله در لوح میرعلی آقاییک در فاران چنین می فرمایند:

... امتی مرضیه علیها بهائی و عنایتی مذکور بوده و هست قل قولی محتجبانرا
مرگی منجمدانرا دردی شاهنشۀ ایام آمد- آن غیب بنام آمد- آن کز تمام آمد- رغم
دل انعام آمد. این کلمات مکرر از قلم اعلی جاری که شاید سبب فرح و ابتهاج
افنده و قلوب اولیاء گردد آنچه از قلم ابهی جاری شیرین است و ملیح و در اجتماع
این دو آیات للمنصفین و بینات للمخلصین البهاء المشرق من افق سماء یبانی
علیک و علی الذین اقبلوا بوجوه نورا الی الافق الاعلی و قالوا لیبیک یا مولی
الوری و لیبیک یا مقصود من فی السموات والارضین.

نبیل اعظم زرنندی در شرح وقایع ایام رضوان چنین می نویسد:

... بعد از صرف مائده الطیف اهل کوی عذب حیوان از خمخانه بیان بدیع رحمن
بمیان آمد با الحان جذب و نغمات روحانی آن الواح صمدانی چنان تلاوت شد
که حضار در بحور روح غوطه ور و از عالم هستی بیخبر شدند تا تلاوت لوح "از
باغ الهی" آغاز گردید و باب راز گشوده گشت و عوالم غیبی بروجه اهل شهود
مشهود گشت همه غرق دریای شوق بودند و نوار از انوار اشتیاق و ذوق و چون باین
بیانات رسیدند که می فرماید: "منجمدانرا دردی محتجبانرا مرگی شاهنشۀ ایام
آمد" همه به سید محمد اصفهانی نگاه نمودند و او هم محض نمایش برخاست و
برقص و نوا حضار را خندان و بعضی را حیران نمود در آن میان باب حجره باز شد
و جمال مشهور و طلعت نور با گلاب پاش بلور الله اکبر گویان ورود نموده فرمودند
دیدم مجلس خوشی دارید آمدم تا شما را گلاب دهم ولیکن احدی از جای خود
حرکت نکند و مجلس را بر هم نزنند دور گردیدند و هریک را گلاب بخشیده
خدا حافظی فرمودند....

(ایام تسعه، ص ۳۳۴)

ابیات شعرگونه ای که در الواح فوق مذکور شده مأخوذ از اثر جمال قدم مشهور به "از باغ الهی" است. جمال قدم فقره "رغم دل انعام" را در لوح دیگری نیز نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل "رغم دل انعام..." مندرج است.

حضرت عبدالبهاء در لوح یکی از افنان سدره تقدیس چنین می فرمایند:

ای افنون رفیع سدره الهی قریب به غروب است و از طلوع تا به حال این خامه در
تحریر... انوار پیمان آفاق جهان را احاطه نماید و شمس میثاق اشراق بر آفاق کند و
علم عهد مرتفع شود و نسیم عنایت بوزد و ابر رحمت بیارد و مه تابان الطاف
بدرخشد و کأس مواهب بدور آید و رندان بزم میثاق سرمست گردند و فریاد برآرند
منجمدانرا دردی محتجبان را مرگی چه که میثاق در قطب آفاق استقرار یافت و
جنود نقض مضمحل در کافه جهات...

متن لوح مبارک "از باغ الهی" در مجموعه آثار قلم اعلی (شماره ۱۹، ص ۳۷-۴۱) به طبع رسیده است.

محرم لاهوت تو ناسوت باد آفرین بردست و بر بازوت باد

حضرت بهاء الله می فرمایند:

... چون قاصد را نیاقتم قاعد شدم و مجدد بزبارت نامه کوشیدم آنچه از لثالی توحید که در صدف نمجید مکنون شده بود مشهود گشت الحق که حالت افسرده را روح تازه و جان سوخته را نوری بی اندازه بخشید کآن روح القدس فیها یتنفس اینست که فرموده اند و للارض من کأس الکرام نصیب گویا قسمت عمر از سر گرفتم و شهد خمر عنایت از چشمه دهان محبوب نوشیدم.

محرم لاهوت تو ناسوت باد آفرین بردست و بر بازوت باد...

(رحیق مختوم، ج ۱، ص ۴۱۰)

بیت از مولوی است که در مثنوی چنین می فرماید:

محرم ناسوت ما لاهوت باد آفرین بردست و بر بازوت باد

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۹۰)

در باره بیت فوق در شرح جامع (ج ۲، ص ۴۵۳) چنین مذکور است:

محرم ناسوت ما لاهوت باد آفرین بردست و بر بازوت باد

امید که لاهوت، محرم و مصاحب ناسوت باشد: زهی بردست و بازویت ای موسی. "ناسوت در لغت به معنی انسانی طبع و مردمی خو و انسانیت. از "ناس" که "و" و "ت" آن برای مبالغه است و در اصطلاح حکما و عرفا دنیا و عالم مُلک و یکی از حضرات خمس... و لاهوت در لغت به معنی الهی، از لاه (اسم جلالة حضرت حق که به عقیده سیویه، الف و لام بدان درآمده و "الله" شده است). که "و" و "ت" آن برای مبالغه است. و در اصطلاح حکما و عرفا، اعلی درجه مقام الهی و یکی از حضرات خمس. رک شرح بیت (۲۸۶۲) دفتر اول. اما منظور

بیت اینست که انشاءالله حقّ تعالی با اسماء و صفات خود در وجود آدمی ما تجلی کند و هستی مجازی ما را بسوزاند و در ذات خود فانی سازد. که به این مرتبه، مقام فنا گویند. به گفته صوفیان، جمیع شطحیات و طامات در این مرتبه از عارف سر می زند.

و نیز ن ک به "آفرین بر دست ...". شرح مطالب مربوط به "و للأرض من کأس..." در مآخذ اشعار، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۱۱ مندرج است. برای مطالعه شرحی در باره "حضرات خمس" که در متن فوق به آن اشاره شده به ذیل "هست از روی ..." مراجعه فرمائید.

محموی باید نه نحو اینجا بدان گرتو محوی بی خطر بر آب ران

حضرت بهاءالله در رساله مبارکه چهاروادی چنین می فرمایند:

... حکایت آورده اند که عارف الهی با عالم نحوی همراه شدند و همراز گشتند تا رسیدند بشاطی بحر العظمه عارف بی تأمل توسل فرموده و بر آب راند و عالم نحوی چون نقش بر آب محو گشته مبهوت ماند بانگ زد عارف که چون عنان پیچیدی گفت ای برادر چکنم چون پای رفتنم نیست سر نهادن اولی بود گفت آنچه از سیویه و قولویه اخذ نموده و از مطالب ابن حاجب و ابن مالک حمل فرموده ای بریز و از آب بگذر.

محموی باید نه نحو اینجا بدان گرتو محوی بی خطر بر آب ران...

(آثار، ج ۳، ص ۱۴۳-۱۴۴)

حکایتی که جمال اقدس ابهی در چهاروادی آورده اند به نقل از مثنوی مولوی به شرح ذیل است:

آن یکی نحوی به کشتی در نشست

رُو به کشتیبان نهاد آن خودپرست

گفت هیچ از نحو خواندی گفت لا

گفت نیم عمرتوشد در فنا

دل شکسته گشت کشتیبان زتاب

لیک آندم کرد خامش از جواب

باد کشتی را به گردابی فکند

گفت کشتیبان بد آن نحوی بلند

هیچ دانی آشنا کردن بگو

گفت نی ای خوش جواب خوب رو
گفت کلّ عمرت ای نحوی فناست
زانکه کشتی غرق این گردابهاست
محمومی باید نه نحو اینجا بدان
گرتو محوی بی خطر در آب ران
آب دریا مرده را بر سر نهد
ور بود زنده ز دریا کی رهد
چون بمردی تو ز اوصاف بشر
بحر اسرار ت نهی بفرق سر
ای که خلقان را تو خر می خوانده ای
این زمان چون خراب این یخ مانده ای
گرتو علامهٔ زمانی در جهان
نک فنای این جهان بین وین زمان
مرد نحوی را از آن در دوختیم
تا شما را نحو محو آموختیم
فقه فقه و نحو نحو و صرف صرف
در کم آمد یابی ای یار شگرف
آن سبوی آب دانشهای ماست
و آن خلیفه دجله علم خداست
ماسبوها پریه دجله می بریم
گرنه خردانیم خود را ما خریم
باری اعرابی بدان معذور بود
کوز دجله بی خبر بود وز رُود
گوز دجله با خبر بودی چوما
اونبوردی آن سبورا جابجا

بلکه از دجله چو واقف آمدی

آن سبورا بر سر سنگی زدی

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۸۳۵-۲۸۵۲)

در باره بیت مورد مطالعه در شرح جامع (ج ۱، ص ۷۳۷) چنین مذکور است:

محمومی باید نه نحو اینجا، بدان گرتو محوی، بی خطر در آب ران بدانکه اینجا باید علم محو آموخت نه نحو. اگر تو اهل محو هستی، بی بیم و هراس به درون آب بیا. محو، در نزد صوفیان، عبارت است از زائل کردن وجود بنده. و محو سه درجه دارد: نخست، پائین ترین درجه آن، یعنی محو صفات ناپسند و کردار نارواست. دوم، درجه میانه یعنی، محو مطلق صفات حمیده و ذمیه است. و بالاترین درجه محو، محو ذات است. محو، از فنا، عام تر است.

مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی
پر کن قدح که بی می مجلس ندارد آبی

ن ک به ذیل: "سرمست جام عشقم..."

مدعی خواست که آید بتماشا گه راز دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقاغلامحسین ابن علی بنابی مراغه ای چنین می فرمایند:

هو الله ای بنده الهی سؤال از عصمت انبیای سلف نموده بودی مظاهر مقدسه ماینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی هستند و مظهر و يعرفکم الله نفسه بل نفس الله القائمة بالسنن هستند منزه از ادراک مادونند و مقدس از اوهام اهل شبهات و ظنون مراجعت بنصوص الهی نمائید بتصریح ذکر عصمت کبری در حقشان می فرماید چه از آثار حضرت اعلی و چه در آیات بینات جمال ابهی، از جمله زیارت سیدالشهداء علیه التحية والثناء. و اما قضیه و عصى آدم و آیه ما تقدم من ذنبک و ما تأخر، این مقام حسنات الابرار سینات المقربین است و وجودک ذنب لایحاط به ذنب. همس در رخ آینه نمودار و غبار موهوم در دیده مورث اقدار حضرت اعلی می فرماید: طلب حتی قرب تو از برای من مانند شرک دیگران است حال معاذالله میتوان گفت که طلب قرب الهی ذنب و شرک است، لهذا مظاهر مقدسه مظهر عصمت کبری نیستند، استغفرالله عن ذلک معصومند و محفوظ و مقدسند و مصون.

مسئله ثانی حمل حضرت مریم بروح القدس است. این مشیوت و مسلم است ولی بعضی از فلاسفه اروپ در این مسئله شبهه نمودند و مولود بی پدر را ممتنع و معدوم شمردند و برهان این دانستند که تولد و تناسل مشروط باجتماع حیوانات اصلاب و بذور ارحام است چنین گویند اما از جهت دیگر نفس فلاسفه اروپ کره ارض را حادث دانند و گویند در بدایت شعله نار بوده کم کم حرارت مندفع و

قشری پدیدار گشت آن قشر بتدریج غلظت یافت و اعتدال پیدا نمود پس نبات و حیوان و انسان تکوّن و تولد یافت، حتی گویند بحسب فن طبقات ارض در تکون کدام یک از حیوانات بر دیگری سبقت داشته ثابت و محقق می گردد. خلاصه فلاسفه و ارباب فنون اروپا در حدوث موالید ثلاثه ابدأ شبهه ای ندارند بلکه اصرار و ابرامی عجیب دارند در این صورت باعتقاد ایشان نخستین انسان بی پدر و مادر تکوّن و تولّد یافته با وجود این اذعان و اعتراف چگونگی از تولد حضرت مسیح بفیض روح القدس استغراب و استعجاب نمایند زیرا حضرت مادر داشتند ولی مولود نخستین انسان بی پدر و بی مادر، فاعتبروا یا اولی الابصار.

و اما مسئله عدم ذکر صریح جمال قدم در نص قدیم، این تخصیص بجمال قدم نداشته بلکه در انجیل جلیل نیز نص صریح از خاتم انبیاء نه و همچنین در آیات تورات بیان صریح از حضرت مسیح نه و حال آنکه جمیع تورات عبارت از ذکر مسیح و جمیع انجیل حکایت از بعثت نبی کریم و جمیع قرآن نصوص بعثت نقطه اولی و جمیع بیان بیان ظهور طلعت ابهی است. ولکن لا یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم و حکمت این سرّ مکنون آن است که بدون آن یوم الفصل تحقق نیابد و امتازوا الیوم ایها المجرمون آشکار نگردد و محرم و محروم از هم ممتاز نشود و صادق و کاذب امتیاز نیابد لهذا این رمز و تأویل دورباش عزّت شود بیگانه به یگانه پی نبرد، مدعی خواست که آید بتماشا گه راز - دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد.

و اما در خصوص ملاقات در عالم رؤیا سؤال نموده بودید رؤیا را مانند بیداری فرض نمائید چه بسیار که دو نفس ملاقات نمایند و با یکدیگر مذاکره و محاوره کنند یکی را در خاطر ماند و دیگری بکلی فراموش کند. در عالم رؤیا نیز چنان است و سبب نسیان این است که قضیه چنانکه باید و شاید در محفظه قوه حافظه محفوظ نگردد.

ای یار مهربان مشاغل و غوائل عبدالبهاء بی پایان است با وجود این متصل مسائل از اطراف و اکناف وارد اگر بخواهم که هر سؤال را در جواب یک نقطه واحده

بگذارم بجان یاران قسم فرصت آنرا ندارم دیگر ملاحظه کن که محبت قلب
 عبدالبهاء نسبت بشما به چه درجه پرغلیان بود که جواب مسائل اربعه نگاشته
 گشت. جمیع دوستان و یاران را تکبیر ابداع ابهی ابلاغ نما و علیک التحیة والثناء.
 بیتی که حضرت عبدالبهاء به نقل آن پرداخته اند از حافظ است که در یکی از
 غزلیات خود چنین می گوید:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد

جلوه کرد رخت دید ملک عشق نداشت

عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد

عقل میخواست کزان شعله چراغ افروزد

برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد

مدعی خواست که آید بتماشا گه راز

دست غیب آمد و برسینه نامحرم زد

دیگران قرعه قسمت همه بر عیش زدند

دل غمدیده ما بود که هم بر غم زد

جان علوی هوس چاه زنخدان تو داشت

دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد

حافظ آنروز طرب نامه عشق تو نوشت

که قلم بر سر اسباب دل خرم زد

(دیوان حافظ، ص ۱۰۳-۱۰۴)

در باره بیت مورد مطالعه در شرح عرفانی (ج ۲، ص ۱۰۴۹-۱۰۵۰) چنین
 مذکور است:

مدعی خواست که آید به تماشا گه راز

دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

مدعی ابلیس با تلبیس است که در ابتدای ایجاد آدم کمر ادعا بست. و تماشاگاه راز اشارت است به هنگام معامله عاشقی و معشوقی که در میان محبوب حقیقی و حقیقت آدم صفی در وقت تجلی صفاتی و جمال اسمایی می رفت و او را به خلعت "الانسان سرّی و انا سرّه" ممتاز و سرفراز می فرمودند. یعنی بعد از معامله ملائکه ابلیس با تلبیس که از شدت نایره حسد جبلّی و فطری با آدم صفی، ادعائی در همان محل به هم رسانیده بود، خواست و اراده نموده که آید به تماشاگاه راز معامله عاشقی و معشوقی که در میان محبوب حقیقی و حقیقت آدم صفی می رفت. چون او را به واسطه عدم استحقاق و استعداد، محرم این راز ندانستند، لاجرم از راه غیرت سلطانی، دست رد از عالم غیب الغیب ربانی برآمد و بر سینه پرکینه آن کمینه نامحرم زد، و او را از تماشاگاه راز مذکور، مردود ابدی و مطرود سرمدی گردانید. "قال فاخرج منها فانك رجيم. و ان عليك لعنتي الي يوم الدين" از این رد ابدی و طرد سرمدی خبر می دهد.

و در شرح دیوان نوشته که "مدعی دعوی دار را گویند و اینجا کنایت است از ابلیس لعین که همواره به جنس انس در کمین است. و تماشاگاه راز عبارت از دل آدم است که حاوی و شامل عالم است و عالم صغیرش گویند: و هرچه در عالم است از خیر و شر و نفع و ضرر از ضمیرش جویند. لاجرم مسجود ملک شد. و معنی بیت چنین باشد یعنی شیطان در وجود آدم صفی درآمد تا در آن تماشاگاه راز خرامد و خواست که در دلش درآید و قفل از آن صندوق برگشاید و اسرار آن را مطلع گردد، تا به اغوای او قادر شود، میسرش نشد و ملعون و مردود گردید و هیچ تماشای آن ندید.

لوح مبارک فوق حاوی اشارات عدیده ای است که ذیلاً به شرح آنها می پردازد:

عبارت "ماينطق عن الهوى" آیه ۳ در سوره نجم (۵۳) در قرآن مجید است و در آیه بعد چنین می فرماید: "ان هو الا وحى يوحى". مضمون کلام الهی آن که مظهر امرالله به هوای نفس سخن نمی گوید و آنچه می گوید به غیر از وحی الهی نیست. مقصود از "نفس الله القائمة بالسنن" مظهر امر الهی است. برای مطالعه شرح این مطلب میتوان به ذیل "قول حضرت امیر را ادراک نما..." در قاموس ایقان (ج ۳، ص ۱۲۷۰-۱۲۷۵) مراجعه نمود.

عبارت " و عصی آدم..." فقره ای از آیه ۱۲۱ در سوره طه (۲۰) است. عبارت "ما تقدم من..." نیز فقره ای از آیه شماره ۲ در سوره فتح (۴۸) است.

برای ملاحظه شرح مطالب در باره "حسانات الابرار" به مجله پیام بهائی (شماره ۱۱۹، اکتبر ۱۹۸۹ م، ص ۱۸-۱۹) مراجعه فرمائید. شرح مطالب در باره "وجودک ذنب..." نیز در کتاب مآخذ اشعار (ج ۱، ص ۹۴-۹۵) مندرج است.

عبارت "لايعلم تأويله..." فقره ای از آیه شماره ۷ در سوره آل عمران (۳) است. عبارت "و امتازوا اليوم ايها المجرمون" نیز آیه شماره ۵۹ در سوره یس (۳۶) است.

برای مطالعه مطالب مربوط به قضیه عصمت مظاهر مقدسه به کتاب مفاوضات (ص ۱۲۹-۱۳۲) مراجعه فرمائید. مطالب مربوط به قضیه بی پدری حضرت مسیح نیز در کتاب مفاوضات (ص ۶۸-۶۹) مورد بحث قرار گرفته است.

کلمه "حویّات" به ضم اول و تشدید یا از ریشه (حی) جمع کلمه "حُوین" است که به معنی موجودات بسیار خرد و کوچک می باشد.

مرا تبریز تب خیز است و لب از غصه خونریز است چه آذرها بجان از ملک آذربایجان دارم

در یادداشت های خطی خود جناب محمدعلی فیضی چنین مرقوم فرموده اند که حضرت عبدالبهاء در روز شهادت حضرت اعلی غالباً این بیت را که از اشعار جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی است تلاوت می فرمودند:

مرا تبریز تب خیز است و لب از غصه خونریز است چه آذرها بجان از ملک آذربایجان دارم.

بیت فوق در غزلی است که قائم مقام فراهانی در شکایت از عمال تبریز سروده و در دیوان اشعار او به صورت ذیل مندرج گردیده است:

دلی دیوانه دارم و ندر آن دردی نهان دارم
که گر پنهان کنم یا آشکارا بیم جان دارم
مرا تبریز تب خیز است و لب از شکوه لبریز است
چه آذرها بجان از ملک آذربایجان دارم
چرا از ضابطان ارونق صد طعن و دق بینم
که قدری آب و ملک آنجا برای آب و نان دارم
ز بیمهران مهران رود دل خون گشت و جان فرسود
که جزئی مزرعی در کوهسار لیسوان دارم
چنان منت کشم از عامل سهلان و اسفهلان
که گوئی کشور کاشان و ملک اصفهان دارم
ز خوان نعمت شه نعمت آبادی طلب کردم

که صد آیه غضب در شان جان از شانجان دارم
 ز سربازان آتش باز خصم انداز تبریزی
 هزاران عرضچی در هر گذر از هر کران دارم
 همه جراره ها در جنگ و آتشپاره ها در جنگ
 که پیش حمله شان پولاد را چون پرنیان دارم
 رسد گر حکم والا کز زمین زی چرخ شو بالا
 خدا داند که تشویش از بروج آسمان دارم
 بجنگ من کند آهنگ آن سرهنگ بیفرهنگ
 که هم عارست و هم ننگ آنکه نامش بر زبان دارم

(دیوان قائم مقام، ص ۱۴۸)

در شرح اسامی دهات و آبادی هائی که در غزل قائم مقام از آنها یاد شده در
 پاورقی دیوان او چنین مسطور است:

اروتق و مهران رود دو بلوکند از بلوکات تبریز لبقوان و سهلان و اسفهلان و نعمت
 آباد و شانجان دهات مرحوم قائم مقام است که پس از شهادت او دولت غضب
 کرده.

قائم مقام فراهانی که یکی از غزلیات او نقل گردید از مردان مشهور ادب و
 سیاست در عصر قاجار است و جمال قدم او را در آثار خود با عبارت "سید
 مدینه تدبیر و انشاء" (اشراقات، ص ۱۲۰) یاد نموده اند.

قائم مقام نامش ابوالقاسم و پدرش میرزا عیسی فراهانی بود که او نیز لقب قائم
 مقام داشته است. ابوالقاسم قائم مقام در ۱۱۹۳ هـ ق/ ۱۷۷۹ م متولد شد و
 در آخر صفر سنه ۱۲۵۱ هـ ق/ ۱۸۳۵ م در باغ نگارستان در طهران به قتل
 رسید. قائم مقام در عرصه سیاست مردی لایق، کاردان و اصلاح طلب بود. او
 در سال ۱۲۳۷ هـ ق/ ۱۸۲۱ م در تبریز به وزارت عباس میرزا رسید و ملقب به

قائم مقام شد. پس از فوت فتحعلیشاه قاجار قائم مقام وسایل جلوس محمد میرزای قاجار را به تخت سلطنت فراهم نمود و او چون به نام محمدشاه قاجار به تخت سلطنت جلوس نمود قائم مقام صدراعظم او شد و به علت لیاقت و کاردانی خود محسود اطرافیان خویش از جمله حاجی میرزا آقاسی گردید و سرانجام در پنجاه و هشت سالگی به قتل رسید و در حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد.

قائم مقام در عرصه نظم و نثر فارسی مردی ادیب، سخن شناس و صاحب قلم بوده و در شعر ثنائی تخلص مینمود. او از پیشروان نثر بی تکلف و ساده فارسی در دوره قاجاریه است و به این جهت مبتکر سبکی خاص محسوب می گردد که از جمله مشخصات آن کوتاهی جملات، لطافت و عذوبت الفاظ، حذف زواید در سخن، ایجاز و اختصار در بیان مطالب و توجه به ظرائف و لطائف در بیان مقاصد است. نثر قائم مقام لطیف، خوش آهنگ و در غایت اتقان و استحکام به رشته تحریر درآمده و سبک و انشای قائم مقام در ادیبان بعد از او تأثیر و فیر گذاشته است.

در آثار بهائی به کرات به کمالات قائم مقام اشاره شده و الفاظ و عبارات او به نحو مستقیم و غیرمستقیم مورد نقل و اشاره قرار گرفته است. برای ملاحظه شرح حال مفصل قائم مقام فراهانی به آثار ذیل مراجعه فرمائید:

صدرالتواریخ، ص ۱۱۷-۱۵۱ و از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۶۲-۷۵. منابع شرح احوال قائم مقام در فرهنگ سخنوران (ج ۱، ص ۲۰۱) صورت داده شده و آثار قلمی او در منشآت قائم مقام به طبع رسیده است.

مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم جرس فریاد میدارد که برنیدید محملها

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی نیاز در مصر چنین می فرمایند:

هوالبهی ای سرگشته کوه و صحرا و دریا و گمگشته بادیه محبت الله فی الحقیقه از شما بسیار خجل هستم که اسباب چنین فراهم آمد که نفسی نیاسودید و دقیقه ای آرام نگرفتید بادیه مصر طی نمودید و وسعت دریا قطع کردید و از جبل لبنان گذشتید و بکوی دوست رسیدید هنوز رحل نزول نینداخته ندای حی علی الرحیل بلند شد و رو بطریق نهادید ولکن رفیق موافق بود ضرر نداشت تلافی حاصل شد از جمیع جهات کار موافق طبع واقع نمی شود.

مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم

جرس فریاد میدارد که برنیدید محملها

خلاصه الآن فرصت نیست مخصوص بالتیابه از آن جناب فردا روز جمعه با جمیع احباء در روضه مبارکه زیارت تلاوت میشود و چون جمعیت زیاد است و همه نیابت مینمایند حکم صد زیارت شما را دارد دیگر چه حرف داری. فوالذی نفسی بیده که این زیارت چون بنهایت خلوص واقع خواهد گشت اعظم از عبادت ثقلین است لعمرالله ینبغی لک ان تستبشر بها فی روحک و ذاتک و کینونتک و قلبک و فؤادک و جمیع شئونک.

ربّ اید عبدک نیاز علی خدمه امرک و اعلاء کلمتک و نشر نفعاتک و ظهور آثارک انک انت المعطی الکریم الکریم. ع ع

بیت منقول، در غزل اول در دیوان حافظ شیرازی است. در باره این بیت در

شرح عرفانی (ج ۱، ص ۱۲-۱۳) چنین آمده است:

مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هردم

جرس فریاد میدارد که برنیدید محملها

جانان در اصطلاح، صفت قیومی را گویند که قیام جملة موجودات به اوست. که اگر آن دقیقه ای پیوسته به موجودات نباشد هیچ چیز در وجود بقا نیابد. و منزل جانان یعنی منزل کسب قرب و معرفت جانان که عبارت از دنیاست. و جرس در اصطلاح، الهامات ربّانی و مخاطبات سلطانی، که به قهر آمیخته باشد. و قال الکاشی:

"الجرس اجمال الخطاب بضرب من القهر" و اینجا کنایت از آرزوهای موت و فنای مردم است که هردم به گوش می رسد که فلان مرد و فلان نماند.

باید دانست که چون دنیا به مقتضای حدیث کریم "الدنيا مزرعة الآخرة" مزرعة اولی و اخری است و آخرت مقام مکافات و جزاست. لاجرم نزد شیخ سهل بن عبدالله تستری - قدس الله سرهما - و تابعان او یک روز دنیا، بهتر از هزار سال عقبی است. از اینجا عارف، از راه اندوه و حسرت میفرماید که مرا در منزل دنیا که محلّ کسب قرب و معرفت الهی است، چه امن و آرام تا بدان جمعیت، کسب کمالات توانم نمود، چون هردم جرس رحیل و انتقال از چپ و راست فریاد میدارد که برنیدید محملهای سفر از دنیا. رسم کاروان است که هنگام کوچ، جرسها می نوازند و کاروانیان را از کوچ آگاه می سازند، تا همگنان آگاه شوند و خواب و خور گذشته، در پی تجهیز محملها گردند. و در شرح دیوان نوشته که "جرس کنایت از ملک الموت است. و محمل کنایت از وجود سالک است. یعنی مرا در دنیا که محلّ حصول عرفان و مقام دریافت حضرت جانان است چه امن و چه آسودگی؟ چون ملک الموت هر روز آگاهی می دهد از موت و میگوید: الرحیل الرحیل".

کلمة ثقلین که در لوح حضرت عبدالبهاء مذکور شده به معنی جن و انس است و این معنی در سورة الرحمن قرآن مجید آمده است. در حدیث معروفی از رسول

خدا نیز این چنین روایت شده است که "انی تارک فیکم الثقلین...". در این حدیث مقصود از ثقلین، کتاب خدا و عترت رسول الله است که اولی را ثقل اکبر و دومی را ثقل اصغر مینامند. اصطلاح "عبادت ثقلین" نیز در احادیث اسلامی است. مثلاً از امام جعفر صادق روایت شده است که اگر کسی در بعدازظهر روز جمعه دعای "اللهم صلّ علی محمد و آل محمد..." را بخواند در آن یوم "مثل ثواب عبادة الثقلین" را خواهد داشت (بیجار، ج ۸۶، ص ۷۹).

مرد خداشناس که تقوی طلب کند خواهی سفیدجامه و خواهی سیاه باش

میرزا محمود زرقاتی در ذیل تاریخ ۲۲ ذی‌قعدة ۱۳۳۰ هـ ق (۲ نوامبر ۱۹۱۲ م) در بدایع الآثار آورده است که:

... آن شب خطابه ای مفصل در مجلس سیاهان که جمع کثیری از سفیدان نیز موجود بودند در الفت و اتحاد اجناس از فم اطهر (حضرت عبدالبهاء) صادر و شرحی مبسوط از اسفندیار غلام سیاه جمال مبارک و حسن خدمت و کفایت و صداقت او بیان فرمودند که مرد خداشناس که تقوی طلب کند - خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش...

(بدایع الآثار، ج ۱، ص ۳۴۸-۳۴۹)

بیتی که در کلام شفاهی حضرت عبدالبهاء نقل شده از غزل ذیل است که تحت عنوان "غزلهای منسوب بحافظ" در دیوان حافظ شیرازی، طبع بروخیم (ص ۲۵۷-۲۵۸) مندرج میباشد.

ایدل غلام شاه جهان باش و شاه باش	پیوسته در حمایت لطف اله باش
از خارچی هزار بیکجو نمی‌خرند	گوکوه تا بکوه منافق سپاه باش
چون احمد شفیع بود روز رستخیز	گو این تن بلاکش من پرگناه باش
آترا که دوستی علی نیست کافرست	گوزاهد زمانه و گوشیح راه باش
امروز زنده ام بولای تو یا علی	فردا بروح پاک امامان گواه باش
قبر امام هشتم سلطان دین رضا	از جان ببوس و بر در آن بارگاه باش
دست نمیرسد که بچینی گلی ز شاخ	باری بیای گلبن ایشان گیاه باش

مرد خدانشناس که تقوی طلب کند
خواهی سپید جامه و خواهی سیاه باش
حافظ طریق بندگی شاه پیشه کن
و آنگاه در طریق چو مردان راه باش

مردگانند در این انجمن اندر ره دوست ای مسیحای زمان هان نفسی گرم برآر

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند:

ای ورقه مبتله شمع روشن است و شهد مکرر و آن شاهد روحانی بریطی در دست دارد و به آهنگ خوش ملکوت ابهی در نغمه و آواز است چنگش قوه ملکوتی مضراش بشارت الطاف جمال غیبی لاهوتی آهنگش مردگانند در این انجمن اندر ره دوست - ای مسیحای زمان هان نفسی گرم برآر ع .

(مجموعه مکاتیب، شماره ۸۷، ص ۹۱)

بیتی که حضرت عبدالبهاء به نقل آن پرداخته اند از ابیات قصیده معروف جمال قدم مسمی به قصیده "ساقی از غیب بقا" است. در اواخر این قصیده جمال قدم چنین می فرمایند:

... مردگانند در این انجمن اندر ره دوست

ای مسیحای زمان هان نفسی گرم برآر

تا که بربرند اطیار وجود از سجن تن

تا فضای لامکان در ظلّ صاحب اقتدار

درویش جهان سوخت از این شعله جانسوز الهی

وقت آنست که کنی زنده از این نغمه زار

(مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۱۱)

بیت مورد مطالعه در اثر دیگری از حضرت عبدالبهاء نیز مورد استشهاد قرار گرفته و آن اثر در ذیل "ای مسیحای زمان..." مندرج گردیده است.

مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح چنین میفرمایند:

هو الله المعين المجيب للمضطرين هين مشو نوميد بس اميدهاست. حصول و
وصول موكول به ثبوت است ثم استقاموا برهان مشهود. مصراعی است مشهور مرغ
زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش. لا تقنطوا من رحمة الله. مقاصد ارجمند را
عقبات شدیدة مسلم والعاقبة للمتقين مقرر. بگذرد این روزگار آن ربک یؤیدک
بفضل من عنده انه على كل شيء قدير ع .

مصراع منقول از غزل مشهور حافظ است که تمام آن ذیلاً نقل میگردد:

باغبان گرینج روزی صحبت گل بایدش

برجفای خار هجران صبر بلبل بایدش

ایدل اندریند زلفش از پریشانی منال

مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار

کار ملکست آنکه تدبیر و تأمل بایدش

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافرست

راهرو گرسد هنر دار د توکل بایدش

با چنین زلف و رخس بادا نظر بازی حرام

هر که روی یاسمین و جعد سنبل بایدش

نازها زان نرگس مستانه اش باید کشید

این دل شوریده تا آن جعد و کاکل بایدش

ساقیا در گردش ساغر تعلل تا بچند

دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدش

کیست حافظ تا ننوشد باده بی آواز رود

عاشق مسکین چرا چندین تجمل بایش

(دیوان حافظ، ص ۱۸۷)

در شرح شعر منقول در لوح مبارک فوق در شرح عرفانی (ج ۳، ص ۱۸۷۶)
چنین مذکور است:

ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال

مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایش

چون عاشق سالک - که باغبان باطن خود است - خود را بر جفای خار هجران تحریض و ترغیب نمود، لاجرم در این بیت، دل خود را تسلی می دهد، که ای دل، در قیود کثرات و احکام تعینات آن گل - که راه تو از آنها در صعوبت آمده و تو را در دام هجران سپرده - از پریشانی آلام فراق منال، و صابر باش. زیرا که مرغ زیرک چون به دام افتد، او را تحمل باید. تا از دام خلاص یابد، و در فضای وصال طیران نماید.

از قرائن چنین پیداست که لوح فوق به اعزاز مؤید السلطنه عزّ صدور یافته است. در عصر قاجاریه چندین نفر به مؤید السلطنه مشهور بوده اند. از جمله آنها محمدحسین میرزای مؤید السلطنه و میرزا رضاخان مؤید السلطنه اند. مؤید السلطنه دیگر محمد مهدی میرزا برادر بهمن میرزا است. محمد مهدی میرزا و فرزندش بوسیله جناب ابوالفضائل گلپایگانی به ظلّ امر در آمده و مصدر خدمات مهمّه بوده اند. شرح ایمان و مساعی آنان در کتاب زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی (ص ۱۳۶-۱۳۹) مندرج است.

برای ملاحظه شرح مطالب در باره "هین مشو نومید..." به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید. عبارت "ثم استقاموا" فقره ای از آیه ۳۰ در سوره فصلت (۴۱) است که

میفرماید: "انّ الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الاتخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون".

عبارت "لا تقنطوا..." نیز فقره ای از آیه ۵۳ در سوره زمر (۳۹) است.

عبارت "والعاقبة للمتقين" نیز مکرر در قرآن آمده است، از جمله در آیه ۴۹ در سوره هود (۱۱) میفرماید: "فاصبر انّ العاقبة للمتقين".

برای ملاحظه شرح مطالب در باره "بگذرد این روزگار..." به ذیل آن شعر مراجعه فرمائید.

مرغ و ماهی در پناه عدل تست
کیست آن گم گشته کش فضلش نجست

ن ک به ذیل: "کیست آن گمگشته ..."

مست می بیدار گردد از دیور مست حق ناید بهوش از نفع صور

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

هوالمحجوب فی بدایع جماله

در این ساعت و وقت که این طیر از آشیان سکوت و خموشی پرواز نمود تا در فضای عزیزانش حرکت کند و جمیع بحور غیب سکون را بشعله نار عشق بگدازد و پیرهای معنوی در صحرای روحانی پرواز نمایند و هرچه غیر از دوست حتی مغزو پوست را بنفی لا منفی سازد تا در هوای قدس الاطیران کند و جمیع عاشقان کوی جانان را آوازی دهد تا از کل وجود منقطع گردند و بمبدع وجود راجع شوند و دل و جان را ارمغان خاک ره یار نمایند و نغمه بلبل جان را از شاخسار لامکان بشنوند و نفعه روح الهیه را از یمن احدیه استنشاق کنند ای علیل عشق قسم بانوار طلعت مقصود که اگر صبای عشق را از یمن دوست استشمام کنیم و از هدهد معنوی که از سبای الهی پرواز نموده به پیامی مفتخر گردیم البته کل آفاق غیب و شهود را بقدمی طی نمائیم تا بآنی بجمال دوست ارض روح را منور کنیم و زیارت رخ یار مشرف گردیم. ای عندلیبان بوستان بقا و ای بلبلان گلشن وفا تا گل جمال در گلستان جلال شکفته سعی نمائید که بوصول گل فائز شوید و در ظل دوست مأوی گیرید تا داخل وجه شوید و در جنت حیات جاوید بمانید و از باده دوست مخمور گردید و اگر از این خمر بیهوش شوید البته کل ماسوی المحجوب را فراموش کنید زیرا این مدهوشی را هوشی در عقب بینید و این سکر را مایه سرور، چنانچه بعضی از طائفان کعبه جانان گفته اند: مست می بیدار گردد از دیور - مست حق ناید بهوش از نفع صور. قمیصی از یوسف معنوی ارسال شد تا آخذ بر هیکل آن یعقوب عشق بیوشاند تا چشم جان روشن به نور گردد...

بیت منقول از مولوی است و در مثنوی (دفتر سوم، بیت ۶۸۸) چنین میفرماید:

مست حقّ، هشیار چون شد از دبور مست حقّ، ناید به خود از نفع صور

در باره این بیت در شرح جامع (ج ۳، ص ۱۷۴) چنین مسطور است:

کسی که از باده الهی، مست و مدهوش است چگونه ممکن است که از باد مخالف و ناگوار به هوشیاری درآید؟ یعنی امکان ندارد که اولیاء الله به هواهای نفسانی توجه کنند. آن کسی که از باده حقّ، مست و مدهوش است حتی از صوراسرافیل نیز به هوش نمی آید. (دبُور) بادی است که از جهت مغرب میوزد و اطبا آن را نامطلوب می شمردند، و نیز گفته اند بادی است که به جهت عذاب برخی از اقوام فرستاده شود. گویند که قوم عاد با چنین بادی هلاک شد. منظور از این باد، باد هوای نفسانی است....

بیت مورد مطالعه در ذیل لغت دبور در لغت نامه دهخدا به این صورت آمده

است: "مست می هشیار گردد از دبور- مست حقّ ناید بخود از نفع صور".

مطرب عشق این زند وقت سماع
بندگی بند و خداوندی صداع

ن ک به ذیل: "بادو عالم عشق را..."

مطلق آن آواز خود از شه بود

ن ک به ذیل: "این همه آوازاها..."

معشوقه در اینجاست بیائید بیائید

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا محرم چنین میفرماید:
 هو الله ای مهمان عزیز خوش آمدی خوش آمدی ابواب مفتوح و منزل نزل رب
 ودود کشتی موجود و راه باز و یاران موافق و محل آراسته و دیگ در جوش و
 سماور در خروش و مهماندار جناب آقا محمد حسن حاضر و منتظر و مطاف ملاء
 اعلی فریاد میزند معشوقه در اینجاست بیائید بیائید والبهاء علیک ع .

مصراع منقول از مولوی است که میفرماید:

ای قوم به حج رفته کجائید کجائید
 معشوق همین جاست بیائید بیائید
 برای ملاحظه تمام غزل و آثار مبارکه دیگری که حاوی بیت فوق میباشد به ذیل
 "ای قوم به حج...مراجعه فرمائید.

کلمه نزل ناظر به عبارت قرآنی است که در آیه ۳۲ سوره فصلت (۴۱) چنین
 میفرماید: "نزلنا من غفور رحیم". مقصود آن که خداوند مهربان سفره احسان
 خویش را برای شما گسترده است.

مفترق شد آفتاب جانها

در درون روزن ابدانها

ن ک به ذیل: "چون که حقی..."

مفتون توام من نه بدان طلعت و گیسو آنجا که بهشت است نه صبح است و نه شام است

حضرت بهاءالله در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

... لم یزل و لایزال نفس ظهور ناطق بوده بآنچه باو مأمور بوده و در آن مقام نه داعی مشاهده میشود و نه مدعی این دو لفظ از الفاظ مستعمله در مدرسه بوده و حق از آن مقدس و منزّه و میرا. مقصود از مدرسه مدرسه ای است که مصدر و ساوس نفسانیه است معلّم آن وهم و متعلمین آن ظنون، اگر نفسی در آنچه ظاهر شد فی الحقیقه بی شائبه غرض تفکر نماید میفهمد که مصدر امر که بوده و مظهر ظهور که، همیشه میفرمودند مصدر امر الهی خود را در اثواب اسماء مستور نموده تا مطلع عدل از شرّ ظلم محفوظ ماند یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید انه لهوالمقتدرالمعتمدالعزیز المرید. از معتمدالدوله مرحوم یعنی میرزا عبدالوهاب که از عرفا بود اشعاری شنیده شد از آن جمله این فرد که گفته اند:

مفتون توام من نه بدان طلعت و گیسو

آنجا که بهشت است نه صبح است و نه شام است

آری ساحت اقدس مقدّس است از این اذکار و از اوهمات خلق...

(مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۵۸-۱۵۹)

بیت میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی که جمال اقدس ابهی آن را در لوح فوق

نقل فرموده اند در غزل مشهور ذیل است که می فرماید:

شمشیر بدست آمد و سرمست ز جام است

بادا بحلش خون من ارباده حرام است

مفتون توام من نه بر آن طلعت و گیسو

آنجا که بهشت است نه صبح است و نه شام است

وقتی ز خرابات به خلدم گذری بود
 کوثر نبود خوشتر از آبی که بجام است
 شادی جهان زود مبدل بغم آید
 آنرا که بغم شاد شود عیش مدام است
 یا ما قدحی خواجه سپردن نتواند
 او را حذر از ننگ و مرا ننگ ز نام است
 وسواس خرد قصه پایان نرساند
 از عشق پرسید که ناگفته تمام است
 تیری اگر از شست گشادیم و خطارفت
 با خصم بگویند که تیغی به نیام است
 جوش از هوسی در دل افسرده فتادست
 در عشق نشاط آتشی افروز که خام است
 (دیوان نشاط، ص ۵۷)

مقصود من از کعبه و بت خانه توئی تو
مقصود توئی کعبه و بت خانه بهانه

ن ک به ذیل: "ای تیر غمت ..."

مکن کاری که از دستت دل پیر و جوان لرزد

حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان خادم الله عزّ صدور یافته و به تاریخ ۲۸

ذی حجه ۱۲۹۹ هـ ق مؤرخ است چنین میفرماید:

الحمد لله الذي علمنا كلمة التوحيد و عرفنا حكم التفريد و هداانا سواء الصراط... و این که در فقره بیت مرقوم داشتید آن محبوب بتفصیل مطلعند اگر ذکر نمائید و ناس را متذکر دارید باس نبوده و نیست جمیع اهل عراق از علماء و امراء و غیرهم مطلعند که آن املاک به اینجا متعلق است آن محبوب هم بحکمت و بیان ذکر نمایند بسیار این خادم از اسم میم تعجب مینماید بسیار حیف است از او چنین امری ظاهر شود محلی که مخصوص بود و به اینجا منسوب او را بفروشد و یا بکس واگذار آید آخر عدل کجا رفته راستی چه شده حقانیت به کدام جهت سفر نموده؟ باری اگر نفسی او را ملاقات نمود از جانب این بنده باو بگوید، مکن کاری که از دستت دل پیر و جوان لرزد. این عمل بسیار از مثل شما بعید است این عبد الله گفته و میگوید توخواه از سخنش پند گیر و خواه ملال... .

مصرع منقول از محتشم کاشانی است و در ابیات اولیه قصیده ای آمده است که در مدح شاه طهماسب صفوی سروده شده است.

چندبیت اول این قصیده به شرح ذیل است:

زاهم بر عذار نازکش زلف آنچنان لرزد

که عکس سنبل اندر آب از باد وزان لرزد

دلّم افتد زیا هرگه بلرزد زلف او آری

رسن باز افتد از سر رشته هرگه ریمان لرزد

به صورت خانه چین گرقد و عارض عیان سازی
 مصورا ورق در دست و کلک اندر بنان لرزد
 خرامان چون شوی گردد تنت سرتا قدم لرزان
 بسان گلبنی کنزنازکی گلها بر آن لرزد
 جوانی جان من پند غلام پیر خود بشنو
 مکن کاری که از دستت دل پیر و جوان لرزد
 ز دهشت آن چنانم کز برای شرح درد دل
 چو گویم دامن آن گل مرا دست و زبان لرزد
 نویسم در بیان معجز لعلش اگر حرفی
 ز عجز اندر بنانم خامه معجز بیان لرزد...

(دیوان محتشم، ص ۱۴۷)

کمال الدین محتشم کاشانی از شعرای نامدار ایران در اوایل عصر صفوی است. او نامش علی و فرزند میراحمد بوده و به سال ۹۹۶ هـ ق / ۱۵۸۷ م در کاشان از این عالم درگذشته است. محتشم که به شمس الشعراء معروف است قصیده سرائی توانا بوده و در مدح سلاطین و بزرگان عصر خود قصاید فراوان به رشته نظم کشیده و مهارت و استادی خود را در نظم قصاید متین و استوار به خوبی نشان داده است.

اشتهار محتشم در ادب فارسی بیشتر به خاطر مدایح او در وصف اهل بیت عصمت و طهارت است که از بهترین و مؤثرترین اشعار او محسوب میگردد. ترکیب بندی که محتشم در رثای شهدای کربلا سروده قطعاً سرآمد مراثی شهیدان کربلا در ادب فارسی محسوب میشود. دیوان محتشم کاشانی که حاوی آثار و اشعار او است از جمله در طهران به کوشش مهرعلی گرکانی در سال ۱۳۴۴ هـ ش بوسیله انتشارات محمودی به طبع رسیده است.

برای اطلاع از احوال محتشم کاشانی و ملاحظه منابع عمده ای که در باره سوانح حیات و شعر او در دست است به تاریخ ادبیات (ج ۵، بخش ۲، ص ۷۹۲-۷۹۹) و مقدمه دیوان محتشم مراجعه فرمائید. در این مقام نقل لوح حضرت عبدالبهاء در باره تأثیر اشعار محتشم کاشانی مناسب حال است که در لوح جناب آقاسید ابوالقاسم بیضاء چنین میفرمایند:

یزد

جناب آقاسید ابوالقاسم بیضاء علیه بهاء الله الابهی
 هو الله ای ناظم شیرین سخن در ماتم و تعزیت حضرت افنان سدره منتهی
 جناب آقاسید میرزا سخن راندی و مرثیه نگاشتی و داد فصاحت و بلاغت بدادی
 بسیار بدیع و ملیح بود و مؤثر در قلوب جریح هرچه بموقع واقع تأثیرش مانند دریا
 در سم نافع. این تعزیت و ماتم تأثیر اشعار محتشم داشت بلکه اشد و اعظم، از
 خدا خواهم که ترا موقت بر فصحتر و بلیغتر از این نماید تا ناظم بی بدیل شوی و
 ناثر بی مثل و در جمیع شئون موقت بتأییدات رب قدیر گردی و علیک
 التحية والثناء ع

اما در لوح جمال قدم که در صدر مقال نقل شد مقصود از " بیت " بیت مبارک حضرت بهاء الله در بغداد است و مقصود از "اسم میم" میرزاموسی جواهری است.

برای ملاحظه شرح مطالب در باره "تو خواه از سخنش..." به ذیل "من آنچه شرط ..." در صفحات بعد مراجعه فرمائید.

مگسی را که تو پرواز دهی شاهین است

ن ک به ذیل: "پشه ای را که ...".

ملک الموت رفت پیش خدا گفت سبحان ربی الاعلی

جناب دکتر ضیاء بغدادی که خاطرات خود را تحت عنوان الرحلة البغدادية به رشتهٔ تحریر درآورده اند در ذیل تاریخ ۲۱ حزیران سنهٔ ۱۹۱۹ میلادی چنین نوشته اند:

حضرت عبدالبهاء این اشعار را با تبسم میخواندند:

ملک الموت رفت پیش خدا	گفت سبحان ربی الاعلی
یک حکیمی است پشت خانهٔ ما	ما یکی می کشیم و او صدتا
یا علاج طبیب جاهل کن	یا مرا خدمتی دگر فرما

صورت دیگری از این مطایبه نیز در افواه است که:

ملک الموت رفت پیش خدا	گفت کای کردگاری همنا
یک طیبی است درب مسجد نو	من یکی می کشم و او صدتا
یا بفرما که قبض روحش کن	یا مرا خدمتی دگر فرما

در اشاره به ابیات فوق شبلی نعمانی در شعرالعجم (ج ۴، ص ۱۲۹) چنین نوشته است:

... هجوگویی در ابتدای امر به همان شوخی و ظرافت و بذله گویی محدود بوده است، مثلاً یک شاعر در هجو طیبی می گوید ملک الموت به شکایت نزد خدا رفت که من در عرض مدتی که یک نفر را قبض روح میکنم آقای دکتر، جان ده نفر را میگیرد، علیهذا یا مرا عزل کن از این خدمت یا او را خدمتی دگر فرما...

در کتاب گنجینه لطایف (ص ۲۹۱) اشعار مزبور به صورت ذیل درج شده و شاعر آن حکیم لعلی تبریزی تعیین گردیده است.

ملک الموت رفت پیش خدا	گفت: سبحان ربی الاعلی!
یک طیبی است در فلان کوچه	من یکی قبض و او کند صدتا!
یا بفرما که جان او گیرم	یا مرا خدمتی دگر فرما!

در شرح احوال حکیم لعلی تبریزی در کتاب دانشمندان آذربایجان (ص ۳۲۲ - ۳۲۱) چنین مسطور است:

لعلی - میرزا علیخان فرزند حاجی آقا میرزا ایروانی است در تاریخ ۱۲۶۱ در تبریز تولد یافته و در ایام جوانی بکسب و تجارت مشغول بوده است و در ضمن تجارت بتحصیل علم طب نیز اشتغال داشته و بعدها از تجارت بکلی کنار شده تحصیلات خود را ادامه داده و پس از فراغت بطبابت مشغول گردیده است و در ایام سلطنت مظفرالدین شاه بعنوان شمس الحکماء طیب مخصوص او گشته و سجع و مهرش لعلی حکیم است.

لعلی از اول عمر شیفته تاریخ و ادبیات پارسی بوده و در محاوره و سخنوری ید طولائی داشته و هنوز لطائف طبع و خوش صحبتی او در آذربایجان ضرب المثل است در اواخر عمر بسیر و سیاحت شروع کرده بفقاز و استانبول و مصر رفته و در سنه ۱۳۲۵ در تفلیس وفات کرده است دیوانش مرکب از اشعار پارسی و ترکی دومرتبه در تبریز چاپ شده و غیر از آن نیز اشعاری دارد که هنوز بطبع نرسیده...

من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال

حضرت بهاء الله در صدر رساله مبارکه چهاروادی چنین میفرمایند:

... نمیدانم چرا یک مرتبه رشته محبت را گسیختید و عهد محکم مودت را شکستید مگر خدا نکرده قصوری در ارادت بهمرسید و یا فتوری در خلوص نیت پیداگشت که از نظر محوشدم و سهو آمدم.

چه مخالفت بدیدی که ملاطفت بریدی مگر آنکه ما ضعیفیم و تو احتشام داری و یا بیک تیر از کارزار برگشتی مگر نشنیده اید استقامت شرط راه است و دلیل ورود بارگاه "انّ الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملكة" و دیگر میفرماید: "فاستقم كما امرت" لهذا مستقرین بساط وصول را این سلوک لازم و واجب است.

من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم

تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال....

(آثار، ج ۳، ص ۱۴۰-۱۴۱)

و در لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب میرزا آقای طالقانی چنین مذکور است:

هو الله بواسطه حضرت ادیب

ط

جناب میرزا آقای طالقانی علیه بهاء الله الایهی ملاحظه نمایند.

هو الایهی ای بنده حقیقی حق دامنمی به کمرزن و قدمی محکم کن و همّتی بنما و جانفشانی کن در سبیل حق جلاک شو و آهنگ مقامی بلندتر از افلاک

نما رخس سریع مهیا و میدان وسیع حاضر گوی سعادت موجود چوگان عنایت در دست وقت جولان است و ربودن گوی از میدان. من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم. بشتاب بشتاب که وقت تنگ است و آهنگ مطرب نزدیک به انتها اگر در این بزم کف نرنی دف نرنی آواز نخوانی شهنواز بلند نکنی در چه وقتی به وجد و طرب آئی و مخمور و مست گردی. ع.ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح مشهور به لوح عمه چنین میفرمایند:

... ای عمه مهربان این آواره صحرای محبت الله نظر به محبت مخصوص که از بدو طفولیت بان عمه مهربان داشت بتحریر این کلمات پرداخت و بنگارش این عبارات متصدی گشت من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم آیا به خاطر داری که در کودکی و طفولیت چه دل بستگی به شما داشتم و الآن نیز به حق تربت مبارکه و مطاف ملاء اعلی کمال محبت را دارم و از این جهت حسرت و افسوس میخورم....

(مکاتیب، ج ۲، ص ۱۷۹-۱۸۰)

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین میفرمایند:

به تمدن الملک سلام برسان و بگو آن مسأله سری سبب میشود که دوباره چشم شفا یافته رمد یابد از خدا بترس در لندن بتو اشاره مینمودم حال دقت کن ظاهر میشود امر بهاء الله الحمد لله در شرق و غرب در نهایت انتشار است فسوف تری المعرضین فی خسران مبین من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم. ع.ع

(اسرار الآثار، ج ۲، ص ۱۷۶)

حضرت بهاء الله مصرع دوم بیت فوق را در لوحی دیگر نیز نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل "مکن کاری..." مندرج است. حضرت عبدالبهاء نیز مصرع اول بیت مزبور را در یکی از الواح خود که در ذیل "یارب کجاست..." مندرج است

نقل فرموده اند. بیت مورد مطالعه از سعدی شیرازی است که در صدر یکی از قصاید خود چنین میفرماید:

توانگری نه بمالست پیش اهل کمال
 که مال تا لب گورست و بعد از آن اعمال
 من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم
 تو خواه از سختم پند گیر و خواه ملال
 محل قابل و آنگه نصیحت قائل
 چه گوش و هوش نباشد چسود حسن مقال
 بچشم و گوش و دهان آدمی نباشد شخص
 که هست صورت دیوار را همین تمثال
 نصیحت همه عالم چو باد در قفس است
 بگوش مردم نادان چو آب در غریال...

(کلیات سعدی، ص ۴۶۶)

در باره تمدن الملک به ذیل "قصد آن دارند..." مراجعه فرمائید. شرح مطالب در باره بیت "چه مخالفت بدیدی..." که در رساله چهاروادی آمده در ذیل آن بیت مندرج است. عبارت "انّ الذین قالوا ربّنا..." که در رساله چهاروادی نقل شده آیه شماره ۳۰ در سوره فصلت (۴۱) است. عبارت "فاستقم كما امرت..." نیز فقره ای از آیه ۱۱۲ در سوره هود (۱۱) است.

من این و آن ندانم سرمست جام عشقم مطرب بزن نوائی ساقی بده پیاله

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

... نفوسی ایام خویش را بکام دل و راحت جان گذرانند چه ریح و سودی یافتند
و نفوسی تمام حیات در سبیل ربّ الآیات تحمل انواع مشقات فرمودند چه زبانی
دیدند یزید پلید را ملک وسیع و حشمت بی پایان و راحت جان چه مزیتی بخشید
و چه منفعتی دست داد شاه شهیدان و سرور مظلومان حضرت سیدالشهداء را از بی
سروسامانی و زحمت و پریشانی و اسیری خانمانی و تجرّع کأس شهادت در سبیل
ربّانی چه ضرر و زبانی وارد فاعتبروا یا اولی الابصار. باری، من این و آن ندانم -
سرمست جام عشقم مطرب بزن نوائی - ساقی بده پیاله. آنچه از لوازم ایمان و
ایقانست عدم مداخله با هر حزبی از احزاب است و جانفشانی در سبیل ربّ
الارباب.

(منتخبات مکاتیب، ج ۲، ص ۲۰۳)

حضرت عبدالبهاء بیت فوق را در لوح جناب عطار نیز آورده اند و آن لوح در
ذیل "ز چه رو الست ... " مندرج گردیده است. و نیز ن ک به ذیل: "سرمست
جام عشقم...". همان طور که در ذیل " سرمست جام عشقم..." مذکور شده
بیت مورد مطالعه به ظن قوی از حضرت عبدالبهاء است که با توجه به مضامین
و فقراتی از غزل حافظ آن را مرقوم فرموده اند.

منجمدان را دردی محتجبان را مرگی
شاهنشۀ ایام آمد

ن ک به ذیل: "محتجبان را مرگی ..."

من چه گویم یک رگم هشیار نیست شرح آن یاری که او را یار نیست

این بیت را جمال قدم در لوح مبارک مصدّر به عبارت "نقطه حمد و جوهر حمد..." نقل فرموده اند و تمام این لوح در ذیل "آنچه می خواهد دل تنگت بگو" مندرج است.

حضرت بهاء الله در اثری دیگر که از لسان خادم الله به اعزاز جناب علی قبل اکبر عزّ صدور یافته و به تاریخ ۹ صفر ۱۳۰۵ هـ ق مؤرخ می باشد چنین می فرمایند:

بِسْمِ رَبِّنَا الْاَقْدَسِ الْاَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْاَبِي

خادم مسکین متحیر و متفکر که چه ذکر نماید و که را وصف کند و ستایش گوید، حقّ جل جلاله مسلماً از وصف دوش مقدّس و از ذکر ماسوایش منزّه و میرا لذا این مقام راجع میشود بکلمات کتاب و حروفات کلمات که مبدأ اذکار و مشارق اوصاف و مطالع احکام و اوامر الهیند چه که ایشانند ناشر امر و ناصر و معین عباد من عند الله مالک الایجاد لذا وصف و ثنا از اول بر ثانی تجلّی نمود در این مقام نفوسی که از کوثر ایقان نوشیده اند و باطمینان تمام بر اعلاء کلمه قیام نموده اند مستحقّ و سزاوار وصف و نعمت و ذکر و ثنا بوده و هستند... از حقّ می طلبم هر یک را علم هدایت و رایت عزّت فرماید تا هر یک با ایقان و ایمان کامل تمسک نمایند بآنچه که سبب ارتفاع کلمه الله و مقامات ایشان است وقت غنیمت شمارند مائده معنویه را از دست ندهند امروز انسان قادر است بر اعمالی که بعد از برای احدی ممکن نبوده و نیست. نعم ما نطق من قبل من چه گویم یک رگم هشیار نیست- بهتر و خوشتر آنکه زحمت را منتهی نمایم البهاء والذکر والثناء علی حضرتکم و

علی من معکم و علی من یسمع قولکم فی امرالله ربنا و ربکم و رب من فی
السّموات و الارضین الحمد لله رب العالمین.

(مجموعه آثار، شماره ۲۶، ص ۴۳۳ و ۴۳۹)

بیت مورد نظر از مولوی است که در مثنوی چنین سروده است:

... من چه گویم یک رگم هشیار نیست شرح آن یاری که اورا یار نیست

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر...

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۰-۱۳۱)

من دگر چیز نخواهم بنویسم که مگس زحمتم می‌دهد از بسکه سخن شیرین است

حضرت بهاء الله در آخر رساله مبارکه چهاروادی چنین میفرمایند:

...والسلام علیکم وعلی من طاف حولکم و فاز بلقانکم آنچه بنده از پیش عرض نمودم مگس میل فرمود این از خوبی مرکب میشود. اگرچه سعدی در این مقام فردی ذکر نموده:

من دگر چیز نخواهم بنویسم که مگس زحمتم می‌دهد از بسکه سخن شیرین است. دیگر دست از تحریر عاجز شد التماس مینماید که بس است لهذا میگویم سبحان ربی ورب العزة عما یصفون.

(آثار، ج ۳، ص ۱۵۶-۱۵۷)

بیت سعدی در یکی از غزلیات اوست که در ذیل نقل میگردد:

گر کسی سرو شنیدست که رفتست اینست

یا صنوبر که بناگوش و برش سیمینست

نه بلندست بصورت که تو معلوم کنی

که بلند از نظر مردم کوتاه بینست

خواب در عهد تو در چشم من آید هیات

عاشقی کار سری نیست که بر بالینست

همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت

و آنچه در خواب نشد چشم من و پروینست

خود گرفتم که نظر بر رخ خوبان کفرست
 من از این باز نگردم که مرا این دینست
 وقت آنست که مردم ره صحرا گیرند
 خاصه اکنون که بهار آمد و فروردینست
 چمن امروز بهشتست و تو در می بائی
 تا خلایق همه گویند که حورالعینست
 هرچه گفتیم در اوصاف کمالیست او
 همچنان هیچ نگفتیم که صد چندینست
 آنچه سر پنجه سیمین تو با سعدی کرد
 با کبوتر نکند پنجه که با شاهینست
 من دگر شعر نخواهم که نویسم که مگس
 زحمتم میدهد از بس که سخن شیرینست
 (متن کامل دیوان سعدی، ص ۳۸۰)

من سر هر ماه سه روز ای صنم بی گمان باید که دیوانه شوم

حضرت بهاء الله در رساله چهاروادی چنین میفرمایند:

... اگر چه زیارت جواب نامه ننموده ذکر ارادت نزد عقلا خطا و بیجاست ولکن
محبت بدیع ذکر و قواعد قویم را منسوخ نمود و معدوم کرد.

عشق تو منسوخ کرد ذکر اوائل	قصه لیلی معخوان و غصه مجنون
هر دو برقص آمدند سامع و قائل	نام تو میرفت عاشقان بشنیدند
	فی حکمة الالهیه و تنبیه الریانیه:

بی گمان باید که دیوانه شوم	من سر هر ماه سه روز ای صنم
روز فیروزست نه فیروزه است...	هان که امروز اول سه روزه است

(آثار، ج ۳، ص ۱۴۱-۱۴۲)

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان خادم الله عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:

حمد دانای یکتا را لایق و سزااست که شمس را ضیاء بخشید و نور را بهاء، از بحر
لؤلؤ پدید آورد و از کان جواهر لایحصى... از قبل گفته اند من سر هر ماه سه روز
ای صنم- بی گمان باید که دیوانه شوم. امشب گویا شب آن یوم است دلیل لازم
ندارد شاهد نمی خواهد پریشان گوئنها شاهدهی است صادق و گواهی است
ناطق...

ابیات در مثنوی جلال الدین محمد رومی است که میفرماید:

من سر هر ماه سه روز ای صنم	بی گمان باید که دیوانه شوم
هین که امروز اول سه روزه است	روز پیروز است نه پیروزه است
هر دلی کاندرخم شه می بود	دم به دم او را سِرمه می بود

قصه محمود و اوصاف ایساژ چون شدم دیوانه رفت اکنون زساز

(مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۸۸-۱۸۹۱)

در باره بیت مورد مطالعه در شرح جامع (ج ۵، ص ۵۱۸) چنین مذکور است:
 من سر هر ماه سه روز ای صنم بی گمان باید که دیوانه شوم
 ای محبوب، من سر هر ماه بی گمان باید سه روز دیوانه شوم. این بیت و ابیات
 بعدی بیان حال خود مولانا است. او در طی ده سالی که به کار انشاد و سرایش
 مثنوی مشغول بود گاه به گاه دچار جنون ادواری می شد. اما این جنون، جنونی
 عادی نبود، چنانکه برخی از خام اندیشان گمان کرده اند. بل جنونی منبث از
 غلیان عشق الهی بود. یعنی جنون او مافوق عقل بود نه مادون عقل. بطوریکه از هر
 رشحه آن صدها عقل پخته و کامل فرو میریخت. مولانا برای تقریب اذهان جنون
 ادواری خود را به جنون ادواری متعارف تشبیه کرده است، زیرا قدما عقیده داشتند
 که جنون دیوانگان سر هر ماه شدت میگیرد و اطبای قدیم نیز عقیده داشتند که
 غالب سودائی مزاجان اول هر ماه برای دو سه روز به طرف دیوانگی میگردند و
 سپس دوباره بر سر عقل باز میگردند. باز گفته اند جنون ادواری و یا جنون دوری،
 جنونی است که در آغاز بهار طغیان میکند و در فصول دیگر تسکین مییابد. به هر
 تقدیر مولانا طبق شیوه مرضیه خود و با قدرت خارق العاده فکر و بیان خویش
 قادر بوده است از هر موضوع ولو موضوع پیش پا افتاده استفاده کند و مقاصد خود
 را در بیان آرد. همانطور که گفته آمد حضرت مولانا انقلاب روحی و درونی خود
 را که از کشف حقایق و درک اسرار پدید می آمده به جنون ادواری تشبیه کرده
 است. این حالات تا آخر عمر پربرکتش ادامه داشت.

بیت مولوی یادآور قصه ای است که فخرالدین علی صفی آن را در لطائف
 الطوائف (ص ۳۹۴) به این شرح آورده است:

روزی حجاج بن یوسف در صحرائی با معدودی از خاصان سیر میکرد، غلامی
 شبان را از دور دید که گوسفند میچرانید، ملازمان را گفت برجا باشید تا من با آن

شبان صحبتی دارم، پس اسب خود برانگیخت و بر سر او رفت و سلام کرد غلام جواب داد، حجّاج ازو پرسید ای غلام حجّاج بن یوسف بر سر شما چگونه حاکمیت؟ گفت لعنت خدای پرو باد، که هرگز از وی ظالمتری بر مسند حکومت ننشسته، بیرحمی سفاکی، بیباکی، خدانانترسیست، امید میدارم که بزودی روی زمین از لوٹ ظلم او پاک شود، حجّاج گفت مرا میشناسی؟ گفت نی، گفت من خود حجّاجم، غلام بترسید و رنگش بگردید، حجّاج گفت تو از غلامان چه کسی و چه نام داری؟ گفت نام من وردان و از غلامان آل ابی ثورم و در هر ماهی سه بار مرا صرع میگیرد و دیوانه میشوم، و امروز روز صرع و جنون من است، حجّاج بخندید و او را خلعتی داد و برفت.

منشین ترش از گردش ایام که صبر
تلخ است ولیکن بر شیرین دارد

ن ک به ذیل: "صبر تلخ است..."

من قدم بیرون نمیارم نهاد از کوی دوست دوستان معذور داریدم که پایم در گل است

در یکی از الواح حضرت عبدالبهاء که به اعزاز جناب حاجی رجب علی در شیراز عَرّ صدور یافته به مضمون بیت فوق اشاره شده است. حضرت عبدالبهاء در این لوح چنین میفرمایند:

هوالبهی ای آشفته روی دوست در این جهان بسا عاشقان رخ رنگین و موی
مشکین و لعل نمکین که پرتوئی از فیض جمال مبین است پدیدار و رسوای کوچه
و بازار شدند جانفشانی را راحت جان یافتند و بیسرو سامانی را مسرت وجدان
ذلت را عزت کبری دانستند و مصیبت و مشقت را موهبت عظمی، تو که خریدار
جمال یوسف الهی هستی و سودائی و شیدائی معشوق حقیقی آیا باید چگونه
پاکباز و جانفشان و بیباک و قربان و حیران و بی سرو سامان و رسوا و شیدا و اسیر و
حقیر در سبیل جانان باشی ولی کار بسیار مشکل و پاها در گل است مگر آنکه
ملکوت ابهی مدد فرماید و البهء علیک ع.ع.

(مجموعه مکاتیب، شماره ۵۲، ص ۹۲)

بیت مورد نظر از سعدی شیرازی است و غزلی که شامل آن بیت میباشد به شرح
زیر است:

دیده از دیدار خوبان برگرفتن مشکلمست

هرکه ما را این نصیحت میکند بیحاصلست

یار زیباگر هزارت وحشت از وی در دلست

بامدادان روی او دیدن صباح مقبلست

آنکه در چاه زنخدانش دل بیچارگان
 چون ملک محبوس در زندان چاه بابلست
 پیش از این من دعوی پرهیزگاری کردمی
 باز میگویم که هر دعوی که کردم باطلست
 زهر نزدیک خردمندان اگرچه قاتلست
 چون ز دست دوست میگیری شفای عاجلست
 من قدم بیرون نمی یارم نهاد از کوی دوست
 دوستان معذور داریدم که پایم در گلست
 باش تا دیوانه گویندم همه فرزندگان
 ترک جان نتوان گرفتن تا تو گوئی عاقلست
 آنکه میگوید نظر در صورت خوبان خطاست
 او همین صورت همی بیند ز معنی غافلست
 ساریان آهسته ران کارام جان در محملست
 چارپایان بار بر پشتند و ما را بر دلست
 گریصد منزل فراق اوفتد میان ما و دوست
 همچنانش در میان جان شیرین منزلست
 سعدی آسانست با هرکس گرفتن دوستی
 لیک چون پیوند شد خوباز کردن مشکلست
 (متن کامل دیوان سعدی، ص ۳۷۳-۳۷۴)

حضرت عبدالبهاء مضمون بیت سعدی را در لوحی دیگر نیز چنین آورده اند:
 ارض یا جناب آقامیرزا علی حکیم علیه بهاءالله الابهی ملاحظه نمایند:
 هو الابهی ای حکیم حاذق بقراط حکیم را گویند که اول شخصی بود که به
 تدوین طب پرداخت و معاجین و مفرحات مرتب ساخت و معالجات مروی منقول
 را مکتوب و مثبت نمود لکن آن طب چندین هزار ترقی نموده تا حال به این
 درجه رسیده که جز حیرانی و سرگردانی نه چه که تعیین درائج امزجه و کشف و

تبیین اهویه و تطبیق به ادویه مسئله بسیار مشکل است و هر طیب پایش در گل. مثلاً مرض واحد مستولی بر دو شخص گردد یک علاجه به این موافق آید و دوی دیگری به آن مناسب، باری مقصد این است که هیچ حکیمی هنوز حکم نتواند که این دریاق حکماً به این مریض مفید است. پس تو بیا و حکیم روحانی باش تا دریاق الهی را و داروی اعظم ربانی را حکماً سبب بره امراض نفسانی مشاهده فرمائی و علت نجات از مهالک و علل روحانی تا از شک و ریب خلاص شده در ملکوت یقین داخل گردی. ع ع

من کوی تو جویم که به از عرش برین است من روی تو بینم که به از باغ جنان است

حضرت بهاء الله در رساله چهاروادی چنین میفرمایند:

... این نوشته را بیاد شما شروع نمودم و چون کاغذ قبل ملاحظه نشد قدری ابتدا گله و شکایت رفت ولیکن توفیق تازه رفع نمود و سبب شد که رقعہ را ارسال نمایم ذکر حبّ بنده در آن حضرت احتیاج اظهار ندارد و کفی بالله شهیدا و در خدمت جناب شیخ محمد سلمه الله تعالی باین دو فرد اکتفا نمودم معروض دارند.
من کوی تو جویم که به از عرش برین است

من روی تو بینم که به از باغ جنان است

اذا عرضت امانه العشق علی القلم ابی ان یحملها فصار منصعقاً فلما افاق قال سبحانک انی تبت الیک و انا اول المستغفرین و الحمد لله رب العالمین ...

(آثار، ج ۳، ص ۱۵۵-۱۵۶)

شعراز قائم مقام فراهانی است که بیت مورد نظر و ابیات قبل از آن را در ترجمه حال میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی چنین آورده است:

اغلب اهل عالم و نسل آدم از دو صنف خارج نباشند یا کاسب معاشند یا طالب معاد. قومی بعشوه عاجل در عیش و قومی بوعده آجل در طیش، دلها در هوس دنیا بسته و تنها در طلب عقبی خسته. خنک آنکه خود را ازین هر دو رسته دارد و جان بیاد یکی پیوسته راجیاً لقاء ره آنسأبداء حبه ناسیاً عن دواء قلبه حیاثه فی مماته و فناثه فی بقائه.

گر در دو جهان کام دل و راحت جانست

من وصل تو جویم که به از هر دو جهانست

فلسی نخرم عشوه اینجا که پدید است
 باور نکنم وعده آنجا که نهان است
 اینجا که پدید است بدیدیم چنین است
 آنجا که نهان است چه دانیم چه سان است
 من کوی تو جویم که به از عرش برین است
 من روی تو خواهم که به از باغ جنان است
 از کلام بزرگانست که دنیا عاشق خود را تارک است و تارک خود را عاشق...
 (منشآت قائم مقام، ص ۳۰۴-۳۰۵)
 تمام قصیده فوق در دیوان قائم مقام مندرج است.

منم که گوشه میخانه خانقاه من است دعای پیر مغان ورد صبحگاه من است

بیت فوق در یکی از آثار مبارکه جمال اقدس ابهی شرح و تفسیر شده است.

سابقه نزول شرح بیت حافظ از قلم جمال قدم چنین است که جناب حاجی محمدتقی نیریزی به جهت آستان بوسی آن حضرت به دیوان خواجه حافظ شیرازی تفأل میزند و در پاسخ فال خود غزل ذیل را در دیوان خواجه حافظ ملاحظه نموده آن را در ورقه ای ثبت و به حضور جمال قدم ارسال میدارد. در جواب معروضه جناب حاجی محمدتقی نیریزی لوحی عَزَّ نَزول یافته که متن آن را به نقل از کتاب خوشه ها (ج ۱، ص ۷۴-۷۵) پس از غزل حافظ مندرج میسازد.

منم که گوشه میخانه خانقاه منست

دعای پیر مغان ورد صبحگاه منست

گرم ترانه چنگ صبح نیست چه باک

نوی من بسحر آه عذرخواه منست

ز پادشاه و گدا فارغم بحمدالله

گدای خاک در دوست پادشاه منست

غرض ز مسجد و میخانه ام وصال شماست

جز این خیال ندارم خدا گواه منست

مگر به تیغ اجل خیمه برکنم ورنی

رمیدن از در دولت نه رسم و راه منست

از آن زمان که بر این آستان نهادم روی

فراز مسند خورشید تکیه گاه منست

گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ

تو در طریق ادب باش گوگناه منست

(دیوان حافظ، ص ۳۸)

متن لوح جمال قدم که خطاب به جناب حاجی محمدتقی نیریزی عزّ نزول یافته چنین است:

ان یا تقی قد فسرت ما فسرت فیما ارادت فی قیامک لدی الباب و حضورک فی مقاعد العظمة عن یمین دوحه البقاء فی ما غرست علی شاطی الهویة رفرف العماء و تمت کلمات ربک فی جوّ هذه الاشارات و حددت معانی نعمة بارتک فی باطن هذه الدلالات و انک انت فاشهد لنفسک کما شهدت حینئذ لک بانک اطعت الله فی کلّ شأن و ما عصیته و لن تعصیه ان شاء و اراد و سیظهر علیک ما ستر فی قلبک و یزل علیک ما قدر لک اذ بیده ملکوت العزة و القدرة و انه علی کلّ شیء قدير.

یعنی گوشه میخانه محبت الهی آرامگاه منزل جانست زیرا که جان رقیق لطیف جز در هوای جانان طیر ننماید و غیر محفل دوست مقرّی نیابد و شکر این ساقی خمر بقا را باید در جمیع اوقات بتمام جان و روان قیام و اقدام نمود و معنی این شکر شکری است که گوش را از استماع چنگ و بریط ظاهری پاک سازد تا از نواهای قدس معنوی ادراک نماید و چشم را از ملاحظه جمال ظاهره مکدره منع نماید تا از مشاهده جمال هویه نصیب بردارد فرخنده گوشه که از این شاهباز هوای الهی شهنواز ملکوتی را استماع فرماید و از این طلعت عراقی نواهای عزّ حجازی بشنود تا همه جسمش جان شود و تمام جسدش منزل و مقرّ جانان گردد و لکن قسم بخدا نمیشود احدی و ادراک نمینماید نفسی زیرا که این مزار احدیه را مضرابی از جوهر روح باید و این چنگ صمدیه را آهنگ نور شاید نه این نفوس بعیده که هرگز از خمر قرب نچشیده اند و شراب وصال را از زلال چشمه بیمثال نوشیده اند

جز هوای صبرف خیالی ندارند و جز فنای بخت بقائی نیابند مملوک نفس شده اند و از مالک المملوک باز مانده اند و عبد جسد گشته اند و از مولی الموالی غافل و محجوب شده اند و لکن ای تقی نسیم محبت تو از اواد صبحگاهی نیکوتر است و گناه تو از عذرخواهی محبوبتر اراده شد که جمیع این مراتب را شرحی ذکر شود و لکن قضی ما امضی و لذا تم و انتهی چه اگر کل من علی الارض از حجیات فارغ شوند همین صفحه جمیع را کفایت مینماید و تمام معانی از جواهر روحانی در این بحر الهی مستور شده فخر عبادی را که فائز شوند باخذ لآلی آن.

در باره بیت مورد مطالعه در شرح عرفانی (ج ۱، ص ۶۴۲-۶۴۳) چنین مذکور است:

منم که گوشه میخانه خانقاه منست

دعای پیرمغان ورد صبحگاه منست

میخانه از روی لغت، شرابخانه و طرب آباد، و خانقاه از روی لغت، خانه عبادت، چه، این لفظ مرکب است از "خان" که نعتی است در خانه و از "قاه" که به معنی عبادت آمده. و پیرمغان از روی لغت، سردار میفروشان و مالک میخانه، و "مغان" عبارت از شاگردان و پیشکاران او که به امر آن مالک میخانه می فروشد و به خورد مردم میدهند. رند شیرازی در این بیت از روی ظاهر الفاظ، طرفه شوخی شورانگیز با متزهّد پرستیز به کار میبرد، زیرا که "میخانه" را "خانقاه" نام نهادن و "دعای پیر می فروشان" را "ورد صبحگاهی" گفتن امری است خارج آهنگ از قانون ظاهر شریعت. لاجرم صفرای تعصب، متزهّد را در جوش می آرد. و از روی اصطلاح محققان، امری است واجب الاذعان عند باطن الشریعة و الطریقة و الحقیقة، زیرا که میخانه در اصطلاح این طایفه علیّه، عزلتخانه پیر و مرشد را گویند که در آنجا می معرفت و شراب محبت حکم عمومی دارد. پس حاصل معنی مصراع اول آن باشد که منم که به بانگ بلند میگویم که گوشه عزلتخانه پیر و مرشد عبادتگاه و بندگی من است، زیرا که هر عبادت و طاعت که مرید مستعد در

حضور مرشد جاسوس القلب ادا نماید، البته به حضور تام خواهد بود "لا صلوة الا بالحضور" مبشّر قبول این عبادت است.

و پیرمغان در اصطلاح این طایفه علیّه، قطب الاقطاب را گویند که نایب نبی است.

كما قال النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "الشيخُ في قومه كالنبي في امته". و در اینجا از او اراده مرشد خود نموده است. و دعا از روی قول، درود و محمّدت بُود و از روی فعل، انقیاد و اطاعت. پس درود و محمّدت، خواه انقیاد و اطاعت نایب، عین درود و محمّدت و انقیاد و اطاعت منیب است. پیداست که درود و وظیفه چنین دعا در وقت صالح صبح اولی است. و نکته در این که کُمل اولیا معانی لطیفه را در لباس الفاظ سواء الظواهر ایراد میفرمایند، آن است که چون بعد از انبیاء اولیاء الله اند که من عند الله مؤید به حالات و مکاشفاتی گشته اند که باقی خلائق را دسترس بر آن نیست، لاجرم میخواستند که احوال این جماعت از دیده کوته نظران کج فهم نااهل مخفی باشد. چه، این طایفه اُمناء الله اند و امانتی که من عند الله پیش ایشان ودیعت است، بنا بر غیرت الهی روا نمیدارند که غیر بر آن اطلاع یابد. فلهمذا وضع اصطلاحاتی فرمودند که هرگاه تعبیر از آن حالات و مقامات نمایند، آن کسی که اهل آن حال باشد، فهم آن معانی نماید و هر که از آن حال بی بهره باشد، از ادراک آن محروم ماند. از این جهت آن معانی کشفی و شهودی را با رعایت مناسبات به حسب تفاوت مراتب در کسوت زلف و رخ و خط و خال و شراب و میخانه و شمع و شاهد در نظر خلائق جلوه گری داده اند ورد فی المثنوی المَعنوی:

اصطلاحاتی است مرابدال را

که نباشد زو خیر اقوال را

لحن مرغان را اگر و اصف شوی

بر مراد مرغ کی واقف شوی

گر بیاموزی صفیر بلبلی

توجه دانی که چه دارد با گلی

فافهم، فانه لذید و کلّ لذید من لذة الله.

من میان گفت و گریه می تنم

حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیه چنین میفرمایند:

... خلاصه قلب در منتهی درجه احزان و تأسف که از هیچ وجه توجه عموم را متوجه آنچه الیوم لائق و سزاوار است نمی بیند شمس حقیقت بر کل آفاق مشرق و ما در ظلمات هوای خود گرفتار و بحر اعظم از کل جهات متموج و ما از تشنگی سوخته و افسرده و ناتوان موائد الهیه از سماء احدیت نازل و ما در مفازة قحط سرگشته و حیران (من میان گفت و گریه میتنم) ...

(رساله مدنیه، ص ۶۲)

مصراع منقول از مولوی است که میفرماید:

من میان گفت و گریه می تنم

یا بگریم یا بگویم چون کنم

(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۰۹)

من هماندم که وضو ساختم از چشمهٔ عشق چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست

حضرت عبدالبهاء در لوح "جناب میرزا علی اکبر و جناب میرزا علی اصغر اخوان" در طهران چنین میفرمایند:

هو الله ای دو برادر مانند دو بیکر آسمانی جناب امین از قوت قلب و علو همت
و سمو منقبت شما در روز مبارک مبعث حضرت اعلی روحی له الفدا در جشن و
بزم حسن آباد نهایت ستایش نموده و بکمال تضرع خواهش نگارش این نامه
نموده، من نیز بنهایت روح و ریحان مینگارم که الحمد لله دل و جان بیادهٔ محبت
الله سرشار دارید و از غیر یار بیزارید، بقول حافظ شیرازی: من هماندم که وضو
ساختم از چشمهٔ عشق - چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست، و علیکما البهء
الابهی

بیتی که نقل فرموده اند بیت ثانی در غزل ذیل است:

مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست

که به پیمانہ کشی شهره شدم روز الست

من همان دم که وضو ساختم از چشمهٔ عشق

چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست

می بده تا دهمت آگهی از سرفضا

که بروی که شدم عاشق و از بوی که مست

کمرکوه کمست از کمر مور اینجا

نامید از در رحمت مشوای باده پرست

بجز آن نرگس مستانه که چشمش مرساد

زیر این طارم فیروزه کسی خوش نشست
 جان فدای دهندش باد که در باغ نظر
 چمن آرای جهان خوشتر از این غنچه نیست
 حافظ از دولت عشق تو سلیمانسی شد
 یعنی از وصل تو اش نیست بجز یاد بدست
 (دیوان حافظ، ص ۱۸-۱۹)

در باره بیت مورد مطالعه در شرح عرفانی (ج ۱، ص ۶۳۷-۶۳۸) چنین آمده است:

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق
 چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست
 در کشف الاسرار آورده که "وضوی طریقت و حقیقت چهار وجه دارد: درجه اول، طهارت حواس ظاهره است، به ازاله ذمائم جوارح به آب توبه، درجه دوم طهارت دماغ است از خیالات و اوهام که سالها در دماغ جای گرفته است و آن ماده خطرات و هواجس است، درجه سوم، پاکی حواس باطنه است، تا اگر حواس باطنه تطهیر نیابد، از آن پرسیده شود که "إن السمع والبصر والفؤاد کلّ اولئک کان عنه مسئولاً" سر این معنی است، درجه چهارم، پاکی سر و روح است عمّا سوی الله تعالی". و در مختصر احیا آورده که "وضوی دل به ترک میل و محبت خلق است، و وضوی سر و روح به قطع علایق ماسوی الله تعالی". و شیخ فریدالدین عطار در تذکرة الاولیاء آورده که "چون حسین منصور حلاج را هردو دست بریده خون آلوده به روی میمالید تا هردو ساعد و روی خون آلوده کرد، گفتند: چرا چنین کردی؟ گفت: وضو میسازم. گفتند: چه جای وضوست؟ گفت: "فی العشق رکعتین لایصح وضوء هما الا بالدم". در عشق دو رکعت است که وضوی آن درست نباشد مگر به خون". و چار تکبیر زدن به معنی ترک کردم و گذاشتم. و این کنایت از "چار تکبیر" نماز جنازه است که بر مرده میگزاردند و او را به لحد میسپارند. صاحب مدارالافاضل بر این معنی همین بیت خواجه را شاهد

نموده. مضمون این بیت، مؤید مضمون بیت سابق است. یعنی من همان دم که طهارت سر و روح ساختم از چشمه عشق ذات حق، ترک کردم و گذاشتم از یکسر تا سر دیگر هرچه که ماسوی الله است. پس شخصی که از جمیع تعلقات و تشخصات گذشته و مجرد مطلق شده باشد، از او طلب ادای طاعت و طلب عهده صلاح که از جمله تعلقات و نتیجه عقل است، وجهی ندارد. و در شرح دیوان نوشته که "چشمه عشق عبارت از دل عاشق است که دُموع خونین در بدایت عشق از او سر برزند و از مجرا و منفذ دل بر دیده شود. و چارتکبیر زدن عبارت از فانی ساختن و به نابود پرداختن". و معنی بیت چنین باشد که من هماندم که وضو از چشمه عشق ساختم و به فانی ماسوا پرداختم، یعنی از آن وقت که به خوابه دل طهارت کردم و به مرشد عشق انابت آوردم، نقوش ماسوا و خطرات غیر، از لوح دل شستم و از التفات بدان، فراغ جسم. چنانچه خواهی میفرماید و عقد این عقده خود میگشاید:

نماز در خم آن ابروان محرابی کسی کند که به خواب دل طهارت کرد.

مصرع "چهار تکبیر زدم..." در یکی دیگر از الواح حضرت عبدالبهاء نیز مذکور شده است. برای ملاحظه آن لوح و شرح مطالب مربوط به آن مصرع به ذیل "چهار تکبیر زدم..." مراجعه فرمائید.

در تلمیح به بیت حافظ حضرت عبدالبهاء در اواخر تفسیر کنت کنت چنین میفرمایند:

... این طیور آشیانه حیرت را شوری دیگر در سر است و این آوارگان سیل محبوب را جذبی دیگر در دل باید چهار تکبیر بر ما کان و مایکون زد و عزم کوی جانان کرد چشم را از غیر دوست بریست و به جمال مشهود گشود و سامعه را از کل ادکار پاک و مطهر ساخت تا از مزامیر آل داود الحان بدیع ملیک محمود استماع نمود... (مکاتیب، ج ۲، ص ۵۳-۵۴)

موج دریا خوشتر آمد یا که بر تیغ او دلکشتر آمد یا سپر

در شرح احوال آقا شیخ محمد علی قاضی در کتاب مصابیح هدایت چنین آمده است که ایشان به اتفاق پسرشان عازم ارض اقدس شدند و کشتی آنان "هنگام شب در کنار حیفاً لنگر انداخت. صبح که از کشتی پیاده شدند دیدند ده پانزده نفر از احباباً حسب الامر حضرت عبدالبهاء با استقبال آمده اند بالجمله جناب شیخ بحضور شتافت و خود را بر اقدام مبارک انداخت حضرت عبدالبهاء با دست مرحمت او را بلند کرده و با لبخند نوازش آمیز فرمودند:

موج دریا خوشتر آمد یا که بر تیغ او دلکشتر آمد یا سپر

خلاصه آنکه پس از چند روزی حضرت عبدالبهاء جناب شیخ را برای دفع فتنه بعضی از ناقضین باسکندریه مأمور فرمودند و پس از مراجعت در جوار حضرت عبدالبهاء قریب یکسال و نیم مشرف بود...."

(مصابیح هدایت، ج ۶، ص ۳۸۱)

بیتی که از قول حضرت عبدالبهاء نقل شده در مثنوی مولوی چنین آمده است:

زیر دریا خوشتر آید یا زیر تیر او دلکش تر آید یا سپر

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۴۶)

در باره بیت فوق در شرح جامع (ج ۱، ص ۴۷۵) چنین مسطور است:

... برای کسی که در دریای عشق الهی مستغرق است فرق نمیکند که او زیر دریا باشد یا روی دریا. زیر دریا در اینجا کنایه از تجلی جلالی است که موجب

استهلاک سالک است و زبر دریا و سپر کنایه از تجلی جمالی که باعث بقای اوست.

موسم عید است و ما نوید از دیدار یار عالمی در عیش و نوش و ما و چشم اشکبار

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب نظرعلی خان در درخش چنین میفرمایند:
 هوالله ای مشتعل به نار محبت الله شب است و جمعی از خارج و داخل حاضر
 و هریک به امری متذکر و این عبد به یاد روی و خوی تو مشغول و بیقرار در این
 اثناء مجتهد شهر حاضر و مفتی مملکت داخل و خبر ثبوت عید رمضان داد. در
 جشن و شورند و فرح و سرور و این عبد با چشمی گریان و قلبی بریان این بیت را
 قرائت مینماید، موسم عید است و ما نوید از دیدار یار- عالمی در عیش و نوش و
 ما و چشم اشکبار. ولکن این گریه سرمایه خنده هاست و این غم و اندوه فخر
 جمیع سرورها در جمیع احوال به یاد تو مشغولیم والبهاء علیک ع ع .

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح علی رامز بیک افندی در از میر چنین میفرمایند:
 ای دوست قدیم تبریک عید رسید و سبب روح و ریحان گردید نهایت ممنونیت
 حاصل شد که الحمدلله آن یار روحانی در نهایت سرور و شادمانی است ولی این
 آواره و غریب باین بیت فارسی در آه و ناله: موسم عید است ما نوید از دیدار یار-
 عالمی در عیش و نوش و ما و چشم اشکبار. باری همواره بیاد دیدار و مشوار تو
 بوده و هستیم و امیدوار برحمت پروردگام و شاید دوباره ساغر انس و الفت در
 محفل وصلت بدور آید و تلافی مافات گردد و علیک التحية و الثناء افندم.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابوالفضائل گلپایگانی که با عبارت "یا من
 وقف حیاته لاعلاء کلمة الله..." شروع میشود چنین میفرمایند:

... بعد از صعود به قوت توکل و نیروی تأیید جمال قدم روحی لاجبائه الفدا در
 جمیع آفاق کلمه الله چنان مرتفع گردید که اعداء خون گریستند و دوستان امیدوار
 گشته بینهایت مسرور و محظوظ گشتند حال از نشر این تفحات غیر مرضیه قضیه
 برعکس گردیده و عنقریب سوء نتیجه و خذلان ابدی موجود و مشهود گردد قد ظهر
 الفساد فی البر و البحر و این عبد همدمی جز چشم گریان و دل سوزان ندارد،
 عالمی در عیش و نوش و ماو چشم اشکبار- انما اشکوبشی و حزنی الی الله...
 (منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۲۳۷)

بیت مورد مطالعه از شیخ خالد نقشبندی است که در یکی از غزلیات خود
 چنین میگوید:

موسم عید است و ما نوید از دیدار یار
 عالمی در عیش و نوش و ما دو چشم اشکبار
 هرکسی با یار درگشت گلستان است و من
 اشک سرخم شد کنار از داغ هجران لاله زار
 جان نثار مقدم جانان نکرده دمبدم
 چیست بهره از تفرجهای بحث جان نثار
 بینوا و دل پر از خار و غریب و دردمند
 دست بردل سربه زانو چشم در ره دل فکار
 سینه سوزان دل فروزان کوچه کوچه در بدر
 کس مبادا همچو من آواره از یار و دیار
 یکسره جوشد زهر چشمم روان از خون دل
 عاقبت کردم دوا داغ فراق ســـــر چنار
 خالد گرنیستی دیوانه صحرانـــــورد
 تو کجا و کابل و غزنین و خاک قندهار
 (دیوان خالد، ص ۵۳)

شیخ خالد ابن حسین از اقطاب و مشایخ طریقه نقشبندیه در عراق بوده و جمعی کثیر مرید او بوده اند. شیخ خالد در قره داغ از قراء سلیمانیه در سال ۱۱۹۳ هـ ق / ۱۷۷۹ م متولد شد و پس از تمام تحصیلات خود که در سلیمانیه، بغداد و سنندج صورت گرفت در سلیمانیه بساط تدریس گسترده و پس از شش سال در سال ۱۲۲۰ هـ ق / ۱۸۰۵ م به حج بیت الله رهسپار گشت و سپس دو سال دیگر در سلیمانیه تدریس نموده در سال ۱۲۲۴ هـ ق / ۱۸۰۹ م در دهلی ساکن شد و به طریقه نقشبندیه پیوست. شیخ خالد در هند از شیخ عبدالله دهلوی اجازه ارشاد گرفت و در ۱۲۲۶ هـ ق / ۱۸۱۱ م به سنندج بازگشت و مدتی در بغداد و سلیمانیه به تدریس و ارشاد پرداخت و بار دیگر در سال ۱۲۴۱ هـ ق / ۱۸۲۵ م راهی مکه مکرمه گردید و در مراجعت از سفر حج در دمشق به بیماری طاعون مبتلا شده در سنه ۱۲۴۲ هـ ق / ۱۸۲۶ م وفات نمود.

شیخ خالد نقشبندی مردی فاضل و شاعری توانا بود و اشعارش که به بیش از بیست هزار بیت بالغ میشود نشان از قریحه سیال و ذوق سرشار و ابتکار مضامین دلکش دارد. آثار شیخ خالد به عربی و فارسی و کردی است. دیوان اشعار فارسی او در اسلامبول به طبع رسیده و سپس در سنندج تجدید طبع شده است.

شرح احوال شیخ خالد در حدیقه الشعراء (ج ۱، ص ۵۲۵-۵۲۶) و در بیست و پنج خطابه (ص ۲۳۷-۲۵۷) مندرج است و منبع اخیر صورت آثار او را نیز به دست میدهد.

موسی با موسی در جنگ شد

حضرت عبدالبهاء مصرع فوق را در مقاله شخصی سیاح (ص ۲۶) نقل فرموده اند. برای مطالعه مطالب مربوط به این مصرع که از مولوی است به ذیل "چون که بی رنگی..." مراجعه فرمائید.

موسی نیست که آواز اناالحق شنود ورنه این زمزمه در هر شجری نیست که نیست

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:
...حضرت بهاءالله مرقوم فرموده که جناب مرحوم مغفور حاجی ملا هادی سبزواری
در غزلی از حقیقت دمی زده اند، و یک بیت از آن شعر این است:
موسی نیست که آواز اناالحق شنود

ورنه این زمزمه در هر شجری نیست که نیست
این آهنگ را حتی از هر گیاهی و خار و خسی میشنید ولی چون از شجره مبارکه
این ندا بلند شد محروم از استماع گشت و گفت نه صدائی است و نه ندائی،
ملاحظه فرمائید سعی که از خار و خس چنین نغمی احساس مینمود از گل
حقیقت که در چمنستان معرفت و گلبنگ بلبل معانی و درس مقامات معنوی
بیخبر، پس معلوم شد مجاز هرچند دم از حقیقت زند خبر ندارد بی بصر هرچه
ستایش آفتاب کند محبوب است، و مزکوم هرچند نعت طیب مشوم نماید
محروم است الحمدلله مشام آن مهرپرور بنفحات الهی معطر و هذا من فضل ربک
الجلیل الاکبر و علیک البهاء الابهی. بهجی ۲۵ محرم سنه ۱۳۳۹ ع.
(مکاتیب، ج ۳، ص ۲۰۷-۲۰۸)

اثر حضرت بهاءالله که حضرت عبدالبهاء در لوح فوق به آن اشاره فرموده اند
موسوم به لوح بسیط الحقیقه است که متن کامل آن در کتاب اقتدارات به طبع
رسیده است. در این اثر حضرت بهاءالله چنین میفرمایند:

... در حکیم سبزواری مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد میشود که موسائی موجود نه والّا زمزمه انی انالله در هر شجری موجود در مقام بیان باین کلمه تکلم نموده و مقصود آنکه عارف بالله بمقامی صعود مینماید که چشمش بمشاهده انوار تجلی مجلی منور و گوشش باصغاء نداء او از کلّ شیء فائز این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه اظهار نموده اند این مقام قول ولكن مقام عمل مشاهده میشود ندای سدره الهیه را که بر اعلی البقعه مابین بریه تصریحاً من غیر تأویل مرتفع است و باعلی النداء کلّ را ندا میفرماید ابدأ اصغاء ننموده چه اگر اصغاء شده بود بذکرش قیام مینمود حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده و یا از خوف ننگ و حبّ نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده او عرف و ستر او عرف و انکر. باری بسا از نفوس که تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده اند و در حین اشراق انوار حضرت معلوم از افق اسم قیوم محروم مانده اند الامر بیدالله يعطی من یشاء ما یشاء و يمنع عن یشاء ما اراد انه لهوالمحمود فی امره و المطاع فی حکمه لا اله الا هو العليم الحکیم....

(اقتدارات، ص ۱۱۱-۱۱۳)

در اشاره به لوح فوق حضرت بهاء الله در کلمات فردوسیة چنین میفرمایند:

... حکیم سبزواری گفته اذن واعیه یافت نمیشود والّا زمزمه سدره طور در هر شجر موجود. در لوح یکی از حکما که از بسیطة الحقیقه سؤال نموده بحکیم مذکور مشهور خطاب نمودیم اگر این کلمه فی الحقیقه از تو بوده چرا ندای سدره انسان را که از اعلی مقام عالم مرتفع است نشنیدی اگر شنیدی و حفظ جان و خوف تو را از جواب منع نمود چنین شخص قابل ذکر نبوده و نیست و اگر نشنیدی از سمع محروم بوده. باری در قول فخر عالمند و در عمل ننگ امم انا نفخنا فی الصور و هو قلمی الاعلی و انصعق منه العباد الا من حفظه الله فضلاً من عنده و هو الفضال القديم....

(مجموعه ای از الواح، ص ۳۳)

بیت حاج مآهادی سبزواری در یکی از غزلیات اوست که میگوید:

شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست
 منظر روی تو زبب نظری نیست که نیست
 نیست یک مرغ دلی کش نفکندی بقیس
 تیربیداد تو تا پربه پری نیست که نیست
 ز فغانم ز فراق رخ و زلفت بغان
 سگ کویت همه شب تا سحری نیست که نیست
 نه همین از غم اوسینه ما صد چاک است
 داغ اولاله صفت بر جگری نیست که نیست
 موسی نیست که دعوی انا الحق شنود
 ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست
 گوش اسرار شنو نیست و گرنه اسرار
 برش از عالم معنی خبری نیست که نیست
 (دیوان سبزواری، ص ۲۹)

به مضمون کلام حاجی مآهادی سبزواری که در بیت فوق انعکاس یافته در بسیاری از آثار بهائی اشاره شده است، از جمله حضرت بهاءالله در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

کم من حکیم ادعی التوحید فلما ظهر مطلع التجرید و انار مشرق الوحی کفر بالله
 مالک الانام قل ان العالم من فاز بعلمی و الحکیم من توجه الی وجهی و بلغ
 اسرار حکمتی و الفصیح من افصح فی امری و الکلیم من نطق بهذا الذکر الّذی
 جعله الله مطلع الادکار. قل تالله لا ینفعکم الیوم ذکر الایمان و لا الصورة و الهیولی
 ان انظروا هذه الحقیقة الّتی منها تحققت الحقایق و نطقت الاشیاء انه لا اله الا
 هو العزیز العلام. و منهم من ادعی انه سمع من کلّ شجرة ما سمع الکلیم فلما اتی

المیقات و نادت السدرۃ باعلی النداء بین الارض و السماء وجدناه منصعفاً علی
التراب...

(مائده آسمانی، ج ۴، ص ۹۵)

و نیز حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح چنین میفرمایند:

شیراز- جناب میرزا جلال الدین خان ناظم دفتر علیه بهاءالله
هوالله ای سرمست جام هدی شکرکن حضرت کبریا را که از ضلالت و ظلماء
نجات یافتی و به نورانیت هدی موفّق گشتی از جهالت و عمی رهایی یافتی و به
بصر هدایت بینا شدی گوش را از تلقین شبهات مقدّس نمودی و هوش را از توجه
به مفتریات منزّه کردی شاهراه شریعت و طریقت پیمودی تا بحقیقت رسیدی از
اوهام دیگران خلاص شدی و بجوهر عرفان پی بردی ملاحظه کن چه بسیار نفوس
که دعوی عرفان مینمودند و به خیال خویش سالها سلوک نمودند و آرزوی دیدار
بزرگواری میکردند و منتظر اشراق انوار بودند و تجلّی شمس حقیقت را در جماد و
نبات و حیوان قائل بودند از خار شمیم گل گلزار استشمام مینمودند و از زهر شهد
فاتق میچشیدند چنین میگفتند حال که آن آفتاب جهان افروز در یوم نوروز از مطلع
انوار ظاهر و پدیدار شد و سلطان گل با خیل و حشم و چتر و علم در وسط گلشن
خیمه برافراخت و جلالت شهد الهی جهان را شیرین نمود آن عرفای کهنه سربرهنه
پایرهنه فرار اختیار فرمودند و عار و ننگ هر عارفی گشتند. یکی گفت این آفتاب
مانند چراغ کور سیر و سلوک نمود دیگری گفت این محیط عظیم گنجایش یک
جرعه صهباء نفرمود دیگری گفت این مشرق بر آفاق و انفس نوهوس است دیگری
گفت این نفس نفیس خدمت یک مرشد خسیس نکرد، باری هر یک بهانه ای
فرمود و به حفرة خمول و خمود دوید و عاقبت کلّ محو و ناپدید شدند اما پاک
یزدان تو را بیدار کرد و هشیار نمود و واقف بر اسرار کرد پس ستایش باد او را که
جان و دل یاران را به نور هدایت آرایش بخشید و به پرستش و نیایش شمس
حقیقت موفّق فرمود. این ایام حضور در این حدود و ثغور از شدت تعرّض اهل
غرور معسور و محذور است انشاءالله در آینده مقصد حاصل گردد جناب سر حلقه

راستان علیرضاخان را تحیت و اشتیاق من برسان از خدا خواهم که همیشه در پناه
حقّ مصون و محفوظ باشد و علیک التحیة والثناء ع

و نیز در اثر دیگری از حضرت عبدالبهاء چنین مذکور است:

بادکوبه

جناب آقاموسی

ای سمی حضرت کلیم حضرت موسی در صحرای سینا ندای ربّ اعلی را از
شجره خضرا استماع نمود و جمیع ملل آفاق در این مسئله متفق و متحد هیچکس
استغراب ننمود و تعجب نکرد و شبهه ای نیاورد با وجودی که آن نار احمر در شجر
اخضر مشتعل شد. حال آن نار موقده ربّانیّه در شجره لاشرقیه و لاغربیه انسانیّه
برافروخت و ندا از آن شعله نورانیّه الهیه بملاء اعلی بلند شد این بیهوشان و
بیخردان و کوران و کران استغراب نمایند و تعجب کنند و شبهه نمایند ملاحظه کن
که چقدر نادانند و این نادانی منتهی شود به چه پشیمانی. چند کلمه مرقوم میشود
دقت تامّ نما و امعان نظر کن تا پی بمقصد بری و آن این است یوسف صدیق تا در
قید چاه بود بمسند عزّت مصر الهی نرسید چون از قعر چاه بدرآمد باوج ماه رسید
پس آزادی خوش است تأیید باید با انسان باشد و الا هر آبی آتش است و هر
جندی سبب انهزام و شکست یگه و تنها باش و شهسوار میدان رحمن تا جمیع
سپاه را مغلوب بینی و هر لشکری را مهزوم. در قرآن میفرماید جند هنالک مهزوم
من الاحزاب پیشینیان گویند که شجاعت عبارت از استقامت است و دولشکر
چون بهم درآویزند هر یک پایدارتر غالبتر هذا حقّ معلوم چشمه آسمانی همیشه در
فوران و چشمه خاکی در پایان فانی و بی بنیان و علیک التحیة والثناء

و نیز در لوحی دیگر حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند:

کرمان، جناب آقا میرزا آقا خان شیرازی علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.

هو الابهی ای مخمور جام الهی در بریه ارض مقدسه صحرای سیناء بقعه مبارکه
وادی طوی طور تجلی بر موسی سدره منتهی مرتفع گردید و آتش موسی نمود رخ و

ندای حق بلند شد و ولوله در اقطار عالم انداخت و گوشزد شرق و غرب گردید هر اذن واعیه چون استماع این ندای جانفزا کرد لیبک گویان شد و فریاد رننا انا سمعنا منادياً ینادی للایمان ان آمنوا بریکم فآمنّا از جان برآورد و هر نفسی مظهر صم بکم عمی فهم لا یرجعون بود ان هذا الا اساطیر الاولین گفت. سبحان الله نفوسی که از شجر و حجر و مدر بلکه علف صحرا بادعای خویش ندای الهی میشنیدند و چون از سدره انسان در کمال فصاحت و بلاغت بابدع الحان بلند شد انکار نمودند اینجا محلّ حیرت است و جای حسرت تا انوار بهدی من یشاء در زجاجة یختصّ برحمته من یشاء روشن و ظاهر گردد، هذا هو الحق.

ربّ اید عبدک الذی استشرق انوار احدیتک من مصباح هدایتک و سمع ندائک الاحلی المرتفع من ملکوتک الابهی و آیده بشدید القوی و نور قلبه بالآیه الکبری و اشرح صدره بفیوضاتک الاعلی من جبروتک الاسمی انک مالک الآخرة والاولی ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین میفرماید:

ص

بواسطة آقامیرسیدعلی

جناب موسی خان سرتیب علیه بهاء الله

هو الله ای موسی جان حضرت کلیم ندای رب رحیم را از نار موقده در شجره اخضر استماع نمود الحمد لله تو ندای مجلی طور را از شعله نورانیّه در شجره مبارکه انسانیه استماع نمودی هر چند منادی واحد بود ولی آن ندا از شجر و حجر و مدر بلند شد و این ندا از مظهر جلیل اکبر مرتفع گشت آن باده از کأس فخار بدور آمد و این صهبا در جام مرصع بگوهر آبدار فرق بسیار و علیک التّحیه والتّناء ع

حضرت عبدالبهاء به مضمون بیت حاجی ملا هادی سبزواری در لوح جناب میرزا علی محمدخان نیز اشاره فرموده اند و آن لوح در ذیل "گهی بر طارم..." مندرج شده است.

حاج ملاهادی سبزواری که مضامین شعرش در آثار عدیده فوق انعکاس یافته فرزند حاج مهدی سبزواری است که از علمای عصر خود محسوب می‌گردد. حاج ملاهادی در سنه ۱۲۱۲ هـ ق / ۱۷۹۷ م در سبزواری متولد شد، تحصیلات مقدماتی خود را تا ده سالگی در آنجا ادامه داد و سپس در مشهد به تکمیل مطالعات خود در علوم عربی و فقهی و منطق و ریاضیات پرداخت و بعد به اصفهان شتافته هشت سال در آن مدینه به کسب علوم فلسفی و حکمت الهی اشتغال جست. حاج ملاهادی سپس به مشهد مراجعت نموده به تدریس حکمت، فقه و تفسیر پرداخت و سفری به حج بیت الله رفته بقیه عمر خود را در مشهد و سبزواری به تدریس و تألیف گذرانید و سرانجام در سنه ۱۲۸۹ هـ ق / ۱۸۷۲ م در سبزواری از این عالم درگذشت.

حاج ملاهادی سبزواری مشهورترین فیلسوف مسلمان در ایران عصر قاجار است. او در شعر اسرار تخلص نموده و صاحب کتب مشهوری در فلسفه، حکمت، منطق و الهیات اسلامی است. مهم‌ترین اثر سبزواری کتاب منظومه و شرح آن است که در دو قسمت در باره منطق و حکمت به رشته تحریر درآمده و در یک مجلد تحت عنوان شرح منظومه به طبع رسیده است. اثر مشهور دیگر حاج ملاهادی اسرارالحکم نام دارد که در باره حکمت علمی و عملی نوشته شده است. حاج ملاهادی همچنین صاحب رسائل عدیده دیگری است که بعضاً در پاسخ سائین به رشته تحریر درآمده و بعضی دیگر در شرح و توضیح مصنفات ملا صدرا شیرازی است. دیوان اشعار او نیز تحت عنوان دیوان اسرار به کرات به طبع رسیده است. برای ملاحظه شرح احوال و آراء حاج ملاهادی و مطالعه منابع شرح حال و صورت آثار او به کتاب بنیاد حکمت سبزواری و کتاب حکیم سبزواری مراجعه فرمائید.

در باره مندرجات الواح مبارکه ای که نقل شد توضیح بعضی نکات مفید به نظر میآید:

در لوح آقاموسی عبارت "از قعر چاه بدر آمد..." مذکور شده که برای ملاحظه شرح مطالب در باره آن میتوان به ذیل: "عزیز مصر به..." مراجعه نمود. در همین لوح مبارک عبارت "جند هنالک..." فقره ای از آیه شماره ۱۱ در سوره ص (۳۸) است که خداوند میفرماید: "جند ما هنالک مهزوم من الاحزاب". مضمون کلام آن که سپاهی که بدخواه اسلام باشد مغلوب و محکوم به نابودی است.

در لوح میرزا آقاخان شیرازی عبارت "آتش موسی نمود رخ..." آمده است که برای ملاحظه شرح آن میتوان به ذیل "یعنی بیا که آتش..." مراجعه نمود. در همین لوح عبارت "ربنا انا سمعنا..." آیه ۱۹۳ در سوره آل عمران (۳) است. آیه "صم بکم عمی..." نیز آیه شماره ۱۸ در سوره بقره (۲) است. در همین لوح مبارک عبارت "ان هذا الاساطیر الاولین" نیز آیه ای است که به کرات در قرآن مجید آمده است. از جمله خداوند در آیه ۲۵ سوره انعام (۶) چنین میفرماید: "...يقول الذين كفروا ان هذا الاساطير الاولين". مقصود آن که کافران از روی جهل و عناد گویند که آیات نازل جز افسانه های پیشینیان چیز دیگری نیست.

موسی و عیسی کجا بد کآفتاب
کشت موجودات را میداد آب

ن ک به ذیل: "آدم و حوا کجا بود آن زمان..."

مهتاب شبی خواهم و جائی تنهائی تا با تو بگویم سخن از هرجائی

حضرت عبدالبهاء در لوح پروفیسور ادوارد براون چنین میفرمایند:

هو الله دوست قدیما عزیز محترماً الحمد لله محفوظاً از لندن به پاریس آمدم ولی افسوس که اسباب چنین فراهم آمد که ملاقات مکرر حاصل نگشت زیرا مقصود چنان بود که در مسائل حکمت الهیه از جمله بقای روح یا یکدیگر صحبت نمائیم و از حقیقت سایر مسائل الهیه مذاکره کنیم در وقت ملاقات فرمودید که مسئله بقای روح از معضلات مسائل است در این خصوص مذاکره مطلوب و بملاقات بعد مرهون شد اما یار بیدار دیگر شتافت و ملاقات حاصل نگشت ولی امید و طید که بلکه در شرق همدم گردیم ، مهتاب شبی خواهم و جائی تنهائی - تا با تو بگویم سخن از هرجائی...

(مائده آسمانی، ج ۹، ص ۱۰۵)

گوینده بیت بر حقیر معلوم نیست.

مه فشاند نور و سگ عوعو کند

حضرت بهاءالله در اثری که از لسان خادم الله به تاریخ ۲۲ محرم سنه ۱۲۹۹ هـ ق عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:

تعالی الرحمن الّذی اجذب بکلمته العلیا من فی الارض والسماء... اکثر من علی الارض الیوم از حقّ معرضند و از بحر آگاهی بی نصیب، گفته و میگویند آنچه را که اهل فردوس اعلی و نبیین و مرسلین از آن در نوحه و ندبه اند. لیس هذا اول امر ظهر فی الامکان. اولیای حقّ باید در کلّ احوال بکمال همّت و استقامت بخدمت امر مشغول باشند، جناب رومی علیه الرحمه میگوید: مه فشاند نور و سگ عوعو کند. باید نظر جمیع باصلاح عالم باشد و بما ینبغی لحضرة الانسان البتّه نفسی که بقایش مخالف امرالله باشد او را اخذ نموده و مینماید، از حکمت بالغه کسی آگاه نبوده و نیست...

و نیز حضرت بهاءالله در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

الاقدس الاعظم

ضرب بی منتهی وارد بما اکتسبت ایدی الظالمین سرور لایحصى موجود لانّ النظرالی الله العلی العظیم بلایش امل عاشقان و قضایش رجای مشتاقان سلاسل در سبیلش سلسبیل و هلاهل در حبّش شهید بی عدیل لم یزل بهاء از افق بلا ظاهر و حال از افق سجن ناظر بحمدالله با این شدائد در فرح و رخائیم و با این ذلت در عزّت کبری در عین بلا از افق اعلی مشرق و بانه لا اله الا هو ناطق لسان از ذکر رحمن ممنوع نشده و آیات از ینین عرش سبحان مقطوع نگشته نفاق فجّار اشراق نیر آفاق را منع ننماید و ظلم اشرار معین علم مختار را سدّ نکند اریاح بمرور مأمور و بر خراب و معمور میگذرد نه از خراب محزون و نه از معمور مسرور و آنچه در

ارض واقع شود او از مأموریت خود ممنوع نه این در رتبه خلق مشهود تا چه رسد بحق تعالی من ان یمنعه من فی الارض و السماء عما اراد، امواج بحر اعظم رحمانی را حوادث امکانی منع ننماید و اشراق شمس معانی را سحاب اوهام ظلمانی محبوب نسازد، مه فشاند نور و سگ عوعو کند اگرچه لایق قلم اعلی نه که امثال این کلمه را مرقوم دارد ولکن نظر بحب آن جناب ذکر شد تا یقین بدانید که حق با فرح مبین بر سریر تمکین جالس، الحزن لمن یفوت منه شیء انه لا یفوت من قبضته من فی السموات و الارض. ان شاء الله در جمیع احوال بذکر حق متعال مشغول باشید جهد نمایند که شاید قلبی از رحیق ذکر رحمن بملکوت حیات وارد و فائز شود اثر این اعمال بقاء الله باقی ولکن در جمیع امور حکمت محبوب لازال در منظر اکبر مذکور بوده اید و در مقر اطهر مشهود، نسل الله بان یرزقک خیر الدنیا و الآخرة و البهآء علیک و علی من معک.

مصراع منقول از ملای رومی در اوائل دفتر ششم مثنوی است که میگوید:

مه فشاند نور و سگ عوعو کند
هرکسی بر خلقت خود می تند
هرکسی را خدمتی داده قضا
درخور آن گوهرش در ابتلا

(مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴-۱۵)

مصراع مورد مطالعه در موضع دیگری از مثنوی مولوی به این صورت آمده است:

مه فشاند نور و سگ وع وع کند
سگ ز نور ماه کی مرتع کند

(مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۸۷)

بیت مولوی یادآور ضرب المثل مشهور است که "لا یضر السحاب نباح الکلاب" و "هل یضر القمر نباح الکلاب". در اشعار ناصر خسرو است که "ابر سیاه را بهوا اندر - از غلغل سگان چه زیان دارد". و در قصیده ای از سیدحسین غزنوی است که میگوید: "یا رب چه شور بود که اندر جهان فتاد- سود حسود

صدر جهان را زیان فتاد. مه نور می فشانند و سگ بانگ میکند- مه را چه جرم
خاصیت سگ چنین فتاد".

مهی برون شد از این شهر و سوی شهر دگر شد که از طلوع و غروبش دو شهر زیر و زبر شد

حضرت بهاءالله در اثری که به اعزاز شیخ عبدالرحمن کرکوکلی از قلم مبارک عزّ نزل یافته چنین میفرمایند:

مهی برون شد از این شهر و سوی شهر دگر شد

که از طلوع و غروبش دو شهر زیر و زبر شد

و یوشوع [ان] رد شمساً بعض یوم

وانت متی سمرت ظهرت شمساً

تفقد خاطر خطیر آن برادر مکرم درویشان بی سامان را مکانی معین و سامانی مزین آمد و سواد مداد آن نامه حاکی از مشک اذفر بود و بیاض ریاض آن مشعر بر ملایمت قلب انورالحق لثالی منظومه آن مسرت کامل حاصل نمود و درهای متوره آن صحت و آسایش دل بیاورد....

(رحیق مختم، ج ۱، ص ۴۱۱)

جمال اقدس ابهی بیت فوق را در لوحی دیگر نیز نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل "با کریمان کارها..." منتشر شده است.

بیت مزبور مطلع یکی از غزلیات محتشم کاشانی است و تمام غزل چنین است:

مهی برفت از این شهر و شور شهر دگر شد

که از غروب و طلوعش دو شهر زیر و زبر شد

ازین دیار سفر کرد و کشت اهل وفا را

در آن دیار ستاد بلای اهل نظر شد

ز سیل فرقتش این بوم جای سیل شد ارچه
 ز برق طلعتش آنخطه هم محل خطر شد
 ز بلده که عنان تافت غصه تاخت بانجا
 بکشوری که وطن ساخت عاقبت بسفر شد
 درخت عشق درین شهر شد نهال خزان بین
 نهال فتنه در آن ملک نخل تازه ثمر شد
 در این دو مملکت از پرتو خروج و ظهورش
 بلیه تیغ دودم گشت و فتنه تیر دوسر شد
 چو بر رکاب نهاد آن سوار پای عزیمت
 ز شهر بند سکون محتشم دواسبه بدر شد
 (دیوان محتشم، ص ۴۹)

میان گبر و نصاری همیشه باد نزاع
زهر طرف که شود کشته سود اسلام است

ن ک به ذیل: "زهر طرف که شود...".

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

ن ک به ذیل: "تفاوت از زمین تا آسمان است".

می بکوشم تا سرش پنهان کنم سر برآرد چون علم کاینک منم

بیت فوق را حضرت عبدالبهاء در لوح خاندان گندم پاک کن نقل فرموده اند و تمام آن لوح در ذیل "داوری دارم خدایا..." مندرج شده است.

بیت از مولوی است که در مثنوی چنین میفرماید:

چون بکوشم تا سرش پنهان کنم سر برآرد چون علم کاینک منم

(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۳۴)

مصرع دوم بیت فوق نیز در آثار مبارکه بهائی به دفعات نقل شده و آن آثار در ذیل مصرع مزبور مندرج است.

می بینمت عیان و سلامی فرستمت

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب هرمز دیار خدا بخش زائر چنین میفرمایند:

ای زائر مشکین نفس چندنامه بواسطه شما مرقوم گردید و با وجود عدم فرصت بدون مهلت نگاشتم حال شما گریه و زاری فرمودید و جناب آقامیرزا حیدرعلی را شفیع کردید چاره جز نوشتن نه، کارهای خود را گذاشته و بتحریر این نامه پرداخته قاعده این است که نامه غائبانه صلور یابد به شخص حاضر کسی تحریری ننگارد مگر این که شما بفرمائید من حاضر غائبم، بقول شیخ حافظ: می بینمت عیان و سلامی فرستمت، این بیان من باب مزاح است والآنچه سبب سرور یاران است منتهی آرزوی عبدالبهاست و علیک البهآء الابهی ع.ع.

(یاران پارسی، ص ۲۷۵)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقاسید مهدی و جناب آقاسید اسمعیل در زنگون چنین میفرمایند:

هو الله ای دو ثابت برپیمان این آواره دشت و صحرا را مدتی مجال خطاب بان دو سید ابرار نبود گهی مانند باد بادیه پیما بود و گهی بمثابة ماهی سیر در محیط آب مینمود، حال چون در پاریس نفسی یافت بتحریر این نامه پرداخت تا بدانید که همواره در خاطرید بلکه حاضرید و روبرو ناظرید، می بینمت عیان و ثنا میفرستمت. از فضل وجود ملیک وجود امید چنان است که آن دو حبیب ودود قدوه اهل سجد گردند و روز بروز تأییدی مشهود بینند تا غافلان را بمقام محمود دلالت نمایند. امة الله الطَّائِرَة فی فضاء غیر محدود قد رجعت الی ربّه و وفدت علی مولاه و وردت علی الورد المورود تمتعت بالرقد المرفود و ادركت لقاء ربّها و فاضت بمنّاها و نالت ما تمنّاها فی جوار الرحمة الكبرى و علیه البهآء الابهی.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

بادکوبه بواسطه جناب آقا محمد اسمعیل، جناب بارون هون
 هو الله دوست عزیز مهربان کارت ویزیت شما بواسطه یکی از احبباء الله واصل
 سبب ذکر و یاد شما شد، اگر چه همیشه در خاطر بودید آنی فراموش نشده و
 نخواهید شد ولی از قبیل می بینمت عیان و دعا می فرستمت ورود ورقه سبب
 ازدیاد یاد و تذکار شد از خدا می طلبیم که در جمیع احوال و اوقات موفق و مؤید
 به خدمت آن پادشاه معظم و احقاق حقوق امم و عدل و داد بین ملل و خدمات
 فائده بر سریر سلطنت ابد مدت گردید و همواره این آوارگان را به یاد آرید دائماً
 دعا نموده و خواهیم نمود و عنقریب امید است به فضل الهی موفق بر امری عظیم
 گردید، باقی همواره در پناه حق محفوظ باشید والسلام ع.ع.

مصرعی که در آثار فوق نقل شده از حافظ شیرازی است و تمام غزلی که حاوی
 مصرع مزبور میباشد به شرح ذیل است:

ای هدهد صبا بسبا می فرستمت

بنگر که از کجا بکجا می فرستمت

حیفست طایری چو تو در خاکدان غم

زاینجا باشیان وفا می فرستمت

در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست

می بینمت عیان و دعا می فرستمت

هر صبح و شام قافله از دعای خیر

در صحبت شمال و صبا می فرستمت

تا لشکر غمت نکند ملک دل خراب

جان عزیز خود بنوا می فرستمت

ای غایب از نظر که شدی همنشین دل

میگویمت دعا و ثنا می فرستمت

در روی خود تفرج صنع خدای کن

کاینه خدای نما می فرستمت

تا مطریان ز شوق منت آگهی دهند

قول و غزل بساز و نوا می فرستمت

ساقی بیا که هائف غییم بمژده گفت

با درد صبر کن که دوا می فرستمت

حافظ سرود مجلس ما ذکر خیر تست

بشتاب هان که اسب و قبا می فرستمت

(دیوان حافظ، ص ۶۲-۶۳)

در شرح سودی (ج ۱، ص ۵۵۵) در باره بیت مورد مطالعه چنین آمده است:

محصول بیت - خطاب را از هدهد صبا بجانان متوجه نموده میفرماید: در طریق عشق مرحله قرب و بعد نیست، ترا آشکار می بینم و برایت دعا میفرستم، وقتی عشق عاشق بحد کمال رسید بهرکجا که نگاه کند جانان خود را می بیند. پس عبارت "عیان می بینمت" بهمین تعبیر است، در مصرع دوم "میفرستمت" متضمن بمعنای میکنم میباشد والا از جهت معنا استقامت پیدا نمیکند.

میگویم و میایمیش از عهده برون

حضرت بهاءالله در لوحی که از لسان خادم الله به اعزاز جناب آقاسید یحیی عبدالبهاء عزّ صدور یافته و به تاریخ ۱۰ جمادی الثانی سنه ۱۳۰۳ هـ ق مورخ میباشد چنین میفرمایند:

یا محبوب فؤادی شب است اما آفتاب روشن و پیدا و نور ظاهر و هویدا سبحان الله هر آیتی از آیاتش کتابی است مبین و دفتری است عظیم... بحر رسید یعنی نامه رسید به قول قائل پیش میگویم و میایمیش از عهده برون چه که دارای لثالی حبّ الهی بوده هر حرفی به مثل صدفی چون تفرّس میشد مکتوب می نمود آنچه را که دیدنی است و میشنوند آنچه را که شنیدنی است نغمه رنای گوش از برای شنیدن سروش حبّ است و چشم از برای دیدن اولیای محبوب...

مصرع منقول از ظهیر فاریابی است که میگوید:

ای روی تو همچو مشک و زلف تو چو خون

میگویم و می آیمیش از عهده برون

رویت مُشکی نرفته در نافه هنـروز

زلفت خونی که آید از نافه برون

(گنج سخن، ج ۲، ص ۵۵)

ظهیرالدین ابوالفضل فاریابی متخلص به ظهیر از جمله شعرای بنام ایران در قرن ششم هجری است. او در حدود اواسط نیمه اول قرن ششم در فاریاب نزدیک بلخ متولد شد و در فاریاب و نیشابور به کسب علوم دینی و ادبی پرداخت و پس از شش سال اقامت در آن شهر در حدود سال ۵۸۲ هـ ق / ۱۱۸۶ م به اصفهان

رفت و حدود دو سال در آنجا زیست نمود و سپس در مازندران و بعد در تبریز سکنی گزیده در این شهر به سال ۵۹۸ هـ ق / ۱۲۰۱ م رخت به سرای دیگر کشید. ظهیر فاریابی همعصر شعرای بنامی نظیر خاقانی شیروانی و نظامی گنجوی بود و در روانی، فصاحت و ارائه معانی دقیق و الفاظ صریح از شعرائی است که روش انوری را ادامه داده و آن را به کمال رسانده است. ظهیر شاعری خوش قریحه، توانا و خلاق بوده و بنا به نوشته دکتر صفا "قدرت او در مدح بسیار است و او در این مورد خلاق معانی گوناگون و قادر بر مبالغه های شگفت انگیز و ایراد معانی و مضامین بدیع است". ظهیر فاریابی در غزل سرائی توانائی عظیم خود را به خوبی نشان داده و دیوان او سرشار از غزلهای دل انگیز، پرمعنی و شیوا است. شرح احوال، منتخبی از آثار و منابع کسب اطلاعات بیشتر در باره ظهیر فاریابی در تاریخ ادبیات (ج ۲، ص ۷۵۰-۷۶۴) اثر دکتر ذبیح الله صفا به طبع رسیده است.

مآخذ اشعار فارسی
در آثار بهائی



حرف

ن

نار عشقی برفروز و جمله هستیها بسوز پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح چنین میفرمایند:

... آنچه سبب بزرگواری عالم انسانی است خضوع و خشوع است و محویت و فنا
زیرا تدلل و انکسار تاج و هاج عبدالبهاست و محویت و فنا و نیستی بی منتها اکلیل
جلیل این بنده آستان حضرت کبریا. ما باید بکلی از وصف وجود فانی گردیم بلکه
نیست و مفقود شویم تا سزاوار الطاف و عنایت خداوند بیچون گردیم هریک غبار
رهگذر جمیع احبباء شویم و خادم حق و هادم بنیان نفس و هوی زیرا زینت ایوان
الهی باین دویت ربانی است:

نار عشقی برفروز و جمله هستیها بسوز

پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار.

تا نگردی فانی از وصف وجود ای مرد راه

کی چشی خمربقا از لعل نوشین نگار...

(مکاتیب، ج ۴، ص ۶۴-۶۵)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی محمد اسمعیل ابن جناب حاجی
محمد ابراهیم خلیل قزوینی چنین میفرمایند:

هو الاهی ای سمی ذبیح الاهی در قرآن عظیم و کتاب مبین و فدیناه بذبح
عظیم وارد. در این آیه مبارکه سرفدا مشروح و نور هدی مشهود چه که فدا و هدی
توأمند و قربان و ایمان یک بدن در دو پیرهن. تا حقیقت فدا در کینونت وجود
تحقق و ظهور نیابد انوار هدی از مطلع کبریاء و مشرق اوادنی نتابد یعنی تا از نار
موقده رناییه شتون هالکة کونیه نسوزد انوار ملکوت ابهی مشکاة قلب و زجاجه

روح را نیفرود. نار عشقی بر فرورز و جمله هستیها بسوز- پس قدم بردار و اندر کوی
عشاقان گذار. جسم را فدا نمودن آسان لکن شون منبعثه از حیز وجود را که از
لوازم ذاتی امکان است فدا نمودن مشکل. باری امیدواریم که ذبیح حقیقی گردی
و فدای راه محبوب الهی. والبهاء علیک و علی کلّ ثابت راسخ علی عهدالله و
میثاقه. عبدالبهاء ع

(مکاتیب، ج ۸، ص ۱۱۳-۱۱۴)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب علی قلی خان اشتعال ابن کلانتر چنین
میفرمایند:

هو الاهی الاهی ای مخمور باده میثاق اشعار آبدار که فی الحقیقه چون آب
روان بود و سلسبیل عرفان در نهایت فصاحت و بلاغت و عذوبت و حلالت و بروج و
ریحان تلاوت شد. از شعله جانسوز دل مشتاق آتشی در قلوب برافروخت که
بجمیع اعضاء و ارکان شعله زد، نار عشقی برافروز و جمله هستیها بسوز- پس قدم
بردار و اندر کوی عشاقان گذار. ستایش این عبد در جهان آفرینش پرستش آستان
مقدس است و عبودیت عتبه حضرت احدیت این است بخشش جاودانی، این
است موهبت یزدانی این است غایت قصوی و این است سدره منتهی. از این شأن
عظیم و مقام کریم دم زن و لسان ستایش باین نیایش بگشا ساز عبودیت ساز کن و
بنغمه و آهنگ بندگی جهانی را ایقاز نما این ماء طهور است، این تجلی نور
است، این فیض مشکور است، این فردوس سرور و حبور است این فضل موفور
است این نهایت آرزوی عبدالبهاءست و غایت آمال این مظهر فقر و فنا. ذکر اجبای
امزاجرد نموده بودید و رجای توجیه خطاب فرموده بودید اینک در طئی این
مکتوب است برسانید و البهء علیک ع ع.



ابیات نازله از قلم جمال اقدس ابھی به خط جناب حسام ثابتیان

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح "جناب آقا ابراهیم ابن جناب نبیل من اهل قاف
"چنین میفرمایند:

هوالبهی ای متوجّه بملکوت الهی اگرچه رشحات قلم اعلی و طفحات بحر
نون که در فرقان مذکور عالم غیب و شهود را پر نموده دیگر مجال از برای قلمی
نماند و احتیاج بامواج بحر مدادی نگذاشت لکن من باب محبت و مودت و
اظهار تموجات بحور شوق و اشتیاق قلب رقمی از قلم ظاهر میشود. ای مشتعل بنار
محبت الله در شب و روز در قلوب روحانیان موجودی از حقّ میطلبم که چنان
حرارتی از دل و جان ظاهر فرماید که امکان متأثر گردد، نار عشقی برفروز و جمله
هستیها بسوز - پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار. اگر باین بخشش سلطان
آفرینش فائز گردی جسم امکان را جان باشی و جان جنان گردی والبهاء علیک ع
ع.

شعر منقول در آثار مبارکه فوق از ابیات جمال اقدس ابهی در قصیده ساقی از
غیب بقا است. جمالمقدم در این قصیده چنین میفرمایند:

ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار
تا بنوشم خمر باقی از جمال کوردگار
آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق
زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار
تا که این مستور شیدائی درآید در خروش
تا که این مخمور ربانی برآید زین خمار
نار عشقی برفروز و جمله هستی ها بسوز
پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار
تا نگردی فانی از وصف وجود ای مرد راه
کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار...

(مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۰۹-۲۱۰)

جمال قدم به بیت مورد مطالعه در هفت وادی (آثار، ج ۳، ص ۱۰۲) استشهاد فرموده و حضرت عبدالبهاء مصرع اول آن را در لوح جناب میرزا طراز الله سمندری نیز آورده اند (آیات بیّنات، ص ۴۰۱-۴۰۲).

در لوح جناب حاجی محمد اسمعیل عبارت "و فدیناه بذبح عظیم" چنانچه تصریح فرموده اند آیه قرآنی است که در سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۷ آمده است.

مقصود از "بحر نون" که در لوح جناب آقا ابراهیم مذکور شده آیه اول در سوره قلم (۶۸) در قرآن است که میفرماید: "ن و القلم و ما یسطرون". در باره نون مذکور در این آیه شروح و تفاسیر بسیار است. از جمله در معارف و معاریف (ج ۵، ص ۲۱۹۵) در باره نون چنین مذکور است:

... "ن" که در قرآن آمده بعضی گفته اند یکی از نامهای سوره قلم میباشد و برخی گویند: مراد آن ماهی است که زمین بر آن قرار دارد. و بقولی مراد مطلق ماهی است که بجهت دقایق آفرینش آن خداوند آن را بعظمت یاد کرده. و بروایتی "ن" الوحی از نور است. در حدیث رسول (ص) آمده که آن نام رودی در بهشت است که خداوند به آن فرمود مرکب شو پس آن بغلظت گرائید و از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر شد، آنگاه خداوند بقلم دستور داد بنویس. پس هر آنچه بود و آنچه که تا قیامت شدنی بود نوشت. (بحار/۱۶/۲۰۹ و مجمع البیان).

ناز را روئی نباید همچو ورد چون نداری گرد بدخوئی مگرد

حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیه چنین میفرمایند:

...پروردگار عالمیان از برای هر شیء علائم و آثاری خلق فرموده و محک و امتحانی مقرر داشته عالم ربانیرا کمالات معنویه و ظاهریه لازم و حسن اخلاق و نورانیت فطرت و صدق نیت و فطانت و ذکاوت و فراست و نهی و عقل و حجتی و زهد و تقوی حقیقی و خشیه الله قلبی واجب. والاشمع بی نور هرچند بلند و قطور باشد حکم اعجاز نخل خاویه و خشب مسنده داشته. ناز را روئی نباید همچو ورد- چون نداری گرد بدخوئی مگرد. زشت باشد روی نازیبا و ناز- سخت باشد چشم نایبنا و درد...

(رساله مدنیه، ص ۴۱)

ابیاتی که حضرت عبدالبهاء در این موضع از رساله مدنیه نقل فرموده اند مأخوذ از غزل سنائی غزنوی است که تمام آن چنین است:

ناز را روئی نباید همچو ورد

ور نداری گرد بدخوئی مگرد

یا بگستر فرش زیبائی و حسن

یا بساط کبر و ناز اندر نور

نیکوئی و لطف گو با تاج و کبر

کعبتین و مهره گو با تخته نرد

در سرت بادست و بر رو آب نیست

پس میان مادوتن زمین است گرد

زشت باشد روی نازیبا و نـاز
 صعب باشد چشم نابینا و درد
 جوهرت زاوّل نبوده است این چنین
 با تو ناز و کبر کرد این کار کرد
 زرز معدن سرخ روی آید بـرون
 صحبت ناجنس کردش روی زرد
 کی کند ناخوب را بیداد خوب
 چون کند نامرد را کافور مـرد
 تو همه بادی و ما را با تو صلح
 ما ترا خاک و ترا با ما نبرد
 لیکن از یاد تو ما را چاره نیست
 تا درین خاکست ما را آب خورد
 ناز با ما کـن که در باید همی
 این نیازگرم را آن ناز سـرد
 ورثنا خواهی که باشد جفـت تو
 با سنائی چون سنائی باش فرـد
 در جهان امروز برد ابرد تـست
 باردی باشد ترا گفتن که بـرد
 (دیوان سنائی، ص ۸۵۱)

نالِم و ترسم که او باور کند وز ترحم جور را کمتر کند

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب معاون التجار نراقی چنین میفرمایند:

هو الله همدان

جناب آقا میرزا فضل الله معاون التجار علیه بهاء الله الابهی

هو الله ای ثابت برپیمان مکاتیب مفضله مطالعه گردید آنچه در همدان مجری داشتید خدمتی نمایان بود بدرگاه یزدان، سبب فرح و سرور یاران گردید آن انجمن روحانی امیدوارم مظهر الطاف رحمانی گردد و سبب اتحاد و اتفاق احبای الهی شود. فی الحقیقه باید عنوان کلیسی و فرقانی را از میان برداشت جمیع را به یک اسم خواند این خوشتر و بهتر است، کلّ بهائی هستند و ثابت بر عهد و پیمان الهی به همین قسم که مقرر نمودید در محفل روحانی هریک چند نفری از محفل دیگر حاضر شوند موافق است ولی اگر ممکن که اعضای هر محفل مرکب از هردو جهت شود بهتر و نازنین تر میشود. مثلاً در محفل کلیمیان چند نفر از احبای فرقانی اعضا باشند و همچنین در محفل فرقانی چند نفر از کلیمی اعضا و اجزا گردند. باری هرچه سبب اتحاد و یگانگی است باید فراهم آورد که بیگانگی به کلی از بنیاد برافتد. قوانین انجمن روحانی نیز مقبول است از خدا خواهم که آن دو انجمن یک گردد و روز بروز موفق تر گردند و مؤیدتر شوند و سبب انتشار نفعات الله شوند به هدایت نفوس پردازند و به تربیت سائر طوائف قیام کنند.

جناب آقا عباس را از قبل این مسجون مظلوم نهایت مهربانی بنمائید امیدوارم که پسر آن پدر باشد و از عنصر جان و دل منشعب شود و همچنین جناب عبدالحسین

و جناب فتح الله و جناب عبدالله عليهم الفضل و الجود و الالطاف فى هذا اليوم المشهود.

در خصوص تعرض و تعدی ستمکاران مرقوم نموده بودید که در نراق تعرض به دوستان نیر آفاق نموده بودند مصائب و بلاهای یاران سبب شدت احزان شد ولی طریق عشق را بلا و محن از لوازم ذاتیه است لابد برین است که نگاه نرافتتان شعله ای زند و تاب و تب امتحان به میان آید شما محزون نگردید مسرور شوید که الحمدلله آن نفوس لیاقت این را داشتند که در سبیل محبوب آفاق در نراق معرض تعرض اهل نفاق گردند عنقریب افق وجود از این ابرهای ظلمانی پاک و مقدس گردد و نور حقیقت بتابد و جهان جهان دیگر شود و لکن لابد امتحانات به میان آید تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد، باید تحمل نمود و با کمال قوت مقاومت کرد.

گر بنوازد رواست وریگدازد سزااست

بلکه در این مقام جفا مانند وفا است یعنی شیرین و پرفصفا است:

نالم ترسم که او باور کند وز ترحم جور را کمتر کند
عاشقم بر لطف و بر قهرش بجد ای عجب من عاشق این هردو ضد

حال این جور نیست عنایت است و قهر نیست لطف بینهایت است زیرا خدا ما را برای تحمل بلاهای خویش خلق نموده اگر این بلا نبود تسلی خاطر به چه بود نهایتش این بود که ما نیز مانند هر نفس پرست ایامی به هوی و هوس میگذرانندیم و عاقبت در قفس این عالم قطع نفس میکردیم از این چه ثمر و چه اثر مگر خسران مبین و محرومی از وفا در سبیل آن دلبر نازنین. ای یاران اهل تاج و تخت عمر خویش را بشادمانی گذرانند ولی عاقبت بی نام و نشان گردیدند اما دوستان الهی به آلام و محن جسمانی روزگاری گذرانند و عاقبت در میدان وفا جانفشانی فرمودند ولی نورانیت این نفوس مقدسه سبب روحانیت عالمیان گشت و روائح طیبه ای از گلشن قلوب رحمانیه جهان را معطر نمود بلکه اعصار و قرون را معبر کرد، بین تفاوت ره از کجا است تا بکجا. اگر ما نیز مانند این بشر بیخبر ایامی

بسر بریم و محفل بیارائیم و اوقات با سازنده و نوازنده و خواننده و بازنده بگذرانیم
خاک بر سر باد. بعد از حضرت اعلی و جمال مبارک ابهی و جانفشانی شهداء
خوشی دل و جان و آسایش و مسرت و جدان شایان بیوفایان است نه نفوسی که
سر مست آن باده اند و داغدار آن گل و لاله.

در خصوص کتاب مبارک که در تحت مداخله مرکز نقض طبع شده با خط
حضرت من ادرك لقاء ربه زين المقربين تطبيق نمائيد آنچه خط جناب زين است
صحيح است اعتماد بر آن نمائيد و عليك البهاء الابهي ع

ایات منقول از مولوی است که میفرماید:

ای جفای تو ز دولت خویش

و انتقام تو ز جان محبوبت

نار تو این است نورت چون بود

مانم این تا خود که سورت چون بود

از حلاوتها که دارد جور تو

وز لطافت کس نیابد غورتو

نالَم و ترسم که او باور کند

وز کرم آن جور را کمتر کند

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد

بوالعجب من عاشق این هردو ضد

والله از زین خار در بستان شوم

همچو بلبل زین سبب نالان شوم

این عجب بلبل که بگشاید دهان

تا خورد او خار را با گلستان

این چه بلبل این نهنگ آتشی است

جمله ناخوشها ز عشق او را خوشی است

عاشق کل است و خود کل است او

عاشق خویش است و عشق خویش جو...

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۶۶-۱۵۷۴)

در باره بیت مورد مطالعه در شرح جامع (ج ۱، ص ۴۳۵) چنین آمده است که می ناللم و می ترسم که آن محبوب حقیقی ناله ام را باور نماید یعنی ناله ام را نشان ناخشنودیم به شمار آورد و از روی بزرگواری و مهربانی جور خویش را از من دریغ دارد.

و نیز ن ک به ذیل: "عاشقم بر لطف...".

شرح مطالب مربوط به سایر اشعاری که در لوح فوق نقل شده در ذیل هر یک از آن مصارح و ابیات مندرج است.

نام احمد نام جمله انبیاء است چون که صد آمد نود هم پیش ماست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا احمد در قزوین چنین میفرمایند:
ای احمد ملای رومی گفته نام احمد نام جمله انبیاء است - چونکه صد آمد نود
هم پیش ماست.

یعنی حقیقت احمدیه علیه التحیه والثناء جامع جمیع مراتب کمالات الهیه و کمالات کونیه بودند پس عبارت از کلیه وجود در عرصه غیب و شهود بودند این مقام جامعیت دارنده جمیع کمالات انبیاست پس اَمَّا النَّبِيُّونَ فَاِنَّا صَحِيحٌ وَوَاقِعٌ حال تو نامت احمد است باید انشاء الله بقدر وسع و گنجایش خویش از آن بحر اعظم بهره ای بری و از آن حبیب مکرم نصیبی گیری و للارض من كأس الكرام نصیب والبهاء علیک ع.ع.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب مشکین قلم چنین میفرمایند:
ای مشکین الهی از عدم وصول الواح حب و اتحاد هرگز میندار که از قلوب محبان و دوستان آتی ذکر شما محو شود و یا سستی و وهنی در عروه محبت واقع گردد... ایام در گذر است و از هیچ حالی اثری باقی نماند نه عزت این خاکدان فانی باقی و نه ذلت و محتشش برقرار کل رو به زوال است مگر اموری که در سبیل حق واقع شود آن لم یزل و لایزال باقی و برقرار بوده منتها این است که در ظاهر به صورت دیگر و نحو دیگر مشهود میشود، دانه چون اندر زمین پنهان شود سر آن سرسبزی بستان شود. در این مقام ظاهر را عنوان باطن مشهوداً ملاحظه کنید چه که در نقطه تراب نیز جز ذکر حق و احتبای او باقی نبوده و نخواهد بود، نام احمد نام جمله انبیاست - چون که صد آمد نود هم پیش ماست. فوالله الذی لا اله الا هو که این

فید و بند شما فخر جمیع آزادگان است و این بلیه و محنت مبدأ جمیع آسایش و راحت... .

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

...بدانکه در قرآن بیست و هشت پیغمبر بظاهر مذکور ولی فی الحقیقه کل مرموز زیرا از برای مظاهر مقدسه دو مقام است، مقام توحید و مقام تحدید در مقام توحید حقیقت واحده هستند در این مقام میفرماید: "لا نفرق بین احد من رسله" مثلش مثل شمس است هر چند مطالع و مشارق متعدد است ولکن شمس واحد است که مشرق و لایح از کل است. در این مقام ذکر هر یک از انبیاء ذکر کل است. نام احمد نام جمله انبیاست و مقام دیگر مقام تحدید است و آن بحسب مراتب و شئون مظاهر مقدسه است در این مقام میفرماید: "تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض" مثل این مقام مثل بروج است که آفتاب را در هر یک از آن تأثیری خاص و درجاتی از حرارت مختلف است... .

(مکاتیب، ج ۲، ص ۷۲-۷۳)

بیت ملای روم در دفتر اول مشنوی است که میفرماید:

خوش بود پیغامهای کـردگار

کاو ز سرتا پای باشـد پایدار

خطبه شاهان بگردد و آن کیا

جز کیا و خطبه های انبیا

زآنکه بوش پادشاهان از هواست

بار نامه انبیا از کبـریاست

از درمها نام شاهان برگـنند

نام احمد تا ابد بر می زند

نام احمد نام جمله انبیاست

چونکه صد آمد نود هم پیش ماست

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۰۲-۱۱۰۶)

مصرع دوم بیت مورد مطالعه در آثار دیگر بهائی نیز نقل شده و آن آثار در ذیل "چون که صد..." مندرج گردیده است.

در باره بیت مورد مطالعه در شرح جامع (ج ۱، ص ۲۲۲) چنین مسطور است:

نام احمد نام جمله انبیاست

چونکه صد آمد، نود هم پیش ماست

نام شریف احمد (ص)، نام همه انبیاست. یعنی حقیقت حضرت محمد (ص)، جامع جمیع مراتب و ظهورات پیامبران است. و آئین او کامل ترین آئین ها و زبده همه شرایع است. زیرا وقتی که مثلاً عدد صد را میگوئیم، این عدد، شامل همه اعداد کمتر از خود نیز هست. نام احمد هم شامل همه پیامبران است.

برای مطالعه شرح مطالب مربوط به "و للارض من كأس..." به کتاب مآخذ اشعار، ج ۱، ص ۱۱۱-۱۱۴ مراجعه فرمائید. شرح مربوط به بیت "دانه چون اندر..." در ذیل آن بیت مندرج است.

عبارت "اما النبیین فانا" که در لوح جناب آقا احمد آمده است از کلمات رسول الله است که جمال قدم نیز آن را در ایقان شریف نقل فرموده اند. برای مطالعه شرح مطالب مربوط به این بیان به کتاب قاموس ایقان (ج ۱، ص ۱۳۴-۱۳۸) مراجعه فرمائید.

در لوح منقول از کتاب مکاتیب جلد دوم عبارت "لا نفرق بین احد..." فقره ای از آیه ۲۸۵ در سوره بقره (۲) است که میفرماید: "امن الرسول بما انزل الیه من ربّه و المؤمنون کلّ امن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر". مضمون کلام الهی آنکه رسول خدا به آنچه خدا بر او نازل فرمود ایمان آورده و مؤمنان نیز به خدا و

ملائکه و کتب و رسل الهی ایمان آورده اند و گویند که ما میان هیچیک از پیغمبران خدا فرق نگذاریم و در قول و عمل فرمان خدا را شنیده و اطاعت کردیم. پروردگارا آمرزش تو را مسئلت مینمائیم و بازگشت همه به سوی تو است. در همین لوح مبارک "تلک الرسل فضلنا..." نیز فقره ای از آیه ۲۵۳ در سوره بقره (۲) است که میفرماید: "تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات..."

معنی این فقره از آیه مبارکه آن که بعضی از پیغمبران را بر بعضی دیگر فضیلت دادیم، بعضی با خدا سخن گفته و بعضی رفعت مقام یافته اند.

نام تو میرفت عاشقان بشنیدند هر دو برقص آمدند سامع و قائل

حضرت عبدالبهاء در لوح "جناب آقامیرزا حسین حاجی عمّه خانم علیه بهاء الله الابهی" چنین میفرمایند:

هو الله ای سنی حضرت مقصود جانم فدای نام تو باد علی قول شیخ سعدی،
نام تو میرفت و عاشقان بشنیدند- هر دو برقص آمدند سامع و قائل. امیدوارم که
نصیبی موقور از این اسم مبارک بری و از شدت وجد چون طیور بربری الحمد لله
در ظلّ عنایت جمال مبارکی و مستقیم بر امر حقّ این مقام مغناطیس است که
جاذبه الطاف است و مرکز عدل و انصاف امیدوارم که چنان جانفشان و پرنور و
پرشعله گردی که کلّ روز بروز بر ستایشت بیفزایند زیرا جناب امین زاید الوصف از
شما توصیف نموده.

و علیک التحیة والثناء ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا غلامحسین خان چنین میفرمایند:
هو الله ای غلام جمال مبارک این چه نام است که اثر علویّت مقام است،
این چه اسم است که منتهای آرزوی عاشقان جمال عزیز علام است. نام تو میرفت
و عاشقان بشنیدند- هر دو برقص آمدند سامع و قائل. من و تو هر دو هم نامیم ولی
من گمنام و تو نامدار تو غلام حسینی من عبد بهاء حال بیا من و تو هر دو دست به
هم دهیم و در این آستان خدمتی کنیم و همتی بنمائیم من شب و روز دست نیاز را
دراز نمایم و دعا کنم تو نیز تضرّع و ابتهال نما تا به قوت عجز و زاری در مقام
عبودیت قرار یابیم و بر پیمان ثابت و استوار باشیم. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزامحرم در هند چنین میفرمایند:

هو الله ای سرگشته جمال ابهی و مفتون آن دلبر یکتا ورق مسطور چون رقی مشهور
تلاوتش سبب انشراح صدور گردید ای حال تو خوش که حال ما کردی خوش، از
قرار مرقوم تا به حال باید از رنگون به صفحات دیگر رهبر گشته باشید در هر
اقلیمی که ابواب تعلیم گشائی و به ثنای حضرت ربّ کریم پردازی اگر رنگون
نباشد رنگین گردد و اگر سحین باشد به مبارکی اسم اعظم و نام مقدّس جمال
قدم فضای علیین شود. نام تو میرفت و عاشقان بشنیدند - هردو برقص آمدند سامع
و قائل. قسم به جمال بیمثالش که ذکر و ثنایش چون باران نیسان عنایت حدائق
قلوب را سبز و خرم نماید و کشتزار حقایق را پرفیض برکت فرماید تا توانی با کمال
ناتوانی در دشت و کشت قدم زن و در کمال خضوع و خشوع و محویت و فنا یا
بشری و یا بشری فریاد برآر و البهء علیک ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حسین ابن جناب میرزایاقر چنین
میفرمایند:

هو الله ای سمی حضرت مقصود جان فدای نامت باد عالم همه به کامت باد،
نام تو میرفت و عاشقان بشنیدند- هردو به رقص آمدند سامع و قائل ع ع.

جمال اقدس ابهی نیز بیت فوق را در رساله مبارکه چهاروادی (آثار، ج ۳، ص
۱۴۱) نقل فرموده اند.

بیت مورد مطالعه در توفیق حضرت ولی امرالله خطاب به جناب آقا میرزا عبدالله
فاضل، مورخ ۱۶ نوامبر ۱۹۴۱ م نیز آمده است.

بیت سعدی در غزل مشهور او با مطلع "چشم خدا بر تو ای بدیع شمائل - یار
من و شمع جمع و شاه قبائل" مندرج است و تمام غزل مزبور در ذیل "پرده چه
باشد..." به طبع رسیده است. مصاربع و ابیات این غزل به کرات در آثار بهائی

نقل شده است. برای مطالعه این آثار به ذیل "پرده چه باشد..."، "چشم بدت دور..."، "عشق تو منسوخ..." و "قصه لیلی مخوان..." مراجعه فرمائید.

مصرع "ای حال تو خوش..." که در لوح میرزا محرم مذکور شده در آثار دیگر بهائی به صورت "ای وقت تو خوش..." نیز آمده است. برای مطالعه شرح مطالب درباره این مصرع به ذیل "ای وقت تو خوش..." مراجعه فرمائید.

آقامیرزا حسین پسر حاجی عمه خانم که لوح او نقل گردید پدر فیض الله صبحی مهندی بوده است.

نخستین خدیوی که کشور گشود سرپادشاهان کیومرث بود

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب مهربان کیومرث بهمن چنین میفرمایند:
 هو الله ای مهربان کیومرث فردوسی میگوید نخستین خدیوی که کشور گشود -
 سرپادشاهان کیومرث بود. همانا پدرت تأسیس سلطنت در عالم خاک نمود از
 خدا خواهم که تو تمهید تخت شاهی در جهان پاک نمائی تا از الطاف بی پایان
 بهره و نصیب گیری و علیک البهاء الابهی ع.ع. ۹ جمادی الثانی ۱۳۳۸ - حیفا
 (یاران پارسی، ص ۳۸۰-۳۸۱)

بیت فوق در ذیل لغت "گیومرث" در لغت نامه دهخدا مذکور و به فردوسی
 نسبت داده شده است.

نژاد از دوشه دارد این نیک پی
ز افراسیاب وز کاووس کی

ن ک به ذیل: "نشان از دوکس...".

نشان از دوشه دارد این نیک پی
ز افراسیاب و ز کاووس کی

ن ک به ذیل: "نشان از دوکس..."

نشان از دوکس دارد این نیک پی ز افراسیاب و ز کاووس کی

حضرت عبدالبهاء در لوح "امه الله الموقنه فلارنس خانم" چنین میفرمایند:

هو الله يا امه الله آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید فی الحقیقه دال بر
ابتهاج و اشتعال به نار محبت الله بود از خدا خواهیم که آنا فآنا بر این موهبت
بفزاید و این اقتران را سبب ظهور نتایج حسنه فرماید علی الخصوص چون
محمول تولد یابد قدمش مبارک گردد و از ندی محبت الله پرورش یابد و
در آغوش معرفت الله پرورش گردد، فردوسی میگوید: نشان از دوکس دارد این
نیک پی - ز افراسیاب و ز کاوس کی. حال این نتیجه شرق و غرب خواهد بود
البته قدمش میمنت دارد زیرا دلیل بر آن است که مکرر در نامه ها مرقوم گشت
خاور و باختر مانند دو دلبر دست در آغوش یکدیگر نموده جناب خان را از قبلی
من تحیت و ثنا برسان و علیکما بهاء فی کل آن و حین ع ع.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب شیخ فرج الله قریب کردی چنین
میفرمایند:

... و بلغ تحية نورا من قبلي الى ... الشاب السالك على الصراط المستقيم
حضرة عبدالکریم افندی الحائز لفضیلتین هندی و کردی و يتكلم بالفارسی كما
قال فردوسی: نژاد از دوشه دارد این نیک پی - ز افراسیاب و ز کاووس کی....
(مکاتیب، ج ۳، ص ۳۲۵-۳۲۶)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:
بواسطة جناب آقا میرزا عبدالوهاب زائر

جناب میرزا محسن علیه بهاء الله الابهی

ای بنده جمال ابهی در این بساط عزیزی و در درگاه احدیت مقبول و مقرب و پرفرہنگ و تمیز زیرا یادگار حاجی مرحومی و برگذار جناب آقا سید محسن مغفور، هر دو جد در ساحت اقدس مقبول و مقرب من باب مزاح مرقوم میگردد.

نشان از دوکس دارد این نیک پی ز افراسیاب و ز کاووس کی

و این عبد را نهایت تعلق قلبی در عراق با آن دو بنده نیر آفاق. فی الحقیقه بزرگوار بودند و دو مؤمن صادق در درگاه کردگار. جمال مبارک روحی لاجبانه الفداء از هر دو راضی بودند و جناب حاجی را خود تبلیغ فرموده بودند فی الحقیقه غیور بودند و صبور و حضور و شکور جناب حاجی با وجود آن که در عنفوان جوانی در نهایت شادمانی و کامرانی بود ولی در سن ناتوانی به غایت احتیاج و بی سرو سامانی با وجود این اسیری کشیدند اذیت و ذلت تحمل نمودند و در نهایت شکرانه و عبودیت خداوند یگانه ایام حیات را به نهایت رساندند، حال امیدوارم که تو نیز پی آن نیکان گیری و اقتدا به آن بزرگان کنی تا قلب عبدالبهاء از تو نیز مسرور و شادمان گردد و علیک البهاء الابهی.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از منتسبین جناب مشکین قلم و جناب حاج میرزا محمد صادق چنین میفرمایند:

... شماها منتسبین این دو نفس مبارک مقدسید و در نزد عبدالبهاء بسیار عزیزید. لهذا تصریح بآستان مبارک مینمایم که در ظلّ عنایت و در صون حمایت از جمیع طوارق و عوارض محفوظ و مصون باشید و سراج منیر آن دوبرزگوار را روشن و تابان نمائید اقتدا به آنان کنید و اخلاف موافق آن اسلاف بزرگوار شوید. فردوسی در شه نامه در حقّ کبخسرو میگوید:

نشان از دو شه دارد این نیک پی - ز افراسیاب و ز کاووس کی . و علیکم البهاء الابهی عبدالبهاء عباس.

(نورین نیرین، ص ۶۴)

بیت مورد مطالعه در امثال و حکم (ج ۴، ص ۱۸۱۱) دهخدا به صورت ذیل آمده و با علامت سؤال به فردوسی منسوب شده است:

نسب از دوکس دارد این نیک پی ز افراسیاب و ز کاووس کی

بیت مذکور در ذیل لغت "نسب" در لغت نامه دهخدا نیز به صورت ذیل مذکور گشته و از فردوسی دانسته شده است:

نسب از دو سودارد این نیک پی ز افراسیاب و ز کاووس کی

نشان عارف آن باشد که خشکش بینی از دریا

ن ک به ذیل: "نشان عاشق آن...".

نشان عاشق آن باشد که سردش بینی از دوزخ نشان عارف آن باشد که خشکش بینی از دریا

جمال اقدس ابهی در رساله مبارکه هفت وادی چنین میفرمایند:

... ای برادر من تا بمصر عشق در نیائی بیوسف جمال دوست واصل نشوی و تا چون یعقوب از چشم ظاهری نگذری چشم باطن نگشائی و تا بنار عشق نیفروزی بیار شوق نیامیزی و عاشق را از هیچ چیز پروا نیست و از هیچ ضرری ضرر نه از نار سردش بینی و از دریا خشکش یابی.

نشان عاشق آن باشد که سردش بینی از دوزخ

نشان عارف آن باشد که خشکش بینی از دریا

عشق هستی قبول نکند و زندگی نخواهد حیات در ممات بیند و عزت از ذلت جوید....

(آثار، ج ۳، ص ۱۰۰)

جمال اقدس ابهی با توجه به مضامین بیت فوق در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

... و اینکه مرقوم فرموده بودند در بعضی آیات از ملاقات معرضین نهی شده این نظر بان بوده که مبادا از تلاقی احداث فساد شود و سبب ضوضاء گردد والا اهل بهاء روح ماسواهم فداهم از برای هدایت عالم خلق شده اند در ملاقات ایشان باسی نیست چه که ایشان مقدسند الوان و اریاح عالم بر ایشان تأثیر ندارد و نفوذ ننماید بقول عارف معروف آن نفوس غالبه مطهره مطمئنه از دریا خشکند و از آتش سرد بناری افروخته اند که نارهای عالم نزدش فی الحقیقه سرد و بی اثر است و از آبی نوشیده اند که میاه ارض بمتابه سراب مشاهده میشود....

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی محمدتقی خیاط در طهران چنین میفرمایند:

هو الله ای خیاط رشته مریمی بدست آر و زخم آفاق را رفو نما قمیص یوسفی
بدوز تا نوحات قدسش مشام پیرکنعان را معطر فرماید و ردای ممتاز برازنده بر
هیکل خویش بدوز تا ذیلبش خطای یاران را بپوشاند و جناب آقا محمد حسن
عارف را تحیت برسان و بگو:

نشان عاشق آن باشد که سردش بینی از دوزخ

نشان عارف آن باشد که خشکش یابی از دریا

دیگر تو ملاحظه فرما که عارف چگونه باید از بحر الهی مغترف گردد تا عارف
غارف شود و عليك التحية والثناء ع

(مکاتیب، ج ۸، ص ۸۰-۸۱)

حضرت عبدالبهاء در شرح احوال جناب ملا علی اکبرایادی در کتاب تذکرة
الوفا (ص ۲۲-۲۳) چنین میفرمایند:

... کار بجائی رسید که هروقت ضوضا بلند میشد جناب علی قبل اکبر عمامه بر سر
مینهاد و عبا در بر میکرد و منتظر میشد که عوانان برانگیزند و فراشان بریزند و
چاوشان بسج و زندان برند، ولی قدرت الهیه را ملاحظه کنید که با وجود این
محفوظ و مصون ماند.

نشان عارف آن باشد که خشکش بینی از دریا.

فی الحقیقه او چنین بود با وجود آنکه در هر دقیقه ای جاننش در خطر بود اهل
کین در کمین و او شهیر بمحبت نور مبین. معذک از هر آفتی محفوظ بود در قعر
دریا خشک و در وسط آتش برداً و سلاماً تا آنکه صعود فرمود باری بعد از حضرت
مقصود نیز در نهایت ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان ربّ و دود بود منادی میثاق بود
و مروج عهد نیر آفاق....

بیت منقول از سنائی غزنوی است که در قصیده غرای خود در وصف اهل توحید چنین میفرماید:

مکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا
 قدم زین هردو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا
 بهرچ از راه دورافتی چه کفر آن حرف و چه ایمان
 بهرچ از دوست وامانی چه زشت آن نقش و چه زیبا
 گواه رهرو آن باشد که سرردش یابی از دوزخ
 نشان عاشق آن باشد که خشکش بینی از دریا
 نبود از خواری آدم که خالی گشت از وجنت
 نبود از عاجزی وامق که عذرا ماند ازو عذرا...

(دیوان سنائی، ص ۵۱)

در متن منقول از تذکرة الوفا اصطلاح "بردا و سلاماً" اصطلاح قرآنی در آیه ۶۹ در سوره انبیاء (۲۱) است که میفرماید: "قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم". مضمون کلام الهی آنکه وقتی مردم آتشی فراوان افروختند و حضرت ابراهیم را در آن افکندند ما به آتش خطاب کردیم و گفتیم که ای آتش برای ابراهیم سرد و سالم باش.

اصطلاح "رشته مریم" که در لوح جناب حاجی محمدتقی خیاط مذکور شده سابقه ای عمیق در ادب فارسی دارد. در شعر خاقانی است که میفرماید:

فرسوده ترز سوزن عیسی تن من است

باریک ترز رشته مریم لبان اوست

آن لعل را به رشته مریم که درکشید

جز سوزن مسیح که شکل میان اوست

و بیت دیگر او:

بر کوردلان سوزن عیسی نسپارم

بر پرده در آن رشته مریم نفروشم

و یا بیت صائب که میگوید:

تن خاکی نگیرد دامن جان مجرد را

چگونه رشته مریم مسیحا را نگهدارد

این اشارات راجع به حرفه مریم است که نخ ریزی و خیاطی بوده و از این رو "رشته مریم" در ادب فارسی معروف و مشهور شده است. مروی است که رشته حضرت مریم چنان باریک بوده که بدون تا کردن بافته نمی شده است. برای ملاحظه شرح مطالب در این باره به صفحه ۲۹۷ و ۵۴۳ کتاب فرهنگ تلمیحات مراجعه فرمائید.

نفس اژدرهاست او کی مرده است از غم بی آلتی افسرده است

جناب میرزا محمود زرقانی در ذیل وقایع روز ۲۳ جمادی الآخر سنه ۱۳۳۱ هـ ق مطابق ۳۰ ماه می سنه ۱۹۱۳ م در بدایع الآثار جلد دوم چنین مرقوم داشته است:

... صبح در مجمع بمناسبت سؤال یکی از حاضرین نطقی در خصوص حالت انزوا و ریاضات شافقه فرمودند که سابق بعضی باین ملاحظه بریاضت مشغول میشدند که ترک لذائذ نفسانی نمایند و منع غضب و شهوت بلی چون از ریاضت و قلت اکل و شرب در جسم ضعف حاصل میشود ظهورات شهوت و غضب کمتر میگردد ولی این نوع سکون و غضب و تخفیف در شهوت عارضی است نه ذاتی زیرا که هرگاه باز باکل و شرب پردازد بحالت اولیه عودت نماید اگر کمال تقدیس انسان از ضعف جسمانی حاصل شود در این صورت باید هر شخص ضعیفتر کاملتر باشد پس مقصود از ریاضت ترک نفس و هوی است با وجود مرزوق بودن بنعماء نه ممنوع شدن از آلاء. خدا این نعمتها را برای انسان آفریده و صحت و بنیه جسم را وسیله ظهور قوت روح قرار داده با وجود قوه جسمانی اگر نفس انسانی سالم باشد و در حالت اقتدار عادل این کمالست ورنه نفس اژدرهاست او کی مرده است - از غم بی آلتی افسرده است.

(بدایع الآثار، ج ۲، ص ۲۲۳)

فردی که در بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء نقل شده از ملای رومی است که میگوید:

نفس ازدرهاست اوکی مرده است از غم بی آلتی افسرده است

(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۵۳)

در تلمیح به بیت مولوی حضرت بهاءالله در لوح جناب آقا محمدکاظم در
خضراء چنین میفرمایند:

حمد مقدّس از اسرار قلم و فصاحت لسان حضرت مقصودی را لایق و سزااست که
رحمتش و عنایتش به مقامی رسیده که السن مقربین از ذکرش عاجز و قاصر...
باری اکثری از ناس به قول قبل از غم بی آلتی افسرده اند، از حقّ بطلبید حضرت
سلطان را از انوار آفتاب عدل و انصاف محروم نفرماید اوست قادر و توانا و عالم و
دانا...

مندرجات کتاب شرح جامع (ج ۳، ص ۲۵۸) در بارهٔ بیت مورد مطالعه حاکی
از آن است که نفس اماره همانند ازدرهاست، اوکی ممکن است که مرده
باشد؟ بلکه از غم نداشتن وسیله و از رنج مجال نیافتن پزمرده و خموده شده
است.

نفس مؤمن اشغری آمد یقین

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید اسدالله قمی چنین میفرمایند:
 هو الالبهی ای اسیر سبیل الهی تفصیل واقعه مؤلمه و حوادث مزعجه یعنی فاجعه
 اردبیل و مشقت سبیل و زحمت سلاسل و زنجیر کل متلو و مسموع و معلوم گردید.
 مسطور مفصل مشروح که ترجمان وقایع معهود و باقامیرزا شعاع الله مرقوم شده بود
 قرائت و تلاوت گردید خوبست مهمانیهای مکمل و مانده های مفصل بود فیها ما
 تشتهی الانفس و تلذ به الاعین هینئا مرینئا گوارا و سازگار باد.
 ملأی رومی میگوید نفس مؤمن اشغری آمد یقین یعنی از ضرب چوب و چماق و
 دگنک مالا یطاق فریه و سمین و سفید رخ و سمین بدن گردد...
 (عندلیب، شماره ۳۵، ص ۲۴)

مولوی در مثنوی چنین میگوید:

هست حیوانی که نامش اشغُر است

او به زخم چوب زفت و لَمُتُر است

تا که چویش میزنی به میسود

او ز زخم چوب فریه میسود

نفس مؤمن اشغُری آمد یقین

کاو به زخم رنج زفت است و سمین

زین سبب بر انبیا رنج و شکست

از همه خلق جهان افزون تر است

تا ز جانها جانشان شد زفت تر

که ندیدند آن بلا قوم دگر

(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰۱-۹۷)

در باره بیت مولوی در شرح جامع (ج ۴، ص ۴۹) چنین آمده است:

نفس مؤمن اشغری آمد یقین

کوبه زخم رنج زفت ست و سمین

نفس مؤمن نیز یقیناً مانند این خاریشت است که با ضربات مجاهده و ریاضت، فرجه ترو درشت تر میشود. منظور از "نفس" در مصراع نخست، نفس اماره نیست بلکه منظور روح است. یعنی انسان معتقد هرچه بیشتر ریاضت بکشد روحش والاتر و عظیم تر میگردد.

اشارات حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا اسدالله قمی ناظر به دستگیری ایشان در اردبیل و اعزام به تبریز و طهران و سرانجام ملاطفت میرزا علی اصغرخان صدر اعظم نسبت به جناب میرزا اسدالله است. برای ملاحظه شرح مطالب در باره این وقایع به مجله عندلیب (شماره ۳۵، ص ۲۲-۲۵) و نیز به ذیل "آمدیم ای شاه..." مراجعه فرمائید.

عبارت "فیها ما تشنه‌ی..." در لوح فوق ناظر به آیه ۷۱ در سوره زخرف (۴۳) در قرآن مجید است که میفرماید:

"یطاف علیهم بصحاف من ذهب و اکواب و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذالاعین و انتم فیها خالدون". آیه مبارکه در وصف اهل بهشت است که در آنجا در کاسه های زرین و جامهای بلورین از انواع طعامها و شرابها اهل بهشت مرزوق خواهند بود و هرچه هوس نمایند و چشم آنان را سبب لذت باشد مهیا خواهد بود و مؤمنان در آن بهشت جاودانه خواهند زیست.

نکته رمز سنائی پیش نادانان چنان پیش کر بریط سرا و پیش کور آئینه دار

حضرت بهاء الله در کتاب بدیع چنین میفرمایند:

...انسان بصیر باید الیوم بنفس ظهور و اصل امر ناظر باشد اگر همان بیته و برهان که بآن اثبات نقطه اولیه و طلعت احدیه نموده مشاهده نمود اقل من آن توقف جایز نه چه که بقدر همان توقف در نار خواهد بود والا از برای ناظرین منظر اکبر نفس ظهور بنفسه حجّت بوده این عبد متحیر است که چه ذکر نماید چه که مشاهده میشود که از تصریح کلمات الهی محروم مانده اید چه رسد بتلویح و اشاره و گویا اراده ادراک هم نداشته و ندارید لذا قول این عبد و ترنماتش مثل نواختن بریط است از برای نفوسی که از سمع محروم باشند. این فرد در این مقام مناسب است: نکته رمز سنائی نزد نادانان چنانکه پیش کر بریط سرا و پیش کور آئینه دار...

(کتاب بدیع، ص ۱۸۱-۱۸۲)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقارضای صحّاف در بارفروش چنین میفرمایند:

هو الله ای صحّاف چون بصحف الهیه و صحائف ربّانیه رجوع نمائی و در معانی مندمجه مندرجه در آن تأمل فرمائی جمیع بشارات و آیات بر ظهور نور حقیقت و مرکز رحمانیت است، حدیث کلّ ما فی التوراة و الانجیل و الزبور فی القرآن و کلّ ما فی القرآن فی الفاتحة و کلّما فی الفاتحة فی البسملة و کلّما فی البسملة فی الباء را فراموش منما و لکن چه فائده که ناس را چشمی نابینا و گوشی ناشنوا، چه خوش گفته: نکته رمز سنائی پیش نادانان چنان - پیش کر بریط سرا و

پیش کور آئینه دار. سبحان الله چه امر عجیبی است و چه کیفیت غریب اهل کتاب
متواری در حجاب و نفوس امی واقف بر اسرار خطاب و هذا من فضل ربی العزیز
الوهاب و علیک التَّحِیَّةُ وَالتَّنَآءُ ع .

و نیز حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابات مبارکه چنین میفرمایند:

... این مادیون نفوسی هستند که حضرت مسیح میفرماید چشم دارند ولی نمی
بینند گوش دارند ولی نمیشنوند قلب دارند ولی ادراک نمیکنند چنانچه حضرت
اشعیا میفرماید (اصحاح ۶) شما میشنوید ولی نمیفهمید شما می بینید ولی
ادراک نمیکنید و در قرآن میفرماید (صمّ بکم عمی فهم لایعقلون) چشم کور
چگونه مشاهده آفتاب کند و گوش کر چگونه استماع آواز شهنواز نماید.
بقول حکیم سنائی:

نکته و رمز الهی پیش نادانان چنان پیش کر بریط سرا و پیش کور آئینه دار...
(بشارة النور، ص ۵۴۸)

و نیز حضرت عبدالبهاء در شرح احوال جناب آقامیرزا موسی کلیم چنین
میفرمایند:

... در وقت حرکت موکب مبارک (حضرت بهاء الله) از دارالسلام به اسلامبول در
معیت مبارک حرکت نمود و خدمت میفرمود و همچنین از اسلامبول به ادرنه و در
زمان سکون در ادرنه راتحه خلاف از میرزایحیی استشمام کرد شب و روز نصیحت
مینمود و دلالت میفرمود ولی تأثیری نداشت بلکه وسوس سیدمحمد مانند سم
مهلک تأثیری عجیب داشت عاقبت حضرت کلیم مأیوس شد و با وجود این آرام
نداشت که شاید این غبار را بنشانند و شخص معهود را از این ورطه مهلک برهاند و
از شدت غموم و هموم در آتش تأسف میگداخت و بهر آهنگی مینواخت عاقبت
ملاحظه کرد که:

(نکته رمز سنائی پیش نادانان چنان پیش کر بریط سرا و پیش کور آئینه دار)

چون نومید شد کناره گرفت گفت ای برادر اگر دیگران پی بحقائق نبرند امر در پیش من و تو مشتبه نیست...

(تذکرة الوفاء، ص ۱۳۷-۱۳۸)

بیت سنائی غزنوی در مقطع قصیده معروف اوست که میگوید:

...خاطر کز را چه شعر من چه نظم ابلهی

کور عینین را چه نسناس و چه نقش قندهار

نکته و نظم سنائی نزد نادان دان چنانک

پیش کر بریط سرای و نزد کور آئینه دار

(دیوان سنائی، ص ۱۹۳)

حضرت عبدالبهاء بیت مورد مطالعه را در لوح جناب حکیم باشی نیز نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل: "نوک خاری نیست..." نقل شده است.

حدیثی که حضرت عبدالبهاء در لوح آقارضای صحاف نقل فرموده اند از حضرت امیرالمؤمنین است که سیدکاظم رشتی در شرح قصیده (طبع سنگی، ۱۲۷۲ هـ ق، ص ۷۲) آن را به این صورت آورده است.

... فاعلم ان الباء لها مقامان احدهما فوق الالف و هو الباء فی بسم الله الرحمن الرحيم و قد قال امیرالمؤمنین علیه السلام کَلِّمًا فِي الْعَالَمِ فِي الْقُرْآنِ وَ كَلِّمًا فِي الْقُرْآنِ بِاجْمَعِهِ فِي فَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ كَلِّمًا فِي الْفَاتِحَةِ فِي الْبِسْمَلَةِ وَ كَلِّمًا فِي الْبِسْمَلَةِ فِي الْبَاءِ وَ اَنَا النَّقْطَةُ تَحْتَ الْبَاءِ ...

در فقره منقول از بشاره النور کلام حضرت اشعیاء (فصل ششم، آیه ۱۰) چنین است که: "و او گفت که برو و باین قوم بگو که استماع کنان استماع میکنند اما نمی فهمید و ملاحظه کنان ملاحظه مینمائید اما درک نمیکند".

در همین فقره از بشاره النور آیه "صمّ بکم ..." آیه ۱۷۱ در سوره بقره (۲) است.

نکنند باز نفس زنده قبول

ن ک به ذیل "نکنند عشق نفس..."

نکند عشق نفس زنده قبول نکند باز موش مرده شکار

حضرت بهاء‌الله میفرمایند:

عاشق را نزد معشوق اظهار هستی و خودبینی جائز نه اگر خطوه از این سبیل تجاوز نماید از عشاق محسوب نه. نکند عشق نفس زنده قبول - نکند باز موش مرده شکار. بلی بعضی از عاشقان اظهار صدمات و شدائد خود را در پیشگاه محبوب امکان نموده اند و مقصود از آن اشتغال با محبوب و اصغای حضرت مقصود بوده نه ذکر نفس و هوی...

(اقتدارات، ص ۲۵۴)

جمال قدم بیت فوق را در رساله مبارکه هفت وادی (آثار، ج ۳، ص ۱۰۱) نیز نقل فرموده اند.

بیت از حکیم سنائی غزنوی است که در یکی از قصاید خود چنین میگوید:

طلب ای عاشقان خوش رفتار	طرب ای نیکوان شیرین کار
تاکی از خانه هین ره صحرا	تاکی از کعبه هین در خممار...
نکند عشق نفس زنده قبول	نکند باز، موش مرده شکار...

(دیوان سنائی، ص ۱۹۶-۲۰۲)

نم نم باران به می خواران خوش است

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

... عضدالدوله که اعظم رجال آل بویه است سلطنت ایران را تجدید کرد و لقب پادشاهی گرفت و در خطبه بعد از خلیفه ذکر پادشاهی عضدالدوله بود آن روز را ایرانیان در بغداد عید گرفتند که الحمدلله ایرانیان بعد از اضمحلال تام دوباره علم برافراختند و آن روز در قصر عضدالدوله خارج بغداد بزم طرب آراستند و چنگ و چغانه و نغمه و ترانه پاکوبان دست افشان کف زنان روز را بعصر رساندند بعضی از حاضرین از وزراء که ایرانی بودند از عضدالدوله خواهش نمودند که امروز روز تجدید سلطنت ایران است و سزاوار نهایت شادمانی الحمدلله بزم طرب از هر جهت بریاست لهذا رجا مینمائیم که اذن و اجازت فرمائید که بر حسب عادت سابق ایرانیان در چنین روز قیروزی صراحی و ساغر بمیان آید. عضدالدوله گفت ان شرب الراح مقبول بالمطر. نم نم باران به می خواران خوش است. امروز بارانی نیست خواست عذر بخواید بعد از ساعتی ابری پیدا شد و باران شدید بارید گفتند ایهاالملک باران نیز بارید قضا و قدر موافقت بامر تو نمود دیگر مانعی نماند خلاصه جشنی جدید برخاست و ساغر بدور آمد...

(مأئده آسمانی، ج ۵، ص ۲۷۸-۲۷۹)

گوینده مصرع " نم نم باران... " بر حقیر معلوم نیست اما در امثال و حکم دهخدا (ج ۴، ص ۱۸۳۶) بیتی به این صورت آمده است که: نم نم باران به می خواران خوش است - رحمت حق بر گنه کاران خوش است.

در باره این بیت و سابقه آن در کاوشی در امثال (ص ۵۱۴) چنین مذکور است:

گویند. زمانی باران نیارید و قحط سالی پدید آمد. مردم برای نماز استسقا بصحرا رفتند و دستور در نماز استسقا این است که بچه ها را از مادرها جدا میکنند و حیوانات را نیز با خود بصحرا میبرند و نماز میگذارند و از خدا طلب رحمت و باران میکنند.

در موقعی که همه مشغول گریه و زاری و نماز بودند مردی مطرب و سازنده بود که دنبال جمعیت به بیابان رفت و مردم از او کراهت داشتند بجهت شغلی که داشت. او بگوشه ای رفت و تنها شروع کرد با خدا مناجات نمودن و اخلاص خود را بزبان خود بیان کردن و بساز خود میزد و میگفت:

نم نم باران بمیخواران خوش است رحمت حق برگنه کاران خوش است
در این موقع باران باریدن گرفت و همه از نعمت باران بهره مند شدند.

اشعار عضدالدوله که حضرت عبدالبهاء مصرع اول آن را نقل فرموده اند در تاریخ ابوالفداء موسوم به کتاب المختصر فی اخبار البشر (جزء رابع در جلد اول، ص ۱۲) نقل شده و مطلع آن چنین است:

لیس شرب الراح الا فی المطر وغناء من جوار فی السحر...

نور او از یمن و یسر و تحت و فوق بر سر و برگردن کل بسته طوق

حضرت عبدالبهاء در لوح "حضرت علی قبل اکبر" در طهران چنین میفرمایند:
 هو الله ای منادی میثاق از خبر جشن و سور نهایت سرور حاصل گردید در سایه
 عنایت جمال مبارک رجا و امید است که بسیار از این افراح و شادمانیها و
 کامرانیها در میان اهل بهاء برپا شود بلده طیبه و رب غفور. فضل و موهبت آن جان
 پاک عالم خاک و افلاک را احاطه نموده، فنعم مقال:

نور او از یمن و یسر و تحت و فوق بر سر و برگردن کل بسته طوق
 باری بشکرانه این الطاف شب و روز در فکر نشر نفعات الله باشید تا بقوت اسم
 اعظم بنیان جهل و نادانی برانداخته شود و ایران معدن هدایت رحمن و جنت
 رضوان و مطلع انوار حضرت یزدان گردد و البهاء علیک و علی کل ثابت مستقیم.
 مکتوبی بجهت مؤمنین و رامین مرقوم گردید اما از کثرت مشاغل و غوائل ممکن
 نشد که منفرداً مرقوم گردند مجتمعاً مرقوم شد البتّه عذر خواهید خواست البوم یک
 حرف از این قلم کفایت مینماید زیرا فرصت نیست و یک حرف حکم یک کتاب
 دارد ع

از کثرت مکاتیب حضرات نرسیدند بسواد کردن لهذا بدون سواد ارسال شد شما
 سواد این مکاتیب را ارسال دارید ع .

بیت منقول از مولوی است و در مثنوی معنوی (ص ۷) چنین مسطور است:

من چگونه هوش دارم پیش و پس	چون نباشد نور یارم پیش و پس
نور او در یمن و یسر و تحت و فوق	بر سر و برگردن چون تاج و طوق
عشق خواهد کاین سخن بیرون بود	آینه غماز نبود چون بـود

در لوح فوق عبارت "بلدة طیبة و ربّ غفور" فقره ای از آیه شماره ۱۵ در سوره سبأ (۳۴) در قرآن مجید است.

نوک خاری نیست کز خون شهیدان سرخ نیست

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

هوالله ای احبای دل و جان جهان را ظلمت غفلت احاطه نموده وافق عالم را
ابرهایی تاریک پنهان کرده عالم انسانی به تعب و مشقت افتاده و جمیع طوائف
عالم حیران و سرگرداند از بدایت تاریخ بشرالی الآن چنین شعله جانسوز نیفروخته
و چنین نائره شعله بافاق زده جمیع چشمها گریان است و جمیع دلها سوزان خطه
اروپ بتمامها میدان خونریزی است وجولانگاہ درندگی بقول شاعر:
نوک خاری نیست کز خون شهیدان سرخ نیست.

فریاد و فغان است که باوج آسمان است سرشک یتیمان است که مانند سیل روان
است حزن و اندوه پدران است که در ماتم پسران است ناله و حنین مادران است
که سبب حسرت قلب و جان است از هر سو آه و حنین از قلوب حزین استماع
میشود و از هر جهت ذئاب کین در کمین است....

(خاطرات حبیب، ج ۱، ص ۴۶۴)

و در اثری دیگر از حضرت عبدالبهاء چنین مسطور است:

... گمان مفرما که در این دنیا نفسی نفس راحتی کشید و یا دمی شبنمی از دریای
راحت یافت حوادث زمان و وقایع امکان همواره در کمین است و صیاد تقدیر و
قضا گوشه نشین. با وجود این چگونه انسانی غریق آسایش و راحت گردد علی
قول شاعر پارسی:

نوک خاری نیست کز خون شهیدان سرخ نیست - آفتی بود آن شکارافکن کز این
صحرا گذشت...

(منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۱۴۶)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا فرج الله خان ابن وزیر که به تاریخ ۱۸ ربیع الاول سنه ۱۳۳۹ هـ ق مورخ میباشد چنین میفرمایند:

هوایه ای بنده آستان جمال قدم نامه شما که به تاریخ ۱۴ محرم سنه ۳۳۹ بود رسید و تفصیل معلوم گردید... حال و استقبال را باید قیاس بماضی کرد همان طوری که در سابق اعظم مصائب سبب حصول رغائب شد بهمین قسم درین دور اعظم آنچه واقع گردد نتایج عظیمه بخشد لهذا شما محزون و مکدر باشید. دانه ای که در زمین می پاشی آن دانه متلاشی میشود و محو و فانی میگردد و زیر زمین میرود لکن آن محویت سبب بقاست و آن تفریق سبب جمعیت و آن محویت سبب تشکیل خرمهای عظیم بزرگ میگردد حال این قبور محترمه و اجداث محترمه هرچند محلّ توهین واقع شد این اساس عزت کبری است و مبدأ علویت عظمی بعد ظاهر خواهد شد. و اما از جهت پریشانی امور امروز جمهور خلق در نهایت انقلاب و اضطراب بقول شاعر نوک خاری نیست کز خون شهیدان سرخ نیست و شاعر ترک میگوید: یوقدر سپرو گنبد فیروزه فامده ذرات جمله تیر قضایه نشانه در ولی من امید بالطاف الهی دارم که از برای شما تفرقه بجمع منتهی گردد و پریشانی بسر و سامان تبدیل شود بجمع احبای الهی فرداً فرداً از قبیل من تحیت ابدع ابهی برسان. عبدالبهاء عباس

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حکیم باشی چنین میفرمایند:

جناب حکیم باشی علیه بهاء الله الابهی
هو الله ای منادی عهد و پیمان نامه ای که بتاريخ ۲۲ صفر ۱۳۳۷ بود رسید
جمیع طوائف عالم در این چند سال پرملال و اشتعال نائرة حرب و قتال اسیر
اضطراب و اضمحلال گشتند بقول شاعر:
نوک خاری نیست کز خون شهیدان سرخ نیست - آفتی بود آن شکارافکن کزین
صحرا گذشت.

بنیانها ویران گشت و بنیادها بر باد رفت عزیزان ذلیل شدند و توانگران فقیر گشتند پدران قتیل شدند و پسران یتیم گشتند و مادران در ماتم فرزندان خون گریستند. هر اقلیم دوزخ و جحیم گشت و از جمیع روی زمین آه و انین بلند شد فریاد و فغان بود که متواصل بعنان آسمان بود این مصیبت و این نکبت بسبب آن است که مخالفت بوصایا و نصایح الهی گشت و مابینت بصریح نصوص ربّانی با وجود اینکه این وقایع بتمامها در الواح چهل پنجاه سال پیش نازل و مطبوع و منشور و نصیحت بصریح عبارت مشروح و همچنین عبدالبهاء در جمیع مجامع و محافل و کنائس غرب نعره زنان فریاد برآورد که ای گروه حاضرین اقلیم اروپا بتمامه قورخانه و جبّه خانه شده است و موقوف بیک شراره است که نائرة قتال شعله زند کره ارض بلرزه آید ای عقلا بموجب وصایا و نصایح الهی همت نمائید که شاید این خطر عظیم رخ نماید ولی بقول حکیم سنائی،

نکته رمز سنائی پیش نادانان چنان

پیش کر بریط سرا و پیش کور آئینه دار

لهذا آنچه نباید و نشاید واقع شد با وجود این نفوس غافله متنبّه و متذکر نگشتند لا تغنی الآيات و التذکر ولی احبای الهی بموجب تعالیم ربّانی چون از هر نزاعی در کنار بودند و در امور سیاسیه مداخله نمودند محفوظ و مصون ماندند الحمد لله در نزد کلّ ثابت و مبرهن گشت که بهائیان آشتی پیروند و مهربان بجمیع ملل، عالم انسانی را میپرستند و نوع بشر را از جان و دل دوست دارند از تعصبات جاهلیّه خواه دینیّه خواه ملیّه حتی وطنیه فارغند، کره ارض را وطن واحد دانند و جمیع من علی الارض را اغنام الهی شمرند و خدا شبان مهربان، هذا ما وعد به الرحمن فی الصحف والالواح.

ولی از صعود نفوس مبارکه برفیق اعلی و وفات مظاهر فیوضات بی منتهی نهایت احزان رخ داد اما چون نظر بمقامات عالیّه و درجات نامتناهیّه آن نفوس مقدّسه مینمائیم تسلی خاطر حاصل میگردد و هر دم آهنگ و اطوبی و اطربا از آن ارواح قدسیّه بسمع دل و جان میرسد و ندای یا لیت قومی یعلمون بما غفرلی ربّی و

جعلنى من المكرمين ميايد آواز آن طيور آشيانه بقا و مرغان حديقه ملاء اعلى
سبب افراح ارواح ميشود، بارى بازماندگان آن روحانى را از قبيل من يك يك
تسلى خاطر بدهيد و تعزيت بفرمائيد و عليك البهاء الابهى. عبدالبهاء عباس. ۲
رجب ۱۳۳۷

و نيز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقاميرزا جعفر چنين مي فرمايند:

طهران

جناب آقاميرزا جعفر ابن محمود امام جمعه لاهيجانى عليه بهاء الله
اللهم يا الهى ترى ان سليل محمود قد اخذته الرجفة والفتنة من كل عدو عنود و
ضاق عليه الفضا بما اشتد عليه البلا وكثر الجور والجفا حتى ترك الوطن المألوف
بما وقع فى الكسوف من ظلام الظلم و فقدان العدل و شدة الاعتساف و عدم
الانصاف و هاجر الى الارض المقدسة و ضاق ذرعا من هجوم المحن و الالام
رب ان خطه ايران اصبحت مضماراً للخيل والويل والعدوان و اشتعلت فيها نيران
المجور و الطغيان بوقوع الاختصاص بين الاحزاب فلم يبق صدر الأجرىح من السهام
و لم يبق كبد الأ و هو قريح من السنان و كل جسد طريح على تراب الدل والهوان
ذلك بما اكتسبت ايدى اللثام و اشتد الخصام. ثلثة مالت الى اليمين ثلثة رجعت
على اعقابها و عصبة رمت بنفسها فى ذلها و عقابها فتشتت شمل الاحزاب و تفرق
جمع اهل الحجاب ذلك بمالم يصغوا لفصل الخطاب و لن يفتتوا و
يستمعوا للنصح فخاصوا فى غمار الارتباب. رب ان البلا قد احاط الورى و ليس له
كاشف الا انت و ليس لنا غافر الا انت و ائى اتضرع اليك ان تحفظ الاحباء و
تصون الاصفياء من هذا الغبار المثار فى تلك الديار و بالاحص هذا العبد المتضرع
اليك المتبتل بين يديك جعفر المظطر المتوكل رب اكشف عنه السوء و لا تدعه
غريقاً فى العمق الاكبر من البلايا و المحيط الاعظم من الرزايا و اسمح له بالعطايا
و اكشف له الخبايا و احفظه من المنايا فى صون حمايتك الكبرى. رب افتح عليه
ابواب السرور فى هذا القرن المشكور حتى يتدفق منه السيول فى تبليغ امرك الى

کَلِّ غِبُورٍ وَشُكُورٍ رَبِّ اجْعَلْ هَمَّهُ هَمًّا وَاحِدًا فِي نَشْرِ نَفْحَاتِكَ بَيْنَ الْوَرَى وَسَطْوَعِ
 انوارک فی الآفاق یا رَبِّی الحنون اِنَّک انت الکریم العزیز الغفور.
 ای یار عزیز نامه پُر آه و فغان شما با نهایت حزن تلاوت گردید فی الحقیقه در
 زحمات شدیده افتاده اید و به مشقّات عظیمه مبتلی گشته اید ولی این سنّه
 پرمصیبت جمیع ایران بلکه جهان را احاطه نموده علی قول شاعر: نوک خاری
 نیست کز خون شهیدان سرخ نیست. عبدالبهاء نیز سهیم و شریک شما بود. در
 پاریس هرچند از جهتی هرنفس نفیس سبب فرح قلوب بود ولی از جهت دیگر هر
 شخص خسیس هجوم نمود و مشکلات عظیمه در میان بود. در لندن بعضی از
 قسیسها چنان صدمه میزدند که بیان ممکن نه اگر روزنامه جورج من را قرائت
 میفرمودید میدانستید که چه خبر است ولی عبدالبهاء بهیچ وجه اعتنا بهیچ مشکلی
 و مصیبتی و بلائی نمینماید بلکه بلایا در بعض مواقع عین عطا می شمارد من جمله
 چهل سال سجن عگا او را گلشن بقا بود و اوقات بدایت سجن را که نهایت
 سختی زندان بود گلستان میدید تو نیز باید رفیق من باشی از مصائب و بلایا از
 میدان در نیروی عدم شکایت که سهل است باید شکرانه نمائی، در بغداد روزی
 جمال مبارک روحی لعبیده الفدا خطاب فرمودند و این بیت را تلاوت نمودند:
 دع عنک ذکر الحبّ او فارض بما جری کذلک جری الامر فی فرضی و سنّتی.
 همان وقت عبدالبهاء فکر کار خود نمود. باری از الطاف بی پایان امیدوارم که بار
 دگر روزگار چون شکر آید، محزون مباش مغموم مگرد، ترک گله کن فکر گله کن.
 من از الطاف جمال مبارک ترا راحت دل و جان خواهم وعلیک البهاء الابهی.

بیت منقول از نظیری نیشابوری است که میفرماید:

نیش خاری نیست کز خون شکاری سرخ نیست

آفتی بود این شکارافکن کزین صحراگذشت

برای ملاحظه تمام غزل نظیری و شرح حال او به ذیل "آفتی بود آن..." مراجعه
 فرمائید.

شرح مربوط به بیت "نکته رمز سنائی..." نیز در ذیل آن بیت مندرج است.
برای ملاحظه شرح مطالب در باره "دع عنک ذکر الحب..." به کتاب مآخذ اشعار، ج ۱، ص ۳۸ مراجعه فرمائید.

مطالب مربوط به "بار دگر روزگار..." نیز در ذیل آن مصرع مندرج است. برای مطالعه مطالب مربوط به "ترک گله کن..." به ذیل "در طور بیا..." و نیز به ذیل: "ای موسی من..." مراجعه فرمائید.

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت ترکی منقول در لوح جناب میرزا فرج الله خان به کتاب مآخذ اشعار (ج ۲، ص ۲۱۸) مراجعه فرمائید.

عبارت "لا تغنی الآیات..." در لوح جناب حکیم باشی فقره ای از آیه شماره ۱۰۱ در سوره یونس (۱۰) است که میفرماید: "قل انظروا ماذا فی السموات و الارض و ما تغنی الآیات و النذر عن قوم لا یؤمنون". مفهوم کلام آن که در آسمانها و زمین به چشم عقل نظر کنید و بنگرید که این آیات و اندازات قومی را که ایمان نمی آورند سود نمی بخشد.

در لوح آقامیرزا جعفر اشاره حضرت عبدالبهاء به "روزنامه جورج من" راجع به نشریه Churchman است که از سال ۱۸۷۹ میلادی تا امروز بوسیله کلیسای انگلستان منتشر میگردد.

باری، بیت نظیری یادآور رباعی ابوسعید نیشابوری است که میگوید:

سرتاسر دشت خاوران سنگی نیست	کز خون دل و دیده بر آن رنگی نیست
در هیچ زمین و هیچ فرسنگی نیست	کز دست غمت نشسته دلتنگی نیست

(مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۱۴۳)

نون ابرو صاد چشم و جیم گوش ور نوشتی فتنه صد عقل و هوش

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

... دو کتاب منشور است یکی کتاب تکوین و دیگری کتاب تدوین. کتاب تدوین کتب آسمانی است که بر انبیای الهی نازل و از فم مطهر حق صادر، کتاب تکوین این لوح محفوظ امکان است و رقی منشور اکوان، و تکوین طبق تدوین است. در کتاب تدوین سُوْر و آیات و کلمات و حروف موجود و حقائق و معانی در آن مندمج و مندرج، و همچنین کتاب تکوین منشور الهی است و صحیفه اسرار ربّانی. آیات عظیمه موجود و صور کلیه مشهود و کلمات تامّه مثبت و حروفات عالیّه منظور و اسرار ما کان و مایکون در آن موجود، چون تدوین بخوانی با سرار الهیه واقف گردی و چون در کتاب تکوین نظر نمائی آثار و رموز و حقائق و شئون و تجلیات سرّ مکنون و فیوضات حضرت بیچون مشاهده کنی اینست که در قرآن خطاب میفرماید: انظر الی الابل کیف خلقت و الی السماء کیف رفعت و الی الارض کیف سطحت و الی البحار کیف سجرت و امثال ذلك. پس معلوم و واضح شد که در عالم تدوین حروف و کلمات و آیات است و در عالم تکوین نیز حروف و کلمات و آیات. ملاً خواسته است که تکوین را تطبیق بتدوین نماید و تشبیه عاشقانه کند این است که میگوید: نون ابرو صاد چشم و جیم گوش - و نوشتی فتنه صد عقل و هوش. و همچنین الف را بقامت تشبیه نموده اند و سین را با سنان و فم را بمیم و لام را به عُذار و امثال ذلك. جوهر مقصود این است که تکوین طبق تدوین است و این یقین است ولیکن بیان حضرات مجرد از عالم تشبیه است بفکری عاشقانه و جوشش مستانه آهنگی منجدبانه بزدند و وجد و طربی نمودند و

فرح و سروری یافتند. این در آن زمان بود حال الحمدلله بفضل نامتناهی الهی و عنایت جمال قدم ابواب اسرار بر روی یار و اغیار مفتوح گشته. عالم کون در جنبش است و اسرار ما کان و ما یکون روز بروز ظاهر (و اخرجت الارض افعالها یومئذ تحدث اخبارها) ظاهر و آشکار گردیده دیگر شما بنظر دقیق در این بیان مطالعه نما تا حقیقت (و انت الكتاب المبین الذی باحرفه يظهر المضمرة) ظاهر و آشکار گردد....

(مکاتیب، ج ۱، ص ۴۳۶-۴۳۸)

بیت ملائی رومی که در لوح فوق مورد شرح و بسط قرار گرفته در ضمن مناجاتی است که در دفتر پنجم مشوی شریف به قلم توانای مولوی به نظم کشیده شده است. در این مناجات مولوی میفرماید:

ای خدای بی نظیر ایثار کن

گوش را چون حلقه دادی زین سخن

گوش ما گیر و بد آن مجلس کشان

کز حقیقت می خورند آن سَر خوشان

چون به ما بویی رسانیدی از این

سر میند آن مَشک را ای رَبِّ دین

از تو نوشند از دُکورند از اِناث

بسی دریغی در عطا یا مستغاث

ای دعا ناگفته از تو مستجاب

داده دل را هر دمی صد فتح باب

چند حرفی نقش کردی از رُوم

سنگها از عشق آن شد همچو موم

نون ابرو صداد چشم و جیم گوش

بـر نوشتی فتنه صد عقل و هوش

ز آن حروف شد خرد باریک ریس
 نسخ میکند ای ادیب خوش نسوِس
 در خور هر فکر بسته بر عدم
 دم به دم نقشی خیالی خوش رقم
 حرفهای طرفه بر لوح خیال
 بر نوشته چشم و عارض خد و خال
 بر عدم باشم نه بر موجود مست
 ز آنکه معشوقِ عدم وافی تراست
 عقل را خط خوان آن اشکال کرد
 _____ دهد تدبیرها را ز آن تورد

(مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۵-۳۱۶)

در باره بیت مولوی در کتاب شرح جامع (ج ۵، ص ۹۹) چنین آمده است:

نون ابرو، صاد چشم و جیم گوش بر نوشتی، فتنه صد عقل و هوش
 ابرویی که مانند حرف "ن" است، و چشمی که مانند "ص" و گوشتی که مانند
 "ج" است، تو آن حروف را چنان نوشته ای که اندیشه ها و عقول بسیاری را شیفته
 و مفتون آن کرده است. "نون ابرو" و "صاد چشم" و "جیم گوش" تماماً اضافه
 تشبیهی از نوع اضافه مُشَبَّه به به مُشَبَّه است. حرف "ن" را اگر وارونه کنند شبیه ابرو
 میشود، و ابتدای حرف "ص" نیز مانند چشم، بیضوی است. شباهت حرف "ج"
 به گوش نیز روشن است. شبستری گوید:
 جهان چون زلف و خط و خال و ابروست
 که هر چیزی به جای خویش نیکوست

نیکلسون به مناسبت بیت مولانا قطعه ای از ویلیام دروموند آورده که موجودات
 جهان را به حروف تشبیه کرده است. قرآن کریم نیز در برخی از آیات موجودات را

به "کلمه" تعبیر کرده است. رجوع شود به آیه ۱۰۹ سوره کهف، و آیه ۲۷ سوره لقمان.

برای ملاحظه مطالب مزبور به بیت "و انت الكتاب المبين..." به کتاب مآخذ اشعار، ج ۱، ص ۹۳ مراجعه فرمائید.

آیات "انظر الى الابل..." ناظر به آیات ۱۷-۲۰ در سوره غاشیه (۸۸) است که میفرماید: " افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت والى السماء كيف رفعت والى الجبال كيف نصبت والى الارض كيف سطحت".

عبارت " و اخرجت الارض..." آیات شماره ۲-۴ در سوره زلزله ۹۹ است که میفرماید: " و اخرجت الارض اثقالها وقال الانسان مالها يومئذ تحدث اخبارها". مضمون آیات مبارکه آن که زمین بار سنگین اسرار درونی خویش را بیرون میریزد و انسان در آن روز میگوید که زمین را چه پیش آمده است و آن هنگام زمین مردم را به حوادث بزرگ خویش آگاه میسازد.

نه از برای منتی بل می نمود
بر درستی محبت صد شهود

ن ک به ذیل: "آن یکی عاشق..."

نه بر مرده برزنده باید گریست

در توقیعی که از طرف حضرت ولیّ عزیز امرالله به تاریخ ۱۵ شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۴۲ هـ ق خطاب به جناب ابن اصدق صادر شده و در تعزیت ایشان پس از صعود همسرشان میباید چنین مسطور است:

... خوشا به سعادت رفتگان و واصلان، طوبی لها و حسن مآب که آن مخدّره محترمه مبتله به حسن خاتمه موفق شدند، نه بر مرده برزنده باید گریست. از حقّ جل جلاله صبر و شکیبائی مخصوص آن جناب مسئلت مینماید...

مصرع منقول مصرع ثانی بیت ذیل است که در امثال و حکم دهخدا (ج ۴، ص ۱۸۴۵) مذکور شده و به فردوسی منسوب گردیده است:

گر این تیر از ترکش رستمی است نه بر مرده برزنده باید گریست

نه زرمباد میکند چاره نه قرباد میکند چاره خواجه شغندوز

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمدعلی از اهل کاشان چنین میفرمایند:

هو الله ای ثابت برپیمان نامه شما رسید و معلوم گردید که بعضی از بیخردان تعرض بشما داشتند ولی خدا امن و امان کرد علی العجالة آن چند نفوس جاهله که در حزب دیموقرات خود را سقراط و بقراط میدانستند بعلت رسوائی گرفتار خواهند شد که بقول نشاطی خان "نه زرمباد میکند چاره، نه قرباد میکند چاره، خواجه شغندوز". آن چند نفس از حزب بیحیا هستند و سبب تلویت حزب دیمقرات و اگر آنان نبودند بدیمقرات نحوست و نکبت چنین استیلا نمی یافت بوم شوم در هرخانه ای منزل نماید سبب ویرانی است. نامه ای به احباء حسن آباد مرقوم گردید در جوف است برسانید. من در اول بهار عازم آمریکم و علیک البهائ الا بهی ع ع

در تاریخ ادبیات ایران تنی چند از شعراء به نشاطی اشتهار داشته اند اما چون حضرت عبدالبهاء به نام "نشاطی خان" تصریح میفرمایند مقصود میرزا عباس نشاطی خان سمنانی معروف به نشاطی هزار جریبی و یا مازندرانی است که بنا بر مندرجات حدیقة الشعراء (ج ۳، ص ۱۸۸۴) فتحعلیشاه قاجار به او لقب "نشاطی خان" داده بوده است.

میرزا عباس در سال ۱۲۰۰ هـ ق / ۱۷۸۵ م در قریه سرخ ده در سرحد سمنان و دامغان تولد یافت. در طفولیت چندی به مکتب رفته و سپس به تحصیلات دینی و ادبی پرداخت و درشاعری طبیعی قادر و روان داشت. در سفری که

فتحعلیشاه قاجار به مازندران نمود نشاطی شعری در مدح او خواند و شاه را پسند خاطر افتاد، لذا او را به طهران آورده نشاطی خان لقب داد و زندگی مرقمهی برای او فراهم ساخت.

شماره اشعار نشاطی خان را حدود شصت هزار بیت نوشته اند اما در حدود سال ۱۲۶۱ هـ ق / ۱۸۴۵ م شش هزار بیت از اشعار او را که در مدایح و مراثی و تقدیس ذات باری و تحسین اهل بیت عصمت و طهارت بوده است منتشر ساخته اند.

نشاطی خان صاحب قریحه ای سیال و ذهنی وقاد و طبعی خوش بوده و مخصوصاً در هجو یدی طولی داشته و به قول هدایت در مجمع الفصحاء قطعات و اهاجی فصیحة ملیحه بسیار دارد. نشاطی خان در سال ۱۲۶۲ هـ ق / ۱۸۴۵ م از این عالم درگذشت و صاحب دوازده پسر بود. برای ملاحظه شرح احوال و منابع مطالعه حیات او به حدیقه الشعراء (ج ۲، ص ۱۸۸۳-۱۸۸۸) و مکارم الآثار (ج ۱، ص ۱۰۹-۱۱۲) و مجمع الفصحاء (ج ۶، ص ۱۰۷۹-۱۰۶۴) مراجعه فرمائید.

اما شعری که از نشاطی خان در لوح فوق نقل شده در تداکری که در اختیار حقیر بود ملاحظه نگردید و دسترسی به دیوان مطبوع نشاطی خان نیز میسر نشد. از ظاهر این مصرع چنین پیداست که شعر مزبور در انتقاد از اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی عصر شاعر به رشته نظم کشیده شده و القای این فکر مد نظر بوده است که دردهای موجود را با تجویز زرمباد و قرنباد نمیتوان درمان نمود. زرمباد به صورت زرنباد و زرنیه و زرنیات نیز در کتب لغت آمده است.

زرنباد که آن را به فتح اول و ضم دوم و نیز به فتح اول و دوم ضبط کرده اند ریشه ای است که گرم و خشک بوده و در بلاد چین و بنگاله و دکن به عمل می‌آید و مصرف وسیع طبی در موارد متعدد دارد.

برای ملاحظه شرحی در باره زرنباد به فرهنگ داروها و واژه های دشوار (ص ۱۸۷) مراجعه فرمائید.

زرنباد بنا بر ضبط فرهنگ فارسی دکتر معین به ضم اول و دوم از تیره زنجبیل ها است و در تداوی به عنوان مقوی و بادشکن مصرف میشود. اما زرنباد که آن هم به ضم اول و دوم در فرهنگ فارسی ضبط شده گیاهی از تیره چتریان است که در نواحی گرم اروپا و آسیای مرکزی و آفریقا و جنوب ایران می‌روید. ریشه اش راست و دوکی شکل و گوشت دار و ساقه اش شفاف است. گل آذین زرنباد مرکب و گل‌های کوچک و سفیدرنگ است و میوه آن بادشکن و مدر و مقوی است.

"خواجه شغندوز" شخصیتی تخیلی است. نشاطی خان ظاهراً می خواهد بگوید که ای صاحب منصبان و بزرگان و قدرتمندان دوی مصائب و مشکلات و دردهای موجود در تجویز زرمباد و زرنباد نیست.

نه شکوفه ای نه برگی نه ثمر نه میوه دارد عجیب که پیر دهقان بچه کار کشته ما را

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

هوالبهی ای بنده صادق درگاه الهی ارض کاف از بدایت اشراق نور الطاف ظهور و بروز اینلاف داشت لایلاف قریش ایلافهم رحلة الشتاء والصیف الفت و اجتماع در محفل محبت و انجمن مودت ربّ احدیت است. ای فرخنده رخی که چون شمع در آن جمع برافروزد و مبارک روئی که در آن انجمن از آتش عشق گلگون گردد. باری مدّتی است که اقلیم کاف چون دهلیز کوه قاف گشته نه از آن صدائی نه ندائی نه سوز و گدازی نه ساز و نوازی و نه آهنگ خوش آوازی. باوجود آنکه اهل کاف مشهور بخوش خوانی و آهنگ موسیقی و نوای نوانی و مقامات بیاتی و آواز حجازی و ایقاع عراقی هستند چه شد بکلی خاموش شدید و هامد و مخمور و مدهوش شدید بسیار عجب است نه شکوفه ای نه برگی نه ثمر نه میوه دارد - عجیب که پیر دهقان بچه کار کشته ما را.

باری این بساط پرانبساط مطوی گردد، و شیرینی کام بتلخی مبدل شود، ایام بگذرد و اوقات منقضی شود عمر بسرآید و بستر راحت بخاکستر زحمت تبدیل گردد و فراش پرند و پرنیان منطوی شود و آغوش قبرستان مأوا گردد، راحت و آسایش و نعمت و آرامش، محو و فانی شود نه راحت جان ماند و نه مسرت وجدان پس بیاران بگو چرا افسرده هستید و چرا پژمرده نشینید وقت جوش و غلیان است نه هنگام خروش و ذوبان. بانگ سروش است ندای هانف پرهوش است که بسمع جان میرسد، هنگام آزمایش است و دم بندگی حضرت مالک آفرینش، قسم بجمال قدم که این روز زندگانی شام گردد ولی شامش که دراشام شود، پس

بکوشید که شبستان را بسراج عنایت روشن نمائید و خانه و کاشانه بشعاع نور عنایت و انوار چنان روی خویرا احاطه نماید که اگر بجهان ظلمات روید روشن گردد و اگر بگلخن خاکدان وارد شوید گلشن شود، باری جناب امین از شور و شوق شما ستایش مرقوم نموده بودند لکن ما باید ظهور و بروزی مشاهده نمائیم، اگر شمع مشتعلی در جمع پرتوی برافروز، و اگر پروانه سراج هدائی بال و پری بسوز، و آنک انت تمسک بما امرالله عباده المخلصین الموقنین ع ع .

بیت از ذوقی اردستانی است که میگوید:

بجریده محبت، نتوان نوشت _____ ما را

که بدوزخ جدائی برد از بهشت ما را

نه شکوفه ای، نه برگی، نه ثمر، نه سایه دارم

همه حیرتم که دهقان بچه کار کشت ما را

(ینما، سال ۲۵، ص ۲۷۳)

در مقاله ای از دکتر حسین سادات ناصری که در مجله ینما (مآخذ فوق) به طبع رسیده در باره ذوقی اردستانی چنین مرقوم شده است:

ملاعلی شاه اردستانی متخلص به "ذوقی" از مردم قصبه اردستان بود و در اصفهان اقامتگزید. تحصیلی نداشت و گیوه دوزی میکرد و بقول مرحوم هدایت در ریاض العارفین " مردی درویش مشرب و از اهل طلب بشمار میآمد". صاحب ریحانه الادب وفات وی را بسال ۱۰۴۵ هـ ق بقلم آورده است...

برای ملاحظه مآخذ شرح حال ذوقی اردستانی به مجله ینما (سال ۲۵، ص ۲۷۲-۲۷۳) مراجعه فرمائید.

بیت ذوقی و مضمون آن یادآور شعر ملا نادم است که فرمود:

نه دمیدن تمامی نه رسیدن به کامی

چکنم که کشت دهقان به کنار کشت ما را

(تذکره نصرآبادی، ص ۲۴۱)

و بیت صحبت لاری:

ثمر درخت امکان همه حسرت است و خسران

عجبم عجب که دهقان زچه تخم کاشت ما را

(حدیقه الشعراء، ج ۲، ص ۱۰۰۳)

و بیت طالب آملی:

در کارخانه تونیایم به هیچ کار

یا رب چه بود مصلحت آفریدنم

(مثلا و حکمتها، ص ۸۴۹)

عبارت "ایللاف قریش..." که در صدر لوح مبارک فوق مذکور شده آیات اول و دوم در سوره قریش (۱۰۶) است. در باره "ایللاف قریش" شرحی در دانشنامه قرآن (ج ۱، ص ۳۳۳) مذکور است که ذیلاً به نقل آن میپردازد:

ایللاف قریش، ایللاف در اصطلاح یعنی الف گرفتن و الف دادن (مصادر، زوزنی، ج ۱۳۸/۲) و قریش یکی از قبائل بزرگ عرب است. در قرآن یک سوره کوچک (۱۰۶) به "ایللاف قریش" اختصاص یافته است. قریش جز با کسانی که در موسم حج به مکه وارد می شدند تجارت نمیکردند، آنان در ماههای حرام، به علت حرمت و احترام آن ماهها و احترام به بیت الله الحرام و انجام وظایفشان در قبال کسانی که به مکه وارد میشدند، از مکه خارج نمی شدند. اولین کسی که از مکه به سوی شام حرکت کرد و گامی در جهت الفت و دوستی با دیگران برداشت "هاشم بن عبد مناف" بود. او دو سفر در سال ترتیب میداد یک سفر در زمستان که به نزد عبا هله از ملوک یمن و پیش یکی از پادشاهان حبشه میرفت و یک سفر در تابستان به اطراف شام و سرزمینهای روم میرفت. پیوند الفت و دوستی (ایللاف) را که بین سران قبائل و بزرگان اقوام می بستند به دو جهت بود، یکی اینکه دزدان

عرب و چپاولگران به اهل حرم تعرض نمیکردند و به غیر آنها شیخون میزدند و دیگر اینکه عده ای از عرب مانند بنی طیّء و خثعم و قضاعه برای حرم و ماههای حرام حرمت و احترامی قائل نبودند ولی سائر عرب حیح به جا آورده و به آن اعتقاد داشتند و معنی ایلاف همان سودی بود که هاشم و پس از آن عبدالمطلب و عبد شمس و نوفل، یکی پس از دیگری برای در امان ماندن کاروان تجارتنی خویش به سران قبائل میپرداختند و مراد از سختی در آیه "الذی اطعمهم من جوع و آمنهم خوف" (همان که ایشان را پس از گرسنگی آذوقه و خوراک داد و پس از ترس و نگرانی ایمن داشت). فشار اقتصادی موجود در مکه و ترس از قبائل دشمنان، قبل از ایلاف هاشم بود. (ثمارالقلوب، ص ۱۱۵).

نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی عبدالحسین در اردکان چنین میفرمایند:

هو الله

اردکان

بواسطة آقامحمد علی علیه بهاء الله

جناب حاجی عبدالحسین علیه بهاء الله الابهی

هو الابهی ای عبدالحسین خطابی ابداع و اشرف از این عنوان نیافتم تا ترا بآن بستایم زیرا حسین اسم مبارک شمس خافقین است و نیر اعظم مشرقین چه مدح و ثنائی اشرف از این. استغفرالله هذا عنوان یهتر له قلوب الملاء الاعلی و یتمناه سگان الملكوت الابهی ولی باید بشروطش قیام کرد، نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند. عبدالبهاء هرچند باین اسم موسوم ولی از خود مأیوس، زیرا الی الآن از عهدۀ این عنوان بر نیامد و بعبودیت آستان مقدّس موقّق نشد فنعیم ماقال:

چگونه سرز خجالت برآورم بر دوست که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم
توان شاء الله موقّق شوی و دعائی در حقّ این سودائی شیدائی بنمائی بلکه ان
شاء الله بنفس پاک یاران این عبد نیز چون بندگان بخدمت آستان موقّق گردد و
علیک البهاء ع.

مصرع منقول از حافظ است که در یکی از غزلیات مشهور خود چنین میگوید:

نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند

نه هرکه آینه سازد سکندری داند

نه هرکه طرف کله کج نهاد و تند نشست

کلاه داری و آیین سروری داند
 تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن
 که دوست خود روش بنده پروری داند
 غلام همت آن رند عافیت سوزم
 که در گداصفتی کیمیاگری داند
 وفا و عهد نکو باشد از بیاموزی
 و گرنه هرکه تو بینی ستمگری داند
 بباختم دل دیوانه و ندانستم
 که آدمی بچه شیوه پروری داند
 هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست
 نه هرکه سر بر تراشد قلندری داند
 مدار نقطه بینش ز حال تست مرا
 که قدر گوهر یکدانه جوهری داند
 بقدر و چهره هر آنکس که شاه خوبان شد
 جهان بگیرد اگر داد گستری داند
 ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه
 که لطف طبع و سخن گفتن دری داند
 (دیوان حافظ، ص ۱۲۰)

در باره بیت مورد مطالعه در شرح عرفانی (ج ۳، ص ۱۵۷۹-۱۵۸۰) چنین آمده است:

نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند
 نه هرکه آینه سازد سکنندری داند

محقق شیرازی در این مطلع، بیان محقق و مبطل متشبه به محقق مینماید. اما محقق آن کامل را گویند که حقیقت اشیاء- کماهی- بر او ظاهر و منکشف گشته

باشد. و این معنی کسی را میسر هست که به مرتبه کشف الهی رسیده باشد و به عین العیان مشاهده نموده که حقیقت همه اشیا حق است، و به غیر از وجود واحد مطلق موجودی دیگر نیست، و موجودیت اشیا دیگر، مجرد اضافه بیش نیست. اما مبطل مشبه به محقق آن است که خود را در زوئ محققان اظهار کند و از حلیه عقاید و اعمال و احوال محققان عاطل و خالی باشد، و ریفه طاعت از گردن برداشته، خلیع العذار در مرتع اباحت میچرد، و گوید که تقید به احکام شریعت و وظیفه عوام است که نظر ایشان بر ظواهر اشیا مقصور بود. و اما حال خواص و اهل حقیقت از آن عالی تر است که بر رسوم ظاهر شوند و اهتمام ایشان بر مراعات حضور باطن بیش نبود. این طایفه را باطنیه و مباحیه خوانند. میفرماید که نه شخصی که چهره خود را به رنگ و روغن تزویر برافروخت و روشن ساخت، مراتب دلبری و جذب قلوب که طریقه مرشدان و مشایخ است داند، زیرا که دلبری و جذب قلوب مخصص است به مرشدان و مشایخ که ظاهر و باطن خود را به رنگ ملاحه، رنگین و روشن ساخته اند، و بدین وسیله جذب قلوب نموده، خلاق را به مبدأ اصلی می‌رسانند. و مصراع ثانی به طریق دلیل است، چه پیداست هر آهنگری که آینه سازد، سکندری نداند، و صاحب فوایح تقریباً در ذیل این مطلع نوشته که "نفی درویشان، جهالت صرف و ضلالت محض است، اگر میدانی کسی را از پنجه نقصان، تو از کمال باز میمانی. لیکن چون ملحد به صورت موحد بر میآید و زندیق به هیأت صدیق مینماید، تمیز میان این طوایف مشکل است و طالبان صادق را از این تمیز خون در دل است" (انتهی کلامه). از اینجا عارف روم - قدس سره - میفرماید:

چون بسی ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست

و در شرح دیوان نوشته که "حضرت شیخ نظامی که در ملک سخنوری کوس سکندری زده است، گفته:

گر به سخن کار میسر شدی کار نظامی به فلک بر شدی

پس معلوم شد که قال را حال میباید. سخنی که بیحال باشد، به منزله جمال است که از ملاحظت عاری است. و صاحب جمال که ملاحظت ندارد، هرچند در مقام حسن فروشی میشود، بازاریش کاسد است.

برای مطالعه مطالب مربوط به "چگونه سرز خجالت..." به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید.

نیست ما را از قضای حق گِله عار ناید شیر را از سلسله

حضرت ربّ اعلیٰ در یکی از آثار خود چنین میفرماید:
 علیک سلام الله ما لاح کوکب و ما تغرد طیر العماء و دفّ مجمل القول فی سجن
 الجبل، نیست ما را از قضای حق گِله - عار ناید شیر را از سلسله، فعلیک بتقوی
 الله عزذکره...

(خوشه ها، ج ۶، صدر کتاب)

بیت منقول از مولوی است که میفرماید:

آمد از آفاق یارِ مهـربان

یوسف صدیق را شد میهمان

کاشنا بودند وقت کودکی

بر وساده آشنا یی مُتکّی

یاد دادش جورِ اخوان و حسد

گفت کآن زنجیر بود و ما اسد

عار نبود شیر را از سلسله

نیست ما را از قضای حق گِله

شیر را برگردن از زنجیر بود

بر همه زنجیر سازان میـر بود

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۵۷-۳۱۶۱)

و نیز ن ک به ذیل: "کس ندارد از...".

در باره بیت مثنوی در کتاب شرح جامع (ج ۱، ص ۸۱۷) چنین مذکور است:
 عار نبود شیر را از سلسله

نیست ما را از قضای حق گله .

زنجیر و قلاده برای شیر، ننگ آور نیست، و ما نباید از قضا و حکم حق تعالی گله و شکایتی داشته باشیم. چرا که از قضای الهی به ما رنجی نرسد شیران طریق خدا، "مرد میدان رضایند و تسلیم تیر قضا" و رضای خود را در رضای خدا، فانی میسازند. و هرچه از قضای الهی به آنان رسد، زیان و ضرر محسوب نمیدارند بلکه آن را عین لطف می‌شمرند و هرگز ماهیت شیرانه خود را تغییر نمیدهند و رویه صفتی پیشه خود نمی‌سازند و مفتون عافیت طلبی های پست دنیوی نمیشوند.

نیش خاری نیست کز خون شکاری سرخ نیست

ن ک به ذیل: "توک خاری نیست..."

نی نی که چرخ و دهر ندانند قدر فضل این گفته بود گاه جوانی پدر مرا

حضرت بهاء الله در لوحی که به امضای میرزا آقاخان خادم الله عزّ صدور یافته و به تاریخ ۲۹ ذیحجه سنه ۱۳۰۱ هـ ق مورّخ است چنین میفرماید:

حمد مقدّس از ذکر خادم و ذکر ممکنات بساط امنع اقدس حضرت مقصودی را لایق که اولیائش را در بحبوحه بلا به ثنائش ناطق نمود... بعضی از غافلین به ظلم مبین مشغولند و شعله نفس و هوی به شأنی ایشان را اخذ کرده که از اصفاء کلمه حقّ محرومند و از مشاهده افتق عدل ممنوع. مفسد را از مصلح تمیز نداده اند و عاقل را از جاهل، عدل و ظلم نزدشان یکسان است و علم و جهل در یک میزان، نعم ما قیل: نی نی که چرخ و دهر ندانند قدر فضل - این گفته بود گاه جوانی پدر مرا. تا آسوده اند غافلند و در حین مشقت و بلا در انین و حنین...

بیت منقول از ناصر خسرو قبادیانی است که در یکی از قصاید خود چنین میفرماید:

آزده کرد کزدم غربت جگر مرا
گوئی زبون نیافت رگیتی مگر مرا
در حال خویشتن چو همی ژرف بنگرم
صفرا همی برآید زانده بسر مرا
گویم چرا نشانه نیر زمانه کرد
چرخ بلند جاهل بیدادگر مرا
گر در کمال و فضل بود مرد را خطر

چون خوار و زار کرد پس این بیخطر مرا
 گر بر قیاس فضل بگشتی مدار دهر
 جز بر مقرر ماه نبودی مقرر مرا
 نی نی که چرخ و دهر ندانند قدر فضل
 این گفته بود گاه جسوانی پدر مرا
 دانش به از ضیاع و به از جاه و مال و ملک
 این خاطر خطیر چنین گفت مر مرا
 با خاطر منور روشنتر از قمر
 ناید بکار هیچ مقرر قمر مرا
 با لشکر زمانه و با تیغ تیغ ز دهر
 دین و خرد بس است سپاه و سپر مرا
 گرم اسیر مال شوم همچو این و آن
 اندر شکم چه باید زهر جگر مرا
 اندیشه مر مرا شجر خوب پرور است
 پرهیز و علم ریزد ازو برگ و بر مرا
 گر بایدت همی که بینی مرا تمام
 چون عاقلان بچشم بصیرت نگر مرا
 منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن
 زین چرخ پرستاره فزونست اثر مرا
 هر چند مسکنم بزمین است روز و شب
 بر چرخ هفتمست مجال سفر مرا
 گیتی سرای رهگذرانست ای پسر
 زن بهتر است نیز یکی مستقر مرا...

(دیوان ناصر خسرو، ص ۶)

مآخذ اشعار فارسی
در آثار بهائی



حرف

واجب آمد چون که آمد نام او شرح کردن رمزی از انعام او

حضرت بهاء الله در اثری که از لسان خادم الله به اعزاز جناب آقا عبدالحسین (ابن سمندر) صادر شده و به تاریخ ۹ ذیحجه سنه ۱۲۹۸ هـ ق مورش مییاشد چنین میفرمایند:

حمد محبوبی را لایق و سزااست که دوستان را به جانب فرات رحمت خود راه نمود و آگاه فرمود... این مکتوب حسب المکتوب آن جناب خدمت حضرت سمندر علیه بهاء الله ارسال میشود که برسانند. چون ذکر جناب ایشان آمد علی قول قائل قبل علیه عنایة الله، واجب آمد چون که آمد نام او- شرح کردن رمزی از انعام او. فی الحقیقه باستقامت کبری بر امر مالک وری قائمند محبوب جان و روانند و بفضل الله لدی العرش مذکور. این فانی عالم از مالک قدم بکمال عجز و ابتهاال سائل که نفوسی مبعوث فرماید تا بماینیغی لهذه الایام عمل نمایند و بحکمت تمام بر خدمت امر الهی ثابت و راسخ مشاهده گردند...

بیت از مثنوی مولوی است که میگوید:

... چون حدیث روی شمس الدین رسید

شمس چارم آسمان سر درکشید

واجب آید چونکه آمد نام او

شرح کردن رمزی از انعام او...

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۳ - ۱۲۴)

واندر همه عالم مشهور به شیدائی

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

هو الله ق

جناب حکیم آقامیرزاموسی علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند:

هو الله یا من ثبت علی الميثاق جناب امین در محتررات نهایت ستایش از استقامت و ثبات و همّت مبذوله در سبیل نجات از آن سرمست باده حیات نموده اند گفتم آن شیدای روی حقّ شهره آفاق است و سرگشته کوی نیر اشراق. آشفته و سو دانی است، و شیفته و رسوائی، و اندر همه عالم مشهور بشیدائی. صیت ثبوتش باوج ملکوت رسیده و قوت رسوخش در قلب عالم رسوخ نموده سوره زلزال را حقّ منسوخ نموده و امت ضلال را ممسوخ فرموده عنقریب ابواب تأیید را مفتوح بیند و صدر منیر را مشروح یابد افواج اوج اعلی را چون امواج بحر ملکوت ابهی مهاجم بیند و جنود نصر را با اعلام متتابع مشاهده کند. ای یار حقیقی امید از فضل جدید ربّ قدیم چنان است که آیه مبارکه وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ تفسیر گردد و سرّ یختم برحمته من یشاء در قطب آفاق خیمه برافرازد و نور ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء در زجاجه قلوب احباء الله برافروزد و چنان بقوت ملکوت مؤید گردند که آفاق را از نور اشراق غبطه سبع طباق نمایند زلزله بر ارکان عالم افکنند و ولوله در کوی و شهر اندازند این نفوس مؤید بجنود ملکوت ابهی هستند و موقّف باعلاء کلمه الله. و البهّاء علیک و علی کلّ من ثبت علی الميثاق. الیوم تکلیف کلّ ثبوت بر عهد و بجمیع قوی نشر نفعات است ع ع.

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین میفرمایند:

بواسطة جناب زائر آقا محمد صادق

امه الله قمر سلطان بنت جناب آقا حسين شعريف عليها بهاء الله الابهى
هو الله اى مؤمنة بالله درس صغر بمحبت جليل اكبر موفى شدى بشارات الهية
شنيدى و ديدة بصيرت گشودى پس بعشق الهى خانه دل ببارا ولى بايد در اين
مراتب به درجه اى قناعت نمائى بلکه روز بروز بر اكتساب مواهب بيفزائى تا
چنان منجذب جمال باقى گردى كه شهير آفاق شوى واندر همه عالم مشهور
بشيدائى گردى و عليك التحية والثناء ع.

مصراع فوق در لوح جناب ولى الله ورقا نيز مذکور شده و آن لوح در ذيل "ولوله
در شهر..." مندرج گردیده است.

مصراع منقول در آثار فوق مصراع ثانى بيت ذيل است:

اى عشق منم از تو سرگشته و سودائى واندر همه عالم مشهور به شيدائى

برای ملاحظه تمام غزلى كه شامل اين بيت ميباشد به ذيل: "اى عشق منم..."
مراجعه فرمائيد.

توضيح چند مطلب در باره مندرجات لوح آقاميرزاموسى مفيد به نظر مى آيد.

سوره زلزال يا سوره زلزله سوره شماره ۹۹ در قرآن مجيد است اما اشاره حضرت
عبدالبهاء به منسوخ شدن سوره زلزال راجع به اين مطلب است كه ميثاق محكم
و متين الهى در اين دور صمدانى و استقامت و ثبات در آن جائي برای لرزش و
لغزش باقى نگذاشته است.

آيه مبارکه " وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ... "، آيه ۵ در سوره قصص (۲۸) است. مفهوم كلام
الهى آن كه اراده کرده ايم كه بر طايفه اى ضعيف و ذليل مت گذاريم و آنان را
پيشوايان خلق قرار دهيم و وارث ملك و جاه فرعونيان گردانيم.

عبارت "یختص برحمته..." از جمله در آیه ۱۰۵ سوره بقره (۲) آمده است. عبارت "ذلک من فضل الله..." نیز در قرآن مجید از جمله به این صورت آمده است که "ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله واسع علیم" (آیه ۵۴، سوره مائده) اصطلاح "سبع طباق" اشاره به هفت فلک یا افلاک سبعة است که مأخوذ از آیه قرآنی است. خداوند در سوره ملک (۶۷) آیه ۳ چنین میفرماید: "الذی خلق سبع سموات طباقاً...". مضمون کلام آن که خداوند هفت آسمان را با طبقاتی منظم بیافرید.

وای اگر کام دل و راحت جان بود

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابوالفضائل با مطلع "یا من وقف حیاته لاعلاء کلمة الله..." چنین میفرمایند:

... شخصی از یاران ذکر نموده بود که بعضی رئیس موهومند، گفتیم لا والله مرؤوس مظلوم. به قول شما این ریاست موهومه است و چنین مغبوظه، وای اگر ریاست معلومه بود چه میشد. با وجود آن که عبارت از بلاء و محن است چنین رشک و غبطه هر انجمن است. وای اگر کام دل و راحت جان بود حال نقلی نشده است این عبد به روضه مطهره قسم گوشه ای گیرد و توشه ای نپذیرد...

(منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۲۵۲)

گوینده مصرع بر حقیر معلوم نیست.

ورچو یوسف چاه و زندانم کنی
ور زفقرم عیسی مریم کنی

ن ک به ذیل: "گر در آتش..." و نیز به ذیل: "آن یکی عاشق..."

ورنه این زاغان دغل افروختند بانگ بازان سپید آموختند

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آفاسیداسدالله قمی که تمام آن در کتاب مکاتیب عبدالبهاء (ج ۲، ص ۲۲۴-۲۲۵) به طبع رسیده میفرمایند:
... ملائی رومی گفته :

ورنه این زاغان دغل افروختند بانگ بازان سپید آموختند

بانگ هدهد گریباموزد قطا رازهد هد کو و پیغام سبا

باری آنچه در اردبیل ضرب چوب و چماق بود در اینجا پرند و پرنیان کوشک و اطاق. در آنجا هر دمی زخم شدید و در اینجا در هر نفس مرهمی جدید. در آنجا مشقت و زحمت بی پایان، در اینجا مرآت و مرحمت بیکران. در آنجا زحمت اغلال و زنجیر. در اینجا حلاوت شهد و شکر و شیر. در آنجا سب و دشنام. و در اینجا ثقل و بادام...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح پروفیسور ادوارد براون چنین میفرمایند:

... کتابی بواسطه مسیودریفوس ارسال شد البتہ مطالعه فرموده اید و در کتابخانه پاریس کتب بسیاری از دیگران موجود، بنظر چنان می آید که اگر نظر مطالعه معطوف فرمائید استنباطهای مطلوب جلوه نماید بسیار تماشا دارد فی الحقیقه شایان مطالعه است از قرار مسموع در کتابخانه لندن نیز موجود، اگر چنین است البتہ بنظر شریف خواهد رسید و از برای هر حقیقت جوئی این کفایتست هیچ برهانی دیگر لازم ندارد.

ورنه این جفدان دغل افروختند بانگ بازان سپید آموختند

بانگ هد هد گریباموزد قطا رازهد هد کو و پیغام سبا...

(مائده آسمانی، ج ۹، ص ۱۰۶-۱۰۷)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامحمدعلی کاشانی در طهران چنین میفرمایند:

هو الاهی ربّ و مولای تری الصدور منشرحة بآیات عزّ قدسک و القلوب مستبشرة بانفاس طیب عبقت من حدیقة انسک و الارواح منتعشة بنسمة هابة من ریاض احدیتک و الافئدة منجذبة بنفحات نفحت من ریاض رحمانیتک. ای ربّ ثبت الاقدام علی صراطک المستقیم و اهد الکمل الی المنهج القویم و اید و وفق الکمل علی الثبوت فی میثاقک العظیم. انک انت الکریم انک انت الرحیم یا غفور یا حلیم.

در خصوص ارسال رسائل نظر به حکمت کتبه که بعد ظاهر خواهد شد باید تسلیم جناب افنان نمود ع

این ابیات به ابداع الحان بخوان و توکل به خدا کن:

ورنه این جفدان دغل افروختند بانگ بازان سپید آموختند
بانگ هد هد گریباموزد قطا راز هد هد کو و پیغام سبا

ع ع

جناب ملا نصرالله را تکبیر برسانید.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابوالفضائل گلپایگانی که با عبارت "یا من وقف حیاته لاعلاء کلمة الله..." آغاز میشود چنین میفرمایند:

... شما را به جمال قدم میدهم کسی را توهین ننمائید و خواری به جهت نفسی نخواهید آنچه نسبت شرک و کفر و الحاد و ضر و ضلال و وبال به ما تصریحاً او تلویحاً او ضمناً بدهند ابدأ تعرض ننمائید و کسی را تفسیق نکنید و شخص معلومی را ولو مدافعه باشد مقاومت و معارضه ننمائید، به کمال ملاطفت و محبت و دوستی و خیرخواهی و دلسوزی رفتار ننمائید، روش روحانیان بگیرید و مسلک کروبان جوئید در حق کلّ دعا کنید و خیر کلّ را از خدا بخواهید. هر

نفسی را به کمال آداب ذکر نمائید و شخصی را مبعوض مدارید و با هرکس مهربان باشید و اگر به سمع خویش کتابه یا اشاره یا تلویحاً یا تصریحاً توهین این عبد را شنوید آشفته نشوید کمال حلم و سکون را چون این عبد ملحوظ دارید و به نفعات قدس مانوس گردید ولی گول نفسی را نخورید و گوش به تملق بعضی ندهید زود پی به شبهات اهل متشابهات برید اهل فراست باشید منخندع نگردید مفتون مدهانه اهل فتور نشوید به نورالله ناظر باشید و مظهر اتقوا من فراسة المؤمن فانه ينظر بنورالله گردید، ورنه این جفدان دغل افروختند - بانگ بازان سپید آموختند. بانگ هد هد گریاموزد قضا - راز هد هد کو و پیغام سبا...

(منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۲۵۴)

و نیز حضرت عبدالبهاء در قسمتی از رساله مدنیه چنین میفرمایند:

...صد هزار اغراض نفسانیه در تحت نقاب اقوال تعصیبه بعضی مستور، لهذا گمان میکنند که قاتل را غیرت دینیه و خشیه الله بر آن داشته و حال آنکه قاتل چون در آبادی عموم خرابی خصوصی خود را می بیند فریاد کند و در بینائی دیگران کوری خود را مشاهده مینماید ناله و فغان آغاز کند لکن دیده بصیرت لازم که ادراک کند اگر این قلوب مظهر خشیه الله بود البتّه راحه طیبه اش چون مشک جان عالم را معطر مینمود هیچ امری در عالم بمجرّد قول تصدیق نشود.

ورنه این جفدان دغل افروختند

بانگ بازان سفید آموختند

بانگ هد هد گریاموزد قضا

راز هد هد کو و پیغام سبا

و علمای ربّانی که از کتاب وحی الهی استنباط معانی و معارف و حکم نامتناهی نموده اند و قلب منیرشان مهبط الهام غیبی ربّانیهست البتّه تفوق ملت بیضای حق را بر جمیع ملل در کلّ مراتب بکمال جد و جهد طالب و در تشبّث وسائل مابه الترقی بمسئلهای همّت ساعی و مجاهد...

(رساله مدنیه، ص ۶۷-۶۸)

حضرت عبدالبهاء بیت فوق را در لوح جناب میرزاآقای قائم مقامی نیز نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل "آنچه مردم میکنند..." مندرج میباشد. بیت فوق در لوح جناب مولوی محمد عبدالله نیز نقل شده و آن لوح در ذیل "ولوله در شهر..." مندرج است. بیت "بانگ هد هد گر..." که در آثار مبارکه فوق نقل شده در لوح جناب میرزاجعفر افشار نیز مورد استشهاد قرار گرفته و آن لوح در ذیل بیت "بانگ هد هد..." مندرج گردیده است.

ابیات منقول در آثار مبارکه فوق از مولوی است که میگوید:

بانگ بازان سپید آموختند	ورنه این زاغان دغل افروختند
راز هد هد کوو بیغام سبا	بانگ هد هد گر بیاموزد فتی

(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۷۰۰-۱۷۰۱)

وصفی ز حسن روی تو در خانقه فتاد صوفی طریق خانه خمّار برگرفت

حضرت بهاء الله در رساله مبارکه چهاروادی چنین میفرمایند:

... نبی از انبیاء الله عرض نمود الهی کیف الوصول الیک قال الق نفسک ثم تعال، ایشان قومی هستند که صفّ تعال را با صدر جلال یک دانند و ایوان جمال را با میدان جدال در سبیل محبوب یک شمرند و معتکفین این بیت مطلب ندانند و مرکب برانند جز نفس دوست از دوست هیچ نبینند کلّ الفاظ را مهمل دانند و جمیع مهملات را مستعمل دارند سر از پا نشانند و دست از پا فرق نیابند سراب را نفس آب گویند و ذهاب را سرایاب خوانند اینست که میگویند:

وصفی ز حسن روی تو در خانقه فتاد

صوفی طریق خانه خمّار برگرفت

عشقت بنای صبر بکلی خراب کرد

جورت در امید بیکبار برگرفت

در این مقام تعلیم و تعلّم البته عاطل ماند و باطل گردد...

(آثار، ج ۳، ص ۱۴۷-۱۴۸)

ابیات از سعدی است که میفرماید:

چشمت چو تیغ غمزه خونخوار برگرفت

تا عقل و هوش خلق بیکبار برگرفت

عاشق ز سوز درد تو فریاد در نهاد

مؤمن ز دست عشق تو زنار برگرفت

عشقت بنای عقل بکلی خراب کرد

جویت در امید به یکبار برگرفت
 شعوری ز وصف روی تو در خانقه فتاد
 صوفی طریق خانه خمار برگرفت
 یا هرکه مشورت کنم از جور آن صنم
 گوید بیایدت دل ازین کار برگرفت
 دل بر توام از سرو جان برگرفت و چشم
 نتوانم از مشاهده یار برگرفت
 سعدی بخفیه خون جگر خورد بارها
 این بار پرده از سر اسرار برگرفت

(کلیات سعدی، ص ۷۲۶)

برای ملاحظه شرح مطالب در باره "الهی کیف الوصول الیک ..." به صفحه ۲۶-۲۷ مجله عندلیب (شماره ۲۲، بهار ۱۹۸۷ م) مراجعه فرمائید.

وقت آن آمد که من عریان شوم
نقش بگذارم سراسر جان شوم

ن ک به ذیل: "وقت آن است...".

وقت آن است که من عریان شوم جسم بگذارم سراسر جان شوم

حضرت عبدالبهاء بیت فوق را در لوح جناب میرزا عبدالمجید فروغی نقل فرموده اند و تمام آن لوح در ذیل "سوی آن دلبر..." مندرج شده است. بیت مزبور از مولوی است که میفرماید:

وقت آن آمد که من عریان شوم نقش بگذارم سراسر جان شوم

(مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۱۳)

مضامین بیت فوق را حضرت عبدالبهاء در لوح مصدر به عبارت "یا من تمسک بعروة العهد و الميثاق..." نیز به کار برده اند و این لوح در ذیل "دستی از دور..." مندرج گردیده است.

وقت وصول است این هنگام حصول است این

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

هوالبهی ای مونس یاران سالهای چند در لباس مستمند سرگشته کوه و صحرا و گمگشته دشت و دریا بودی و لب تشنه چشمه حیات و پر نشئه باده ثبات گشتی تا به عین تسنیم و ماء معین پی بردی و از باده الت سر مست گردیدی و از نیست و هست گذشتی حال یک قدحی از صهبای محبت الله بدست گیر و بر رندان می پرست صلا زن و بگو تا چند سرگشته و سرگردانید، تا چند بی سرو سامانید، تا چند گمگشته دشت و بیابانید.

وقت وصول است این	هنگام حصول است این
بل اصل اصول است این	آسوده شو آسوده شو
وقت پریشانی گذشت	ایام نادانی گذشت
دشت و بیابانی گذشت	آسوده شو آسوده شو
شمس حقیقت زد علم	بر کوه و دشت در صبحدم
مقصود کل شاه قدم	ماه ملل می رأمم
	آسوده شو آسوده شو

حال وقت آن است که درگاه احدیت را ملجأ و پناه کنیم و بیدار و پراتباه گردیم. در جهان شوری افکنیم و حشر و نشوری ظاهر سازیم. ای مونس، امیدوارم که انیس آن دلبر نازنین گردی و جلیس آن یار دلنشین ع.ع.

ای مونس شکر حضرت احدیت را که در آستان مقدّس وارد و روی را بخاک درگهش پرانوار، و موی را بغبار رهش مشکبار نمودی و طواف کنان و گریان و نالان و سوزان اشعار آبدار خواندی و چشم یاران را از سرشک ریزان چون ابر بهاران نمودی و گلزار ماحول بقعه مبارکه را به اشک دیده و آب جویبار تسقیه کردی و حول مطاف ملاء اعلیٰ طواف نمودی از فضل الهی استدعا مینمائیم که بکلی گرفتار حقّ گردی و سرمست جام سرشار او، تا سبب شوی آن جمع پریشانرا جمع نمائی و آن بی سروسامانان را سروسامانی دهی والیهاء علیک ع

ابیات از حضرت عبدالبهاء است.

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا احمد در پورت سعید چنین میفرمایند:
ای ثابت بریمان اوراق مرسوله رسید و شما هم تشریف آوردید باسکندریه و خدمت شما رسیدیم الحمدلله صحت و عافیت حاصل و بمقاومت و معاشرت احزاب قائم. جرائد مصر معرکه میکنند از جمله جریده بلاغ مصری البتّه مطالعه خواهید نمود، ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار- فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست. و علیک البهء الابهی.

حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا آقای قائم مقامی چنین میفرمایند:
ای ثابت بریمان - لوح مسطور رقّ منشور بود اشارات بشارات بود و تلویح عین تصریح... بیگانگان یار مهربان شدند ولی هموطنان ایران هنوز به خواب کابوس گرفتار. چنین مه تابانی از افق ایران درخشید که شعاع ساطعش به جهان امریک زد و در خطّه اروپ و لوله انداخت، ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار- فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست. باوجود این ایرانیان غافل از آن، خدا بیدار کند...

حضرت عبدالبهاء در لوح دیگری که خطاب به جناب میرزا آقای قائم مقامی عزّ صدور یافته نیز بیت فوق را نقل فرموده اند. آن لوح در ذیل "دانی که چنگ... نقل گردیده است.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح اعضای محفل روحانی کرمان و احبّای الهی در آن سامان چنین میفرمایند:

... ای احبای الهی ریایات ربّانی در جمیع آفاق موج میزند و نسیم جانپرورجنت ابهی اقالیم سبعة را حیات میبخشد، آهنگ یا بهاء الابهی از قطعات خمسة بملاء اعلی میرسد و نغمه یا علی الاعلی از شرق و غرب در بارگاه قدس وجد و فرح میبخشد بیگانگان در جذب و طربند و دورماندگان در وجد و شغفند، آسیا و امریک دست درآغوشند و اروپ و افریک از جام وحدت مدهوش.
ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار

فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

با وجود این ایرانیان بخواب کابوسی گرفتار، و به نوهوسی مبتلا و غافل از این موهبت کبری و حال آن که ایران مطلع شمس حقیقت است و مرکز سنوحات رحمانیه...

(مکاتیب، ج ۳، ص ۳۴۸)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرماید:

هو الابهی ای دوستان ثابتان بر عهد و پیمان صد بشارت که قوه جندبه ملکوت ابهی و سپاه و جیوش لم تروها را جمال بهاء بشرق و غرب سوق فرمود و صفوف آفاق را در هم شکسته و میشکند.

عنقریب ملاحظه خواهید نمود که جهان بحرکت و جنبش آمده و کیهان در رقص و طرب و شادمانی، هاتف غیبی آن دم فریاد برآرد ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار- فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست. با وجود این آهنگ تقدیس جمال ابهی که طنین در این فضای غیرمتناهی انداخته، بیچاره اهل فتور چون کران متحیر و حیران مانده که کو آن آهنگ الهی و کو آن نعره رحمانی و کو آن نغمه ربّانی و لهم آذان لا یسمعون بها، هر سمعی این نغمه را نشنود و هر نامحرمی محرم این راز الهی نگردد صمّ بکم عمی فهم لایرجعون. ای بندگان جمال ابهی شب و روز ترانه جانسوز ساز کنید و جهان را بنار محبت الله برافروزید عنقریب ایام زندگی در این خاکدان فانی بسرآید و باب جهان الهی بگشاید و ما لارأت عین و لا سمعت اذن و لا خطر علی قلب بشر تحقیق یابد و البهاء علیکم ع.

(مجموعه مکاتیب، شماره ۱۳، ص ۲۴۰-۲۴۱)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که با عبارت "ای سلیل عمّ جلیل ..." آغاز میشود چنین میفرمایند:

... امیدم چنانست که در آن موطن جمال مبارک روحی لاجبانه الفداء نفوسی مبعوث شوند که شمع هدی گردند و کوکب ساطع از افق اعلی، بسیار محزون بودم که جمیع آفاق روشن گردد و نفحات معطره جنت ابهی منتشر شود و ندای ملاء اعلی نفوس را باهتزاز آرد و خطه نور محروم ماند حال الحمدلله شمس حقیقت بآن دیار پرتوی از عالم اسرار زد نهایت سرور حاصل شد، امیدم چنانست که این نورهدایت در آن موطن مبارک شعله شدید زند و قریب و بعید ترتیل آیات توحید نمایند حال من در امریک ایام میگذرانم با وجود آنکه فرصت تحریر یک کلمه ندارم بنگارش این نامه مفصل پرداختم، زیرا شب و روز آرام ندارم یعنی در محافل عمومی و کنائس عظمی و مجامع خصوصی شب و روز بنشر نفحات الله مشغولم و غلغله عظیمی افتاده.

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار

فته در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

اکثر اوقات جمعی منتظر ملاقاتند ولی فرصت ندارم با وجود این چون از بشارت نور مسرور شدم بی اختیار بنگارش این نامه پرداختم تا بدانید که بچه درجه بشما محبت و تعلق دارم تا توانید بکوشید که آن کشور مبارک معطر گردد و آن وطن مقدس منور شود. ع ع

(مکاتیب، ج ۵، ص ۸۹-۹۰)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی در حیفای چنین میفرمایند:

ای سهم و شریک عبدالبهاء در عبودیت آستان بهاء، شب است در کلیفورنیا در شهر اوکلند خانه امه الله میس هنن گودال لانه و آشیانه این مرغان آواره است...

ابرها گریان، گلها خندان، درختان بارور و چمنها سبز و خرم، نسیم در نهایت لطافت، منظر در غایت خلوت، ای جای تو خالی ای جای تو خالی، ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار- فتنه در آفاق نیست جز خیم ابروی دوست. ای جای تو خالی، ای جای تو خالی مضامین بسیار وقایع بی شمار اسرار آشکار ولی یاران فرصت ندهند مهلت نبخشند تعجیل دارند منتظر خطابند و مترصد جویند همهمه است دمدمه است غلغله است و زمزمه، مجبور بر اختصارم بتعجیل مینگارم، ای جای تو خالی ای جای تو خالی...

(نجم باختر، ج ۴، شماره ۷، ص ۲)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب قابل آباچه ای چنین میفرمایند:
ای قابل مقبول آنچه مرقوم نمودی مشهود گشت، مضمون مفهوم شد، الحمدلله دلالت بر انتشار نور هدایت داشت شرق منور نما، غرب معطر نما، شعله بلغار زن نور بافلاق بخش، الیوم این موهبت کبری در قطب امکان جلوه نموده آوازه امر مبارک جهانگیر گشته و صیت فسبحان ربی الابهی آفاق را ولوله انداخته. ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار- فتنه در آفاق نیست جز خیم ابروی دوست...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ادیب در طهران چنین میفرمایند:
ای منادی میثاق نامه شما رسید... در خصوص انقلاب ایران مرقوم نموده بودید این انقلاب منصوص کتاب اقدس است و شدید است در اول و آخر مرقوم گردید که یاران باید از جمیع احزاب در کنار باشند، و از هر غائله ای اجتناب نمایند امور ناسوتی را بناسوتیان واگذارند و سیاسی را بسیاسیان ولی باید شب و روز جانفشانی نمایند و بزبان و دل و جان تربیت نفوس انسانی پردازند، اخلاق رحمانی بیاموزند و بنفحات قدس ملکوت ابهی هر نفس طالبی را حیات جدید بخشند تا بعون و عنایت حق در قطب امکان علم راستی و درستی و آشتی و حق پرستی برافرازند جهان را مونس یکدیگر نمایند و عالمیان را عاشق و مشتاق یکدیگر، تا از جمیع آفاق نعره یا بهاء الابهی بلند شود و فریاد ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار-

فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست برآرند. این امر مهم است و مادون آن ملاعب صبیان و هرچند سیاست در رتبه خود اهمیت دارد و همچنین سائر امور مثل تجارت و صناعت و زراعت جمیع امور اهمیت دارد اما در مقام خود، اما بالنسبه بامرالله جمیع این قضایا مانند ملعبه صبیان است، پس احبای الهی باید مشغول به تربیت نفوس انسانی شوند تا کل را در ظل کلمه واحده و در سایه خیمه صلح عمومی و محبت الهی درآرند و این مقام مقتضی آن است که با هیچ حزبی از احزاب متجادله متنازعه عالم همدم و دمساز نگردند...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح دیگر جناب ادیب چنین میفرمایند:

طهران

حضرت ادیب دبستان الهی علیه بهاء الله الابهی

هو الله ای یار مهربان من الحمد لله شربت بشارت قوام یافت و به سرعت تمام مرام انجام جست و هذا من فضل ربك العزيز العلام، محرومانه به ایشان بنگارید که جناب عندلیب دائماً در مشقت شدید و معرض تهدیدند، اگر مراعاتی از ایشان بفرمایند جالب تأیید است. مکتوبی به مترجم فرسوی مرقوم و در جوف است ارسال دارید تا بدانند که ما او را فراموش ننموده ایم و همواره بیاد او بوده هستیم ولی باید قدر این موهبت را بدانند. مبلغین در هندوستان مؤید گردیدند و سبب اعلاء کلمه الله شدند حضرت صدرالصدور هر نوع میل قلبی دارند مجری فرمایند مقصود این است که بواسطه جناب امین که در آنجاست ابدأ عسرت نکشند تا به فراغت به درس تبلیغ مشغول باشند. ای حضرت ادیب عالم آفرینش در حرکت و جنبش است،

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار

فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

همتی نمائید و شور و شعفی ببخشید تا موهبتی ظاهر گردد و سبب هدایت کل شود زمان مساعد و وقت از دست رود و علیک البهء الابهی ع . ع . ۵ صفر

۱۳۲۵

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب مولوی محمد عبدالله در کشمیر چنین میفرمایند:

ای منجذب محبت الله نامه شما که بواسطه بمبئی ارسال نموده بودید ملاحظه گردید... مرقوم فرموده بودی که جمعی در کشمیر به شخصی از مدعیان ارادت حاصل نموده اند ولی در قرآن میفرماید و انزلنا من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها فاحتمل السیل زبداً رابياً. بعد میفرماید: فاما الزبد فيذهب جفاً و اما ما ينفع الناس فيمكث في الارض، یعنی چون سبیل برخیزد کف حاصل شود اما کف زائل گردد ولی آنچه فائده بخش است یعنی آب باقی ماند یعنی امرالله مانند دریاست و نفوس دیگر مانند کفند، دریا باقی و کف فانی. مولوی صاحب مثنوی گوید: ورنه این زاغان دغل افروختند- بانگ بازان سپید آموختند، بانگ هد هد گر بیاموزد قضا- راز هدهد کو و پیغام صبا. باری امواج بحر اعظم را هیچ قوه ای مقاومت ننماید ولی شما به قادیانیها مدارا نمائید مکدرشان نکنید همین بگوئید که شما باید حال را ملاحظه نمائید نه گذشته را، امروز امر بهاء الله شرق و غرب را احاطه نموده و در انتشار است چون دریا موج میزند، ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار- فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست. و علیک البهاء الابهی.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبای اصفهان که تمام آن در ذیل "کنج در آستین..." مندرج گردیده چنین میفرمایند:

ای یاران روحانی عبدالبهاء و امام رحمان... الحمد لله یاران الهی در اصفهان در این ایام علی الخصوص حضرت خان به خدمت موقتند و دوستان را شوری بسرو جوش و خروشی در دل حاصل گشته و بالتسبه به سابق ولوله ای از شکن زلف یار و فتنه ای از خم ابروی دوست به قول شیخ سعدی افتاده و امید چنان است که به همت آن یاران بمثابة ایام سلطان الشهداء و محبوب الشهداء آن اقلیم حرکت عظیم نماید...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

... یاران الهی هریک به قوه روحانی مؤید و به پرتو شمس حقیقت فائز آئینه چون صفا یابد اشعه ساطعه جلوه نماید، لهذا از الطاف دلبر آفاق منتظریم که آن خطه و دیار را مشکبار فرماید و آن اقلیم را روضه نعیم نماید. شیراز پرآواز گردد و ندای الهی بلند شود و یاران الهی بساز و آوازی دمساز شوند که جمیع اصوات خاشع گردد و هر ضوضائی ساکت و صامت شود تا مصداق شعر ادیب شیراز شود. ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار- فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست...

(مکاتیب، ج ۱، ص ۳۰۱-۳۰۲)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ناظم الحکماء در طهران چنین میفرمایند:
 ربّ و رجائی و حرزی و ملاذی لک الحمد بما خلقت نفوساً رحمانیه...
 ای ثابت پریمان در نامه اشاره به انتشار اشراق نموده بودی، ستایش پاک بزدان را که شرق منور است و غرب معطر، ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار- فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست. در خاور ندای یابهاء الابهی بلند است و در باختر نغمه یا علی الاعلی گوشزد هر دانشمند، صیت امرالله جهانگیر گشته و آوازه ملکوت ابهی بسیط غربا را به اهتزاز و حرکت آورده له الحمد علی ذلک و له الشکر علی هذا الفضل العظیم. ولی عجب در آن است که بعضی از اهل ایران هنوز در زاویه نسیان معتکف و در خواب بی پایان مستغرق...

و نیز حضرت عبدالبهاء چنین می فرمایند:

جناب محمود خان و جناب محمد خان و عموم احبای خلیج آباد علیهم بهاءالله

الابهی

هو الابهی

ای عاشقان روی دوست هنگام شادمانی است و وقت استفاضه و کامرانی زیرا فیض جمال قدم دمبدم است و صبح عنایتش مُشرق بر آفاق امم صیبتش جهانگیر است و صوتش متتابع از فلک اثر شعاعش ساطع است و شهابش لامع نجمش بازغ است و کوکبش بارق و شارق بی هوشان سراجش را خاموش انگاشتند و خفاشان آفتابش را روپوش خواهند. بگوئید ای ابلهان شمس عنایتش اقول ننماید

و نیر موهبتش غروب نکند بحر الطافش از موج نیفتد و کوکب اوصافش از اوج
 حضيض نیابد، ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار- فتنه در آفاق نیست جز
 خم ابروی دوست. باری ای دوستان سرمست جام محبتش باشید و مخمور باده
 الستش. ع ع

جناب محمود محمود از عنایت حق و عبودیت این عبد باید سرور و خشنود باشد
 زیرا عبودیت بندگانش تاج و هاج من است و ایشان از بندگان ثابتان او و همچنین
 جناب محمد محمد باید در بندگیش با عبدالبهاء شریک و سهیم گردد تا من مظهر
 لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ گِردم. و البهاء علیه. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقاسیدمصطفی در رنگون چنین
 میفرمایند:

حمداً لمن انشاء النشأة الاولى بآثار باهرة... فى الحقیقه نفوس خاضعة خاشعه
 تأثیر در افکار و عقول دارند و مؤید به الطاف مجلی طور هستند، زحمت آن
 جناب بسیار، ترجمه و تحریر جواب و تألیف رسائل استدلال و امور بسیار، فی
 الحقیقه دشوار است ولی تأیید در کار، مطمئن باش که توفیقات الهیه همدم و
 همقدم است. خیر پریشارت ترقیبات سریعۀ امرالله در هندوستان بسیار سبب سرور و
 حبور گشت عنقریب از جمیع آفاق این نغمه استماع نمایند، ولوله در شهر نیست
 جز شکن زلف یار- فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست و علیک البهاء
 الابهی ع ع.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامیرزا عبدالرحیم چنین میفرمایند:

جناب آقامیرزا عبدالرحیم
 هو ای مشتعل بنار محبت الله نمیدانی چه قیامت است ندای الهی در این
 مدینه عظمی در قطب اروپا بلند است و رأیت تقدیس یا بهاء الابهی در اوج اعلی
 موج میزند، ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار- فتنه در آفاق نیست جز خم
 ابروی دوست. از هر جهت اهالی مملکت در جستجویند و در محافل در گفتگو

روزنامه ها هر روزه نعره ای زند و مقاله های مفصل بنگارند و از طلوع آفتاب تا غروب و غیاب بلکه تا نیم شب هجوم طالبان است لهذا یاران باید تصرّح بملکوت ابهی نمایند و از برای عبدالبهاء تأیید و توفیق جویند زیرا وجود ضعیف است و حمل ثقیل و علیک البهائه ع.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح حضرت حاجی ملایوسف بیک در خوسف چنین میفرمایند:

قد کشف الحجاب ورفع النقاب واتی علی السحاب...

ای یار موافق ایام حضور در نظر است و مصاحبت مشکوره کالتقش فی الحجر، لهذا زمانی که عبدالبهاء بادیه پیما بود و سرگشته کوه و صحرا، گهی چون ناله و فغان عاشقان بر هر فرازی مرتفع و گهی چون سرشک مشتاقان در هر نشیبی واقع مردم بخاطر آمدی که ای کاش حاضر محضر بودی و به بصر و بصیرت نظر میفرمودی که تأییدات ملکوت ابهی موج میزد و نصرت جبروت اعلی اوج مییافت، نفثات روح القدس مدد می بخشید و آیه مبارکه و نریکم من اقمی الابهی و نصر من قام علی نصره امری بجنود من الملاء الاعلی و قبیل من الملائکه المقربین واضح و آشکار میشد. ولوله در محافل علیا بود زلزله در مجامع عظمی بود اوراق اخبار در هر روزی در این موضوع عظیم مقاله مرقوم مینمود نطق های شبانه در صفحات روزنامه مفصل مرقوم و مندمج، این شعر سعدی در نهایت حلاوت جلوه مینمود:

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار

فته در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

حال امید چنان است که شور و ولهی تازه در ارض خا حاصل گردد و شوق و انجذابی جدید جلوه نماید بکمال حکمت ترویج نفعات رحمن شود و تفریح قلوب دوستان گردد و علیک البهائه الابهی.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

هو الله ای زائر مقام اعلی و طائف مظاف ملاء ابهی الحمد لله سعی مشکور نمودی و بادیه و صحراء پیمودی و بمقصود رسیدی جبین بآستان نور مبین نهادی و روی و موی بتراب درگاه مقدس معطر فرمودی مژده های خوشی داشتی، بشارت عظیمه دادی که یاران الهی در طهران دائماً جشن آراستند و بزم تزیین نمودند و بکمال همت و قوت در اعلاء کلمه الله میکوشند و در عبودیت عتبه مقدسه عبدالبهاء را شریک و سهیمند. نشر نفعات مینمایند و اعلاء کلمه الله میفرمایند و بنهایت جانفشانی تبلیغ میکنند، محافل عظیمه تأسیس شده است، مجامع تبلیغ در کمال حکمت و وضوح علی رؤس الاشهاد تشکیل گردیده و صنادید قوم دست تطاول ندارند و تعرض نتوانند الحمد لله که فضل و عنایت جمال مبارک چنین ایامی خلق فرمود که امرالله بکمال قوت ساطع و لائح، سی سال پیش هیچیک از احباب جرئت اقرار در نزد اغیار نمینمود حال امر الهی به شدید القوی چنان ظاهر که ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار- فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست. ولی با وجود این حکمت بسیار لازم که سبب فرع سائرین نگردد و علیک البهاء الابهی. عبدالبهاء عباس ۲۹ جمادی الاول ۱۳۳۸، حيفا

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح احبای طهران چنین میفرمایند:

هو الله ای یاران عزیز عبدالبهاء هر چند در سائر جهات ندا بلند است و بشارت الهیه فرح قلوب هر هوشمند، رایت ذکر مرتفع است و آیت نصر منتشر، ضجیح تهلیل بلند است و صریخ تکبیر مسموع هر بهره مند، ولی طهران عالمی دیگر و میدان و مصافی دیگر است جناب امین میگفتند که طهران را ندای رحمان چنان به حرکت آورده که لسان و بنان از بیان عاجز،

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار

فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

از هر گوشه ای آهنگ تقدیس بفلک اثر میرسد و در هر کوی، عاشقان روی جانان پاکویان، کف زنان در وجد و طربند و در جذب و شور و وله، منقطع از جهان فانیند و منجذب بنفعات رحمان، از غیر حق غافلند و به عهد و میثاق عامل،

آشفته روی یارند و خندان و شکفته مانند گل گلزار، حدیقه معانی را بلبل گویا هستند و ریاض رحمانی را عندلیبی خوش آواز، در هر طرفی محفلی و در هر زاویه ای مجمعی، کلّ باعلاء کلمه الله مشغولند و جمیع بنشر نضحات الله مألوف. این بیان بی نهایت سبب روح و ریحان گردید و جان و دل را شادمانی بخشید. ای یاران این توفیق و تأیید رحمان است که با وجود آن که بدخواهان از خاور تا باختر در هجومند تا نار موقده ربّانیه را خاموش کنند ولی مردم شعله بیشتر زند و مانند علم سر برآورد آهنگ ملاء اعلی است که گوشزد جمهور اجبّاست و ندای جانبخش حضرت کبریاست که واصل بمسامع روحانیان در ملاء ادنی، وقت را غنیمت شمرد و فرصت را موهبت دانید آهنگ را بدیع تر کنید و نغمه را جانسوزتر نمائید. همتی بفرمائید که آن موطن رحمانی جنت ربّانی گردد و آن خطّه سبحانی میدان حقایق و معانی شود. در فکر من نباشید آنچه واقع گردد عین صواب است و منتهی آرزوی این عبد اوّاب فکر را محصور در امر مبرور نمائید و بانتشار رایحه رحمان بکوشید تا روی زمین جنت رضوان گردد و صایا و نصایح الهیه مجری دارید و به خلق و خوی رحمانی مبعوث گردید، خیرخواه عالمیان شوید و غمخوار آدمیان گردید نظر باختلاف افکار نکنید و اقوام و ملل سائره را معامله بیگانه نمائید با کلّ به محبت و الفت و عدالت و رحمت معامله کنید و به جان و دل دوست دارید سرپر سلطنت را رعیت صادق باشید و شهریار مهربان را در نهایت اطاعت و انقیاد، اولیای امور را تابع شکور گردید و سروران کشور را بندگان مهرپرور شوید از فساد و عناد در کنار باشید و از فتنه و آشوب بپرهیزید و از نکته گیران اجتناب نمائید و از فتنه جویان احتراز فرمائید بخود مشغول شوید و به خدمت عالم انسانی پردازید این است نصایح این آواره گمنام و این است و صایای این بنده کنیرالاتام و علیکم التّحیّه والتّناء....

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حسین آقا ابن ابن دخیل در مراغه چنین میفرمایند:

هو الله ای یادگار آن دو بزرگوار الحمد لله که مانند جدّ عزیز و پدر با فرهنگ و تمیز، ثابت و راسخ بر امر الهی هستی و قائم بخدمت احبّای رحمانی، ناطق بشنائی و ناظر بملکوت اعلی، انشاء الله سراج آن دو زجاج محبت الله را روشن نمائی و جویبار آن دو بزرگوار را آبیاری کنی تا ثمره مقصود از شجره وجود ظاهر گردد و انوار موهبت رحمن در هویت دل و جان بتاید همواره یاران را در محفل روحانیان جمع نمائی و به ذکر و فکر آن دلبر یکتا پردازید ترتیل آیات توحید نمائید و تمجید الطاف ربّ مجید، نشر نفعات کنید و بیان حجج و بیّنات، تشنگان را از سلسیل معرفت الله بنوشانید و گمگشتگان را بطریق نجات دلالت نمائید مختصر این است چنان بانگ و آهنگی بلند کنید که شور و وله و جذب و طرب و غلغله و هلله در جمیع کشور آذربایجان اندازید. ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار- فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست. و عليك التّحية والتّناء. شمائل مقدّسه حضرت ربّ اعلی روحی لدمه الاطهر فداء واصل و نهایت سرور از آن جناب و والده محترمه حاصل گشت و از قبیل آنجناب زیارت روعتبه مقدّسه تلاوت میگردد. ع.ع.

حضرت عبدالبهاء بیت مورد مطالعه را در لوح مصدر به عبارت "ای تشنگان چشمه حیوان..." نیز نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل "قصد آن دارند..." مندرج است. و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا محمد رضای شیرازی در بمبائی چنین میفرمایند:

هو الله ای طالب حقیقت صبح امید دمید و انوار توحید بر جمیع آفاق تابید، الحمد لله که نفعات قدس شرق و غرب را معطر نمود و ندای الهی خاور و باختر را بیدار کرد، عنقریب ملاحظه نمائی که ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار- فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست و عليك البهاء الابهی ع.ع.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که محتملاً به اعزاز جناب ولی الله ورقا عزّر صلور یافته چنین میفرمایند:

هو ای مقرب درگاه جمال مبارک در این شهر به نام دوست جامه دیدیم و رسوای آفاق شدیم، اندر همه عالم مشهور به شیدائی. ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار- فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست. والسلام...ع.ع.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح حضرت فروغی در خراسان چنین میفرماید:

هوالبهی ای منادی ملکوت الله قد مضت مدة مدیده و لم تلتد الآذان باستماع نغمات الصّافور و نقرات النّاقور و لمثلک ینبغی ان یستمرّ منه النّداء بین الارض و السّماء لا یلمع السیف الاّ شاهرأ و لا یرفرف العلم الاّ مرتفعأ متموجأ و الطّیر لم یکن ناطقأ الاّ صادحأ و السّراج لم یکن وهاجأ الاّ متوقدأ اذا کان هجوم الاعداء رجوماً علیک بالبلد الامین و اذا کان جفاء اهل البغضاء موفورأ علیک بالنّداء حتّی تطیر فرحأ و سرورأ اتی لاشتیاق الی رؤیاک نور الله محیاک لا یجوز الصمت و السّکون بعد الجولان فی میدان البیان و لا تسمع قول المجرفون لعمرك أنّه اضغاث احلام و تملق و اوهام أنّک لتعلم سعة بحر حلمی و وسعة قلبی و صبری و قراری و رأفتی و حتوی تمسک بالعروة الوثقی و اطلق العنان فی کلّ میدان و بشر بموهبة ربک العزیز الرحمن انّ ربک لرؤف رحیم بک و یؤیدک و یشدک و یجعلک آیه الرّحمة و کامل النّعمه و کاشف الغمّه و البهآ علیک و علی عباده المخلصین.

الحمد لله ندای یا بهآ الابهی در شرق و غرب بلند است و علم مبین در اروپ و امریک و اقلیم ترک و تاجیک و آسیا و افریک موج میزند و قوه ملکوتیه شلیک میکند چرا ساکتی، چرا صامتی چرا محزوننی چرا مغمومی ما که بندگان آستان دلبر آفاقیم بهجت و سرور ما از علو امرالله است نه بشرب شبانه و صوت چنگ و چغانه و تمایلات و عواطف مستانه، الحمد لله نیر سرور طالع و سراج شادمانی ساطع و صبح حقیقت لائح و یدخلون فی دین الله افواجا حاصل بدرجه ای که مصداق این بیت واقع:

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار- فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست. اليوم در جمیع اقالیم عالم علی الخصوص بعد از حرب صدائی و ندائی جز

صیت امرالله و آوازه ای جز کلمه الله نیست فاستبشر و کن علی سرور موفور و علیک
البهاء الابهی عبدالبهاء عباس. حيفا ۲۰ ذیقعدہ ۱۳۳۹.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامیرزا لطف الله حکیم چنین میفرمایند:
هو الله ای ثابت بریمان خدا را شکر کن که در عهد و میثاق مستقیمی و در امر
جمال ابهی مانند کوه گران، در نهایت ثبوت و رسوخ... عبدالبهاء یک بنده از
بندگان جمال مبارک است شرق و غرب را به حرکت و اهتزاز آورده، ولوله در شهر
نیست جز شکن زلف یار- فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

هو الله ای دوستان راستان صبح است و دلبر امرالله در نهایت صباحت و ملاحه
جلوه به آفاق نمود، و به نور اشراق رواق اطباق را روشن کرده و مانند مه تابان
ایوان کیوان را زینت بخشیده، بشر و شجر و مدر و حجر را به حرکت آورده، نداء
یا بهاء الایهاست که از ملاء اعلی بلند است و ترانه سبوح قدوس رب الملائکه
والروح است که گوشزد هر هوشمند. ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار- فتنه در
آفاق نیست جز خم ابروی دوست...

(مکاتیب، ج ۴، ص ۶۱-۶۲)

و نیز با توجه به تعابیر موجود در بیت فوق حضرت عبدالبهاء در لوح جناب
آقامحمد ابراهیم در خضراء چنین میفرمایند:

هو الله

خضراء

جناب آقامحمد ابراهیم اخوی آقا محمد کریم علیه بهاء الله الابهی
هو الله ای آشفته موی دوست ولوله عالم از شکن زلف یار است و زلزله امم از
قوت ظهور حضرت پروردگار، چون حسن یوسف رحمانی در بازار کنعانی جلوه
کند البته در مصر الهی ولوله افتد و صد هزار پیر فانی و صد هزار زلیخای عصمت

وعفت در عالم وجدانی گرفتار آید این است که حضرت کلیم فرمود: ان هی الّا فتنک و البهء علیک ع.ع.

و تعابیر بیت مورد مطالعه در لوح دیگری از حضرت عبدالبهاء چنین مذکور شده است:

هو الله ای یاران روحانی ربّانی عبدالبهاء چهل و سه سال در سجن عکا مسجون و ایام اخیر چندی در حیف بود، چون غل و زنجیر از گردن عبدالبهاء برداشته شد و بر عنق نامبارک عبدالحمید گذاشته گشت ابواب گشوده شد و راه سفر باز و مهیا گردید لهذا باقلیم ماه کنعانی شتافت تا در این کشور صیت امرالله و آوازه ظهور اسم اعظم بلند گردد و نفحات قدس مشامها معطر نماید حال چندی است در قطر مصر ایامی میگذرانم و امیدم چنان است که یاران الهی نیز در این ایام جوش و خروشی بیش از پیش برآرند و زبان بتبلیغ غافلان بگشایند شوری دیگر برانگیزند و ولوله در شهر اندازند کأس محبّه الله بدست گیرند و پاکوبان و رقص کتان باده بشارت کبری بنوشانند بلبلی که در موسم بهار بر شاخ گل نسراید زاغ است و زغن نه مرغ چمن، بلکه اهل گلخن است نه گلشن. یاران الهی الحمد لله از خمخانه ربّانی سرمستند و با کمال شور و وله از باده الست قدح بدست و می پرست. و همچنین ناس را گوشها باز است تا شهناز و آواز شنود و چشم ها نگران است تا مشاهده مه تابان نماید دلها مشتاق است تا ندای محیی آفاق استماع کند ولی آن راه را دلیل لازم و هادی سبیل واجب، یاران اگر همّتی نمایند و استقامتی بنمایند و زبان بگشایند و محافل را بذکر حقّ بیارایند در اندک زمانی نار محبّه الله در آن کشور چنان شعله زند که جمیع اطراف منور گردد عبدالبهاء چنین امید از احبّا دارد و یقین است که مایوس نخواهد شد و علیکم البهء الابهی ع.ع.

و نیز با استفاده از تعابیر موجود در بیت مورد مطالعه حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا جلال الله مفتون ابن شاه خلیل الله در فاران چنین میفرمایند:

هو الله ای مفتون آن دلبر دلجو اگر تو مفتون آن روی تابانی من مجنون آن موی پریشان رحمانی و گرفتار آن زلف مشکبار دلبر حقیقی، دلها اگر سنگ خارا بود چون مشاهده آن جمال کند صبر و تحمل نتواند مفتون و مجنون گردد و صبر و قرار از دست بدهد پس تا توانی جذبه و شوری افکن تا شکن زلف یار فتنه ای در آفاق افکند و عشاق مشتاق دیدار گردند و بقربانگاه عشق شتابند و دل و جان نثار نمایند و علیک التحية و التناء ع.ع.

و نیز حضرت ولی عزیز امرالله در توفیق منبع مورخ رضوان سنه ۸۹ بدیع / ۱۹۳۲ م چنین میفرمایند:

... سیطره محیطه اش را قلوب صلده صلبه ادراک نماید و بعمق حکمتهای بالغه اش افهام کوته نظران پی نبرد. عقول عقلا از کشف رموزش قاصر و عرفان عرفا از تبیین و تشریح قوه جاذبه دافعه اش عاجز. ناموس اعظمش بافکار بالیه قاصره نفوس سقیمه قیاس نگرده و مبادی سامیه مؤسسات روحانیه اش بعقائد سخیفه و قواعد باطله نفوس سافله واهیه تشبیه و تطبیق نشود. مدنیت سرمدی الآثارش را توانگران نابالغ که بر سائد عز متکند قدر ندانند و سیاست الهیه اش را همج رعاع که در دام هوی گرفتارند نشناسند. کلمات جعلیه که از نفوس بغضیه چون سیل جارف منهمر، اساس این آئین مبین را متزعزع نماید و هیاهو و عربده اهریمنان سست عنصر آوازه جان افزایش را از ارتفاع باز ندارد. ارباح سموم سراج و هاجش را خاموش نکند و اسنادات مبطلین و اراجیف متوهمین حقیقت فائضه نافذه اش را ننگین نگرداند. ارتداد ملحدین و انکار مدبرین در صفوف مجتده مجاهدانش رخنه نماید و دسائس مغلین روح آزادش را از جریان و سریان در شریان امکان ممنوع نسازد، دانشمندان ارض از سرغلبه اش حیرانند و حسودان بی امان از حرارت لهییش نالان و سوزان. دانایان امم بتعلیمات قیمه بهیه اش متوجه و حولش طائف و از انوارش مقتبس.

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار

فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

قل سبروا فی الارض لثرون آثار قدرة ربکم الابهی قد تجلت و علت و استشرق و
امتلات منه الخافقین...

(توفیعات مبارکه، ج ۲، ص ۲۴۰-۲۴۱)

بیت مشهور منقول در آثار عدیده فوق از سعدی شیرازی است و تمام غزلی که
حاوی بیت مزبور میباشد در ذیل "داروی مشتاق چیست..." مندرج گردیده
است.

در باره مندرجات بعضی از الواح مبارکه فوق توضیح چند مطلب مفید به نظر
میآید:

در باره "اقالیم سبعة" که در لوح اعضای محفل روحانی کرمان مذکور شده در
کتاب فرهنگ اصطلاحات نجومی (ص ۵۱-۵۲) چنین آمده است:

اقالیم - Climat (فر)، به معنی ناحیه، کشور. تقسیم زمین، قسمت مسکون آن
(ربع مسکون) که بیشتر روی و نزدیک خط استواء، یا خط اعتدال قرار داشته،
بنام اقلیم یا هفت اقلیم، با اینکه اصل کلمه اقلیم، کلیمای یونانی است یا نام
هفت کشور یا هفت بوم به ایرانیان نسبت داده اند و هر قسمت، یا هر اقلیم را
یکی از سیارات هفتگانه منسوب داشته اند یاین ترتیب:

اقلیم اول: "کشور ارزهی"، از خط استوا تا انتهای آن به کیوان که بلندترین و
دورترین سیارات است.

اقلیم دوم: "کشور سوهی" منسوب است به مشتری (هورمزد)

اقلیم سوم: "کشور فردذ فشو" منسوب است به مریخ (بهرام)

اقلیم چهارم: "کشور ویدذ فشو" منسوب است به خورشید.

اقلیم پنجم: "کشور ارویرشی" منسوب است به زهره (آناهیتا)

اقليم ششم: "کشور" اروج‌رشتی "منسوب است به عطارد (تیر)

اقليم هفتم: "کشور جمین یامنيه" منسوب است به قمر (ماه)

و گفته شده که آیه شریفه "و من الارض مثلهن" سوره اطلاق (آیه ۱۲) اشاره بهمین تقسیم بندی نجومی است. درین تقسیم، ایران‌شهر جزو اقليم پنجم و منسوب به زهره است و نظامی در اشاره باین انتساب گفته است:

زهره بر برج پنجم اقليمش پنج نوبت زنان بتسليمش

(هفت پیکر/ ۲۹۲)

اديب الممالک فراهانی نامهای ایرانی هفت کشور را با تحریف چنین آورده است:

پارسی بشمر نامهای هفت اقليم

که هریک را از اختری درخش بود

چو "ارزه" و "شو" و آنگاه "آدرخش" بود

چهارمین دان "بدرخش" و "بادرخش" بود

توپنجم او "برشت" و ششم "خرشت" شمار

جمیره یامین از هفت مینه بخش بود

(دیوان / ۷۴۱)

یاقوت حموی رومیان را نیز در تقسیم هفت اقليم با ایرانیان شریک میدانند (معجم البلدان ج ۱ ص ۳۲ چاپ بیروت) و (رک: هفت اقليم و هفت کشور) و (التفهیم ص ۱۸۸) و امروز اقليم شناسی یا کلیماتولوژی، بصورت علمی مدون در آمده است.

در همین لوح مبارک مقصود از "قطعات خمسه" قطعات یا قارات پنجگانه روی زمین است که عبارتند از آسیا، افریقا، اروپا، امریکا و استرالیا.

در لوح مصدر به عبارت "ای دوستان ثابتان..." اصطلاح "جیوش لم تروها" مأخوذ از آیه مبارکه قرآنی است که میفرماید:

"ثم انزل الله سكينته على رسوله و على المؤمنين و انزل جنوداً لم تروها..." (سوره توبه، آیه ۲۶). مضمون کلام آن که خداوند جلال و شکوه خود را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود و سپاهی از فرشتگان را که به چشم ظاهر دیده نمی شدند به مدد شما فرستاد.

در همین لوح مبارک عبارت "لهم آذان..." مأخوذ از آیه شماره ۱۷۹ در سوره اعراف (۷) است. عبارت "صم بکم..." نیز آیه شماره ۱۸ در سوره بقره (۲) است.

در همین لوح مبارک عبارت "مالارأت عین..." فقره ای از یکی از احادیث قدسی است که میفرماید: "اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأّت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر" (عوالی اللّغالی، ج ۴، ص ۱۰۱).

برای ملاحظه شرح مطالب در باره "شرق منور نما..." که در لوح جناب قابل مذکور شده به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید.

مقصود از "قوام" که در لوح ثانی جناب ادیب مذکور شده محمدرضاخان قوام الملک شیرازی پسر میرزا علی محمد خان قوام الملک است.

مقصود از "جناب عندلیب" جناب میرزا علی اشرف عندلیب لاهیجانی است که شرح احوال و دیوان اشعار ایشان در سنه ۱۲۶ بدیع در طهران به طبع رسیده است. شرح حال جناب عندلیب به تفصیل در مصابیح هدایت (ج ۷، ص ۱۴۲-۲۲۵) نیز مندرج است.

در لوح جناب ادیب ذکر "مترجم فرانسوی" به میان آمده است که مقصود موسیو نیکلای فرانسوی است. او در سال ۱۸۶۴ م در رشت متولد شد و از جوانی به استخدام وزارت امور خارجه فرانسه درآمد و ایام حیات خویش را در مشاغل سیاسی گذرانید و از جمله بیش از سی سال نمایندگی دولت فرانسه را در شهرهای مختلفه ایران بر عهده داشت و سرانجام در سال ۱۹۳۹ م در فرانسه از این عالم درگذشت. شرحی از احوال و آثار او در کتاب حضرت باب (ص ۷۶-۷۳) مندرج است. مکتوبی که حضرت عبدالبهاء ذکر تحریر آن را به "مترجم فرانسوی" در لوح جناب ادیب فرموده اند به شرح ذیل است:

طهران

بواسطة حضرت ادیب دبستان الهی علیه بهاءالله

آذربایجان

جناب مترجم فرانسوی علیه بهاءالله الابهی.

یار مهربانا از قرار مسموع سفر آذربایجان نمودی تا آذری بجان جاهلان زنی، از این خبر روح و ریحان حاصل گردید که بلکه فراغتی یابی و فرصتی جوئی و به مقدمه ای در ترجمه بیان پردازی، زیرا کتاب بیان در نزد این آوارگان هر حرفش کتابی است. چه که جمیع بشارات بظهور من یُظهِرُهُ اللهُ است و از برای نفسی حجابی نگذاشتند و عذری باقی نماند با وجود این نادانان باقوالی او هن از بیت عنکبوت تشبث نمودند و در یوم موعود از حضرت مقصود محروم گردیدند. ای عزیز ملاحظه فرما که آهنگ کلمه الله شرق و غرب را بحرکت آورده و آوازه صلح اکبر در جهان افتاده و صیت محبت الله در جمیع اقالیم بلند شده عنقریب خاور و باختر مانند دو دلبر دست در آغوش یکدیگر نمایند باز بیخردان از اهل بیان این امر واضح و عیان را گذاشته تازه باوهای افتاده اند که جهان را مسخر نمایند و تأسیس تعصب شدید کنند، بنیان براندازند و جمیع صحائف و کتب بسوزانند ملاحظه فرمائید چنین افکار در این زمان که عصر انوار است ممکن الحصول

است؟ لا والله. طفل رضیع ملتفت این شود تا چه رسد بصاحب فرهنگ و تمیز. مقصود این است که آن جناب مقدمه ای در بدایت کتاب مرقوم فرمائید که بهائیان را مسلک بموجب کتاب اقدس است و روش و سلوک چنین و چنان و کتاب اقدس را ناسخ احکام شدیدۀ بیان دانند، بهائیان صلح اکبر جویند و دوستی و راستی و آشتی و نوع پرستی با جمیع ملل عالم دارند نه نزاعی، نه جدالی، نه اغبراری، نه اجتنابی، نه تفرضی، نه تعصبی بلکه حضرت بهاءالله به عموم جهانیان خطاب فرموده که همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار مقصد این است که شمس حقیقت چنان جلوه ای نماید که عالم مجازا حکمی نماند. ملل عالم بتمامها دوست یکدیگر گردند و در آغوش همدگر آیند تکفیر و تفسیق و تحقیر و تفریر نماند. لهذا نهایت آرزوی بهائیان این است که اگر رنج بینند گنج دهند و اگر درد بینند درمان شوند و اگر زهر بچشند شهد ببخشند و اگر زخم خورند مرهم بنهند. قاتل را مانند بریء معامله نمایند و ظلم جهول را بمثابهٔ مظلوم مجامله کنند خصم لدود را مانند محبّ و دود رفتار نمایند این است مسلک بهائیان، این است روش روحانیان.

ای عزیز، ما را آرزو چنان که جنگ نماند و آهنگ صلح بلند شود نزاع نماند جدال زائل گردد غلّ و بغضا محو شود تعصّب و جفا نابود گردد معانده و معارضه میڈل به تعاون و تعاضد شود اختلاف برافتد، ایتلاف جلوه نماید، با وجود این نادانان را گمان چنان که معاذالله ما سبب فسادیم و مروج عناد و اگر خبر از نسخ احکام شدیدۀ بیان نیابند دیگر معلوم است چه تصور کنند و چه عقیده حاصل نمایند دقت در این مسئله فرمائید و هر نوع سزاوار است مجری دارید و علیک البهاء الابهی.

نیکلا غیر از کتب و مقالاتی که در بارهٔ نهضت بایه نوشته است مترجم کتاب دلائل سبعة و بیان عربی به زبان فرانسوی است که در سالهای ۱۹۰۲ و ۱۹۰۵ م در پاریس به طبع رسیده است. نیکلا کتاب بیان فارسی را نیز در چهار مجلد

به فرانسه ترجمه نموده که در سالهای ۱۹۱۱-۱۹۱۴ در پاریس طبع و انتشار یافته است.

مقصود از جناب صدرالصدور که در لوح جناب ادیب مذکور شده جناب آقاسیداحمد صدرالصدور همدانی است که شرح احوالش در مجلد پنجم کتاب مصابیح هدایت به تفصیل مندرج است.

در لوح جناب مولوی محمد عبدالله آیه "وانزلنا من السماء..." آیه شماره ۱۷ در سوره رعد (۱۳) است. برای مطالعه شرح مطالب در باره "ورنه این زاغان..." به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید.

مقصود از "قادیانیها" پیروان میرزاغلام احمد قادیانی هستند که مؤسس فرقه دینی موسوم به احمدیه است. غلام احمد در قادیان پنجاب متولد شد. حدود پنجاه و پنج سال داشت که ادعای وصول وحی نمود و خود را مسیح و مهدی موعود خواند و در سال ۱۳۲۶ هـ ق / ۱۹۰۸ م از این عالم درگذشت.

در لوح جمعی از احبای اصفهان مقصود از "حضرت خان" به ظن قوی جناب میرزا اسدالله خان وزیر است.

در همین لوح مبارک مقصود از "سلطان الشهداء و محبوب الشهداء" آقامیرزا حسن و آقامیرزا حسین فرزندان آقامیرزا ابراهیم اصفهانی هستند که شرح احوال و خدمات و شهادتشان به تفصیل در کتاب نورین نیرین به طبع رسیده است.

عبارت "و نریکم من افقی الابهی..." که در لوح حاجی ملایوسف بیک نقل شده عبارتی در فقره شماره ۵۳ در کتاب مستطاب اقدس است.

حسین ابن ابن دخیل که لوح خطاب به ایشان نقل شد فرزند میرزا علی اصغر مشهور به ابن دخیل و ایشان فرزند آقاملأحسین دخیل مراغه ای بوده اند. شرح

ارسال شمائل مبارک حضرت ربّ اعلیٰ که در انتهای لوح آقامیرزا حسین به آن اشاره شده به تفصیل در کتاب حضرت نقطهٔ اولی (ص ۳۶۷-۳۷۳) مندرج است.

برای ملاحظهٔ شرح مطالب در بارهٔ "اندر همهٔ عالم..." که در لوح جناب ولی الله ورفقا نقل شده به ذیل "واندر همهٔ عالم..." مراجعه فرمائید.

عبارت "یدخلون فی دین الله افواجا" که در لوح حضرت فروغی مذکور شده در سورهٔ نصر (۱۱۰) در قرآن مجید است.

عبارت "سبوح قدوس..." که در لوح منقول از مکاتیب جلد چهارم مذکور شده از احادیث اسلامی است و به کرات در ادعیهٔ عدیده نقل شده است. از جمله به بحارالانوار (ج ۸۷، ص ۳۵۷) مراجعه فرمائید.

عبارت "ان هی الا فتنتک" که در انتهای لوح آقامحمدابراهیم نقل شده فقره ای از آیهٔ شمارهٔ ۱۵۵ در سورهٔ اعراف (۷) است.

وهم موسی با همه نور و هنر شد از آن محجوب توبی پر مپیر

جمال قدم بیت فوق را در رساله هفت وادی (آثار، جلد ۳، ص ۱۰۸) نقل فرموده اند.

بیت مزبور از مولوی است و در دفتر اول مثنوی (بیت ۲۳۷) مندرج است.

مآخذ اشعار فارسی
در آثار بهائی



حرف

— ه —

هان که امروز اول سه روزه است
روز فیروز است نه فیروزه است

ن ک به ذیل: "من سر هر ماه..."

هان مشو و نومید بس امیدهاست که پس از ظلمت بسی خورشیدهاست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا عبدالواحد کاتب زاده بشرویه ای چنین میفرمایند:

ای ثابت برپیمان نامه شما رسید فصیح بود و بلیغ و مندرجاتش دلیل بر ثبوت شدید. مرقوم نموده بودی که از فضل و عنایت جمال قدم میالم و از قصور و فتور خویش مینالم، نه لسان تبلیغ بلیغی و نه قوه خدمت در آستان ربّ جلیل. ولی عبدالبهاء را امید چنین که موفق بر جمیع گردی، هان مشو نومید بس امیدهاست - که پس از ظلمت بسی خورشیدهاست. آن آرزوی دل و جان تو منتهی آمال مفرین است، درمان دردمندان است و سرمایه سرور و حبور عاشقان. جدّ بزرگوار این جام سرشار را بکمال شادمانی نوشید و بنهایت آرزوی مخلصین رسید و به ابوی از قبیل عبدالبهاء نهایت مهربانی و تعلق قلبی برسان و بگو هر چند بتن ناتوانی ولی الحمد لله بجان و دل توانا در سبیل ربّ مجید. موی سیاه سپید شد و دید ضعف شدید یافت چه موهبتی اعظم از این که در آستان مقدّس قامت خمیده گردد و قوت و جوانی بضعف ناتوانی مبدل شود. بجناب اخوی آقامیرزا عنایت الله و اخوی میرزا رحمت الله از قبیل من عواطف قلبیه و احساسات روحانیه و انجذابات وجدانیه ابلاغ دارید و بامه الله همشیره حبیبه سلطان و امه الله همشیره نورجهان و امه الله همشیره فخر جهان و امه الله همشیره ضیائیه سلطان و امه الله همشیره فاطمه سلطان از قبیل عبدالبهاء تحیت ابدع ابهی برسانید. از الطاف جمال مبارک مستدعیم که این ورقات بانجذابات وجدانیه موفق گردند آیات هدی شوند

و سبب شور و وله اماء رحمن گردند اشعار آیدار مانند ماء زلال بود الفاظ لثالی
منظومه، معانی جواهر منثوره، آرزوی قلب عبدالبهاء است که قصائد و محامدی
در مدح و ستایش جمال قدم انشاء و انشاد نمائید. و علیک البهاء الابهی. ۲۴
رمضان ۳۸ حیفا.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید موسی چنین میفرمایند:

هو الله

ای ثابت بر پیمان هین مشو نومید بس امیدهاست که پس از ظلمت بسی
خورشیده‌هاست. جناب آقا میرزا حیدر علی اسکویی در نهایت عجز و نیاز بملکوت
راز تصریح و ابتهال نمود و از برای شما غفران بی پایان یعنی چشمه ایوب آسا هذا
مغفسل بارد و شراب خواست تا در نهایت صحت و عافیت و سلامت مبعوث
شوی و در ظلّ لواء معقود محشور گردی. عبدالبهاء نیز لسان بشفاعت گشود و
بعثه حضرت احدیت مراجعت کرد و طلب فضل و جود از ملیک وجود خواست
یقین است که پرتو شمس حقیقت ظلام دیجور را زائل نماید و امواج بحر عنایت
انسان را طیب و طاهر کند. پس باید با عزمی ثابت و ثبوتی محکم بتلافی مافات
پرداخت تا مانند آیت هدی بدرخشی و بالطف جمال ابهی حیاتی تازه یابی و
باشتعال نار محبت الله حرارتی جدیده پیدا کنی. نجل جلیل را از قبل من تحیت
ابدع ابهی ابلاغ دارید ع ع.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح Sirdar Umbrassingh Shergil در بوداپست

چنین میفرمایند:

ای سردار سپاه روحانی نامه ای که بجناب میرزا احمد مرقوم نموده بودی رسید،
نامه مگو نافه مشکبار بود زیرا رایحه طیبه محبت الله از مضامین آن استشمام
میگشت ایامی که در بوداپست بودم همدم و همنشین بودی آن انس و محبت
فراموش نگردد و امیدم چنان است که در آینده نتایج آن الفت عظیم گردد. زیرا در
نهایت یگانگی و خلوص بود و همواره بذکر شمس حقیقت مشغول بودیم. از

غفلت ناس و کوری و کوری و کوری خلق اظهار شکوه و نومیدی فرمودی، هین مشو نومید بس امیدهاست- که پس از ظلمت بسی خورشیدهاست. هرکاری در بدایت مشکل است ولی چون اساس گذاشته گشت سهولت بنیان بلند شود. حال شما ثبات و استقامت کنید و بنشر انوار حقیقت مشغول شوید. یقین بدان که ملائکه ملکوت نصرت نماید و تأیید انوار لاهوت پی در پی بدرخشد. به حرم محترم تحیت و مهربانی برسان و علیک البهاء الابهی.

حضرت عبدالبهاء مصرع اول بیت فوق را در لوحی دیگر نیز نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل "مرغ زیرک چون..." مندرج میباشد.

بیت مزبور از مولوی است که میفرماید:

انبیا گفتند نومیدی بد است

فضل و رحمت‌های باری بیحد است

از چنین مُحسن نشاید ناامید

دست در فتراک این رحمت زنید

ای بسا کارا که اول صعب گشت

بعد از آن بگشاده شد سختی گذشت

بعد نومیدی بسی اومیده‌هاست

از پس ظلمت بسی خورشیدهاست

(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۲۲-۲۹۲۵)

در لوح جناب آقاسید موسی عبارت "هذا مغتسل " فقره ای از آیه شماره ۴۲ در سوره ص (۳۸) در قرآن مجید است که میفرماید:

"ارکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب". این آیه خطاب به حضرت ایوب است که خداوند به او چنین خطاب فرمود که پای بر زمین زن و چون چشمه آبی

پدید آید در آن آب سرد شستشو کن و از آن بیاشام تا از درد و رنج خود رهائی یابی.

مقصود از جناب میرزا عبدالواحد کاتب زاده به ظن قوی ابن جناب آقاملا محمدحسن بشرویه ای است که در سن صدسالگی در سنه ۱۳۴۶ هـ ق در بشرویه صعود نمود و از قلم اعلی به لقب کاتب ملقب بوده است. شرحی از احوال او در تاریخ امری خراسان اثر آقامیرزا حسن فزادی مندرج است.

هر تار زگیسویت صد دل به کمند آورد دل بر سر دل ریزد چون زلف برافشانی

حضرت عبدالبهاء در شرح احوال جناب درویش صدق علی چنین میفرمایند:
 و از جمله مهاجرین و مجاورین و مسجونین جناب آقا صدق علی درویش و آزاد از
 بیگانه و خویش بود در سلک عرفا بود. و از جمله ادبا. ایامی در کسوت فقر بسر
 میبرد و از ساغر طریقت باده سلوک می آشامید ولی چون مانند متصوفین دیگر
 اوقات خویش را صرف حشیش اغیر نمینمود بلکه خود را از اوهام صوفیه، ترکیه و
 نضفیه میکرد وجوای حق بود و گویای حق و پویا در سبیل حق طبع شعری در
 نهایت سلاست داشت و قصائدی در محامد مظلوم آفاق مینگاشت از جمله
 قصائد قصیده ایست که در حبس قشله گفته است شاه بیت آن قصیده اینست:
 هر تار زگیسویت صد دل بکمند آورد

دل بر سر دل ریزد چون زلف برافشانی...

(تذکره الوفا، ص ۶۳-۶۴)

بیت چنانچه تصریح فرموده اند از جناب درویش صدق علی است و شرح حال
 ایشان در تذکره الوفاء مندرج است. برای ملاحظه شرحی درباره جناب درویش
 صدق علی و مطالعه بعضی از اشعار ایشان به مجله عندهلیب (سال ۱۹، شماره
 ۷۵، ص ۴۶-۴۹) مراجعه فرمائید.

هرچ در دل داری از مکر و رموز پیش ما رسواست و پیدا همچو روز

ن ک به ذیل: "آنچه در دل...".

هرچه آن دلبر کند شیرین بود

حضرت عبدالبهاء مصرع فوق را در لوح جناب سیاح افندی نقل فرموده اند و تمام آن لوح در ذیل "گر بگویم ز اشتیاق..." مندرج شده است.

مصرعی که نقل شده در امثال و حکم دهخدا (ج ۴، ص ۱۹۱۶) به این صورت آمده است:

هرچه آن خسرو کند شیرین بود. نظیر: هر عیب که سلطان بیسندد هنر است

مصرع منقول در لوح حضرت عبدالبهاء ناظر به مطلع غزل مولوی است که چنین میفرماید:

چون درخت تین که جمله تین کند	هرچه آن خسرو کند شیرین کند
همچو شیر و شهدشان کایین کند	هرکجا خطبه بخواند بر دو ضد
مرده جان یابد چو او تلقین کند	با دم او میرود عین الحیات
چونک بنده پروری آیین کند	مرغ جانها با قفسها بریـرند
کیست کو اندر دو عالم این کند	عالمی بخشد بهر بنده جدا
قعر چه را ص در علین کند	گر بقعر چاه نام او بری
از شکر گر قسم من تعیین کند	من بر آنم که شکر ریزی کنم
کفر او را جمله نور دین کند	کافری گر لاف عشق او زند
تا که جمله خار را سرین کند	خار عالم در ره عاشق نهاد
از سعادت بیضا زریـن کند	تو نمیدانی که هرکه مرغ اوست
کی نهان ماند چو شه آمین کند	بس کنم زین پس نهان گویم دعا

(کلیات شمس، ص ۳۳۴)

هرچه از وی شاد گردی در جهان از فراق او بیندیش آن زمان

حضرت بهاء الله در لوح جناب میرزا علی رضا چنین میفرمایند:

هو حبيب واقعی را بذکر قصیر و اخلاص کثیر اظهار میدارد معلوم است که هرچه اظهار اخلاص شود و ایضاً اختصاص گردد زیاده از ذکر و بیان است و منزه از وصف و تبیان. ولی هرچه عرض شود کما هو بنغی لثانه در آن ساحت عالی لایق نخواهد بود لهذا باین چند فقره کفایت میشود و در مقام محبت و شأن مودت شاهد این دوسه فرد است:

هرچه از وی شاد گردی در جهان از فراق او بیندیش آن زمان
زانچه گشتی شاد بس کس شاد شد آخر از وی جست و همچون باد شد
از تو هم بجهت تو دل بروی منه پیش از آن کو بجهت از وی تو بجهت

پس بنا بر آن نیران ارض اخلاص را بماء انزلناه من السماء تسکین داده و آسوده کرده حتی ما یشاء الله و کیف یرید و دیگر عرض میشود اشارتی در ضمن روایت رفته بود که سببی بجهت ملاقات شود بلی کذلک اکون فیه لمشتاقون. ولکن سوف یأتی انشاء الله میقاتنا من لدی الله و یوم رجعنا الی الله حتی یحشر المؤمنین و کذلک نوصل الیک و اذاً نلاقیکم فی تلقاء سلطان العلی و التکبیر علی احبباء المخلصین و جناب میرزا حبیب الله را تکبیر میرسانیم. جناب هاء مقصود را بکمال اخلاص و تمام شوق و اختصاص مشتاقم و تکبیر میرسانم ان هو الا حبیباً للمشتاقین و انیساً للساتلین والله علی ما اقول محیط مبین.

ابیات از مثنوی ملای رومی است که در دفتر سوم آن کتاب شریف چنین میفرماید:

هرچه از وی شاد گردی در جهان	از فراق او بیندیش آن زمان
ز آنچه گشتی شاد، بس کس شاد شد	آخر از وی جست و همچون باد شد
از تو هم بجهد تو دل بروی من	پیش از آن کاو بجهد از وی تو بجه

(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۷-۳۶۹۹)

عبارت "انزلناه من السماء" فخره ای از آیه قرآنی در سوره یونس (۱۰) آیه ۲۴ است.

هرچه باداباد

حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز پروفیسور ادوارد براون عَزَّ صَدُور یافته چنین میفرمایند:

هو الله

حضرت ادوارد برون محترم

هو الله ای یار دیرین مهربان خوشا آیامی که بزم انس آراستیم و در نهایت محبت و الفت گفتگو نمودیم هنوز آن حلاوت ملاقات در مذاق است و امیدوارم که در وقت مرهون باز آن ساغر سرشار بدور آرید و صهبای الفت نشئه روحانی بخشد و لیس ذلک علی الله بعزیز. اما در این ایام بیگانگان در جستجویند و در هر گوشه و کنار در گفتگو اگر شخص شهری مانند آن عزیز وارد بر آوارگان گردد توهماتی نمایند و به افسانه ها پردازند و مفتریاتی به خاطر آرند و حال آن که شما میدانید که این آوارگان را مقصدی جز الفت دوستان نه و فکر و خیالی بغیر از مقصد روحانیان نیست اگر الفتی شود محض محبت است و اگر گفتگوئی گردد مراد مؤانست است بسیاسیات قطعاً علاقه ای نداریم و جز ترتیل آیات بینات ذکری ننمائیم لهذا ملاقات را بوقت دیگر مرهون کنند و با وجود این شدت اشتیاق مجبور بر آن نمایند که بگوئیم اختیار با شماست و هرچه بادا باد. الحمد لله این چشمه صاف است و عمق این بحر ماء شفاف اگر چنانچه توهمی کنند عاقبت حقیقت جلوه نماید و معلوم و واضح شود چنانکه ایرانیان عزیز در بدایت توهمی مینمودند بعد تحقق یافت که اوهام محض است و این آوارگان را مقصدی جز روحانیت کبری نیست و در فکر آنیم که بلکه بفیض ابدی الهی قلوب انسانی مرآت تجلیات ربّانی شود و مرکز سوحات رحمانی. امیدواریم که دیگران نیز به حقیقت پی برند نفوسی که

اهل صلح و صلاحند و بجهت عموم آرزوی فلاح و نجاح دارند سزاوار پرخاش و حدت سلاح نیستند مقصد چنین است و منظور نورمبین با کسی نزاع نداریم و با نفسی جدال نخواهیم بساط الفت گستریم و طریق محبت و سلام عام جوئیم و از برای کلّ حیات جاودان آرزو نمائیم. الحمدلله تعالیم حضرت بهاء در ایران این موهبت عظمی را تأسیس نمود و در میان احزاب فرس این حزب الهی بشنون روحانی تخصیص یافت و کلّ یر این نیت صادقه آگاهی یافتند و گواهی دهند و امیدواریم بلکه بیگانگی از عالم انسانی به کلی برخیزد و یگانگی و پاکی و آزادگی ظاهر و آشکار گردد. چندی پیش نامه ای بآن یار مهربان نگاشتم و حسب حالی داشتم گویا نرسیده که جواب نیامد مختصر این است و حقیقت حال چنین که چون آن دوست عزیز دید و شنید و از جام لبریز خطاب حضرت بهاء الله جرعه ذوق عنایت چشید و سرمست و مورد این منقبت عظمی شد و در میان مؤلفین اروپ باین موهبت تخصیص یافت این قضیه در نزد حزب الهی بسیار عظیم تلقی شد چه که مورد حصر و تخصیص است لهذا هریک آرزو نمائیم که بآن یار دیرین همواره گفتگو کنیم و راه محبت پوئیم و راز دل بگوئیم و روی دلجوی تو جوئیم و علیک التحية والثناء ع.ع.

و نیز در اثر دیگری از حضرت عبدالبهاء چنین مذکور است:

هو ای بنده مستقیم جمال قدیم انطون حدّاد با یک امه از اماء الرحمن وارد بیروت خواهند شد به انطون افندی بگوئید که نهایت حکمت لازم است زیرا جاسوسهای حکومت در سرّ سرّ بسیار مواظب، لهذا باید که در حیفا در اوتل پروسیانی در محله پروسیانی وارد گردند و بعنوان سیاحت عکا صبحی بیابند که عصر مراجعت کنند جز باین نوع مخالف حکمت است این نوع نیز از کثرت محبت قلبیه، هرچه بادا باد است.ع.ع.

و نیز ن ک به لوح دیگر حضرت عبدالبهاء در ذیل: "ما که دادیم دل...".

اصطلاح "هرچه باداباد" که در آثار فوق مذکور شده شاید ناظر به بیت موجود در مطلع غزل حافظ باشد که میفرماید:

شراب و عیش نهن چيست کار بی بنیاد زديم بر صف رندان و هرچه بادا باد
گره زد دل بگشا و ز سپهر یاد مکن که فکر هیچ مهندس چنین گره نگشاد
ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد...
(دیوان حافظ، ص ۶۹)

و نیز حافظ شیرازی در مطلع غزلی دیگر چنین میفرماید:

دوش آگهی زیار سفر کرده داد باد من نیز دل به باد دهم هرچه باد باد
(دیوان حافظ، ص ۷۰)

اصطلاح "هرچه باداباد" البته در آثار شعرای دیگر نیز به وفور آمده است.

ذیلاً منتخباتی از این آثار را به نقل از کتاب فرهنگ نامه شعری (ج ۳، ص ۲۶۱۴-۲۶۱۵) مندرج می سازد:

هرچه باداباد آنچه باید بشود می شود.

باد و ابراست این جهان فسوس

باده پیش آر هرچه باداباد

(رودکی پیشاهنگان شعر، ۲۹)

پای در نه به به بسی فریاد

بر خرد خوان که هرچه باداباد

(سنائی، حدیقه الحقیقه، ۴۴۲)

جهان خوش است و چمن خرم است و بلبل شاد

بیار باده گلرنگ هرچه باداباد

(عبید زاکانی، کلیات، ۴۰)

بر باد دلم گفتم که بادا بادا

با یار بگو که هرچه بادا بادا

(سلمان ساوجی، دیوان، ۶۲۵)

هرچه بادا باد تنها میروم این راه را

نکبت پیراهنم از کاروان رنجیده ام

(سلیم، دیوان، ۳۵۲)

هرچه بینی جز هوی آن دین بود در دل نگار هرچه یابی جز خدا آن بت بود در هم شکن

حضرت بهاءالله در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

قد اتى الوعد و الموعد يقول يا ايها المذكور لدى العرش...

یا ابن ابهر قل لنبیلى الاکبر و فاضل یومى الانور لعمرالله جبل منع الهی ایادی قویة آن نفوس را بسته و زنجیر حکم محکم ربانی ایشان را از تعرض باز داشته، در سحرگاهان نسایم رحمت رحمانی بر بقیة آن اجساد مرور نمود و از هزیزش اصفا شد آنچه که لوح و قلم گریست و از برای بعضی از آن مظلومها امی نه تا بگرید و نوحه نماید، لذا امّ البیان نوحه نمود و امّ البرهان گریست. آیا نفوس ظالمه الی حین متنبه نشده اند، بگوای قوم به عدل و انصاف تمسک جوئید و به ذیل دین الهی تشبث نمائید. دین نوری است مبین و حصنی است متین از برای حفظ و حراست اهل عالم، نعم ما قبل من قبل: هرچه بینی جز هوی آن دین بود در دل نگار- هرچه یابی جز خدا آن بت بود در هم شکن....

و جناب حاج محمدطاهر المامیری در خاطرات خود (خاطرات المامیری، ص

۹۲) چنین مرقوم داشته اند:

روزی با جناب نبیل اعظم مشرف بودیم. جمال مبارک روی صندلی جالس بودند و ما هر دو در حضور مبارک ایستاده بودیم. در این بین به حقیر فرمودند یک شعر برایت میخوانم، و این شعر از حکیم سنائی است.

هرچه بینی جز خدا آن بت بود بر هم شکن

هرچه بینی جز هوی آن دین بود در دل نگار

یا برو همچون زنان رنگی و بوئی پیش کن

یا درآی و همچو مردان گوی در میدان فکن

ابیات فوق به نقل از صدر قصیده سنائی غزنوی به شرح ذیل است:

برگ بی برگی نداری، لاف درویشی — زن

رخ چو عیاران نداری، جان چو نامردان مکن

یا برو همچون زنان، رنگی و بوئی پیش گیر

یا چو مردان اندرآی و گوی در میدان فکن

هرچه بینی جز هوا آن دین بود برجان نشان

هرچه یابی جز خدا آن بت بود در هم شکن

چون دل و جان زیر پایت نطع شد پائی بکوب

چون دو کون اندر دو دست جمع شد دستی بزَن

سر برآر از گلشن تحقیق تا در کوی دین

کشتگان زنده بینی انجمن در انجمن — ن

در یکی صف کشتگان بینی بتیغی چون حسین

در دگر صف خستگان بینی بزهری چون حسن

درد دین خود بوالعجب در دیست کاندل روی چو شمع

چون شوی بیمار بهتر گ — ردی از گردن زدن...

(دیوان سنائی، ص ۴۸۴-۴۸۵)

هرچه مردم میکند بوزینه هم
آن کند کز مرد بیند دم بدم

ن ک به ذیل: "آنچه مردم میکند..."

هرچه میخواهد دل تنگت بگو

حضرت عبدالبهاء در لوح "جناب ورقاء حدیقه عرفان" چنین میفرماید:

ای ورقاء حدیقه وفا و ای حمامه ابکه ثنا... در این کور اعظم بنص صریح و بیان واضح و لائح من دون تفسیر و تأویل در کتاب اقدس که ناسخ جمیع کتب و احکامش، ناسخ احکام جمیع الواح که مطابق نباشد بیان شافی کافی بیان شده و در کتاب عهد و میثاق الهی باثر قلم اعلیٰ اخذ عهد از من فی الوجود گرفته شده و کتاب عهد نامیده شده و در جمیع الواح و مناجات تشبث به عهد و میثاق الهی را اعظم وسیله موهبت شمرده تا کلّ بعظمت عهد و پیمان الهی پی برند. حال بعضی ملتفت قوت این عهد و پیمانند و بر صراط مستقیم ثابت و راسخ، و بعضی چنان که باید و شاید ملتفت نیستند احبای خلص جمال مبارک باید ناس را بیدار نمایند، چون این حصن حصین متین و محفوظ و مصون ماند شما اندوه ننمایند، جمیع امور فروع است بکمال سهولت بدو کلمه درست میشود مطمئن باش و امیدوار باش و ثابت و راسخ باش و البهائ علیک و علی احباءالله ع.

اما در خصوص استذنان ذکر امور، هرچه میخواهد دل تنگت بگو این سمع مستعدّ استماع.

حضرت عبدالبهاء مصرع فوق را در لوح جناب شریعتمدار نیز نقل فرموده اند و آن لوح در مآخذ اشعار (ج ۱، ص ۱۱۵) مندرج گردیده است. مصرع مزبور به صورت "آنچه میخواهد دل... نیز در تعدادی از آثار مبارکه نقل شده و مجموعه ای از آن آثار در ذیل "آنچه میخواهد دل..." به طبع رسیده است. مصرع مزبور از مولوی است که در مثنوی (دفتر دوم، بیت ۱۷۸۴) چنین میفرماید:

هیچ آدابی و ترتیبی مجو هرچه میخواهد دل تنگت بگو

هرچه هست از قامت ناسازی بی اندام ماست

ن ک به ذیل: "این همه از قامت...".

هردم از این باغ بری میرسد تازه تر از تازه تری میرسد

بیت فوق در صدر یکی از توقیعات صادره از طرف حضرت ولیّ عزیز امرالله خطاب به جناب میر علی خان آذری نقل گردیده و توقیع مزبور به تاریخ ۲۶ دسامبر ۱۹۲۷ میلادی مورّخ است. بیت مزبور از نظامی گنجوی است که در مقاله پانزدهم مخزن الاسرار چنین می فرماید:

هردم از این باغ بری میرسد نغز تر از نغز تری میرسد

(کلیات نظامی، ج ۱، ص ۷۲)

هرکجا باشد شه ما را بساط هست صحرا اگر بود سمّ الخياط

حضرت بهاء الله بیت فوق را در یکی از الواح مبارکه نقل فرموده اند و لوح مزبور در ذیل "هرکجا تو بامنی..." مندرج است. با توجه به مضامین مصرع ثانی در بیت فوق حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

بواسطه جناب آقا محمد حسن بلورفروش

شیراز

جناب خِیاط علیه بهاء الله الابهی

هو الله ای خِیاط حضرت مسیح میفرماید دخول الجمل فی سمّ الخياط اسهل من دخول الغنّی فی ملکوت الله، ملاحظه نما قوه امر الهی را که چگونه سمّ الخياط را دشت و صحرا نمود و فقرا و اغنیا فوجاً بعد فوج داخل شدند، این است اثر قدرت او که جمل جلیل را از روزنه سوزن بگذراند و هر امر مستحیل سهل و آسان گردد الحمد لله بر قامت خود خلعتی دوختی که برازنده حریر کارخانه ائیر است و عليك التّحيّة والتّناء ع.

بیت مزبور از مولوی است و در مثنوی (دفتر سوم، بیت ۳۸۱۰) مندرج است. توضیح مندرج در شرح جامع (ج ۳، ص ۹۷۷) در باره این بیت چنین است که "سلطان ما (معشوق ما) هر جا که بساط خود را گسترده باشد، آنجا مکانی وسیع و پهناور است، اگرچه به اندازه سوراخ سوزنی باشد".

در شرح وقایع روز ۱۵ شعبان ۱۳۳۰ هـ ق مطابق ۲۹ جولای ۱۹۱۲ م جناب میرزای محمود زرقانی در بدایع الآثار (ج ۱، ص ۱۷۱-۱۷۲) چنین مرقوم داشته اند:

... نطق مبارک و سؤال و جواب در مسائل روحانیّه و مادیّه و مطالب مهمّه مخصوص مسائل اقتصادی و دفع توهمات اشتراکیّه بود، جمعیت بی نهایت مشعوف و خورسند بودند و هر روزی در محفل فضل و عطا شوری برتر و طلب و شوقی بیشتر داشتند در کوهستان و بیلاق گمان نمیرفت چنین بساط پرانساطی در نشر نفعات الله برپا شود و اینهمه بصیرت قدرت و جذابیت طلعت میثاق بود. هرکجا باشد شه ما را بساط - هست جنت گر بود سم الخياط ...

هرکجا بینی تو خون بر خاکها پی بری باشد یقین از چشم ما

حضرت بهاء الله در لوحی که در جواب نامه شیخ عبدالرحمن کرکوکلی عزّ نزول یافته چنین میفرمایند:

... ای برادر من ملاحظه نما که چه اسباب فراهم میآید و چه امور باکره از دنیای فانیه میزاید، این بنده که عزلت گزیده بودم و در غار خاموشی خزیده ام حال باید که شهرة آفاق شوم و بایران از ظلم آورمان شکایت نمایم لن یصیبنا الا ما كتب الله لنا علیه توکلنا و علی الله فلیتوکل المؤمنون. یک نفر برای مرافقت و موافقت اختیار نموده بودم که از اخبار بود و از ابرار حکایت میکرد باین قسم از دست رفت که میدانی نعم ما قال الشاعر:

هرکجا بینی تو خون بر خاکها
پی بری باشد یقین از چشم ما
اذا اقول انا لله و انا الیه راجعون.

(رحیق مختوم، ج ۱، ص ۴۱۳)

بیت منقول از مولوی است که میفرماید:

هرکجا یابی تو خون بر خاکها
پی بری باشد یقین از چشم ما

(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۰۷)

هرکجا تو با منی من خوشدلم گر بود در قعر گوری منزلم

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه چنین میفرماید:

هو الاظهر الابهی روحی و نفسی لک الفدا ورقة مبارکه که مطرز بذکر محبوب بود
سبب جمعیت این قلب پریشان و علت انهدام احزان گشت اسکندر اول از زیر
قدرت و قوت سدی استوار نمود تا اهل بغی و طغی بر اهل هدی و تقوی تعدی
نمایند و آن مسدود سدود بوده چنانچه در کتاب الهی مذکور، از خدا میطلبیم که
اسکندری را که فاتح این سدود و حصون شود و دوستان را از زندان نجات بخشد
ولکن فرمودند که دو زندان است یکی زندان ظاهر و یکی زندان باطن حبس ظاهر
اگر من غیر جرم و عصبان واقع شود محبوب بوده بلکه آن حبس وطن عاشقان
است و مقرّ مقربان،

هرکجا تو با منی من خوشدلم
هرکجا باشد شه ما را بساط

گر بود در قعر گوری منزلم
هست صحرا گر بود سم الخیاط

گلخن بذکر دوست گلشن حقیقی است و گلشن بغیر دوست گلخن واقعی، با تو
گلخن گلشن است ای جان فرا- بی تو گلشن گلخن است ای دلربا. هر مکروهی در
سیل محبوب شهد فائق بوده و خواهد بود ولیکن زندانی که در عرف الهی این
اسم بر او صادق است زندان نفس و هوی بوده. از خدا قدرت و قوتی میطلبیم تا
باعانتش از این زندان مظلّم صیلم بدرآئیم و بفضای بافزای عدل و تقوی وارد
شویم حزن آن زندان ایّامی معدود و بلایای این زندان غیر معدود و محدود نسل
الله بان بفتح علی و جوهرکم ابواب الخیرات و انه ولیّ الحسنات انتهى.

ای محبوب من آنی از ذکر شما غافل نبوده و نیستم، جمیع دوستان در جمیع
لیالی و ایام از حقّ جلّ و عزّ سائل و آملند که بقاء آن محبوب جان فائز شوند لیس
هذا علی الله بعزیز. الروح والعزّ والقدس والبهاء علیک وعلی اهلہ.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح "حضرت مسجون جناب آقا محمدحسین" چنین
میفرمایند:

هو الله ای اسیر زندان، ملاحظه فرما که به فضل یزدان و تأیید رحمن در چه
ایوانی قرار یافتی که آرزوی کوکب بهرام و کیوان است این نه زندان است ایوان
آسمان است - این نه دهلیز است بلکه گلشن مشکبیز است زیرا به سبب ایقان و
ایمان و محبت و معرفت حضرت رحمن به آن چاه و زندان افتادی، چه خوش
گفته: هرکجا تو با منی من خوشدلتم - و بود در قعر چاهی منزلتم. شبهه مدار که
حقّ یار و یاور و همنشین جانپرور تو است. شکر کن خدا را و علیک التحیة و الثناء
ع.ع.

ابیات منقول در الواح فوق در ضمن حکایتی در دفتر سوم مثنوی مولوی آمده
که متن آن به نقل از مثنوی طبع جعفری به شرح ذیل است:

گفت معشوقی بعاشق کای فتی	تو بغربت دیده ای بس شهرها
پس کدامین شهر از آنها خوشتر است؟	گفت آن شهری که در وی دلبر است
هرکجا باشد شه ما را بساط	هست صحرا اگر بود سم الخیاط
هرکجا یوسف رخی باشد چو ماه	جنت است آن گرچه باشد قعر چاه
با تو دوزخ جنت است ای جان فزا	با تو زندان گلشن است ای دلریا
شد جهنم با تو رضوان نعیم	بی تو شد ریحان و گل نار جحیم
هرکجا تو با منی من خوش دلتم	و بود در قعر گوری منزلتم
خوشتر از هر دو جهان آنجا بود	که مرا با تو سر و سودا بود

(مثنوی طبع جعفری، ج ۸، ص ۵۲۷)

و نیز ن ک به ذیل: "هرکجا باشد...".

اشاره جمال قدم به قصه اسکندر و ساختن سد که آن را در "کتاب الهی مذکور" دانسته اند راجع به آیات شماره ۹۴-۹۷ در سوره کهف در قرآن است که چون مردم از آزار و اذیت یاجوج و ماجوج به اسکندر شکایت نمودند او فرمان به ساختن سدی محکم داد تا مردم را از شر یاجوج و ماجوج محفوظ دارد.

در لوح حضرت عبدالبهاء دو اصطلاح نجومی "بهرام و کیوان" آمده است. در باره این دو واژه در فرهنگ اصطلاحات نجومی (ص ۶۴۹) چنین مذکور است:

کیوان و بهرام: بعلم نحس بودن (در نجوم احکامی) در شعر نیز همراهی دارند، بلندی یکی و منسوب بودن دیگری را به جنگ یادآور شده اند:
 پست با قدر تو قدر کیوان کند با تیغ تو تیغ بهرام

انوری/ ۱۵۲

هرکجا میزری و پا سر خاک مهلی مه دراز میشوم و در خاک گل و پل مکتم

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب محمدنسی خرم آبادی چنین میفرمایند:
 ... در خاطر دارم که در عراق روزی بحضور نیر آفاق شخصی از گره‌های بروجرد
 حاضر و آن شخص بظاهر عامی صرف بود چون جمال قدم و اسم اعظم کمال
 اظهار عنایت فرمودند رویش باز شد و بکمال اشتعال و توجه مخاطباً لوجه اضاء
 به ملکوت السموات و الارض این ابیات را در نهایت شور و وله و شوق و شعف
 عرض نمود و چند شعر گری خواند از آن جمله این بیت بود: هرکجا میزری و پا سر
 خاک مهلی - مه دراز میشوم و در خاک گل و پل مکتم - مه دلم خو میشوه تا زلف
 تو قنیل مکته. باری جمال مبارک آنقدر تبسم فرمودند و اظهار عنایت کردند که
 حدّ و وصف ندارد...

(مکاتیب، ج ۸، ص ۱۳۰-۱۳۱)

گوینده بیت بر حقیر معلوم نیست.

هرکجا هست خدایا سلامت دارش

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی ملاحسین و جناب حاجی محمدعلی ابن حسین لاری در جلد چنین میفرمایند:

ای پدر و پسر بزرگوار مهربان نامه شما رسید و از قرائتش نهایت بهجت حاصل شد زیرا دلالت مینمود که مشام از نافه اسرار مشکبار است عبدالبهاء سفری بارویا نمود و مدتی در آنجا با هرگروهی همدم و همراز گشت و از عظمت امر الهی در مجامع عمومی صحبت داشت بسمع قبول استماع مینمودند. پاریس که مرکز طبیعیون و مادویون است و مانند یخ در نهایت سردی بود حرارتی حاصل نمود و بحرکت آمد. حال امرالله در پاریس رو به نشو و نماست عجیب تر این که نفوسی که اقبال نموده اند اکثر کهنه طبیعی بودند ولی بنفحات الهی منجذب گشتند حال عزم سفر امریک دارم تا بعون و عنایت جمال مبارک و صون و حمایت حضرتش بلکه در آن صفحات ترتیل آیات باهرات گردد و سبب حیات ایران و ایرانیان شود زیرا آیات غیر باهره و حجج غیر بالغه یعنی مجتهدین مهمل ایران را ویران کردند و بکلی از انظار انداختند حال بلکه بتأیید بهاء تأسیس عزت قدیمه در ممالک فرنگ و امریک از برای ایران و ایرانیان گردد و لیس ذلک علی الله بعزیز. ولی فتوحات بهائیان فتوحات معنویه است و این هزار مرتبه از فتوحات ظاهریه اعظم تر زیرا این فتح بمعنیت است بمعرفت است، صرف عنایت است و آن فتح جسمانی به تیر است به شمشیر است به تدبیر است و تحقیر است. این فتح روح میبخشد زنده مینماید و آن فتح بنیان براندازد و نفوس را بچاه هلاکت اندازد. این فتح ابدی است و آن فتح موقت، زیرا در قرآن میفرماید و تلک الایام نداولها بین الناس. چه بسیار شد که غالب مغلوب گردید و چه بسیار که مغلوب غالب شد در

زمان فردریک اوّل آلمان فرانسه را مسخر کرد. در زمان ناپلئون برکشور آلمان غالب و مظفر شد. در زمان کیلیوم دوباره آلمان فرانسه را مغلوب و مقهور نمود. مقصود این است که فتوحات جسمانی را اعتمادی نیست ولی فتوحات حضرت مسیح الی الآن باقی و برقرار و فتوحات حضرت رسول مانند اساس متین محکم و استوار، هذا هو الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال. حضرت آصف را اگر تشریف دارند تحیت برسانید و بگوئید که آصفی لازم مدتی است که از ایشان نامه ای نرسیده مگر کارت ویزیتی که به حاجی میرزا حسن مرقوم نموده بودند، هرکجا هست خدایا به سلامت دارش. و علیکما البهاء الابهی ع.ع.

جمال قدم در لوحی که از لسان خادم الله به اعزاز جناب سمندر عزّ نزول یافته به مضمون مصرع فوق چنین اشاره فرموده اند:
... این که در باره محبوب مکرم حضرت نبیل قائن علیه بهاء الله الابهی مرقوم داشتید، هرکجا هستند خدا یارش باد...

(آیات بیّنات، ص ۲۷۸)

مصرع مورد بحث در غزل حافظ است با این مطلع:

فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش

گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش

که میفرماید:

آن سفر کرده که صد قافله دل همزه اوست

هرکجا هست خدایا بسلامت دارش

(دیوان حافظ، ص ۱۸۸)

عبارت "تلك الايام..." فقره ای از آیه شماره ۱۴۰ در سوره آل عمران (۳) است که میفرماید:

"ان یمسسکم قرح فقد مسّ القوم قرح مثله و تلک الایام نداولها بین الناس و لیعلم الله الذین آمنوا و یتخذ منکم شهداء والله لا یحب الظالمین". مضمون کلام الهی آن که اگر در جنگ احد بشما آسیبی رسید در جنگ بدر نیز به دشمنان شما آسیب سخت وارد آمد. همانطور که آنان مقاومت کردند شما نیز مقاومت کنید. روزگار را به اطوار مختلف در بین خلق میگردانیم تا مقام اهل ایمان به امتحان معلوم شود و مؤمنانی که ثابت بر دین الهی هستند گواه دیگران میشوند و خداوند ستمکاران را دوست ندارد.

هرکجا یابی تو خون بر خاکها
پی بری باشد یقین از چشم ما

ن ک به ذیل: "هرکجا بینی...".

هرکس به زبانی صفت حمد تو گوید بلبل به غزلخوانی و مطرب به ترانه

این بیت را جمال قدم در لوح مصدر به عبارت "نقطهٔ حمد و جوهر حمد" نقل فرموده اند. برای مطالعهٔ تمام این لوح ن ک به ذیل: "آنچه میخواهد دل تنگت بگو".

بیت مذکور از خیالی است، ن ک به ذیل: "ای تیر غمت را...".

هرکسی پنج روزه نوبت اوست

میرزا محمود زرقانی در بدایع الآثار (ج ۲، ص ۱۱۰) از بیانات شفاهیه حضرت
عبدالبهاء چنین آورده است که فرمودند:

هرچند استقلال ایران را بباد دادند ولی ایران روز بروز رو بترقی است تا امید نباید
بود زیرا هرکسی پنج روزه نوبت اوست، هیچ چیز بر یک منوال نماند در هر
صورت مستقبل ایران بسیار خوب است.

مصراع از حافظ است که میفرماید:

دور مجنون گذشت و نوبت ماست هرکسی پنج روز نوبت اوست

(دیوان حافظ، ص ۴۰)

هرکه ارزان میخرد ارزان دهد گوهری طفلی بقرصی نان دهد

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

... الیوم در هر اقلیمی اگر شخصی ایرانی را تعریف و توصیف خواهند گویند این شخص از وطن بهاءالله است. فوراً عزیز و محترم گردد اقلای ایرانیان باید قدر این را بدانند. از انظار جهانیان افتاده بودند و از امم متوحشه شمرده میشدند، حال چنین عزت پایدار یافتند و چنین تاجی از گوهر شاهوار بر سر نهادند، نعم ما قال الشاعر:

هرکه ارزان میخرد ارزان دهد گوهری طفلی بقرصی نان دهد

حقّ عیان چون مهر رخشان آمده حیف کاندر شهر کوران آمده

شمس حقیقت اگر در سائر اقالیم اشراق نموده بود تا بحال اشعه اش جهانگیر گشته بود زیرا اهل آن اقلیم قدر این فضل عظیم را میدانستند ولو مؤمن نبودند مسرور بودند...

(مکاتیب، ج ۳، ص ۳۴۹)

بیت اول منقول در لوح فوق از مولوی است که در مثنوی چنین میفرماید:

هرکه او ارزان خرد ارزان دهد گوهری طفلی به قرصی نان دهد

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۵۶)

مصراع ثانی بیت فوق در آثار دیگر حضرت عبدالبهاء نیز نقل شده و آن آثار در ذیل "گوهری طفلی..." مندرج گردیده است.

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت "حقّ عیان چون..." به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید.

هرکه خواهی گویا و هرکه خواهی گو برو

میرزامحمود زرقانی در ذیل وقایع روز نهم ذیقعدہ ۱۳۳۰ هـ ق مطابق بیستم اکتبر ۱۹۱۲ م در کتاب بدایع الآثار چنین آورده است:

... و از جمله مطالبی که سبب عبرت اهل دانش و ذلت و حقارت ابن نقض یعنی شعاع بی نور شد این بود که با آنکه در آن حدود مشغول بدکان داری و عیاشی بود و منصرف از ذکر الهی چون آوازه جهانگیر میثاق شهره در شهر انداخت او هم ذکر حضرت بهاءالله و نسبت عنصری را بر زبان رانده در حُفره خویش بخیال جنبشی افتاد دوبرتبه روزنامه نویسی را تطمیع نمود مقاله ای شبهه انگیز نوشت و نسبت جسمانی را عنوان وراثت مقام صالحین کرد، ولی سلطان پیمان به بی اعتنائی گذراندند و آن گونه امور را لایق ذکر نشمردند و هیچ اهمیّت ندادند بلکه چون آن روز شخصی روزنامه نویس سؤال از نسبت ظاهری او نمود فرمودند یک کلمه بتو میگویم و این تا آخر کافی است و بیش از این نه تو سؤال کن و نه من جواب میدهم. و آن کلمه بیان حضرت مسیح است که عرض کردند برادران شما بدیدن شما آمده اند فرمودند اینها برادران من نیستند بلکه برادران و کسان من شمائید ابدأ به نسبت عنصری آنها حضرت مسیح اهمیّت ندادند با وجود این منزل من چنین است که هرکه خواهی گویا و هرکه خواهی گو برو انتهی.

روزنامه نویس مذکور هم این بیان مبارک را بعینه در روزنامه درج نمود و نشر داد لهذا ابن نقض که لاف آن زده بود که نفسی در ساحت سلطان میثاق زند و اظهار هوس نماید از آن بعد صدائی از او بگوش نرسید خواست در نظر بیخبران عدم خویش را نمایش وجودی دهد اما نشد...

(بدایع الآثار، ج ۱، ص ۳۲۱-۳۲۲)

حافظ شیرازی در غزلی که با این مطلع آغاز میشود، "زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست..." چنین میگوید:

هرکه خواهد گویا و هرچه خواهد گویگو

کبر و ناز و حاجب و دربان بدین درگاه نیست

(دیوان حافظ، ص ۵۰)

مضمون بیت حافظ را داور قاجار (مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۵۰) نیز چنین به نظم آورده است:

هرچه میخواهی بگو و هرچه میخواهی بکن

دوست میدارم تو را اگر دشمن جانم شوی

برای ملاحظه شرح احوال و اقدامات "شعاع" ابن محمد علی ناقص اکبر به قاموس توفیق صد و هشت (ص ۱۵۱-۱۵۲) مراجعه فرمائید.

هرکه در این بزم مقرب تراست جام بلا بیشترش میدهند

حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

اگر نظربه حالت این بنده حقّ گردد در سبیل الهی قعر چاه اوج ماه است زندان ایوان است، در ماندگی آزادگی است اسیری امیری است. ذلک ما نبغی، هرکه در این بزم مقرب است - جام بلا بیشترش میدهند. این است که میفرماید احسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یأتکم مثل الدین کانوا من قبلکم اصابتهم البأساء و الضراء. ایام عمر بسرآید و عزت و راحت نیاید ولی اگر ایام در سبیل خداوند علام به محن و آلام بگذرد نتیجه بخشد ثمر حاصل گردد....

(منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۱۵۶)

حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

... سرمستان جام بلا در سبیل الهی یاران ربّانی اوقات خویش را در مصائب و بلایای ناگهانی گذرانند، تحمل زحمات نامتناهی نمایند و پرنشسته و سرور از نتایج ناکامی شوند، تجارت رابحه ببینند، موهبت کامله جویند، از زندان بایوان شتابند و جان به جانان رسانند، مقبول درگاه کبریا گردند فدائیان جمال ابهی شوند قربانی دشت بلا خواهند و به جهان بالا شتابند، پس باید در هر نفسی هزار شکرانه نمود که ید عنایت چنین جامی بدور آورد و به چنین مدامی سرشار کرد و چنین آرزویی حاصل شد و چنین کامی به دست آمد، فنعلم ما قال:

هرکه در این بزم مقرب تراست جام بلا بیشترش میدهند...

(نی ریز مشگبیز، ص ۱۷۸-۱۷۹)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامیرزا علی خان مهاجر در اصفهان چنین میفرمایند:

هو الله ای بی سروسامان من فی الحقیقه در سبیل الهی هر جام بلائی نوشیدی
و هر ضرر و جفائی دیدی و به هر مصیبتی مبتلا گشتی دیگر آنچه تفصیل دهم بیش
از این نخواهد شد. بر خوان نعمت باید هر طعامی موجود باشد تا مکمل گردد.
حال بر سفره بلایا و محن از هر مائده ای تناول فرمودی هر چند این از جهتی سبب
اسف و احزان است ولی از جهت دیگر شایان حمد و شکران، زیرا دلیل تقرب
بدرگاه کبریاست، فنعنما قال الشاعر: هرکه در این بزم مقرب تراست - جام بلا
بیشترش میدهند. انشاء الله عبدالبهاء نیز از این موهبت کبری نصیبی دارد و قسمتی
برد تا شریک و سهیم تو گردد و لیس ذلک علی الله بعزیز. علی العجالة سفر طهران
بهرتر است در آنجا آسوده تری و شاید مشغولیتی نیز حصول یابد تا ایامی در ظل
عنایت بگذرانی مطمئن باش که مواهب عظیمه مقدر است و عنایات جسمه
محقق، باید نظر به عواقب نمود تا کام دل و جان در دو جهان حصول پذیرد و
علیک البهاء الابهی ع.ع.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب استاد غلامرضای ارسنجانی چنین میفرمایند:

هو الله ای مؤمن ممتحن الحمد لله که آهنگ ملاء اعلی به گوش هوش رسید بیدار
شدی، شنوا گردیدی، بینا شدی از این مصائب و بلایا که در سبیل جمال ابهی به
آن گرفتار شدی دلیل بر تقرب درگاه کبریاست چنانچه شاعر ماهر گفته است:
هرکه در این بزم مقرب تراست جام بلا بیشترش میدهند
شکر کن خدا را که زهر را مانند شهد نوشیدی طوبی لک من هذا الفضل العظیم.
هروقت ممکن شد که به رفاهیت و راحت عزم کعبه مقصود نمائی ماذونی و
علیک البهاء الابهی عبدالبهاء عباس.

(مجموعه مکاتیب، شماره ۵۲، ص ۱۲۳)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

شیراز، آباده، همت آباد

جناب درویش توانگر علیه بهاء الله الابهی

ای ثابت بریمان نامه شما که بتاريخ نهم رمضان بود رسید فی الحقیقه در سبیل الهی به مشکلات چندی گرفتار شدید ولی ضرر ندارد این دلیل قرینت درگاه و مقربتی بارگاه الهی است چنانچه شاعر گفته:

هرکه در این بزم مقربتر است جام بلا بیشترش میدهند.

قدری در مصائب و بلاها و محن و رزایای عبدالبهاء فکر کن هر تلخی شیرین گردد و هر سستی شهید و شکر شود و آئی اشکرالله علی هذه المصائب و البلايا، بلايا مگو عطایاست، رزایا مگو شأن اهل وفاست، والا در این بیسه دنیا گاو و میش در جستجوی گیاه و حشیشند و در نهایت راحت و خوشی در این چراگاه میچرند ولی چه ثمری و اثری، مردان میدان آنانند که هزار بار گران بردارند تا گوئی از این میدان بریایند، عبودیتی باستان نمایند و خدمتی براستان فرمایند علم توحید برافرازند و بابدع الحان و انغام آهنگ خوشی بنوازند. از برای ضجیع مرحوم ذبیح از درگاه احدیت طلب غفران و نهایت فضل و احسان استدعا شد.

در خصوص آلام چهاربند مرقوم نموده بودید امید از فضل حق چنان است که به شفای الهی زائل گردد روغن ماهی و آب گرم معدنی نیز بسیار نافع است.

حال که مسئله احشام ترکان چنان شد به ایل جلیل بختیار سفر نمائید آنان بزبان آشناترند. حضرت حاجی علی خان فی الحقیقه شایان تحسینند و مستحق الطاف نور مبین و یقین است که آن خاندان بالاخص صبیئه محترمه مشمول الطاف بی پایان گردند به جناب آقاחסین خان خادم مشرق الادکار نهایت محبت و مهربانی ابلاغ دار و علیک و علیه البهاء الابهی.

و نیز در لوحی دیگر حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند:

هو الابهی

جناب میرزا ابراهیم و میرزا علی کلیمی علیهما بهاء الله الابهی

هوالبهی ای ابراهیم آتش نمرود گلشن موجود گشت و ظلم شخص عنود عدل ربّ و دود شد پس از بلا یاء و محن وارده محمود مشو، زیرا عاقبت محسود خواهی شد و محمود خواهی گشت. ای علی علو انسان در جانفشانی است و سمو شخص انسانی در فدائی و قربانی، هرکه در این بزم مقرب تر است - جام بلا بیشترش میدهند. ملاحظه کن که عبدالبهاء چقدر بلا دارد و بنده درگاهش چگونه مستغرق بحر ابتلا پس از اذیت بیگانگان آشنای حقّ شو و از زحمت جاهلان رحمت عاقلان گرد ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح آقامیرزا مؤمن و ضلع او چنین میفرمایند:

هوالمعزی و معطی التسلی لعباده الفائزین و امائه الفائزات...

یا زهر الزهراء ضلع اخ ابن ابهر زبان بشکرانه ربّ قدیم بگشا که بعنایت عظمی فائزی، یا فخرالدین از فضل و موهبت حضرت پروردگار امیدواریم که تاج و افسر محبت الله را چنان بر سر نهی که از جواهر باهره آن اکلیل عالم روشن گردد. یا ذوی قرابه ابن ابهر اگر آن مسجون امروز در زندان است لکن اگر بدیده حقیقت و بصیرت ملاحظه شود این زندان بهتر از قصر و ایوان است چه که قعر چاه در سبیل الله بلندتر از اوج ماه است. عنقریب قدر و منزلت بلای سبیل حقّ را کلّ ادراک خواهند نمود.

هرکه در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش میدهند

روح الوجود لبلاء الاحباء فداء ع.

گوینده بیت بر حقیر معلوم نیست اما آن را در کتب ادبی و مذهبی آورده اند. از جمله به ضرب المثلهای مشهور ایران (ص ۴۸۷) و امثال و حکم دهخدا (ج ۴، ص ۱۹۵۷) مراجعه فرمائید.

ملاً احمد نراقی در معراج السعاده (ص ۲۶۶) چنین آورده است:

... سلیمان بن داود با وجود سلطنت و پادشاهی اطعمه لذیذ را بمردم میداد و خود به نان جو معاش میکرد و باین جهت بود که خدا دنیا را از سید آخرالزمان دور کرد بحدی که روزها را بگرسنگی بگذرانید و در شدت گرسنگی سنگ بر شکم مبارک می بست و باین جهت بود که خدا خیل محنت و بلا را متوجه انبیاء و اولیاء و سایر ارباب ولا گردانید.

هرکه در این بزم مقرب تراست جام بلا بیشترش میدهند
 همه اینها از راه محبت و مهربانی با ایشانست تا اینکه در آخرت بنهایت مراتب قرب و سعادت فایز گردند...

و نیز در ذیل "درد" در فرهنگ اصطلاحات عرفانی (ص ۳۸۲) چنین آمده است:

درد - بلا و مصیبتی که از دوری از حق ناشی شود و خذلان محض است. اگر از جهت قرب به حق باشد، موجب تطهیر از معاصی است.
 هرکه در این بزم مقرب تراست جام بلا بیشترش میدهند
 هرکه بود طالب دیدار دوست آب دم نیشترش میدهند...

هرکه را سرّ خدا آموختند چشم بگشودند و لب بردوختند

حضرت عبدالبهاء در لوح امة الله كورا هلن دیتمارس Cora Helen Ditmars چنین میفرمایند:

ای امة الله - نامه مفصل شما رسید بخدا تضرع و دعا نموده بودی که ترا حفظ از لرزش نماید و حیات باطنی یابی، لب بدوزی و تأیید شدید یابی، در لسان فارسی میگوید: هرکه را سرّ خدا آموختند- چشم بگشودند و لب بردوختند. از خدا خواهم که از لغزش قدم محفوظ و مصون مانی و در موارد امتحان ثابت و برقرار باشی، باری باید در نهایت ثبوت و رسوخ باشی و بغایت خضوع و خشوع در بین اماء رحمن قائم گردی، همیشه ساکت باشی و اگر چنانچه لب بگشویی بهدایت نفوس مستعدّه پردازی که بشریعة الهیه داخل شوند و از فیوضات نامتناهی بهره و نصیب گیرند.

بیت منقول در مثنوی ملای رومی به این صورت آمده است:

هرکه را اسرار کار آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

(مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۴۰)

هرگز ننویسد او جوابم بنویسم اگر هزار کاغذ

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب استاد عبدالغنی خیاط چنین میفرمایند:

هو الله ای ثابت بریمان مکاتیب شما ملاحظه گردید و بر آه و فغان اطلاع حاصل شد از عدم استمرار مکاتبه شکوه فرموده اید که دلیل بر عدم رضا و التفات است، نیست چنین نهایت عنایت در حقّ شما بوده و هست محرمی نه محروم نزدیکی نه دور، معتکف محفلی نه مهجور. من از تو راضیم زیرا الحمد لله مستقیم در امر الهی و ثابت در دین الله، اما کثرت مشغولیت و مهام امور و عوارض جسمانی مانع و حائل مکاتبه مستمره با هریک از احبای الهی است والا این عبد در هر یومی نامه ای بتو نگارم و بیان مراتب محبت و انس روحانی نمایم. ملاحظه نما که الیوم در جمیع نقاط عالم احبای الهی عَلم افراخته اند این یک قلم باید بمخابره با کلّ پردازد و جواب هریک را بدهد غوامض و مسائل را حلّ نماید چقدر مشکل است بلکه محال و ممتنع تأیید جمال قدم است که این قلم را چنین قوت رقمی عنایت فرموده که از عهده برآمده، باری در محبره و صندوقه خویش تفتیش فرما و ملاحظه کن که چند نامه از عبدالبهاء موجود آنوقت قیاس بفرما، اگر محلّ گله باشد من حرفی ندارم باری همیشه مورد عنایت بوده و خواهی بود مطمئن باش، شیخ حافظ در دیوان خویش گفته:

هرگز ننویسد او جوابم بنویسم اگر هزار کاغذ

و باز شکوه نکرده ولی حقّ با تو است تشنه حقیقی سیراب نگردهد حرباء از فیض انوار قناعت ننماید ولی محزون نیز نباید باشی زیرا این چشمه اگر محیط عظیم شود کفایت نکند.

در خصوص سفر مرقوم نموده بودید به ایران بسیار خوب ، سبب خدمت امر میگردد ولی مکث در اسلامبول بهیچوجه جائز نه بلکه باید به کمال سرعت عبور نمائی و علیک البهاء ع.ع.

از جمله غزلیاتی که در دیوان حافظ طبع بروخیم به طبع رسیده و از غزلیات منسوب به حافظ محسوب شده غزل کوتاه ذیل است که حاوی بیت منقول میباشد.

بنویس دلا بیار کاغذ	بفرست بآن نگار کاغذ
ای باد صبا ببر باشوخ	از عاشق ببقرار کاغذ
هرگز ننویسد او جوابم	بنویسم اگر هزار کاغذ
تا نام تو نقش شد برو ماند	بر صفحه روزگار کاغذ
بنویس ز روی مهریانی	بر حافظ دلفگار کاغذ

(دیوان حافظ ، طبع بروخیم ، ص ۲۵۳)

هر لحظه بشکل دگری آن بت عیار برآمد رو کرد و نهان شد

در اثری که در مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء (شماره ۸۸، ص ۳۵) به طبع رسیده چنین مسطور است:

... اگر اشراق آفتاب عهد که مرادف با وجود است و امروز مصطلح از وجود نزد اهل بهاء آفتاب عهد است بر لفظ عدم و نقض و نفی نمیشد هرگز به قیص هستی عارض موجود نبود فتعالی عن ذلک علواً کبیراً. امروز جمیع اشیاء به آفتاب عهد الهی روشن، یعنی جمیع معهودات از فیض عهد ابهی معهود گردید. این است اصطلاح اهل بهاء در این عهد جدید که مطابق است با بیان حکمای الهی که فرموده اند، جمیع موجودات از فیض وجود حقّ موجود گردیده، قوالب و مجالی و مظاهر و الفاظ مختلف و گوناگون، ولکن معانی و حقائق و شراب و ریح و سلسبیل و می و باده واحد، هر لحظه بشکل دگری آن بت عیار برآمد - رو کرد نهان شد. سخن را روی با صاحب‌دلان است ای الذین یعلمون...

برای ملاحظه شرحی در باره اثر فوق و نیز مطالعه مطالب مربوط به "سخن را روی..." به ذیل آن مصرع مراجعه فرمائید.

حضرت عبدالبهاء در بیانات خود نیز فقره ای از شعر مورد مطالعه را نقل فرموده اند و آن بیانات در بدایع الآثار (جلد ۱، صفحه ۲۳) مندرج است.

اما شعر "هر لحظه بشکل..." مطلع مستزادی است که به نام مولوی شهرت یافته است. این مستزاد را از جمله نیکلسن در کتاب اسلام و تصوف (ص ۱۳۸-۱۳۶) بنام جلال الدین رومی نقل نموده که چند بیت اول آن چنین است:

هر لحظه بشکلی بت عیار برآمد	دل برد و نهان شد
هر دم بلباس دگر آن یار برآمد	گه پیر و جوان شد
گاهی بدل طینت صلصال فرورفت	غواص معانی
گاهی ز تک که گل فخار برآمد	زان پس بجان شد
منسوخ چه باشد چه تناسخ بحقیقت	آندلیب — رزبا
شمشیر شد و از کف کرار برآمد	فتان زمان شد
میگشت دمی چند برین روی زمین او	از بهر تفرج
عیسی شد و برگتبد دوار برآمد	تسیح کنان شد
گه نوح شد و کرد جهانی بدعا غرق	خود رفت بکشتی
گه گشت خلیل و زد دل نار برآمد	آتش گل از آن شد
یوسف شد از مصر فرستاد قمیصی	روشن کن عالم
از دیده یعقوب چو انوار برآمد	تا دید عیان شد...

(اسلام و تصوف، ص ۱۳۶)

استاد جلال الدین همائی در مقدمه ای که بر دیوان غزلیات شمس تبریزی مرقوم نموده اند (ص ۱۰۱-۱۰۲) ابیات فوق را از "گوینده رومی تخلص" دانسته و انتساب آن را به جلال الدین محمد مولوی مردود شمرده اند. توضیحات محمدرضا شفیعی کدکنی نیز در پاورقی صفحه ۲۲۹ کتاب تصوف اسلامی مشعر بر آن است که هرچند مستزاد فوق به نام مولوی شهرت یافته ولی این شعر از او نیست.

چند بیت از مستزاد فوق در شرح گلشن راز (ص ۲۶۳) نیز به صورت ذیل نقل گردیده است:

هر لحظه به شکل آن بت عیار برآمد
هر دم به لباس دگر آن یار برآمد
القصه همو بود که می آمد و میرفت
تا عاقبت آن شکل عرب وار برآمد
این نیست تناسخ سخن وحدت صرف است
کافر شود آن کس که به انکار برآمد

ابیات فوق از مولوی است و در غزلیات شمس (ص ۲۴۷) به این صورت آمده است:

آن سرخ قبائی که چومه پار برآمد
امسال درین خرقه زَنار برآمد
آن ترک که آن سال بیغماش بدیدی
اینست که امسال عرب وار برآمد
آن یار همانست اگر جامه بدل کرد
آن جامه بدل کرد و دگر بار برآمد
آن باده همانست اگر شیشه دگر شد
بنگر که چه خوش بر سر خماری برآمد
آن شمع بصورت بمثل مشعله ای شد
وین مشعله زین روزن اسرار برآمد
آن نیست تناسخ سخن وحدت صرفست
کز جوشش آن قلزم زخار برآمد
رومی بنهان گشت چو دوران حبش دید
امروز در این لشکر جرار برآمد

گر شمس فروشد بغروب او نه فنا شد
از برج دگر آن شه انوار برآمد
شمس الحق تبریز رسیده است بگوئید
کز چرخ ضیا آن مه انوار برآمد

هزار جهد بکردم که سر عشق بپوشم نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم

حضرت عبدالبهاء در شرح احوال جناب آقامحمد قاضی نبیل اکبر چنین میفرمایند:

...حضرت نبیل اکبر در این عزت و احترام ایام میگذرانند ولی شعله محبت الله نگذاشت که کتمان حقیقت نماید، جوش و خروش پوش از کار برداشت چنان برافروخت که پرده ستر و حجاب بسوخت.
هزار جهد بکردم که سر عشق بپوشم

نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم
ولی خطه قائن روشن کرد و جمعی را تبلیغ نمود و چون باین اسم شهر آفاق گشت
علمای حسود بنفاق و شقاق برخواستند و سعایت بطهران نمودند...
(تذکره الوفاء، ص ۸)

بیت فوق در مطلع غزل سعدی است که میفرماید:

هزار جهد بکردم که سر عشق بپوشم
نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم
بهوش بودم از اول که دل بکس نسپارم
شمایل تو بدیدم نه صبر ماند و نه هوشم
حکایتی زدهانت بگوش و جان من آمد
دگر نصیحت مردم حکایتست بگوشم
مگر تو روی بپوشی و فتنه باز نشانی
که من قرار ندارم که دیده از تو بپوشم

من رمیده دل آن به که در سماع نیایم
 که گریبای درآیم بدر برند بسدوشم
 بیا بصلح من امروز در کنار من امشب
 که دیده خواب نکردست ز انتظار تو دوشم
 مرا بهیچ بدادی و من هنوز برآتم
 که از وجود تو موئی بعالمی نفروشم
 بزخم خورده حکایت کنم زدست جراحی
 که تندرست ملامت کند چو من بخروشم
 مرا مگوی که سعدی طریق عشق رهاکن
 سخن چه فایده گفتن چو پند می نیوشم
 براه بادیه رفتن به از نشستن باطل
 وگره را در نیایم بقدر وسع بکوشم
 (کلیات سعدی، ص ۶۴۱)

هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنانچه در آئینه تصویر ماست

در توقیعی که از طرف هیکل مبارک حضرت ولیّ امرالله خطاب به جناب حاجی محمد سمنانی خوروش عزّ صدور یافته چنین مذکور است:

هوالله تعالیٰ حبیب محترم عریضه مشروح برآه و این که شرح حال آن یار دیرین بود بمطالعه همایون غصن دوحه فیض ربّ العالمین فدیت جماله المین رسید و صدر مجرد اصفیٰ بینهایت متأثر و غمگین گردید، فرمودند: قلّ کلّ من عندالله.

هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنانچه در آئینه تصویر ماست در عالم وجود از برای انسان بصیر عرش اعلائی بهتر از مقام عبودیت عظمیٰ نه و سدرهٔ انتهائی اقوم و ارفع از رفیت صرفهٔ درگهٔ کبریا نیست. ما کلّ بندگان آن آستانیم و پاسبان آن درگاه فضل و احسان. جز این هر فکری اوهام است و هر تصویری اضغاث احلام...

(مائدهٔ آسمانی، ج ۳، ص ۷)

بیت منقول از انوری ابیوردی است که در یکی از قصاید خود چنین میگوید:

اگر معول حال جهانیان نه قضاست

چرا مجاری احوال برخلاف رضاست

بلی قضاست بهر نیک و بد عنانکش خلق

بدان دلیل که تدبیرهای جمله خطاست

هزار نقش برآرد زمانه و نبود

یکی چنانکه در آئینه تصویر ماست

کسی ز چون و چرا دم همی نیارد زد

که نقش بند حوادث و رای چون و چراست
 اگر چه نقش همه امهات می بندند
 درین سرای که کون و فساد و نشو و نماست
 تفاوتی که در این نقشها همی بینی
 زخامه ایست که در دست جنبش آباست
 بدست ما چو ازین حلّ و عقد چیزی نیست
 بعیش ناخوش و خوش گرضاً دهیم سزاست
 که زیر گنبد خضرا چنان توان بودن
 که اقتضای فضاهاى گنبد خضراست
 چو در ولایت طبعیم ازو گریزی نیست
 که بر طباع و موالید والسی والاست
 کسی چه داند کین گوژیشت میانگ
 چگونه مولع آزارم مردم داناست
 نه هیچ عقل بر اشکال دور او واقف
 نه هیچ دیده بر اسرار حکم او بیناست...

(دیوان انوری، ج ۱، ص ۴۱)

اوحدالدین محمد ابن محمد انوری از شعرای بنام قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) است. او در ایبورد زاده شد و در طوس به تحصیل علوم ادبی و فلسفی و ریاضی پرداخت و چون قصیده ای در مدح سلطان سنجر سلجوقی سرود به دربار او راه یافت و به اشتهار رسید. انوری چندی در مرو و نیشابور بسر برد و سپس در بلخ زندگی کرد و سرانجام در حدود سال ۵۸۵ هـ ق / ۱۱۸۹ م در آن مدینه راه به جهان دیگر یافت. انوری از قصیده سرایان بنام ایران است. او که در عصر شعرای نامداری نظیر خاقانی و نظامی میزیست در انشاء قصاید کم نظیر از شعرای زمان خویش پیشی گرفت و این به سبب روانی کلام، انسجام سخن،

قدرت طبع و دقت در معانی و تعبیر شعری او است. اشعار انوری از نظر شیوایی و احتوای بر معانی تازه و تشبیهات و استعارات بدیع از لطافت و طراوتی سرشار برخوردار است.

دیوان اشعار انوری از جمله به همت محمدتقی مدرس رضوی در سالهای ۱۳۳۷-۱۳۴۰ هـ ش در طهران در دو جلد انتشار یافته و مقدمه جلد دوم دیوان او حاوی شرح حال مفصل شاعر است. شرح احوال و آثار انوری در تاریخ ادبیات (ج ۲، ص ۶۵۶-۶۸۱) به تفصیل درج شده و در مجلد دوم دائرة المعارف تشیع و دائرة المعارف ایرانیکا نیز (بزبان انگلیسی) به طبع رسیده است.

عبارت "قل کلّ من عند الله" که در توفیق فوق مذکور شده فقره ای از آیه شماره ۷۸ در سوره نساء (۴) در قرآن مجید است.

هست از روی بقای ذات او نیست گشته وصف او در وصف هو

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

هو الله تعالی شأنه حمد خدا را که صحرای بافضای فصاحت را طی فرموده اید، و ارتقاء بسموات بلاغت جسته اید و در صبح ایقان از صهبای بیان نوشیده اید، و بمراتب بلند تبیان که آخر مقام لسان است فائز گشته اید و لثالی کلام را از صدف امکان بتمامه ظاهر فرموده اید. گویا بر جوامع کلم و کلمه نامّه کما هی آگاهی حاصل کرده اید هینئاً لک ثم هینئاً لک. بلی از تقدیر و تدبیر ربّانی ظهورات فعل در عالم وجود بظهور میآید و لکن تدبیر و تقدیر علت تقصیر نمیشود تا بحثی وارد آید و یا نقصی راه یابد، اگر باین لطیفه آگاه شوید بجمع مقامات عالم قدر که عالم جبر و اختیار حرفی از اوست اطلاع خواهید یافت. قواعد و رسوم از شئونات عالم خلق است و عالم امر از جمیع این حدود منزّه و میرا پس باید قدم را از ملک عدم برداشت و بملک قدم گذاشت تا علم هستی در سماه نبستی برافرازیم و معنی کلّ شیء هالک الا وجهه را ادراک نمائیم و از وطن ترابی بگذریم و بوطن اصلی الهی که انا لله و انا الیه راجعون حاکی از اوست راجع گردیم. ای حبيب من سالکان را بعد از ارتقای بسموات معانی سه مقام حاصل یعنی شمس مجلّی باین سه رتبه در مرایای موجودات اشراق و تجلّی میفرماید اگر چه بعضی مراتب تعینات را پنج میدانند و حضرات خمس نام نهاده اند اگر تفصیل دهم کتابی کفایت نکند و از عهده بر نیاید چنانچه عارف صمدانی و واقف اسرار الهی امام ربّانی رشحی از این مراتب در تجدید عالم قلب ذکر فرموده اند و البتّه بنظر شریف عالی رسیده که رتبه آخر این سه مقام سفر من الله الی الله است، در این مقام و رتبه

وجود از خود فانی و بحق باقی است کلّ من الله بوده و الی الله خواهد بود و قلّ کلّ من عند الله بر این مطلب شاهد کافی و دلیل وافی چنانچه عارف رومی میگوید:

هست از روی بقای ذات او نیست گشته وصف او در وصف هو
این مقام البتّه قاعده ندارد و رسوم نجوید یعنی جمیع فعل او عدل صرفست اگر چه بظاهر بنظر ظلم آید و علم بحث است اگرچه در صورت بجهل جلوه نماید این مقام احتیاج بیان ندارد ظاهر و هویدا است انشاءالله از خمر بیمثال حضرت لایزال مشروب شویم و باشراقات جمال طلعت ذوالجلال مرزوق گردیم تا در مصر بقا درآئیم و بشرف لقا فائز شویم تا همه معانی را بی حجاب و نقاب ادراک نمائیم، والسلام.

(حدیقه عرفان، ص ۱۰۷-۱۰۹)

بیت عارف رومی در مثنوی است که میفرماید:

گفت قایل در جهان درویش نیست
ور بود درویش آن درویش نیست
هست از روی بقای ذات او
نیست گشته وصف او در وصف هو
چون زبانه شمع پیش آفتاب
نیست باشد هست باشد در حساب
هست باشد ذات او تا تو اگر
بر نهی پنبه بسوزد ز آن شرر
نیست باشد روشنی ندهد ترا
کرده باشد آفتاب او را فنا

(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۶۹-۳۶۷۳)

در باره بیت مورد مطالعه در شرح جامع (ج ۳، ص ۹۳۶) چنین مسطور است:

هست، از روی بقای ذاتِ او نیست گشته وصف او در وصف هو مرجع ضمیر "او" در هر دو مصراع "درویش" است. معنی بیت: وقتی که میگوئیم "درویش" وجود دارد و برای او بقا و موجودیتی قائل میشویم از این جهت است که وجود مادی و بشری او را در نظر گرفته ایم و قطعاً او در کسوت بشری ظاهر شده است. اما وقتی میگوئیم درویش وجود ندارد و برای او بقا و موجودیتی قائل نمیشویم از این جهت است که او تمام اوصاف و آثار مَنی و بشری خود را در اوصاف الهی فانی کرده و اوصاف و آثار موهوم خود را در وصف هویت الهی محو نموده است. بنابراین بقا و فنای عارف، نسبی است. یعنی باید روشن کنیم که از چه جهت میگوئیم عارف، باقی است و از چه جهت فانی. فصل پیشین، مبنای این فصل مثنوی است...

شرح چند مطلب دربارهٔ مندرجات لوح فوق مفید به نظر میآید.

۱- عبارت "کلّ شیء هالک..." فقره ای از آیه شماره ۸۸ در سوره قصص (۲۸) در قرآن مجید است که میفرماید: "ولا تدع مع الله الها آخر لا اله الا هو کلّ شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون". مضمون کلام الهی آن که هرگز با خدای یکتا که جز او خدائی نیست دیگری را به خدائی مخوان و بدان که هر چیز جز ذات پاک الهی هالک و نابود است. فرمان و سلطنت عالم با او و رجوع همهٔ خلق به سوی اوست.

۲ - عبارت "انا لله و انا الیه راجعون" نیز فقره ای از آیه شماره ۱۵۶ در سوره بقره (۲) است که میفرماید:

"الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون". مضمون کلام به فارسی آن که کسانی که به حادثه ای سخت و ناگوار دچار شوند شکیبائی نمایند و گویند که ما به فرمان و ارادهٔ الهی راضی هستیم و به سوی او رجوع خواهیم نمود.

۳- در شرح اصطلاح "حضرات خمس" که در لوح مبارک مذکور شده مندرجات فرهنگ اصطلاحات عرفانی (ص ۳۱۹-۳۲۰) را عیناً نقل مینماید:

حضرات خمس - با آنکه تمام موجودات عالم از ذره تا دره، مظهري از مظاهر حق اند و هریک را مقام و موقعیتی است که مظهر یکی از صفات جمال و کمال و جلال، و مظهر حقند معذک عرفاً عموماً به ذکر حضرات خمس که اصول حضراتند اکفا کرده اند که عبارتند از: ۱- حضرت غیب مطلق که عالم آن عالم اعیان ثابته است در حضرت علمیه. ۲- حضرت شهادت که مقابل حضرت غیب است و عالم آن عالم ملک است. ۳- حضرت غیب مضاف که بر دو قسم است: یکی آنکه نزدیک به غیب مطلق است و عالم آن عالم ارواح جبروتیه و ملکوتیه است یعنی عالم عقول و نفوس. ۴- دیگر آنکه اقرب و نزدیکتر به عالم شهادت است و عالم آن عالم مثال است. ۵- حضرت جامعه که جامع چهار حضرات است و عالم آن عالم انسان کامل است که جامع جمیع عوالم است. عالم ملک، مظهر عالم ملکوت است که عالم مثال مطلق است، و عالم مثال مطلق مظهر عالم جبروت است که عالم مجردات باشد. و عالم جبروت مظهر عالم اعیان ثابته است و اعیان ثابته مظهر اسماء الهیه و حضرت واحدیت است و آن مظهر حضرت احدیت است.

داود قیصری گوید:

عالم از آن روی که لغة مأخوذ از علامت است، عبارت است از آنچه که شیئی بدان دانسته شود. و اصطلاحاً عبارت است از کلّ ماسوی الله از آن روی که ایزد از حیث اسماء و صفات بدان دانسته شود، زیرا که به هر فردی از افراد عالم اسمی از اسماء الهیه آشکار میگردد، که مظهر اسم خاصی است از آن. و به اجناس و انواع حقیقه اسماء کلیه دانسته میشود. بدان جای که با حیوانات مستحقر به نزد عوام همچون مگس و کک و پشه اسمایی دانسته میشود که این مظاهر آن است. عقل اول از رهگذر اشتمال بر جمیع

حقیقت عالم و صور آن به طریق اجمال عالمی است کلی، که اسم رحمان بدان دانسته شود. و نفس کلیه از رهگذر اشتغال بر جمیع جزئیات آنچه که عقل اول مشتمل بر آن است به تفصیل، نیز عالمی است کلی، که اسم رحیم بدان دانسته شود، و انسان کامل که جامع جمیع آن است، در مرتبت روح به اجمال، و در مرتبت قلب به تفصیل، عالمی است کلی، که اسم الله که جامع اسماء است بدان دانسته شود. و از آنجا که هر فردی از افراد عالم علامتی است بهر اسمی الهی، و هر اسمی از رهگذر اشتغال بر ذات جامع اسماء مشتمل بر آن است، هر فردی از افراد عالم نیز عالمی است که جمیع اسماء بدان دانسته شود. و از این وجه، عوالم غیرمتناهی است، لکن حضرات الهیه کلیه پنج است.

در شرح دیوان حضرت امیر حضرات خمس را چنین شمرده اند:

- ۱- حضرت غیب الغیوب و غیب مطلق. ۲- حضرت اسماء و حضرت صفات و جبروت و برزخ البرازخ و برزخیت اولی و مجمع البحرين و قاب قوسین. ۳- حضرت افعال که عالم امر و ربوبیت و غیب مضاف و غیب باطن است. ۴- حضرت مثال و خیال منفصل. ۵- حضرت حسن و ملک.

در مصباح الانس حضرات را چنین ذکر کرده است:

- ۱- حضرت غیب. ۲- حضرت شهود. ۳- حضرت واسطه جامعه. ۴- حضرت مثال. ۵- حضرت شهادت.

شاه نعمت الله گوید:

غیب مطلق حضرتش از حضرتش	عالم اعیان بود در خدمتش
هم شهادت حضرتی دیگر بود	عالم او ملک خوش پیکر بود
حضرتی دیگر بود غیب مضاف	در میان هردو حضرت بی خلاف
وجه غیب مطلقش جبروت دان	علم معقولات از این عالم بخوان
با شهادت وجه او باشد مثال	چار حضرت گفته صاحب کمال

چهار حضرت در یکی حضرت نگر تا به بینی پنج حضرت ای پسر

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

حضرت بهاء الله در صدر لوحی که در جواب معروضه ملاحامد در سلیمانیه کردستان عزّ نزول یافته چنین میفرماید:

لا تياس من روح الله	ما بتو مانوس و تو محسوس ما
هفت شهر عشق را عطار گشت	ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم
کلک مشکین تو هر دم که ز ما یاد کند	بیرد اجر دوصد بنده که آزاد کند...

(رحیق مختوم، ج ۱، ص ۴۰۸)

بیت مورد مطالعه در امثال و حکم (ج ۴، ص ۱۹۸۳) مذکور شده و به مولوی منسوب گردیده است. این بیت در ریشه های تاریخی امثال و حکم (ج ۲، ص ۱۳۰۰) نیز مذکور شده و گوینده آن حکیم سنائی تعیین گردیده است. رضاقلی خان هدایت نیز در ریاض العارفین (ص ۱۷۲) این بیت را در ذیل شرح حال عطار نیشابوری مذکور داشته و آن را به صورت ذیل از مولوی دانسته است:

هفت شهر عشق را عطار گشت ما همان اندر خم یک کوچه ایم

و نیز ن ک به ذیل: "ما هنوز اندر...". شرح مطالب مربوط به "ما بتو مانوس..." و "کلک مشکین تو..." در ذیل آن اشعار مندرج است.

هله عاشقان بشارت که نماند این جدائی برسد زمان وحدت بکند خدا خدائی

حضرت ولیّ عزیز امرالله در توفیق مورّخ ۲ شهرالمسائل ۸۹ بدیع / ۱۳ دسامبر ۱۹۳۲ م چنین میفرمایند:

... محمودان را به نار موقده برافروزند و محرومان ناسوت را که در بعد ابعثند به بساط قُرب کشانند و محرم اسرار الهی نمایند و در ظلّ سراپرده وحدت عالم انسانی مجتمع سازند. دردمندان را دریاق فاروق دهند و مغمومان را از عوارض و کدورات عالم طین برهانند. مایوسان را بظهور اسم اعظم و حلول قرن ذهبی جمال قدم بشارت دهند و در این ظلام دیجور حشر و نشوری بریا نمایند که شلیک سرور از نزدیک و دور بلند گردد. صوت تهلیل و تکبیر باوج اثیر رسانند و هلهله کنان مزده بعالمیان دهند که:

هله عاشقان بشارت که نماند این جدائی

برسد زمان وحدت بکند خدا خدائی...

(توقیعات مبارکه، ج ۲، ص ۲۲۴-۲۲۵)

بیت منقول از مولوی است که در غزلیات خویش چنین میفرماید:

هله عاشقان بشارت که نماند این جدائی

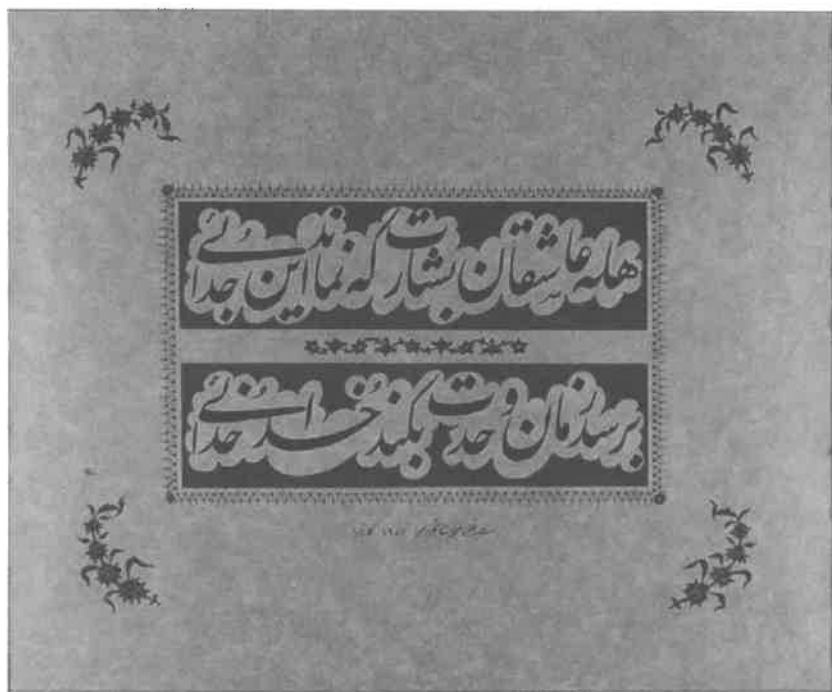
برسد وصال دولت بکند خدا خدائی

ز کرم مزید آید دو هزار غیـــــــد آید

دو جهان مرید آید تو هنوز خود کجایی

شکر وفا بکاری ســــرروح را بخاری

ز زمانه عار داری بنهم فلک برایی



بیت مولوی - خوشنویسی از جناب سعادت الله منجذب

کرمت بخود کشاند بمراد دل رساند
 غم این و آن نماند بدهد صفا صفایی
 هله عاشقان صادق مروید جز موافق
 که سعادت‌تست سابق زدرون باوفایی
 بمقام خاک بودی سفر نهان نمودی
 چو بآدمی رسیدی هله تا باین نیایی
 تو مسافری روان کن سفری بر آسمان کن
 تو بجنب پاره پاره که خدا دهد رهایی
 بنگر بقطره خون که دلش لقب نهادی
 که بگشت گرد عالم نه ز راه پرو پایی
 نفسی روی بمغرب نفسی روی بمشرق
 نفسی بعرش و کرسی که ز نور اولیایی
 بنگر بنور دیده که زند بر آسمانها
 بکسی که نور دادش بنمای آشنایی
 خمش از سخن گزاری تو مگر قدم نداری
 تو اگر بزرگواری چه اسیر تنگنایی
 (کلیات شمس، ص ۱۰۵)

هم تو میدانی که آن آب زلال می چه گوید با ریاحین با نهال

حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان خادم الله به اعزاز جناب زین المقربین عزّ صدر یافته و به تاریخ ۹ جمادی الاول سنه ۱۲۹۹ هـ ق مؤرخ است چنین میفرمایند:

حمد مقدّس از فکر و لسان محبوب عالمیان را لایق و سزااست که به یک کلمه هستی بخشید... عرض میشود بعد از اتمام این عریضه دستخط دیگر آن محبوب که به تاریخ ۱۷ ربیع الاول بود افق شوق را منور نمود. قد شرب الخادم منه کئوس الوصال و اللقاء فلما قرئت عرضت تلقاء الوجه اذ انطق لسان البیان بما يعجز عن ذکره الاقلام و السن من فی الامکان خود آن حضرت از آثار فیوضات حضرت فیاض مطلعند، هم تو میدانی که آن آب زلال- می چه گوید با ریاحین با نهال...

جمال اقدس ابهی بیت فوق را در الواح دیگر نیز نقل فرموده اند و آن الواح در ذیل "آن خطباتی که ... و "خود تو میدانی..." مندرج است. بیت مزبور در دفتر ششم مثنوی (بیت ۱۰۶۹) به این صورت آمده است:

خود تو دانی هم که آن آب زلال می چه گوید با ریاحین و نهال

همچه یوسف اندر افتاده بچاه

آن چهی که نبودش پایان راه

ن ک به ذیل: "ای صبا از..."

هم در این عالم است دوزخ او

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب محمدباقرخان در شیراز چنین میفرمایند:
ای ثابت بر پیمان جناب غلامحسین میرزا در نهایت مشقت و بلاست بلکه
انشاءالله موفق گردید این شخص را که در عذاب الیم است اندک راحت و
آسایش حاصل گردد از برای او شغل و عملی پیدا کنید که اقلأ معیشت به راحت
حصول یابد زیرا مشقت عظیمتر دیگر دارد. خدا به فریادش برسد، بقول شیخ
سعدی هم درین عالم است دوزخ او. باری ازین جهت نیز اگر او را راحت
بفرمائید در درگاه احدیت عملی مبرور و خدمتی محبوب است.

(۲۷ رمضان ۳۹ عکا بهجی)

مصرع منقول از سعدی و در باب دوم کتاب گلستان آمده است که میفرماید:

زن بد در سرای مرد نکو	هم در این عالم است دوزخ او
زینهار از قرین بد، زینهار	وَقَنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ

(گلستان، ص ۱۰۰)

در توضیحات دکتر یوسفی در باره مصرع اخیر چنین آمده است:

پروردگارا ما را از شکنجه دوزخ نگاه دار، قسمتی است از آیه ۲۰۱، سوره بقره
(۲): وَقَنَا عَذَابَ النَّارِ.

(گلستان، ص ۳۶۰)

هم دعا از تو اجابت هم ز تو

نک به ذیل: "ای دعا از...".

هم مگر فضل تو پیش نهاد گامی چند

حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان میرزا آقاخان خادم الله به تاریخ ۲۹ جمادی الثانی سنه ۱۳۰۲ هـ ق به اعزاز جناب آقا میرزا آقا افنان نازل شده چنین می فرمایند:

فی الحقیقه حق جلّ جلاله و عمّ نواله را ثنا و ذکر گفتن لایق نبوده و نیست چه که راه آن خلوت مسدود است و طریق آن سرّ و سرّ سرّ ممنوع، انجمن مشهود کجا و خلوتخانه غیب کجا... باری این عبد کجا و این اذکار کجا کجا بودم و کجا رفتم، چه عرض می کردم و چه عرض می نمایم زمام از دست رفت و رشته گسیخت، هم مگر فضل تو پیش نهاد گامی چند و این گسیخته ها و شکسته ها را اصلاح نماید...

مصرع منقول از حافظ است که در یکی از غزلیات خود چنین می گوید:

حسب حالی ننوشتی و شد ایامی چند

محرمی کو که فرستم به تو بیگامی چند

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید

هم مگر پیش نهاد لطف شما گامی چند

چون می از خم به سبورفت و گل افکند نقاب

فرصت عیش نگه دار و بزنجامی چند

فند آمیخته با گل نه علاج دل ماست

بوسه ای چند برآمیز به دشنامی چند

زاهد از کوچه رندان به سلامت بگذر

تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

عیب می جمله چو گفتمی هنرش نیز بگو

نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند

ای گدایان خرابیات خدا یار شماست

چشم انعام مدارید ز انعامی چند

پیر میخانه چه خوش گفت به دُردی کش خویش

که مگو حال دل سوخته با خامی چند

حافظ از شوق رخ مهر فروغ تو بسوخت

کامکارانظری کن سوی ناکامی چند

(دیوان حافظ، ص ۱۲۳ - ۱۲۴)

ماحصل بیت مورد مطالعه بنا بر شرح سودی (ج ۲، ص ۱۰۷۰) آن که:

ما قادر نیستیم که بدان مقصد عالی یعنی درگاه عالی برسیم. مگر این که لطف

شما قدمی چند پیش نهد. یعنی ما که نمی توانیم بدان جناب عزت مآب واصل

شویم زیرا آن درگاه در کمال رفعت و عزت می باشد مگر شما تنزل نموده به

جانب ما بیایید.

همه اهل مسجد و صومعه پی ورد صبح و دعای شب من و ذکر طره و طلعتت و من الغداة الى العشاء

حضرت عبدالبهاء در لوح حضرت ابن ابهر چنین میفرمایند:

هو الله

تبریز

حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الابهی

هو الله یا خادِم البهَاء آنچه به جناب میرزا اسدالله مرقوم نموده بودید معلوم گردید حمد حضرت احدیت را که در نشر روائح حیات و بئ آیات بینات ایام را میگذرانید، همه اهل مسجد و صومعه پی ورد صبح و دعای شب - من و ذکر طره و طلعتت و من الغداة الى العشاء. شکر کن جمال قدیم را که موقف به این خدمت گشتی و مؤید به این موهبت عظمی که جمیع اوقات را در سبیل حضرت دوست وقف نمودی، نه آسایشی جوئی، نه آرایش، نه راحتی و نه عزتی، نه سکونی و نه سروری، نه نعمتی و نه وسعتی، سرگشته دشت و صحرا گشتی و آواره کوه و گمگشته دریا، گاه در عشق آباد نرد عشق یاختی و گهی در قفقاز با اهل راز دمساز شدی، گهی در طهران اسیر زندان شدی و گهی در آذربایجان آذر به جان هر مشتاقی انداختی، حال توکل به حضرت احدیت نما و چون شعله آتش به خرمن تزلزل و اضطراب زن خفتگان را بیدار کن، و غافلان را هشیار، کوران را به قوت اسم اعظم بینا کن و کران را شنوا. جمال مبارک روحی و ذاتی و کینوتی لاجبانه الفداء ما را به جهت عبودیت آستان مقدسش تربیت فرمود تا در روی زمین در خدمت امرش هریک علم مبین گردیم و در افق انقطاع نجمی منیر، سر در بیابان

عشق نهیم و از هر تعلقی برهیم. مشام را از شمیم حدائق ملکوت ابهی معطر
نمائیم و لسان را به ذکر و ثنائش بیارائیم. جز او نجوئیم و غیر از او نطلبیم. هستی
خویش فراموش کنیم بتمامه گرفتار او گردیم. آنی نیاسائیم و دمی آرام نگیریم.
گاهی سر بصحرا نهیم، گاهی در هر انجمن چون شمع برافروزیم، گاهی اسیر زنجیر
شویم و گاهی ندیم هر خطر عظیم. یومی در زندان حشمت ایوان جوئیم و روزی
ذلت کبری را عزت عظمی دانیم ع.ع.

(مجموعه مکاتیب، شماره ۸۵، ص ۴۰۴-۴۰۵)

بیتی که حضرت عبدالبهاء نقل فرموده اند از ملمع بدیع و لطیف عبدالرحمن
جامی است که میفرماید:

نَفَحَاتِ وَصَلِكَ أَوْقَدَتْ جَمْرَاتِ شَوْكِ فِي الْحَشَا

ز غمت به سینه کم آتشی که نزد زیانانه کماتشا

تو چه مظهری که ز جلوه تو صدای صبحه صوفیان

گذرد ز ذروه لامکان که خوشا جمال ازل، خوشا

همه اهل مسجد و صومعه پی ورد صبح و دعای شب

من و ذکر طلعت و طره تو من الغداة الى العشا

ز کمند زلف تو هر شکن گرهی فکنده به کار من

به گره گشایی لعل خود که ز کار من گرهی گشا

دل من به عشق تو مینهد قدم وفا به ره طلب

فلئن سعا فبه سعا و لئن مشا فبه مشا

به تو داشت خو، دل گشته خون ز تو بود جان مرا سکون

فهجر تنی و جعلتنی متحيراً متوحشاً

چه جفا که جامی خسته دل ز جدایی تو نمیکشد

قدم از طریق جفا بکش سوی عاشقان جفاکش آ

(دیوان جامی، ص ۱۴۱-۱۴۲)



غزل دلکش جامی را چند نفر از شعرای بعد از او استقبال کرده اند، از جمله صحبت لاری چنین میفرماید:

لمعات وجهک اشرف و شعاع طلعتک اعتلا

ز چه رو الست بر یکم نرنی بزنی که بلی بسلی

من و مهر آن مه خویبر که چو زد صلاهی بلا براو

ببشاطر و قهقهه شد فرو که اناالشهید بکربلا...

و در اشعار حضرت طاهره است که:

جذبات شوقک الجمیت بسلاسل الغم والبلا

همه عاشقان شکسته دل که دهند جان به ره ولا...

همیشه باد عداوت میان گبر و یهود
ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است

ن ک به ذیل: "ز هر طرف که شود..."

هیچ آدابی و ترتیبی مجو هرچه میخوهد دل تنگت بگو

نک به ذیل: "آنچه میخوهد دل ...".

هیچ گنجی بی دد و بی دام نیست غیر خلوتگاه عشق آرام نیست

جناب میرزا محمود زرقانی در ذیل وقایع روز ۲۷ جمادی الآخر سنه ۱۳۳۱ هـ ق مطابق سوم جون ۱۹۱۳ م در کتاب بدایع الآثار (ج ۲، ص ۳۳۰) چنین آورده است:

روز ۲۷ جمادی الآخره (۳ جون) صبح پس از ذکر و ثنای خداوند یکتا و اوراد و اذکار ملیک مختار بیانی از سطوت امرالله و نفوذ کلمه الله فرمودند که ببینید امر الهی چگونه عالم گیر شده نداءالله در جمیع دنیا انتشار یافته، هر صدا و ندائی را پست نموده و هر سرو و سروری را خاضع و خاشع کرده، البته چون صریر قلم اعلی مرتفع شد طنین ذباب را اثری نماند. و وقتی چای میل نمودند میفرمودند: امروز جنود توفیق و تأیید، ظهیر نفوسی است که بر خدمت کلمه علیا قیام کنند و باعلاء امرالله مشغول شوند قوای آسمانی آن نفوس مبارکه را نصرت نماید. بر جمیع قواء عالم غالب و مظفر گردانند، اگر مردم اندکی تأمل و تفکر کنند زود حالت انتباه حاصل نمایند و دریابند که آرامگاهی جز در ظل کلمه الله نیست و جز تشبث و توجه بقوه معنویه و تعالیم الهیه هیچ امری سبب مسرت روح و تسلی خاطر و اطمینان وجدان نه. هیچ گنجی بی دد و بی دام نیست - غیر خلوتگاه عشق آرام نیست. عنقریب خواهید دید که تمدن اروپائیا نیز منجر بجنگ عالمگیر و منتهی بانقلاب و هرج و مرج شود، جمال مبارک چه صدمات و بلائی را تحمل فرمودند چه نفوس مقدسه ای فدا شدند تا این بنیان سعادت و عزت ابدی تأسیس شد و این خیمه وحدت عالم انسانی بلند گردید، حال باید احبای جمال مبارک شب و روز مشغول خدمت در فکر حفظ و حراست اساس امرالله باشند بخود

مشغول نباشند، از جمیع شئون و افکار شخصی چشم پوشند و نگذارند این زحمات هدر رود.

بیتی که حضرت عبدالبهاء نقل فرموده اند از مولوی است که در مثنوی چنین سروده است:

بود شخصی مفلسی بی خان و مان

مانده در زندان و بندِ بی امان

لقمه زندانیان خُوردی گزاف

بر دلِ خلق از طمع چون کوه قاف

زهره نه کس را که لقمه نان خورد

زانکه آن لقمه رُبا کاوش برد

هرکه دُور از دعوتِ رحمان بُود

او گدا چشم است اگر سلطان بُود

مَر مروت را نهاده زیـرِ پا

گشته زندان دوزخی زان نان رُبا

گر گسریزی بر امیـدِ راحتی

زان طرف هم پیشت آید آفتی

هیچ گنجی بی دد و بی دام نیست

جز به خلوتگاهِ حق آرام نیست

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۸۵-۵۹۱)

هیج صبحهم خفته یا خندان نیافت هیج شامم با سر و سامان نیافت

حضرت عبدالبهاء در لوح "امة البهاء علویه خانم ضجیع من استشهد فی سبیل الله" چنین میفرمایند:

هو الله یا امة البهاء نامه اخیر رسید و از مضمون معلوم گردید که محزونی و افسرده و مغمومی و پژمرده، زیرا مدتی است که از بقعه مبارکه پیک و پیامی بشما نرسیده، حق با شماست ولی هیج دانی که عبدالبهاء در این سنین اخیره چه کشیده، ما مرّ من یوم الا صوب فیہ الی السهام و ما اتی من لیل الا فوق الی التبال. بقول ملا، هیج صبحم خفته یا خندان نیافت - هیج شامم با سر و سامان نیافت. گر در آتش رفت باید چون خلیل - ورچه یحیی میکنی خونم سبیل- ور چه یوسف چاه و زندانم کنی- ور زفرم عیسی مریم کنی- سر نگردانم نگردم از تو من- بهر فرمان تو دارم جان و تن. باری دقیقه ای آرام نه و آتی فرصت و مهلت ارسال پیک و پیامی نبود. چون قلم در دست هر غدار بود و کار بمیل و رأی جمهوری ستمکار، تا آنکه عرصه تنگ شد و صبر و درنگ نماند ظلم بدرجه ای رسید که صاعقه غیرت الله درخشید و عالیها سافلها گشت. ابدأ بخاطر نفسی نیامد و گمان نمیشد، ما کان الاصبحة واحدة که زیر و زبر شد، بنیاد بیداد برافتاد و تندباد غضب الهی ریشه عناد را از بیخ و بن برانداخت دست تطاول ظالمان مقطوع شد و تعدی ستمکاران ممنوع گردید بند و زنجیر از اسیران برداشته شد و برگردن اغیار گذاشته شد. جمع ظلوم پریشان شدند و گروه جهول بی سر و سامان گشتند و مسجون از سجن برون رفت و باستان مقدس حق قیوم فائزگشت و هذا من فضل ربی الرحمن بقدرته و قوته النافذة فی قطب الامکان. لهذا من نیز فرصت یافتم و بتحریر و تقریر پرداختم

تا امة‌الها بداند که دمی فراموش نشده و نخواهد شد همواره ملحوظ نظر عنایت بوده و مشمول الطاف بینهایت گشته. یاران و اماء رحمن را از قبیل من تحت ابدع ابهی ابلاغ دار و یگوز: ای دوستان الهی صمت و سکوت انسان را متحیر و مبہوت نماید، زنده را مرده کند و مسرور و مشعوف را محزون و آزردہ نماید، انسان را جوشی باید و خروشی شاید، حرکتی باید و وسیلهٔ بشارت و مسرتی شاید، الحمدلله بشارت الهیه آفاق را بحرکت آورده و اشارات ربانیه شرق و غرب را بیدار نموده. مازندان که منبت شجرهٔ مبارکه است باید فصل ربیعش لطیف و بدیع باشد و موسم بهارش جانپور گردد زیرا مرکز بهار الهی بود و عرصهٔ ربیع رحمانی، و علیکم البهاء الابهی ع.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

ای یاران روحانی عبدالبهاء الحمدلله کلّ در ملکوت ابهی و ساحت کبریاء مذکورید و در انجمن عالم بالا معروف و مشهور و در قلب این مستغرق بحر فقر و فنا موجود. هریک از ملکوت غیب منشوری از فیض در قلب و طغرانی از موهبت کبری در صدر، پرتو عنایت بر سر دارید و خلعت هدایت در بر، مورد الطاف بی پایانید و مهبط ملائکهٔ رحمت بیکران، نظر عنایت شامل است و فیض حضرت احدیت کامل، بشکرانهٔ این نعم جلیله و الطاف خفیهٔ همواره بترتیل آیات توحید پردازید و بابدع الحان ترانهٔ عاشقانه بنوازید و فریادی مشتاقانه برآرید، از بلا و محن ملول نگردید و از شماتت اغیار اشکبار نشوید، زیرا در سبیل محبت جمال ابهی بلا، رحمت کبری است و جفا موهبت عظمی. تالان و تاراج تاج و خراج است و زندان و زنجیر ایوان و سریر فلک اثیر، سهم و سنان مرهم دل و جان است و سمّ قاتل دریا و درمان. عاشق مجازی گفته:

هیچ صبحم خفته یا خندان نیافت	هیچ شامم با سرو سامان نیافت
گر در آتش رفت باید چون خلیل	ورچه یحیی میکتی خونم سیل
ورچه یوسف چاه و زندانم کنی	ورز فقرم عیسی مریم کنی
سر نگردانم نگردم از تو من	بهر فرمان تو دارم جان و تن

این صفت عاشقان و سمت مشتاقان است...

(منتخبات مکاتیب، ج ۲، ص ۲۱۹)

حضرت عبدالبهاء بیت فوق را در لوح جناب آقاسیدمهدی سلیل آقاسیدرضای باقراف نیز نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل "لاله ساغرگیر..." مندرج گردیده است. بیت مزبور در دفتر پنجم مثنوی معنوی به این صورت آمده است:

هیچ صبحم خفته یا خندان نیافت هیچ شامم با سرو سامان نیافت

(مثنوی معنوی، ص ۸۸۲)

برای ملاحظه شرح مربوط به ابیات "گر در آتش..." و مطالعه آثار مبارکه ای که حاوی این ابیات میباشد به ذیل "گر در آتش..." مراجعه فرمائید.

شرح احوال علویه خانم در اختران تابان (ج ۱، ص ۱۷۷-۱۸۲) به طبع رسیده و شرح حال همسر شهید ایشان جناب آقاملاعلیجان ماهفروزی در کتاب مصابیح هدایت (ج ۴، ص ۵۳۷-۴۹۹) مندرج است. لوح جمال قدم در شرح مراتب انقطاع جناب ملاعلیجان نیز در ذیل "متهم داری کسانی..." درج گردیده است.

هین مشو نومید بس امیدهاست
که پس از ظلمت بسی خورشیدهاست

ن ک به ذیل: "هان مشو نومید...".

هیولا در بقا محتاج صورت تشکل کرده صورت را گرفتار

حضرت عبدالبهاء در تفسیر حدیث کنت کنز چنین میفرمایند:

... ممکن نبوده و نیست که شیء وجود خارجی داشته باشد و بهیئت متصور نباشد.
زیرا ماده و هیولا در وجود محتاج صورت است و هیئت و صورت در ظهور محتاج
ماده است. چنانچه گفته اند:

هیولا در بقا محتاج صورت تشکل کرده صورت را گرفتار...
(مکاتیب، ج ۲، ص ۳۷)

گوینده بیت بر حقیر معلوم نیست.

مآخذ اشعار فارسی
در آثار بهائی



حرف

ی

یا برو همچون زنان رنگی و بوئی پیش گیر یا چو مردان اندرآ و گوی در میدان فکن

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزایوسف خان شیرازی در نیویورک چنین میفرمایند:

ای بنده جمال ابهی مکتوبی که از پاریس مرقوم نموده بودید رسید...
یا باید تحمل مشقات کرد، یا باید راحت و آسودگی جست یا چو مردان اندرآ و
گوی در میدان فکن. امیدوارم که مرد میدان و چوگان زن و گوی را باشی. حضرت
فرید جلیل جناب وحید الهی را ملاحظه کن که چگونه در سبیل خدا جانفشانی
فرمود و راه محویت و فنا پیمود، دمی نیاسود و آنی راحت ننمود از عزت و دولت
و نعمت دنیا بیزار شد و از خاتمان و دودمان آزاد گردید. مال و منال را بتالان و
تاراج داد و ملک و عقار را بدست ستمکار تسلیم نمود، بعد از تحمل مشقت زیاد
دل و جان را در کف گرفت و بقریانگاه عشق شتافت و نثار سبیل جانان نمود. این
است مذهب عاشقان، اینست روش مشتاقان. تا باین مقام نیائی در ظل سدره
تقدیس نیاسائی امیدوارم که باین مقام فائز گردیم، محو و نابود شویم و فانی
صیرف و معدوم تا تأسی بان سرور ابرار کنیم و از جیب بقا و افق اعلی و ملکوت
ابهی سربرآیم و علیک التَّحِیَّة و التَّنَاء .

حضرت عبدالبهاء در فقره ای از لوح جناب دکتر علی محمدخان در طهران
چنین میفرمایند:

... مختصر این است که احوال آن جناب با حال عبدالبهاء مرتبط است. اگر بخواهی از میان این حزب مستثنی شوی باقصی بلاد فرار فرما چاره ای جز این نیست علی قول الشاعر:

یا مکن با فلبانان دوستی
یا بنا کن خانه ای در خورد فیل
یا چومردان اندرآ و گوی در میدان فکن

سینه را سپهر بلائی کن و دل را هدف هر جفا، آن وقت کار درست میشود و به جان عزیزت چنان که خواهی گردد.

(منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۲۲)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامیرزا علی محمدخان نصیر لشکر چنین میفرمایند:

هو الله ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید از انقلاب ایران مرقوم نموده بودید، تا شرق و غرب ایران از نجات الله باهتر از نیاید انقلاب بتمامه زائل نگردد. ولی حال الحمد لله بالنسبه بایام استبداد سکون و قرار یافته، امیدواریم که انقلابات خفیه نیز بتدریج متلاشی شود و حکومت مشروطه مشروعه استقرار تمام یابد. احبای الهی الحمد لله در نهایت سکون و قرار سلوک نمودند در امور سیاسیه مداخله نکردند بلکه بجان و دل کوشیدند که میان کل احزاب الفت و محبت اندازند. باید بر این سیرت حمیده ثبوت و استقامت نمایند و بدل و بجان سعی بلیغ مبذول دارند که بلکه ان شاء الله میان عموم ایرانیان اتحاد و یگانگی و آزادگی و فرزادگی تأسیس نام فرمایند. و الیوم قوه کلمه الله دافع این اختلاف است اگر احبای چنان که باید و شاید به خدمت عالم انسانی قیام نمایند نزاع و جدال و اختلاف را از میان عموم بشر عاقبت براندازند و بنیاد وحدت انسانی بنهند. اما اختلال امور آن جناب این امر طبیعی است آن که مرد میدان است و با گوی و چوگان لابد از رنگ و بوی زنان عاری گردد. شاعر گفته:

یا رضای دوست باید یا رضای خویشان یا چومردان اندرآ و گوی در میدان بز

امیدوارم آن نیز انتظام یابد و امور ملکی و ملکوتی هردو ترتیب یابد. و علیک البهاء
الابهی ع.ع.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب فاضل شیرازی چنین میفرمایند:

هو الله ایها الفاضل الرحمانی جناب ابتهاج مرقوم نموده اند که مانند سراج در
زجاج گیلان برافروختی و دیده از راحت و آسایش جهان فانی و ستایش هر زندانی
در این خاکدان ظلمانی دوختی و جان و دل را بکلی سوختی و فروختی. ای آفرین
بر همت جانانه تو و من الناس من یشری نفسه ابتغاء وجه الله تا چنین نباشد جبین
بنور مبین روشن نگردد. جمال قدیم در توقیعی که بجهت عارفی مرقوم فرموده
بودند این بیت مندرج:

یا برو همچون زنان رنگی و بوئی پیش گیر

یا چو مردان اندر آ و گوی در میدان فکن

حمد کن خدا را که در این میدان جولان نمودی و بچوگان همت گوی موفقیت
رهودی ع.ع.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب علی قلی خان در واشنگتن چنین
میفرمایند:

ای آواره دیار در راه پروردگار آنچه مرقوم نموده بودی به دقت ملاحظه گردید و از
وقایع آنجا بنامه اطلاع حاصل شد... اما اگر چنانچه قرار مسافرت حضرت ابی
الفضائل شد باید شما مضمون یا چو مردان اندر آ و گوی در میدان فکن ظاهر و
آشکار نمائی تا هر چیزی را فراموش کنی و جوهر نورانی گردی و گوهر کان
رحمانی، بحالتی آئی که نفس معاشرت سبب ابتباه نفوس گردد بلکه نَفَسْت
روح بخشند، اگر بموجب کلمات مکتونه فارسی و عربی عمل نمائی یقین بدان
مشعله نار محبت الله شوی و هیکل خضوع و خشوع و محو و فنا گردی. زاد و توشه
این راه درستی و راستی و شکستگی و خاکساری است این است حقیقت حال.
فاخر لنفسک ماتشاء. اگر چنین باشی ولو غریب و وحید باشی یقین بدان که یگانه

فرشته آسمانی گردی و الا صد هزار نفوس اگر یار و مُعینت گردند عاقبت ثمری
نبخشد و فائده ای ندهد. هر آشنائی بیگانه گردد و هر فریبی بعید شود...

و نیز حضرت عبدالبهاء در پاسخ به مدیر جریدهٔ چهره نما چنین میفرمایند:

هو الله سؤال: حاجی میرزا یحیای دولت آبادی بموجب کاغذی که در چهره نما
مندرج است کلیاً خود را عاری و یری دانسته.

جواب: جناب حاجی میرزایحیای دولت آبادی را مسلک و روش اقتدا پیدر مرحوم
خویش و باقامیرزایحیای قبریس است زیرا جمیع اهالی ایران میدانند علی
الخصوص اهالی اصفهان که مرحوم حاجی میرزا هادی دولت آبادی خود را
مرکز طائفهٔ بابی در اصفهان می‌شمرد و سرّاً بترویج مشغول بود تا آن که علما مطلع
بر مسلک او شدند فوراً بر فراز منبر رفت و از شکرلبِ مظلوم شیراز تبری و بی‌زاری
جست. بل اعظم از آن و جمیع اهل اصفهان شاهد این مدعا هستند که این قضیه
سبب هجرت او به طهران شد و در آنجا نیز بر فراز منبر بدترین عبارت تبری
حصول یافت و چون از منبر بزیر آمدند باز خفياً مدعی بودند که این آوارگان بیگانه
اند و او بیگانه مرکز سنوحت اصلیهٔ بایان و بلکه خود را اصل و فرع میدانست و
عرض و جوهر این امر می‌شمرد. پس از این تعجب منماتید زیرا جمیع ایرانیان شاهد
و واقفند که آقامیرزایحیای قبریس نیز در طهران در زمان ناصرالدین شاه در پس
پرده نمان بود و چون خطر مال و جان دیدند فراراً به مازندران شتافت و در
مازندران جمیع یاران را در خطر گذاشت و تسلیم تیغ و شمشیر نمود ولی خود
بلباس تبدیل رشته بسروکشکول بدست بصفحات گیلان خفياً سفر نمود و از آنجا
بلباس معهود به کرمانشاه و از کرمانشاه خفياً به بغداد رحلت کرد و مدتی در عراق
مخفی بود ابتدا آن نامی نه نشانی و مجهول هر بیگانه و آشنائی، در ایام خطر دائماً
در سفر بود، چنان که کل ایرانیان میدانند که در مدت حکومت ناصرالدین شاه در
ایران و عراق در خفایای دهالیز از سنیهٔ خویش پرهیز مینمود و از بیگانه و خویش
در گریز بود، کسی نمیدانست در چه بوم و براست بلکه مفقودالخبر و الاثر و حال

آن که انسان کامل قوی القلب است و فارغ از بیم و ترس، اظهار شجاعت در زیر
گلیم نمودن آسان و این صفت و سمت هر هراسان و جبان،
یا برو همچون زنان رنگی و بوئی پیش گیر

یا چو مردان اندر آ و گوی در میدان فکن

حال که در قبریس در تحت حمایت انگلیس است خود را رئیس گوید و
آقامیرزایحیای دولت آبادی نیز ادعای وصایت و خلافت نماید و خویش را نفس
نفیس شمرد با وجود این تبری میفرماید و در جریده شما بیزاری از سرور مظلومان
اعلان مینماید...

و نیز میرزا محمود زرقاتی از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء چنین آورده است
که فرمودند:

ببینید یازده نفر حواری چه کردند چگونه جانفشانی نمودند بشما میگویم که بر اثر
قدم آنها مشی کنید چون انسان منقطع باشد عالمی را منقلب مینماید، حواریان
مسیح بالای کوه اجتماعی نمودند و با یکدیگر معاهده کردند که تحمل هرگونه
مشقتی بنمایند و هر مصیبتی را موهبت و هر مشکلی را آسان دانند هرکس عیال
دارد او را آسوده نماید، هرکس ندارد مجرد بماند و راحت و حیات خود را فدا
کند. آن بود که چون از کوه پائین آمدند هر یک بطرفی رفت و دیگر برنگشت. این
است که اینگونه آثار را یادگار گذاردند بعد از حضرت مسیح واقعاً حواریین جداً
از خود گذشتند نه لفظاً این است که جمال مبارک میفرماید:

یا برو همچون زنان رنگی و بوئی پیش گیر

یا چو مردان اندر آ و گوی در میدان فکن.

(بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۱۱-۲۱۲)

شعر منقول در آثار فوق از سنائی غزنوی است که میگوید:

برگ بی برگی نداری، لاف درویشی مزین

رخ چو عیاران نداری، جان چو نامردان مکن

یا برو همچون زنان رنگی و بوئی پیش گیر

یا چو مردان اندرآی و گوی در میدان فکن...

(دیوان سنائی، ص ۴۸۴)

برای ملاحظه شرح مطالب در باره بیت "یا مکن با فیلبانان..." به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید. شرح مطالب در باره مصرع "یا رضای دوست..." که در لوح جناب میرزا علی محمدخان نصیر لشکر نقل شده در ذیل آن مصرع مندرج است.

عبارت "و من الناس..." در لوح جناب فاضل شیرازی فقره ای از آیه قرآنی در سوره بقره آیه ۲۰۷ است که میفرماید:

"و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد". مضمون کلام الهی به فارسی آن که بعضی از مردم از جان خود در راه رضای الهی در میگذرند و خدا به چنین مردمانی مهربان است.

لوحی که در صدر مقال نقل گردید به اعزاز میرزا یوسف خان وحید کشفی است و در آن لوح شمه ای از محامد جناب آقاسیدیحیی وحید دارابی مذکور گردیده است. برای ملاحظه شرح حال جناب میرزایوسف خان وحید کشفی به مصابیح هدایت (ج ۶، ص ۵-۳۶) مراجعه فرمائید. جناب وحید دارابی خال جناب میرزایوسف خان وحید کشفی بوده است.

برای ملاحظه شرحی در باره حاجی میرزاهادی دولت آبادی و فرزندش حاجی میرزایحیی دولت آبادی به ذیل: "داوری دارم..." مراجعه فرمائید.

در لوح جناب فاضل شیرازی و در بیانات شفاهی خود در بدایع الآثار حضرت عبدالبهاء به نقل این بیت در آثار حضرت بهاء الله اشاره میفرمایند اما حقیر

تاکنون اثری از جمال قدم را که حاوی بیت مزبور باشد ملاحظه ننموده ام، ولیکن بیت دیگر موجود در قصیده سنائی یعنی "سوی آن دلبر نپوید هیچ دل با آرزو- با چنان گلرخ نخسید هیچ تن با پیرهن" البته در چهاروازی و اثر دیگری از جمال قدم نقل گردیده است. برای ملاحظه شرح این مطالب به ذیل "سوی آن دلبر..." مراجعه فرمائید. شرح احوال جناب فاضل شیرازی که یکی از الواح ایشان نقل گردیده در کتاب مصابیح هدایت، جلد اول مندرج است.

یا بیاد این فتاده خاک بیز چون که خوردی جرعه ای بر خاک ریز

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقاسید اسدالله قمی که تمام آن در مجلهٔ عندلیب (شمارهٔ ۳۵، ص ۲۴-۲۵) به طبع رسیده چنین میفرمایند:
... ای یار دیرین چرا اینقدر بی انصاف و بی دین بودی جمیع این اطعمه لذیذه و مائده های لطیفه را تنها خوردی و هیچ بیاد این رفقاء فقراء نیتادی آیا این شرط وفا جوئی و خوش خوئی و دلجوئی بود؟ یا بیاد این فتادهٔ خاک بیز - چون که خوردی جرعه ای بر خاک ریز...

بیت منقول در مثنوی معنوی است که مولوی میفرماید:

یادِ یاران یار را میبود	خاصهٔ آن لیلی و این مجنون بود
ای حریفان بت موزون خود	من قلدحا میخورم پُر خون خود
یک قلدح می نوش کن بر یاد من	گر همی خواهی که بدهی داد من
یا به یاد این فتادهٔ خاک بیز	چونکه خوردی جرعه ای بر خاک ریز

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۵۹-۱۵۶۲)

در شرح جامع (ج ۱، ص ۴۳۳) دربارهٔ بیت مورد مطالعه چنین مذکور است:
یا به یاد این فتادهٔ خاک بیز چونکه خوردی، جرعه ای بر خاک ریز یا به یاد این ناتوان غریب، هرگاه باده ای نوشیدی، جرعه ای از آن را روی خاک بیافشان. خاک بیز: در لغت به معنی کسی است که خاک کوچک ها و بازارها را جاروب کند، در اینجا کنایه از کسی است که ناتوان و بیکس باشد. همچنین از قدیم در میان میخوارگان، رسم بر این بوده است که ته نشست و دُرد جام خود را بر زمین می افشاندند تا با این کار، دوستان و غایبان را یاد کرده باشند. از اینرو

شعراى ایرانی و عرب، این مضمون را در اشعار خود بسیار آورده اند چنانکه حافظ گفته است:

اگر شراب خوری، جرعه ای فشان بر خاک

ز آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک

و نیز امام محمد غزالی ضمن قطعه ای آورده است:

شَرِبْنَا وَ أَهْرَقْنَا عَالَمِي الْأَرْضِ فَضْلَةً

وِلِلْأَرْضِ مِنْ كَأْسِ الْكِرَامِ نَصِيبٌ

باده نوشیدیم و دُرد و مانده آن را بر زمین افشانیدیم. چرا که زمین نیز از جام جوانمردان، نصیب و بهره ای دارد. ضمناً در میان جوانمردان و عیاران، باده نوشیدن به شادی کسی، نوعی تعهد به وجود می آورده و مانند عهد دوستی بوده است: کسی را که باده به شادی دیگر کس مینوشیده شادی خورده او میگفتند و شادی خوردگان همواره به حمایت و پشتیبانی آن کس بر می خاستند.

در شعر منوچهری است که میفرماید:

جرعه بر خاک همی ریزیم از جام شراب

جرعه بر خاک همی ریزد مردان ادیب

(مجمع الفصحاء، ج ۳، ص ۱۲۴۴)

و نیز ن ک به ذیل: "چو باده نوش کنی..." و "للارض من كأس..."

یا چو مردان اندر آ و گوی در میدان فکن

ن ک به ذیل: "یا برو همچون...".

یاد آرید ای مهان زین مرغ زار یک صبحی در میان مرغزار

حضرت عبدالبهاء در لوح پروفیسور ادوارد براون که تمام آن در ذیل "ما ز یاران..." به طبع رسیده چنین میفرمایند:

... اگرچه فسحت و وسعت ایام آن دوست قدیم را مشغول به مسرت و شادمانی نموده و به کامرانی واداشته در این صورت یاد آوارگان افتادن آسان نه، مگر قوه کلبه بمیان آید و مجبور بر تذکر دوستان قدیم کند.

یاد آرید ای مهان زین مرغ زار یک صبحی در میان مرغزار

باری مقصود این است که ما بر الفت قدیم ثابتیم و انشاءالله نایت. مرور دهور فراموشی نیارد و خاموشی نبخشد همواره بیاد شما مشغولیم و بذکر شما مألوف...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب مشکین قلم چنین میفرمایند:

هوالله ای مشکین الهی شکایت از شدت فراق نمودی، حکایت از حدت احتراق آتش اشتیاق، این شدت حرقت در این عبد دلخون افزون است چه که مدار تسلی جز تضرع و زاری به ملکوت ابهی نداشته و به غیر از ناله و فغان به جبروت اعلی، شما الحمدلله هروقت محزون و دلخون شوید قصد طواف روضه مبارکه کنید و به مشاهده آن بقعه مقدسه و تذکر عنایات جمال مبارک مسرور میگردید. یاد آرید ای مهان زین مرغ زار- یک صبحی در میان مرغزار...

حضرت عبدالبهاء بیت مزبور را در لوح جناب فروغی نیز نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل "یاد یاران یار..." مندرج است.

بیت مأخوذ از قصه طوطی و بازرگان است که در دفتر اول مثنوی مولوی مندرج میباشد. مولوی در فقره ای از این قصه از زبان طوطی اسیر در قفس چنین میگوید:

این روا باشد که من در بندِ سخت	گه شما بر سبزه گاهی بر درخت
این چنین باشد وفای دوستان	من در این حبس و شما در بوستان
یاد آرید ای مهان زین مرغ زار	یک صیوخی در میان مرغزار

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۵۶-۱۵۵۸)

یاد یاران یار را میمون بود خاصه کاین لیلی و آن مجنون بود

حضرت بهاءالله در لوحی که از لسان خادم الله به اعزاز جناب جوان روحانی در درخش عَرّ صدور یافته و به تاریخ ۲۷ رمضان سنه ۱۳۰۷ هـ ق مَورخ است چنین میفرمایند:

حمد و ثنا و شکر و بهاء مخصوص ذات امنع اقدس حضرت مقصودی است که ظلم ظالمین و اعراض و اعتراض معرضین و مفتريات مفتترین او را از اراده باز نداشت... یا محبوب فؤادی دستخط حضرت عالی مکرر رسید ولیکن توقف در جواب معلّق است به عفو آن حضرت و دستخط آخر آن محبوب که تاریخ آن غره شهر جیم بود خاطر افسرده را بهجت تازه بخشید. از قبل گفته اند: یاد یاران یار را میمون بود...

(مجموعه آثار، شماره ۴۴، ص ۷۲-۷۳)

و نیز حضرت بهاءالله در لوحی که از لسان خادم الله به اعزاز جناب ورقا عَرّ نزول یافته و به تاریخ ۱۹ شهر محرم سنه ۱۳۰۳ هـ ق مَورخ میباشد چنین میفرمایند:

حمد مقدس از ذکر تقدیس و تنزیه و فوق آن بساط حضرت مقصودی را لایق و سزااست که گواه صدق اقوال اعمال را قرار فرمود... فی الحقیقه یاد دوستان یکدل روح را قوت میبخشد، این فرد بسیار در این مقام محبوب است: یاد یاران یار را میمون بود. میمنت چه، زنده مینماید، روح میبخشد، نفعه بیان قاصد حبّ است که عالم را پاننده دارد الحمدلله متضوع است رسیده و میرسد، آمده و میآید، بالاخره این نفعه عالم را احاطه نماید العلم عندالله العلیم الخبیر...

و نیز حضرت بهاءالله در لوح جناب علی قبل اکبر که از لسان میرزا آقاخان خادم الله به تاریخ ۱۰ ربیع الثانی سنه ۱۳۰۳ هـ ق عَرَّ صدور یافته چنین میفرمایند:

حمد حامدین و شکر شاکرین مقربین را لایق و سزااست که به ذکرشان نارالله بین عباد مشتعل و به ثنائشان عالم قلب به نور معرفت منور نفعه حبشان لله عالم حروف را جذب نمود و به هیاکل کلمه مرکب ساخت، تعالی تعالی مقتدری که اولیای خود را به طراز معانی و بیان مزین فرمود به شأنی که عالم لسان از ذکرش عاجز و قاصر فی الحقیقه کوثر حیوان بیان انسان بوده و هست چه که هیاکل پژمرده را رونق دهد و تازه نماید و مردگان بیدای سهو و نسیان را زنده فرماید، تعالی تعالی سلطانی که به نفعات قلم اعلایش هر یک را به ذروه علیا که مقام استقامت کبری است فائز فرمود، قلم را بیش از این مقام جولان نه...

این که مرقوم داشتند در هر شهر با خود قرار می دهم که زحمت ندهم الی آخر، حقّ جلّ جلاله شاهد و گواه است که آن چه از آن محبوب می رسد سبب فرح قلب و انبساط حواس و انشراح صدر بوده و هست ان شاءالله لازال این نعمت را زوال اخذ نکند و انقطاع نپذیرد، نیکو است این فرد در این مقام، یاد یاران یار را میمون بود. از حق می طلبم عنایت فرماید و کرم نماید بار دیگر این تشّت و تفریق منتهی شود و به اجتماع تبدیل گردد تا در ظلّ قباب عظمت و ایام به ذکر محبوب عالمیان مشغول باشیم هر طلبی و قصدی که نزد خلق بزرگ است نزد حقّ جلّ جلاله سهل، یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید...

و نیز حضرت بهاءالله در لوحی که به تاریخ ۱۳ شوال ۱۳۰۶ هـ ق عَرَّ صدور یافته چنین میفرمایند:

صد هزار بار شکر و حمد حضرت مقصود را که اگر حضور و لقای ظاهری نظر به اسباب حادثه منع شد خامه و آمه را به وکالت بازداشت، فی الحقیقه این فقره نعمتی است بزرگ و فضلی است عظیم چه که اسرار دل را شرح دهد و سرّ

مستوره قلب و فؤاد را ظاهر فرماید اگر چه مقامش دون قرب و وصال است ولكن چنانچه عرفا در این مقام المراسلة نصف المواصله گفته اند ولكن در يك مقام قائم مقام وصال و لقا مشاهده می شود چه که نامه دوستان سبب فرح اعظم و علت سرور اکبر است، یاد یاران یار را میمون بود. از بحر کرم الهی می طلبم آنچه حائل شده زائل نماید و باب وصال را به مفتاح فضل بگشاید، آنه هو الجواد الکریم و هو الغفور الرحیم...

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان میرزا آقاخان خادم الله در تاریخ ۹ محرم سنه ۱۳۰۷ هـ ق به اعزاز جناب حاجی موسی در مصر عزّ نزول یافته چنین میفرمایند:

الحمد لله الذي تجلّى باسمه المنور على الكائنات اذا اشرفت شمس الظاهر والباطن من الأولى تزين العالم بقوة عنايته وتريته بالاشجار والثمار والاوراق والاعضان والافنان وانبث من الارض ما كان مخزوناً فيها وامانة في كنائزها و خزائنها ومعادنها وجبالها ووتادها وبحارها تعالى الحكيم الذي دبر العالم من تجلّى من تجليات الظاهرة من آفاق المواهب والالطاف. ومن شمس اخرى هي شمس الحقيقة ونور الالهيه والسرّ الابدیه وجوهر القدميه وبها انبت من القلوب شقایق الحكمة وحقائق العرفان و اسرار المحبة والمودة وجواهر المضیئة المنورة المشرقة. تعالى الحكيم الذي اظهر اسرار الملكوت والجبروت في عالم الناسوت اظهاراً لقدرته وسلطانه و ابرازاً لعظمته واقتداره وجعل زمام الوجود من الغیب والشهود في قبضة من اقامه مقام نفسه وجعله مشرق امره ومطلع حكمه و مهبط علمه ومظهر نفسه و به ظهرت مشيئته و ارادته و ماج بحر عرفانه بين عباده و سرت نسائم فضله لاجناء خلقه و عباده الذي به ظهر حكم الكاف والتون والسرّ الكلمة المباركة انا لله وانا اليه راجعون و به رفعت مقامات الموحدين ونزلت مراتب المشركين. هو الذي زين الله رأسه باكليل الكلمة العلياء وهي لولاك لما خلقت الافلاك والصلوة والسلام عليه و على ايادي امره و حافظي مقامه و

ناصری دینه و ناظری افقه اولئك عباد بهم سخر الله مدائن الافئدة و القلوب و هو
المقتدر العزيز المحبوب...

الله الحمد در انجمن ذاکرین و عرصه موحدین مذکور بوده و هستید یاد شما ایام
حضور را به یاد آورد و عهد وفا را تجدید نمود، نعم ما قیل یاد یاران یار را میمون
بود. از حقّ جلّ جلاله می طلبیم ابواب فرح و سرور و نعمت و برکت را بروجه آن
جناب به مفتاح اسم اعظم بگشاید، انّ الله هو السّامع المجیب و هو الخیر
البصیر...

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر که به تاریخ ۵ ربیع الثانی سنه ۱۳۰۷ هـ ق
به اعزاز جناب حاجی محمد حسین در مصر نازل شده چنین میفرمایند:

حمد و ثنا سلطان سریر بقا را لایق و سزا که از یک حبه عالم اشجار و اوراق و اثمار
ظاهر و از یک وجه مدائن عشاق و جذب و انجذاب و شور و وله باهر آیا آن کلمه
چه بود که گاهی به حبه ذکر شد و هنگامی به وجه و وقتی به قطره و از قطره دریا
و از وجه وجوه و از حبه عالم ظاهر چنین کلمه که وصف و اصفین به آن نرسد و
ادراک عارفین آن را ادراک ننماید آیا مقام صاحب کلمه و موجد کلمه و مظهر کلمه
و منزل کلمه را می توان ذکر نمود یا وصف کرد لا و نفسه الحقّ چه که شناخته
نمی شود تا به وصف درآید بشهد کلّ الوجود بتقدیسه عن دونه و تنزیهه عمّا سواه
نه بصرف قادر بر مشاهده و نه قوه مدرکه لایق ادراک مع ذلك ذکر و ثنا لازم و آن
سبب تسکین و تسلیت و فرح اولیاست و نظر به عنایت بی منتهی و فضل
لایحسی اذن ذکر فرموده لذا اذکره بانه لا یذکر بذکر دونه دستخط عالی رسید و
از کلمه ای شربت وصال آشامیده شد فی الحقیقه یاد یاران یار را میمون بود...

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان میرزا آقاخان خادم الله عزّ صدور یافته
و به تاریخ ۹ شعبان ۱۳۰۸ هـ ق مورّخ می باشد خطاب به جناب آقا سید علی
در مصر چنین میفرمایند:

نامه و دستخط آن محبوب فؤاد چون نفحات حبّ مولی الوری از آن متصوّع عالم امکان را معطر نمود و عالم ارواح را تازه و خرم و بعد از قرائت به منظر اکبر توجّه نموده امام وجه بعد از اذن عرض شد...

خدمت حضرت محبوب فؤاد جناب حاجی سید جواد علیه ۶۶۹ [بهاء الله] و فضله سلام می رسانم و عرض اخلاص می نمایم دستخطشان فی الحقیقه سبب ظهور بهجت و مسرت گشت، یاد یاران یار را میمون بود. بیش از این در این حین فرصت نه چه که یوم یوم تحریر در حضور است، نستله تبارک و تعالی ان یؤیدنا و یوقتنا علی ما امرنا به فی کتابه المبین. السّلام و الذّکر و البهاء علیکم و علی من معکم و علی اولیاءالله و اصفیائه هناك و فی کلّ شطر قریب و بعید.

و نیز حضرت بهاء الله در اثری که از لسان خادم الله به اعزاز جناب حاجی ملامهدی عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:

الحمد لله الذي اظهر من ظهر لما ظهر بما ظهر فيما ظهر... حقّ منبع شاهد و گواه است که در مشاهده کتاب آن حضرت به شأنی فرح و سرور دست داد که از شرح آن کما هو حقّه عاجز بوده و هستم. انشاءالله همیشه ایام به اثر قلم آن جناب فائز و مسرور گردیم، یاد یاران یار را میمون بود...

(مجموعه آثار، شماره ۱۹، ص ۲۷۱)

و نیز حضرت بهاء الله در لوح جناب عطار چنین میفرمایند:

یا عطار و یا ابن عطار باید این اسم را مصداق لطیف عزیز بسیار معطر باشد تا در عالم بیان و معانی منتشر گردد و غافلین را به دریاهاى آگاهی راه نماید... حسین افندی علیه بهائی حامل نامه بوده فی الحقیقه حضرت اسم الله و سایرین اهل آن بیت لازال شما را ذکر مینمایند، نعم ما قیل: یاد یاران یار را میمون بود. یا عطار از حقّ جلّ جلاله مستلث نما تا حزب الله را به آداب اهل سفینه حمرا مزین فرماید اوست قادر و توانا...

جمال اقدس ابهی مصرع اول بیت فوق را در لوح مصدّر به عبارت:
ملکوت جلال و جمال و جبروت عظمت و اجلال سلطان لاهوت و ملیک حی
لایموت را برازنده و زینده...

نیز نقل فرموده اند. در این اثر منبع که قسمتی از آن در کتاب ریح مختوم (ج ۲، ص ۵۴۶-۵۵۰) به طبع رسیده و از لسان میرزا آقاخان خادم الله عزّ صدور یافته جمال قدم چنین میفرمایند:

... ای برادر من ای خلیل دوست باید بنده و شما و جمیع دوستان از ربّ جلیل
مستلت نمائیم که اولاً به عنایت بدیعه روح دعا عطا فرماید تا به آن روح عالم
عالم جان و عالم روح و روان و عالم عالم قلب و لسان و بیان تازه طلب کنیم
که بدعاً از نفس قدس رحمانی و نفعه عزّ صمدانی خلق فرماید تا به آن ملکوت
لسان و بیان، شکر و ثنای این نعمت عظمی و عطیه کبری گذاریم و آن عالمهای
جان و روح را انفاق نمائیم که این عباد را به عرفان این کتر اعزّ اکرم ابهی فائز
فرمود، چه مقدار از انبیاء و مرسلین و اصفیاء و مقربین که در طلب این کتر مبین
جان باختند و اثری نیافتند و این عباد من غیر استحقاق و طلب و من دون رنج و
تعب به این گنج بی پایان ابهی رسیدیم. ای برادر من فی الحقیقه عالم دیگر باید
و عرفان دیگر شاید، که قدر و مقدار این دولت ابدی و نعمت سرمدی را ادراک
نماید و بشناسد و به آنچه لایق این مقام و این ایام است قیام نماید. شرح این مقام
را جز قلم قدّم قادر نه و جز لسان عظمت ذکر این نعمت را که خود به فضل بحت
عطا فرموده لایق نبوده و نخواهد بود. باری نظر به این کلمه که گفته اند: یاد یاران
یار را میمون بود این عبد دوست داشت که عرفی از گلزار بیانات حضرت کلیم و
رایحه ای از روایح ادکار مرسلینی که از قبل در ذکر این ظهور حقّ عدل مبین
متضوع و ظاهر گشته نزد جناب حکیم علیه بهاء الله ارسال دارد لذا این ادکار من
غیر اراده از قلم جاری شد طوبی له بما یبلغ و فاز و عرف و وجد...

جمال اقدس ابھی مصرع اول بیت فوق را در لوح جناب آقامیرزا اسدالله نیز نقل فرموده اند و آن لوح که به تاریخ ۱۴ شعبان سنه ۱۲۹۸ هـ ق مورخ میباشد با این عبارت آغاز میگردد: "حمد مقدس عن کل ما عند الخادم مولائی را لایق و سزاست که فرات رحمتش را از قلم اعلی جاری فرمود..."

اما کیفیت انعکاس بیت فوق در آثار حضرت عبدالبهاء به شرح ذیل است:

حضرت عبدالبهاء در لوح حضرت فروغی چنین میفرمایند:

یا ربی الحنون و کھفی المصون تری عبادک المستقیمین علی امرک... ای یار
 مہربان اشتداد نار حرب در شرق و غرب مانع از ارسال کتاب و خطاب شد و این
 انقطاع اخبار بر احباب بسیار گران بود، ولی چه توان نمود کہ قدر چنین اقتضا
 نمود و چنین امضاء کرد. دل و جان را آرزو چنان کہ دمام با یاران ہمدم و ہمراز
 گردد و ہم آہنگ و ہم آواز شود. اگر این ممکن نہ اقلأً بہ مکاتبہ پردازد و قلم و
 مداد را ترجمان روح و فؤاد نماید. حال ہردو آرزو مقطوع، با وجود این بہ تحریر
 این نامہ پرداختم تا وقتی مساعد آید و بہر وسیلہ باشد ارسال گردد، علی قول
 مثنوی، یاد یاران یار را میمون بود- خاصہ کابن لیلی و آن مجنون بود. یاد آرید ای
 مہان زین مرغزار- یک صبوحی در میان مرغزار. باری مطمئن باش کہ طرفہ العینی
 فراموش نگردی پس بہ جان و دل بکوش کہ نفعات رحمن قاصد امین و پیک
 مبین گردد. هیچ مانعی این مخایرہ را حائل نگردد. دست تطاول عوانان کوتاہ
 است و جہد و سعی ستمکاران بُبا، باید طَیران را بر سکون ترجیح داد و جریان را
 بر رکود تفضیل بخشید، ستارہ حیات رو بہ افول است و شمع ایام رو بہ خمود.
 لہذا نہایت آرزو چنان کہ خاتمۃ المطاف این عبد فاتحۃ اللطاف گردد، سراج را
 وقت انطفاء بختاً شعلہ ای، و باران را حین انقطاع ریزش و غلغلہ ای و آہنگ را
 در نہایت اہتراز قرار بدیعی و نہنگ را حین غوطہ خروش شدیدی، امیدوار چنانم
 کہ چنین گُردم از قرار مسموع سلیل جلیل در طهران در تحصیل سعی بلوغ مینماید.
 طوبی لہ و حسن مآب و علیک التّحیة و التّناء.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

هوالله ای یاران الهی اردشیر خداداد راه بعیدی ببیمود و قطع دریا کرد تا این که به ارض مقصود رسید و به زیارت عتبه مجلی طور فائز گشت و سر بر آستان مقام اعلی نهاد و یاران را به خاطر آورد و به یاد شما افتاد و خواهش نگارش این نامه نمود، یاد یاران یار را میمون بود - خاصه کاین لیلی آن مجنون بود.

باری حق رفاقت را به جا آورد و در آستان ربانی استدعای سوحات رحمانیه نمود، موهبت الهی خواست و تأیید آسمانی آرزو نمود. امیدم چنان است که دعای او مستجاب گردد و عون و عنایت شامل شود. عبدالبهاء عباس، ۲۹ ذیحجه ۱۳۳۸. حیفنا

(یاران پارسی، ص ۳۵۴-۳۵۵)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید مهدی در رنگون چنین میفرمایند:

ای ثابت بر پیمان از پیش نامه ارسال گشت و حال نیز به یاد شما افتادم و به ذکر شما پرداختم و از خدا خواهم که همواره به یاد شما باشم، یاد یاران یار را میمون بود. مختصر این است خدمات شما و جناب آقا سید اسماعیل در درگاه ربّ جلیل مقبول و مردوف به اجر جزیل از جمله خدمات همّتی که در حق مبلغین مجری داشتند و در هندوستان اول کسی که اسباب ترویج شد جناب آقا سید اسماعیل بود که به معاونت یاران پرداخت و به آوارگان مهربانی نمود این عمل مبرور مؤید به فضل ربّ غفور و مورت اجر موفور...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا مهدی رشتی چنین میفرمایند:

چین سنگهانی

جناب آقا میرزا مهدی رشتی و کمپانی علیه بهاءالله الابهی

ای ثابت بر پیمان نامه ای مورخ به ربیع الثانی ۱۳۳۳ مرقوم نموده بودی در ماه صفر ۱۳۳۷ واصل شد با وجود این روح و ریحان حاصل گردید که خبری در آن از

آن جناب بود، یاد یاران یار را میمون بود. حال به تحریر این نامه مختصر پرداختم تا من بعد مفصل مرقوم گردد. الحمد لله در این سال های انقلاب و طوفان اعظم حرب سفینه امر نیر آفاق به اریاح میثاق به ساحل سلامت رسید و آنچه در این ستین عدیده صریح الواح مقدسه بود یعنی بعضی پنجاه سال پیش نازل کلاً و طراً حرفاً به حرف تحقق یافت و این برهانی کافی وافی چون شمس در قطب سماء بدرخشید و از همه بهتر که این آیات باهره را اعداء سی سال پیش در کتب ردیه خویش که بر امرالله مرقوم نموده بودند درج نموده اند و اعتراض کرده اند که چنین چیزی ممتنع و مستحیل است و آن کتب را بعضی سی سال پیش و بعضی بیست سال پیش نفس اعدا طبع نموده و منتشر کرده حال در دست ناس است لهذا احباً به مترددین و جاهلین می گویند که کتاب خود را بیاورید تا ما برهان الهی را بنمائیم چون کتاب ردیه را حاضر نمایند احباً گویند به این آیات منقوله از کتاب اقدس و کتاب هیکل که خطاب به سلاطین است دقت نمائید فیهت الذی کفر، حیران می مانند زیرا الواح مقدسه مملو از حوادث مهمه واقعه است و مکرر بر مکرر است آنچه در حق عبدالعزیز و عبدالحمید در اسلامبول به نص صریح اخبار شده جمیع واقع و همچنین وقوعات طهران و حرکت جمهور و اضطراب و انقلاب و همچنین سقوط بوناپارت ملک عظیم فرانسه و همچنین حنین برلین و مغلوبیت آلمان و همچنین و همچنین کل مصرح و مبین لاکن سبحان الله چون چشم کور است از مشاهده جمیع آیات محروم و منفور، در قرآن می فرماید لا تغنی الآيات والتندر...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابوالفضائل گلپایگانی چنین میفرمایند: هو الله یا ابی الفضائل و معدن حُسن الخصال مدتی است از آن حضرت نه خبری، نه سلامی و نه پیامی، با وجود آن که میدانی که این زندانی تعلق خاطر دارد و تشقّق به یار غائب حاضر. دمی نیست که یادت ننمایم و پیامت نطلبم. البته در ماهی ولو چند کلمه بنگار و مشام مشتاقان مشکبار نما، یاد یاران یار را میمون بود. اگرچه پیام روحانی و تحیت رحمانی پی در پی میرسد، انقطاعی ندارد

انفصالی نجوید چه که نفس تذکر و تفکر، نامه و پیام است و تحیت و سلام، با وجود این بصرو سمع ظاهر را نیز حقی و نصیبی بی پایان. باری احبای مصر را جمع نمائید و به ثبوت بر امر الله و انجذاب به نوحات الله و اشتعال به نار محبت الله و استقامت بر عهد و پیمان بخوانید. پارسال مکاتیب مرقوم شد و بعضی عمومی بود، در محفل روحانی چون اجتماع گردد آن مکاتیب را بفرائد قرائت گردد و یک فصل مشبعی از وصایا و نصایح الهی بر مسامع نفوس القا فرمائید زیرا رزق روحانی است باید رزق مستمر باشد. در خصوص کتاب مرقوم بفرائد که به چه درجه رسیده زیرا قلوب منتظر صدور است البتّه به عون و عنایت و تأییدات جمال مبارک قریب الحصول است. جمیع یاران الهی را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ فرمائید و علیک البهآء الابهی ع.

(پیام بهائی، شماره ۱۲۲، ژانویه ۱۹۹۰، ص ۶)

حضرت عبدالبهاء مصرع اول بیت فوق را در لوح ادوارد براون نیز نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل "ما ز یاران..." مندرج است.

بیتی که در آثار عدیده فوق نقل شده از مولوی است و در قصه طوطی و بازرگان آمده است. مولوی در این قصه چنین میگوید:

بود بازرگان ————— ان و او را طوطی

در قفس محبوس زیبا طوطی

چونکه بازرگان سفر را ساز کرد

سوی هندستان شدن آغاز کرد

هر غلام و هر کنیزک را ز جود

گفت بهر توجه آرم گوی زود

هر یکی از وی مرادی خواست کرد

جمله را وعده بداد آن نیک مرد

گفت طوطی را چه خواهی ارمغان

کارمست از خطّه هندوستان
 گفتش آن طوطی که آنجا طوطیان
 چون ببینی کن ز حال من بیان
 کآن فلان طوطی که مشتاق شماس
 از قضای آسمان در حبس ماست
 بر شما کرد او سلام و داد خواست
 وز شما چاره و ره ارشاد خواست
 گفت می شاید که من در اشتیاق
 جان دهم اینجا بمیرم در فراق
 این روا باشد که من در بند سخت
 گه شما برسبزه گاهی بر درخت
 این چنین باشد وفای دوستان
 من در این حبس و شما در بوستان
 یاد آرید ای مهان زین مرغزار
 یک صبحی در میان مرغزار
 یاد یاران یار رامیمسون بود
 خاصه کآن لیلی و این مجنون بود
 ای حریفان بت موزون خود
 من قدحها میخورم پر خون خود
 یک قدح می نوش کن بر یاد من
 گر همی خواهی که بدهی داد من
 یا به یاد این فتاده خاک بیـــــر
 چونکه خوردی جرعه ای بر خاک ریز

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۴۷-۱۵۶۲)

برای ملاحظه مطالب مربوط به بیت " یاد آرید ای مهان... " که در لوح حضرت فروغی نقل شده به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید.

یاربا ما از ازل بی ما و من عشق را می باختی با خویشتن

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

هوالمحجوب ای برادر من مَثَلِ خدا بمثل آفتاب است، مَثَلِ خلق بمثل اشیاء در دل هر ذره‌ای از آفتاب تابش و درخششی دارد و همچنین در هر سری سری و در هر افقی نوری از آن محبوب بیهمتا و ذات یکتاست و آن ذات غیبی در مغرب هویت مستوی و نرد محبت با عشق خود میبازد.

یاربا ما از ازل بی ما و من عشق را می باختی با خویشتن

این عشق و محبت عین ذات است که باعث جمیع شور و مایه هاست، از این عشق و محبت رتبه طلعت احدیت معلوم و از معلوم صرف کمال جلا و استجلا تجلی حضرت علم است و آن علم در هر دوری باسمی از اسماء تجلی بخشد که سلطان جمیع اسماست و جمیع اسماء طائف حول این اسمی که حضرت علم در او مستور است جمعند و تمام از مرتبه علم موجود شدند و هریک را دو جنبه باشد یکی مقام ناسوت است که تعلق به جسم دارد ثانی مقام ملکوت است که تعلق به عالم روح دارد. ناسوت ظهور نار است، ملکوت ظهور نور و الیوم سلطان نار و نور موجود، آنچه در این دورته ظاهر گردد به اراده سلطان ظهور است که حضرت علم باشد...

(مائده آسمانی، ج ۹، ص ۸۹)

شعری که به آن استناد شده از شیخ عبدالرحمن کرکوکلی است که در صدر کتاب المعارف خود چنین میگوید:

یاربا خود در ازل بی ما و من عشق را می باختی با خویشتن

عاشق و معشوق خود بود او دگر	جز بخود بر خود نمیشد جلوه گر
عشق با حُسن و جمال خویش داشت	دمدم بر خود نظر را میگماشت
غیر خود بر خود کسی طالب نبود	بر جمالش دیگری راغب نبود
آمد از غیرت نوائی ساز کرد	پرده ای را با دمش دمساز کرد
چون صدای پرده اش اظهار شد	عالم از خواب عدم بیدار شد
هر دو عالم جلوه ای زان یک صداست	اینهمه شور و شراز آن جلوه خاست
جمله ذرات عالم سربسبر	هر یکی بگرفت زان رنگی دگر
رنگ با بیرنگ چون دمساز شد	این و آن از یکدگر متمساز شد
جلوه بیرنگ رنگی دادشان	هر یکی برفق استعدادشان

رنگ با بیرنگ پرنیـرنگ شد
در جهان گه صلح و گاهی جنگ شد

شیخ عبدالرحمن کرکوکى این شیخ احمد ابن شیخ محمود قادری طالبانى است. او به سال ۱۷۹۷ م در کرکوک متولد گردید و پس از فوت پدر، شیخ خاندان طالبانى شد. شیخ عبدالرحمن کرکوکى از شعرا و ادبای بنام سلسله قادریه است و اشعارش به زبان فارسى و ترکی است. او از مریدان شیخ عبدالقادر گیلانى بود و در صفحات کردستان نفوذ و محبوبیتی بسیار داشت و در اشعار خود خالص تخلّص مینمود. شیخ عبدالرحمن کرکوکى مخاطب رساله چهاروادی است که از قلم جمال قدم به اعزاز او نازل گردیده است.

شیخ عبدالرحمن کرکوکى در سال ۱۲۷۵ هـ ق / ۱۸۵۸ م در کرکوک به عالم دیگر شتافت و سه پسر از خود به جای گذاشت.

او در سنه ۱۲۵۰ هـ ق / ۱۸۳۴ م هجده بیت مشهور در صدر مثنوی معنوی مولوی را به شعر شرح نمود. شروع ابیات او بعد از مقدمه ای به نثر چنین است:

یار یا خود در ازل بی ما و من
عشق را میبختی با خویشتن...

شرح عبدالرحمن کرکوکى تحت عنوان کتاب المعارف فى شرح مثنوى در ۶۵ صفحه به طبع رسیده و تاریخ انتشار آن سنه ۱۲۸۴ هـ ق / ۱۸۶۷ م است.

ابیات شیخ عبدالرحمن کرکوکى یادآور ابیات حکیم شفائى اصفهانی است که در نمکدان حقیقت چنین سروده است:

مبدأ اصل و فرع جل جلال	همدم خویش بود در آزال
خویشتن را بخویشتن میدید	عشق با روی خویش میورزید
هیچ در سر هوای سیرنداشت	احتیاج ظهور غیر نداشت ...

(ریاض العارفین ، ص ۳۵۹)

یا رب بکه بتوان گفت این نکته که در عالم رخساره به کس ننمود آن شاهد هرجائی

این بیت را جمالمقدم در لوح مصدّر به عبارت "نقطهٔ حمد و جوهر حمد" نقل فرموده اند و تمام این لوح در ذیل "آنچه میخواهد دل تنگت بگو" مندرج است. بیت مورد بحث از حافظ شیرازی است و در ضمن غزلی است که تمام آن چنین است:

ای پادشه خوبان داد از غم تنهائی
دل بی تو بجان آمد وقتست که باز آئی
دایم گل این بستان شاداب نمیماند
دریاب ضعیفانرا در وقت توانائی
دیشب گلهٔ زلفش با باد همسی کردم
گفتا غلطی بگذر زین فکرت سودائی
صد باد صبا اینجا با سلسله میرقصند
اینست حریف ای دل تا باد نیمائی
مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد
کز دست بخواهد شد پایاب شکیبائی
یا رب بکه شاید گفت این نکته که در عالم
رخساره به کس ننمود آن شاهد هرجائی
ساقی چمن گل را بیروی تورنگی نیست
شمشاد خرامان کن تا باغ بیارائی
ای درد توام درمان در بستر ناکامی

وی یاد توام مونس در گوشه تنهائی
 در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم
 لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمائی
 فکر خود و رأی خود در عالم رندی نیست
 کفرست درین مذهب خودبینی و خودرأیی
 زین دایره مینا خونین جگرم می ده
 تا حل کنم این مشکل در ساغر مینائی
 حافظ شب هجران شد بوی خوش وصل آمد
 شادیت مبارک باد ای عاشق شیدائی

(دیوان حافظ، ص ۳۵۱-۳۵۲)

در شرح بیتهای که مورد مطالعه است در کتاب شرح عرفانی (ج ۴، ص ۲۹۱۰ - ۲۹۱۱) چنین مذکور است:

یارب به که شاید گفت، این نکته که در عالم

رخساره به کس نمود، آن دلبر هرجائی

صاحب مؤیدالفضلا و مدارالافاضل آورده اند که "لفظ یارب را فارسیان به معنی ناله و آه استعمال کنند و برای تعجب و تحیر نیز آید" و در معنی دخل ندارد. و رخساره در اصطلاح شیخ جمالی شیرازی، عبارت از وجه حقیقی است. باید دانست که ذات احدیت به اعتبار اسماء و صفات متقابل، مثل الظاهر و الباطن، مجمع الاضداد است. کما اشارتیه علی بن ابی طالب- رضی الله عنه: "عرفت ربی بمجمع الاضداد" چون در سه بیت بالا عذر تقصیر ترک ادب و گستاخی که در حسن مطلع از محب ملهوف و مغلوب الحال سرزده نمود، لاجرم باز به سر مدعا که در مطلع و حسن مطلع سر کرده آمده، میگوید که آه و ناله و تعجب و تحسرات با که توان گفت و اظهار کرد این نکته دقیق و غامض که در عالم دنیا وجه حقیقی خود را، بی توسط حجب تعینات، به هیچکس از کمال اولیاء و

مشایخ طریقت نمود آن دلریا، با وجود آن که هر جاست جلوه گر. ورد فی المثنوی
المعنوی:

ما عدمهاییم و هستیهای ما تو وجود مطلق فانی نما

یارب دعای خسته دلان مستجاب کن

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

هو الاهی ای مشتعل بنار محبت الله چه نویسم و چه نگارم، جان هوای کوی جانان دارد و دل آرزوی صعود از عالم آب و گِل دارد. روح مستبشر به نفعات ملکوت ابهی است و وجدان از نسائم حدائق رحمن در کمال روح و ریحان. حقیقت وجود رجای مقامات شهود نموده و کینونت و ذات موجود تمنای انعدام و فقود، که شاید به فضل و موهبت حضرت بیچون از جهان چند و چون رها یافته در فضای جانفزای یزدان داخل و به ملکوت تقدیس رهنمون گردد. قسم به اسم اعظم و هویت قدم که بشارت عروج و صعود از برای این عبد در این دم چون نفعات قدس صبحدم است و یا از برای گیاه پژمرده فیض باران و شبنم است. یارب دعای خسته دلان مستجاب کن. باری چه موهبتی اعظم از این تصور توان نمود که از این تنگنای ظلمانی خلاصی یافت و چون شمع در زجاجه ملکوت برافروخت. عبدالبهاء ع.

مصرع منقول از حافظ لسان الغیب است که میفرماید:

گلبرگ را ز سنبل مشکین نقاب کن

یعنی که رخ بیوش و جهانی خراب کن

بفشان عرق زچهره و اطراف باغ را

چون شیشه‌های دیده ما پیرگلاب کن

ایام گل چو عمر برفتن شتاب کـرد

ساقی بدور باده گلگون شتاب کن

بگشا بشیوه نرگس پر خواب مست را

وز رشک چشم نرگس رعنا بخواب کن
 بوی بنفشه بشنو و زلف نگار گیر
 بنگر برنگ لاله و عزم شراب کن
 زانجا که رسم و عادت عاشق کشی تست
 با دشمنان قدح کش و با ما عتاب کن
 همچون حجاب دیده بروی قدح گشای
 وین خانه را قیاس اساس از حجاب کن
 حافظ وصال میطلبد از ره دعا
 یارب دعای خسته دلان مستجاب کن

(دیوان حافظ، ص ۲۷۲-۲۷۳)

در باره بیت اخیر در غزل حافظ در شرح عرفانی (ج ۴، ص ۲۵۴۹) چنین
 مسطور است:

حافظ وصال میطلبد از ره دعا یارب دعای خسته دلان مستجاب کن
 وصال در اصطلاح، مقام وحدت را گویند، مع الله تعالی سرّاً و جهراً. بدانکه
 حریص مشاهده جمال محبوب حکم مگس دارد، که هر چند او را از خوان نعمت
 میرانند و دور میکنند، باز میگردد و سماجت مینماید. از اینجا محب شیرازی
 مطلبی که در مطلع غزل سر کرده بود، عود بدان نمود، می گوید که حاصل و
 مدعای از این همه التجا و استدعا آن است که حافظ، مقام وحدت با تو ای
 محبوب - سرّاً و جهراً - می طلبد، خواه رفع حجاب تعینات و نقاب کثرات،
 خواه به وصول در مقعد صدق در حال حیات. از راه دعا ای پروردگار کار ساز هر
 نابکار، دعای خسته دلان ز هر فراق، مستجاب کن.

یارب کجاست محرم رازی که یک زمان دل شرح آن دهد که چه دید و چه ها شنید

حضرت عبدالبهاء در لوحی که خطاب به پروفیسور ادوارد براون عَزَّصَدُور یافته و به تاریخ ۴ آب سنه ۱۸۹۰ م مورخ است چنین میفرمایند:

هو الله دوست حقیقی مهربان اثر کلک مشکین چون نسائم بهاری مشام مشتاقان را معطر نمود و چون محفوظ و مصون مژده وصول به وطن مألوف داد فرح انگیخت و سرور افزود. دوستان را نضحه خوشبوی جان بود و یاران را مسرت وجدان. سبحان الله این چه موهبت است که به عالم انسانی عنایت شده است که اثری حکم نسیم سحری یابد و خبری روشنائی قلب و بصری گردد. مداد، لسان فصیح و داد شود و ورق، آینه جهان نمای اسرار گردد. حمد خدا را که روابط محبت بمثابه ای محکم و متین است که غیبت عین حضور است و دوری و مهجوری پرده چشم نه قلوب. از زمان هجران دمی نگنشت مگر آن که به یاد همدمی آن ایام بودیم و صبحی شام نشد که تخطر ایام انس و الفت نکردیم. امید است که باز حلاوت ملاقات کام مشتاقان را شیرین و قلوب دوستان را خرم چون بهشت برین نماید و لیس ذلک علی الله بعزیز. زمان الفت بمثابه لمح بصر بلکه کمتر بود، خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود. فرصتی نبود که به بیان حقایق زبان گشوئیم و اساس و روش و سلوک کما هو حقّه مشهود و معلوم گردد.

یارب کجاست محرم رازی که یک زمان

دل شرح آن دهد که چه دید و چه ها شنید

اگرچه از فرط ذکا و دانش و هوش آن یار روحانی امید است که به اشارتی مستغنی از عبارتی باشند و به حقیقت امور به اندک ملاحظه ای پی برند:

آن کس است اهل بشارت که اشارت داند

نکته ها هست بسی محرم اسرار کجاست

خلاصه مقصود آن است که حقیقت انسانیه عبارت از آفتاب انور جهان وجود است لهذا باید به جان کوشید که پرتو سعادت آفاق جهانیان را روشن و منور گردانند. هر شخصی بقدر زور بازوی خویش گوئی در این میدان افکند و باندازه پرو و بال خود در این اوج عزت قدیمه پرواز نماید. ای رفیق موافق همت را بلند کن و مقاصد را از جمنده نه جدی شمالی باش و نه سهیل جنوبی، یمانی بلکه کوکب لامع در خط استوا باش تا جمیع آفاق جهان را روشن و منور فرمائی هر مشروع اقلیمی چون خصوصی است آن مشروع بشری است نه الهی و هر مقصد وجدانی اگر بخشایش عالم انسانی است چون عمومی است مشروع الهی است. از جولان در میدان سیاسی لانه و آشیانه انتظام یابد اما پرواز در هوای الهی ارتقای به اوج عزت است، من آن چه شرط بلاغ است با تو میگویم از اوهمات اقلیمی و پرستش مرز و بومی چشم پوش و به ملکوت الهی باز کن وطن انسان دلهای پاک است نه آب و خاک تا توانی آن را معمور نما نه مقهور، مسرور کن نه مکسور، این آبادی را ویرانی از پی نه، و این نورانیت را ظلمانیستی از عقب نیست، این بلندی را پستی نه و این هستی را نیستی نیست.

در خصوص تاریخ اشاره ای نموده بودید همت فرمائید که تاریخ آن جناب در قرون آتیه قول فصل بود بلکه تاریخی مقدس شمرده شود در مجامع اهل ملکوت و منصفین از ناسوت به سمع قبول مسموع آید. چه که علویت این امر از کثرت تعرض حکومت ایران و شدت مهاجمین چنانچه باید و شاید ظاهر نه ولیکن عنقریب حقیقتش چون آفتاب نورانی واضح و مشهود گردد. در جمیع اوقات منتظر ورود اخبار و مکاتبات شما بوده و هشتم البته منتهای همت را در ارسال مراسلات مبدول خواهند فرمود. عباس

در اثر فوق اشعار عدیده نقل شده است. بیت "یارب کجاست..." از حافظ است و تمام غزلی که حاوی بیت مزبور میباشد در ذیل "حافظ وظیفه تو..." به

طبع رسیده است. برای ملاحظه شرح مربوط به "خوش درخشید..." و "من آنچه شرط..." به ذیل آن اشعار مراجعه فرمائید. بیت "آن کس است اهل..." نیز از حافظ است و در غزل مصدر به مصرع "ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست..." در دیوانش (ص ۱۵-۱۶) مندرج می‌باشد.

در باره بیت مورد مطالعه یعنی "یارب کجاست..." در شرح عرفانی (ج ۲، ص ۸۴۷) چنین مذکور است:

یارب کجاست محرم رازی که یک نفس

دل شرح آن دهد که چه گفت و چه شنید

یارب در فارسی به معنی آه و ناله استعمال کنند، و نیز به معنی تعجب و تحسّر و تأسّف آید. (کذا فی الکشف) این بیت مربوط است با بیت سابق. یعنی نیک بخت است هر آن کس که از باد صبا سخن و پیغام یار آشنا شنید و به مراد دل رسید. و حال من بیچاره آنکه آه و افسوس که کجاست آن باد صبا، محرم کوی آن دلریا، که یک نفس دل با او شرح حال خود دهد، که در خدمت محبوب دل چه نیازها کرد و چه جوابهای بی نیازانه شنید.

در باره اصطلاح "جدی" در فرهنگ اصطلاحات نجومی (ص ۱۶۲) چنین آمده است:

جدی - (بزک - بزغاله) Chevreau (فر)؛ جدی مصغر جدی است و این تصغیر بدانجهت بوده که با جدی (= برج جدی) اشتباه نشود. جدی ستاره قطبی دب اصغر است و یک درجه و بیست دقیقه با قطب فاصله دارد و در تمام بیست و چهار ساعت بدور قطب، بنظر ناظر حرکت میکند ولی بعلت نزدیکی به قطب حرکت آن محسوس نیست و این حرکت در واقع مربوط به حرکت وضعی زمین است به گرد محور خود...

و در باره سهیل و سهیل یمانی در فرهنگ اصطلاحات نجومی (ص ۴۱۸) -
 (۴۱۹) چنین مسطور است:

سهیل - Canapus (فر) از ستارگان صورت سفینه است و بر لنگر آن قرار دارد. بدین جهت آنرا لنگر کشتی هم گفته اند و بعد از شعری یمانی از درخشنده ترین کواکب ثابت به شمار میرود. در نقاطی که در عرض ۳۸ درجه و ۳۵ دقیقه شمالی واقعند سهیل در افق جنوبی آنها دیده میشود و هرچه این عرض کمتر بهمان نسبت سهیل در افق جنوبی بالاتر نمودار است. سهیل از قدر ۸۶٪ (در جزو قدر اول) و فاصله آن تا منظومه شمسی (۱۸۰) سال نوری است. (فرهنگ اصطلاحات علمی)...

سهیل یمن - (= نجم یمانی) در مناطق معینی، مطلع سهیل کشور یمن بنظر میآمده است؛ چنانکه به همین دلیل خراسان مطلع خورشید و شام مطلع شعرای شامی و یمن مطلع شعرای یمانی است. هرشب نگرانم به یمن تا تو بر آیی

زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید

(رودکی محیط زندگی ص ۵۰۰)

برخسارگان چون سهیل یمن

بنفشه دمیده بگرد سمن

فردوسی

چون نه شعری، نه سهیل است و نه مهر

یمن و شام و خراسان چکنم

خاقانی/۲۵۸...

یاربی پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی الابصار

حضرت بهاءالله در رساله مبارکه هفت وادی چنین میفرمایند:

... ای برادر هر بحری لؤلؤ ندارد و هر شاخی گل نیارد و بلبل بر آن نسراید، پس تا بلبل بوستان معنوی به گلستان الهی باز نگشت و انوار صبح معانی بشمس حقیقی راجع نشد سعی کنید که شاید در این گلخن فانی بوئی از گلشن باقی بشنود و در ظلّ اهل این مدینه جاوید بمانید و چون باین رتبه بلند اعلی رسیدی و باین درجه عظمی فائز شدی یاربینی و اغبار فراموش کنی.

یاربی پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی الابصار...

(آثار، ج ۳، ص ۱۳۱-۱۳۲)

بیتی که جمال اقدس ابهی در این موضع از رساله هفت وادی نقل فرموده اند مطلع بند اخیر در ترجیع بند معروف هاتف اصفهانی است که تمام آن بند ذیلاً نقل میگردد:

یاربی پرده از در و دیوار	در تجلی است یا اولی الابصار
شمع جوئی و آفتاب بلند	روزیس روشن و تو در شب تار
گُرز ظلمات خود رهی بینی	همه عالم مشارق الانوار
گُوروش قاید و عصا طلبی	بهر این راه روشن هموار
چشم بگشا به گلستان و بین	جلوة آب صاف در گل و خار
زآب بیرنگ صدهزاران رنگ	لاله و گل نگر در آن گلزار
پا به راه طلب نه از ره عشق	بهر این راه توشه ای بردار

شود آسان ز عشق کاری چند	که بود نزد عقل بس دشوار
یارگو بالغدو والآصال	یار جو بالعشی والابکار
صد رهت لن ترانی ارگوید	باز میدار دیده بر دیدار
تا بجائی رسی که می نرسد	پای او هام و پایۀ افکار
بار یابی به محفلی کانجا	جبرئیل امین ندارد بار
این ره آن زاد راه آن منزل	مرد راهی آگریا و بیار
ورنه ای مرد راه چون دگران	یار میگوی و پشت سر میخار
هاتف ارباب معرفت که گهی	مست خوانندشان و گه هشیار
از می و بزم و ساقی و مطرب	وزمغ و دیر و شاهد و زنار
قصید ایشان نهفته اسرارست	که به ایما کنند گسار اظهار
پی بری گر به رازشان دانی	که همین است سر آن اسرار

که یکی هست و هیچ نیست جز او

و حده لا اله الا هو

(ترجیع بندهاتف، ص ۸-۹)

سید احمد هاتف اصفهانی از شعرای معروف ایران در قرن دوازدهم هجری قمری است. او در اصفهان متولد شد و در سال ۱۱۹۸ هـ ق / ۱۷۸۴ م در شهر قم رخت به سرای دیگر کشید. اشتها هاتف به خاطر ترجیع بند معروف عرفانی او است که در پنج بند سروده شده و با این بیت آغاز می شود: "ای فدای تو هم دل و هم جان - وی نثار رهت هم این و هم آن". ترجیع این اثر نفیس این بیت است که: "که یکی هست و هیچ نیست جز او - وحده لا اله الا هو". هاتف مردی ادیب، فاضل و طیب بوده و در معارف اهل عرفان و علوم و صنایع ادبی در زبان فارسی و عربی مهارت و فیر داشته و در زبان عربی نیز اشعاری فصیح از خود به جا نهاده است. هاتف اصفهانی مظهر کم گویی و

گزیده گویی است. دیوان کوچک اشعار او که حاوی حدود دو هزار بیت می باشد بارها به طبع رسیده و حاوی ترجیع بند فوق، قصاید، غزلیات، رباعیات و اشعار عربی اوست. از جمله دیوان هاتف در سال ۱۳۴۵ هـ ش بوسیله کتابفروشی فروغی در طهران در ۱۹۴ صفحه انتشار یافته که مقدمه آن حاوی شرح احوال او است. برای مطالعه شرح حال هاتف و ملاحظه مآخذ مطالعه احوال و آثار او به حدیقة الشعراء (ج ۳، ص ۲۰۴۴-۲۰۵۲) مراجعه فرمائید.

یار تو در دست اعداء مبتلا
چون حسین اندر زمین کربلا

ن ک به ذیل: "ای صبا از..."

یا رضای دوست باید یا رضای خویشتن

حضرت عبدالبهاء مصرع فوق را در لوح جناب آقامیرزا علی محمدخان نصیر لشکر نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل "یا برو همچون..." مندرج گردیده است.

مصرع مزبور از سنائی غزنوی است که در قصیده معروف خود میفرماید:
...این جهان و آن جهان را به یک دم درکشد

چون نهنگ درد دین ناگاه بگشاید دهن

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست

یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

سوی آن حضرت نبود هیچ دل با آرزو

با چنین گلرخ نخسبد هیچکس با پیرهن...

(دیوان سنائی، ص ۴۸۸)

یارم همدانی و خودم هیچ ندانی یارب چکند هیچ ندان با همه دانی

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

لک الحمد یا الهی علی جزیل العطاء و لک الشکر یا محبوبی علی الهدی... اما
همدان الحمد لله یاران همدان همه دانند و دیگران از اهالی هیچ مدان، امیدوارم
که آنان نیز از دانائی نصیبی برند و از بینائی بهره ای گیرند...

تلمیح حضرت عبدالبهاء ناظر به بیت مشهوری است که در امثال و حکم
دهخدا (ج ۴، ص ۲۰۳۰) چنین آمده است:

یارم همدانی و خودم هیچ ندانی

یارب چکند هیچ ندان با همه دانی

نظیر: هیچ دانی را نه دانش نه قرار

با همه دانی بیفتادست کار. عطار.

یا قریب العهد من شرب اللبن

حضرت عبدالبهاء در لوح وجیه الله ابن جناب قابل آبا ده ای چنین می فرمایند:

یا قریب العهد من شرب اللبن، حمد کن خدا را که رضیع ثدی محبت الله گشتی، چه خوش گفتمی و در سفتی که خیلی مزه دارد. عزیز درگاه کبریایی خیلی مزه دارد، و نهال بدیع گلشن معرفت اللهی خیلی مزه دارد، و ثمر طریّ جنت مأوائی خیلی مزه دارد، به زبان شیرخواری به بارگاه بزرگواری حضرت باری مناجات کن که: ای خداوند مهربان این طفل رضیع را در آغوش عنایت پرورش ده و این طفل صغیر ضعیف را به فیض عنایت تربیت فرما تا به فضل و موهبت روز به روز نشو و نما نماید و قابل خدمت گردد و به عبودیت آستان مقدّست پردازد توئی مهربان و توئی پروردگار و توئی بخشنده و آمرزگار و عليك التحية و التناء ع ع مصرع منقول در صدر لوح مبارك فوق از مولوی است. برای مطالعه شرح مطالب درباره این شعر به مآخذ اشعار (ج ۴، ص ۳۹۹-۴۰۱) مراجعه فرمائید.

یا مکن با فیلبانان دوستی یا بنا کن خانه ای در خورد فیل

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی میرزا حسن خراسانی چنین می فرمایند:

هوالبهی

یا من ثبت علی العهد و الميثاق علی العجاله اسباب زحمت و مشغولیت شدیده به جهت شما مهیا گشته و شب و روز راحت مسلوب و فرصت مفقود و هر نوع زحمتی موجود است جای شکرش باقی است، شیخ گفته است: یا مکن با فیلبانان دوستی - یا بنا کن خانه ای در خورد پیل. الحمد لله شما معلوم می شود که خانه ای در خورد عقاب و سزاوار عنقاء مشرق ابرار بنا نموده اید. از حق می طلبیم که تفضلی فرماید که روائح قدس در آن خطّه و دیار وزد و روح و ریحان بی پایان حاصل گردد جمیع کسالت به نشاط و مسرت مبدل شود و حزن و حسرت به فرح و انبساط تبدیل گردد و لیس ذلك علی الله بعزیز و البهاء علیک...

حضرت عبدالبهاء بیت فوق را در لوحی که در ذیل "یا برو همچون زنان..." مندرج گردیده نیز نقل فرموده اند. بیت مزبور از سعدی است که در گلستان چنین میفرماید:

دو کس را حسرت از دل نرود و پای تغابن از گیل بر نیاید: تاجر کشتی شکسته و وارث با قلندریان نشسته.

پیش درویشان بود خونت مباح	گر نباشد در میان مالت سیل
یا مرو با یار ازرق پیرهن	یا بکش بر خان و مان انگشت نیل
دوستی با فیلبانان یا مکن	یا طلب کن خانه ای در خورد پیل

(گلستان، ص ۱۸۴)

یس کنند حفظ و بطه زند تیر

حضرت عبدالبهاء در لوح "محفل محترم حضرات ایادی امرالله" در طهران چنین میفرمایند:

ایها المجمع الروحانی، اتی ابتهل الی العتبة الرحمانیة ان یؤیدکم بنفحات مقدسة معطرة محیة للقلوب و الارواح و يجعلکم اسوة حسنة لسائر الاصفياء و سرج الهدی الموقدة بالنار الملتبهة فی شجرة الطور فی يوم الظهور علی اعلی سبئاء. یا اصفياء الله علیکم بالفقر و الفناء و المحو و الفدا و التبتل و التضرع الی ملکوت الابهی ان الله اختارکم بفیض موهبته و انتخبکم بعبودیتہ و اختصکم برحمته و اجتباکم للدلالة و الهدایة الی الصراط المستقیم و ظلل علیکم سحاب موهبة العظمی و حللکم بحلل العناية بین الوری علموا الاحباء الحب و التقوی و الالفة و الوفاء حتی تكونوا ارومة الصلاح و جرثومة الفلاح و آیات العبودیة لله الحق بین الملا رب اید هولاء الاصفياء علی ما تحب و ترضی انک انت شدید القوى و عظیم العطا و جلّی الوفا تؤید من تشاء علی خدمة عتبتک المقدسة العالیة البناء و انک انت القوى القدير. از قرار اخبار وارده جناب قوام الدیوان با جیم ملاقات نمودند آن شخص خواهش ملاقات با حضرات ایادی امرالله نموده و گفته که اعتقاد من مطابق اعتقاد شما است و برمیثاق ثابت و برقرار و در حق عبدالبهاء با شما متفق الآراء، لهذا خوب است ملاقات کنید و غبار اختلاف بنشانید ولی بدانید که حزب فتور را در بدایت جمیعاً این گفتگو، اما گمان چنان نمایند که شاید در حصن حصین عهد و پیمان رخنه ای نمایند و در قلوب و اعصاب ثابتین اقلأ سستی و رخاوتی اندازند این است مقاصد خفیة حضرات، ولی بظاهر با سرشکی روان و گردنی افتاده و ناتوان و کمری شکسته و لرزان و صوتی ضعیف با

آه و فغان در نهایت دسائس و وساوس اظهار ثبوت و جستجوی مقصود نمایند و چون ملاحظه کنند که نفعات و همساتشان در نفسی اندکی نفوذ کرد حرارت غرور چنان اعضای سرمادیده آنها را گرم نماید که باید بر فرعون و نمرود صلوات خواند. این است دأبشان، مقصدی جز القاء شبهات ندارند و تمسک جز بمتشابهات نمایند. شما به جناب قوام بفرمائید که این شخص میگوید من به عبدالبهاء نهایت محبت و ولا دارم و لکن اوراق ردیه و مخاطبات مهینه و شبهات قویّه و مفتریات غیرمتناهیّه او مطبوع و منشور در جمیع حدود و ثغور. یس کنند حفظ و بطه زند تیر. عبدالبهاء را محن و بلا یا نه چندان و نه چنان مشغول نموده که بتواند باین اذکار پردازد، باری ای ایادی امرالله مقصود این است که الآن فساد اهل بغضاء ارض ظا را احاطه نموده علما از جهتی متعرضند و اّمت یحیی جهره و خفا در فتنه و فسادند، حضرات ناقضین نیز در سرّ سرّ اندک رخنه ای نموده اند ولی یاران را خبر نه، اما در نزد عبدالبهاء واضح و آشکار خدا حفظ فرماید. انی استغنیّت بعبودیتی فی عتبه البهّاء و لا التفت الی هذا و الی هذا انه ی نصرنی بجنود من ملکوتہ الابهی. ای یاران من، وقت آن است که بکلی اجباء راجع بواحد حقیقی گردند، حکم یک روح و یک نفس و یک ذات و یک کینونت و یک روحانیت و یک سمع و یک بصر پیدا کنند و الا یأس و حرمان نتیجه بخشد و اولوالطغیان از جمیع طوائف به میدان آیند آنوقت فریاد و فغان ثمر ندهد و تضرع و ابتهال مقبول نگردد. با جناب آفاسیدتقی در خصوص امضاء محفل حضرات ایادی امرالله علیهم کلّ بهاء و ثناء مخابره نموده بودید قرار بر آن بود که سجع مهری باسم یا عادل تنظیم شود و عبارت از امضای عموم حضرات ایادی باشد. این کلمه قدری موهم است شاید اهل بغضاء تاویلاتی از برای آن ترتیب دهند و سبب تخدیش ذهن اولیای امور گردد این کلمه یا عادل را بکلمه یا سلام تبدیل نمائید که معنیش آشتی و صلح و سلامت است و علیکم التحیه و الثناء.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی میرزا حسن در مصر چنین میفرماید:

هو الله يا الهی و ملجئى و مهربى و مناصى ابتهل الی ملکوت غیبک و جبروت احدیة ذاتک ان تثبت اقدامنا علی دینک المبین... الیوم بر جمیع دوستان حفظ حصن حصین الهی فرض عین و مدافعة از عهد و میثاق واجب، چه که اهل فتور توسل بوسائلی جسته که بنیان امرالله را به کلی خطل حاصل گردد و بنیاد دین الله به کلی مضمحل شود، اسم توحید چون امم سائره قدیم برند و اصنام نفس و هوای خویش پرستند، نام حق بر زبان رانند و بنیان عهد و میثاق براندازند، قرآن کنند حفظ و بطه زنند تیغ - یسین کنند حرز و امام مبین کشند...

شعری که در آثار فوق نقل شده در بند نهم یکی از مراثی وصال شیرازی است که در محامد و مناقب حضرت سیدالشهداء انشاد شده و تمام بند مزبور چنین است:

کافردلان که سبط نبی را ز کین کشند
 دعوی دین کنند و خداوند دین گُشند
 بگذشته از حسین که محبوب عالمی است
 گوئی بخصم خصم ترا گر چنین گُشند
 قرآن کنند حفظ و بطه کشند تیغ
 یسین کنند حرز و امام مبین گُشند
 ایچرخ گیرمت سر پاداش بدر بود
 سبط نبی بجای گروهی لعین گُشند
 این غیرتم کشد که سلیمان عهد را
 آن دیوسیرتان پی تخت و نگین گُشند
 خود حرمت حریم حرم داشت و شه برون
 دانست کز جفاش در آن سرزمین گُشند
 احرام حج هنوز نیفکنده ناکسان
 حرمت چه شد که صید حرم را چنین گُشند

بیند چون ز دست خدا آستین نهی

شمعی که حق فروخت چرا ز آستین کشند

کسی پیش چسار موج عتاب آورد ثبات

آن ناکسی که پی شکند کشتی نجات

(دیوان وصال، ص ۹۲۹)

میرزا محمد شفیع معروف به میرزا کوچک شیرازی و متخلص به وصال از شعرا و فضیلائی معروف اوایل دوره قاجاریه است. او به سال ۱۱۹۷ هـ ق/ ۱۷۸۲ م در شیراز متولد شد و به سال ۱۲۶۲ هـ ق/ ۱۸۴۵ م در همان شهر از این عالم درگذشت. وصال مردی ادیب، هنرمند، عالم و عارف بوده و آثار عدیده از خود به جا گذاشته است. از جمله دیوان اشعار وصال است که حاوی حدود پانزده هزار بیت می باشد. مثنوی بزم وصال و مثنوی فرهاد و شیرین نیز از اوست که در اتمام و اکمال مثنوی فرهاد و شیرین وحشی بافقی به رشته نظم کشیده شده است. وصال شیرازی همچنین اطواق الذهب جار الله زمخشری را به فارسی شرح و ترجمه نموده است. دیوان وصال شیرازی به سعی و اهتمام محمد عباسی به وسیله کتابفروشی فخر رازی در ۹۷۶ صفحه به طبع رسیده و منتشر است. برای مطالعه شرح زندگانی وصال شیرازی و ملاحظه منابع و مآخذ احوال و آثار او به حدیقه الشعراء (ج ۳، ص ۱۹۸۷-۲۰۰۰) مراجعه فرمائید.

برای ملاحظه شرحی در باره جناب قوام الدیوان به مآخذ اشعار، ج ۳، ص ۹۸-۱۰۰ مراجعه فرمائید. مقصود از "جیم" در لوح حضرات ایادی امرالله جمال بروجردی است.

در بیت مورد مطالعه "یس" و "طه" آمده است. در باره این دو اصطلاح مندرجات دانش نامه قرآن (ج ۲، ص ۲۳۷۵ و ۱۴۱۴) را ذیلاً نقل مینماید:

یس/یاسین، سرآغاز سی و ششمین سوره قرآن و نیز نام همان سوره است. برخی معنای آن را یا انسان دانسته اند. حسن و ابوالعالیه گفته اند: معنایش یا رجل است. سعیدبن جبیر و محمد حنفیه گفته اند: معنایش یا محمد است. و بعضی گفته اند: معنایش یا سیدالاولین و الآخرین است.

علی بن ابی طالب (ع) و امام محمد باقر (علیهما السلام) فرموده اند: آن یکی از نامه‌های پیامبر (ص) است. (تفسیر مجمع البیان، ج ۴/۴۱۴، تفسیر نبیان، ج ۴۴۱/۸). بنا بر روایت امام باقر (ع) که پس نامی از نامه‌های پیامبر (ص) است، این که اهل بیت (ع) را "آل یس" میگویند تأیید میشود. و در عیون اخبار الرضا (ع) از حضرت رضا (ع) روایت شده است: سلام علی آل یس، یعنی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم". (تفسیر شریف لاهیجی، ج ۷۳۳/۳). امام صادق (ع) فرموده است: "یس" اسم پیامبر (ص) است و دلیل آن قول خدای تعالی است. به دنبال آن که میفرماید: "انک لمن المرسلین". (که تو از پیامبرانی)... (تفسیر قمی، ج ۲۱۱/۲). در تفاسیر شیعی روایاتی از ائمه اطهار (ع) نقل شده است که بر نام پیامبر (ص) بودن "یس" تأکید شده است. (تفسیر نورالثقلین، ج ۳۷۴/۴، تفسیر صافی، ج ۲۴۴/۴. تفسیر صدرالمتألهین، ج ۲۲/۵). برخی از جمله حسینی در حقایق سلمی گفته اند: پس نام خداست، و گفته اند: نام سوره است و امام قشیری گفته است: یاء اشاره است به یوم میثاق، و سین اشاره است به سر او با احباب. (تفسیر عاملی، ج ۲۵۳/۷).

طه

یکی از حروف مقطعه است که سوره بیستم قرآن نیز به همین نام نامگذاری شده است. در تفسیر آن میان مفسران اختلاف است. عبدالله بن عباس گفته است: قسم به نامی از نامه‌های خداوند است. مجاهد و حسن و ضحاک و عطا گفته اند: معنی این کلمه آن است که: یا رجل (ای مرد). عکرمه گفته: آن به زبان حبشی یعنی: یا رجل. سعیدبن جبیر گفته به زبان نبطی هم به همین معنی است. مقاتل بن حیان گفته: معنی آن این است: "طاء الارض بقدیمیک". و گفت سبب آن بود که رسول

(ص) در نماز یک پای برگرفتی و بر یک پای پاستادی، تا رنج بیش بُود و ثواب بیشتر باشد. خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: هر دو پای بر زمین نه. جعفرین محمدالصادق (ع) گفت: طه، طهارت اهل البیت رسول (ص) است، آنگاه آیه تطهیر را برخواند. برخی نیز گفته اند: طه درخت طوبی است. (تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۱۳/۱۲۸) در برخی روایات شیعی نیز آمده است که طه اسمی از اسماء پیامبر (ص) است. (تفسیر اثنی عشری، ج ۸/۲۳۸، نورالثقلین، ج ۳/۳۶۷).

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل تا از درخت نکته توحید بشنوی

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامیرزا آقاخان شیرازی که تمام آن در ذیل "موسی نیست که..." نقل شده چنین میفرمایند:
ای مخمور جام الهی در بریه ارض مقدسه صحرای سیناء بقعه مبارکه وادی طوی
طور تجلی بر موسی سدره منتهی مرتفع گردید و آتش موسی نمود رخ و ندای حق
بلند شد...

عبارت "آتش موسی نمود رخ" فقره ای در بیت حافظ شیرازی است و غزلی
که حاوی بیت مزبور میباشد به شرح ذیل است:
بلبل ز شاخ سرو بگلبنگ پهلوی

میخواند دوش درس مقامات معنوی

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل

تا از درخت نکته توحید بشنوی

مرغان باغ قافیه سنجند و بذله گو

تا خواجه می خورد بغزلهای پهلوی

جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد

زنهار دل میند بر اسباب دنیوی

این قصه عجب شنو از بخت واژگون

ما را بکشت یار بانفاس عیسوی

خوش وقت بوریا و گدائی و خواب امن

کاین عیش نیست در خور اورنگ خسروی
 چشمت بغمزه خانه مردم خراب کرد
 مخموریت مباد که خوش مست میروی
 دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
 کای نور چشم من بجز از کشته ندروی
 ساقی مگر وظیفه حافظ زیاده داد
 کاشفته گشت طره دستار مولوی

(دیوان حافظ، ص ۳۴۵-۳۴۶)

در باره بیت مورد مطالعه در حافظ نامه (ج ۲، ص ۱۲۲۹-۱۲۳۰) از جمله چنین آمده است:

آتش موسی نمود گل/نمودن = کردن: علامه قزوینی در حاشیه صفحه در شرح این تعبیر نوشته است: "یعنی گل نمودار آتش موسی شد، یعنی آتشی که در وادی ایمن بر درخت علیق بر آن حضرت ظاهر گردید و آوازی از آن برآمد که یا موسی ائی انا الله رب العالمین. و مصراع ثانی متمم همین معنی است و مراد از نکته توحید، اشاره به همان ندای درخت است". نکته توحید یا ندائی که موسی (ع) شنید، طبق وصف قرآن مجید از این قرار است. فَلَمَّا اتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِءِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَىٰ إِنِّي اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (و چون نزدیک آتش رسید، از جانب وادی ایمن در بقعه مبارکه، از درختی ندا برخاست که ای موسی همانا من پروردگار عالمیانم - قصص، ۳۰)...

نمود گل: شادروان غنی گوید: "نمودن به هردو معنی صحیح است. هم نمودن به معنی کردن و هم نشان دادن. ولی خواجه هیچوقت "نمودن" را به معنی "کردن" استعمال نکرده. در اینجا به قرینه شعر اول که بلبل در بهار میخواند حتماً و قطعاً به معنی نشان دادن است. یعنی گل آتش موسی را نشان میدهد و از او حکایت میکند (حواشی غنی، ص ۶۳۴).

باید گفت ایهام کامل شگرفی در این تعبیر یعنی گل نمودن آتش موسی نهفته است و دو معنای مستقل مساوی از آن بر میآید: (الف) آتش موسی گل کرد. گل کردن یعنی شکفته شدن آتش تعبیر آشنائی است و هنوز هم معمول است. ب) گل سرخ، نمایانگر و یادآور آتش موسی شد...

یک جو نمدم بکلّ عالم نمدم

حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان خادم الله به اعزاز جناب ورقا عتر نزول یافته و به تاریخ ۱۲ شعبان سنه ۱۳۰۵ هـ ق مورخ است چنین میفرمایند:

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی سُبْحِ قُدُوسِ رَبِّنا وَ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ آیات منزله عالم را فرا گرفته و بیّنات ظاهره احاطه نموده لثالی عمّان محبوب امکان جلّ جلاله امام وجوه ظاهر و مشهود، و سدره مبارکه باعلی النداء ناطق، مع این عنایات مشرفه ظاهره و رحمت نامتناهی اهل عالم بیخبر مانده اند. بعضی شنیده اند و انکار نموده اند و بعضی دیده اند و اعراض کرده اند. صدق الله العلیّ العظیم. و کم من آیه فی السّموات و الارض یمرون علیها و هم عنها معروضون. و برخی نفحات وحی را ادراک نموده اند و باصبع یقین حجبات را خرق و سبحات را شق کرده اند ایشانند که از آفاق آسمانهای وفا و راستی و ایقان و اطمینان مُشرقند. زخارف عالم و تزیینات اسم نزدشان موهوم صرف و مفقود بحث، ثروت ایشان را از تقرب منع نمود و شوکت ایشان را از انفاق مال و جان باز نداشت. حَسَن آسمانی در ارض جان فدا نمود، و حسین دیار معانی در ظاهر ظاهر جان در باخت، آیا آن چه نوشیده بود و این چه آشامید. سبحان الله عقول عالمیان متحیر و مبهوت چه خوب گفت آن صحرائی بیابان نشین: یکجو نمدم بکلّ عالم نمدم. مقصود از نمد اظهار حبّ و خلوصش بوده، سبحان الله نفوس مذکوره مع آن که صاحب ثروت و جاه ظاهر و عزّت و رفعت مابین بریه بودند ما عندهم ایشان را از ما عند الله منع نمود. آن حالتی که قوم کلمه اعراض از ایشان طلب نمودند چه حالتی بود و آن چه عنایتی بود که ایشان را حفظ نمود. به کمال فرح و اطمینان و روح و ریحان به مقرّ فدا تشریف بردند...

گوینده مصرع منقول در لوح مبارک بر حقیر معلوم نیست.

آیه منقول در لوح فوق آیه شماره ۱۰۵ در سوره یوسف (۱۲) است که میفرماید:

"و کاین من آیه فی السموات و الارض یمرون علیها و هم عنها معرضون".
مضمون کلام به فارسی آن که مردم بیخرد چه بسیار که بر آیات و نشانه های قدرت حق در آسمانها و زمین میگذرند و از آن روی برمیگردانند.

مقصود از "حسن آسمانی" و "حسین دیار معانی" نورین نیرین جناب حاجی سید محمد حسن سلطان الشهداء و جناب حاجی سید محمد حسین محبوب الشهداء اصفهانی هستند که شرح حال و شهادت آنان به تفصیل در کتاب نورین نیرین اثر جناب عبدالحمید اشراق خاوری مندرج است.

یک چند نیز خدمت معشوق و می کنیم

حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا عبدالحسین داماد میرزا اسدالله خان وزیر اصفهانی چنین میفرمایند:

... این تجارتها را تجربه نمودی و امتحان کردی ثروت قدیم خسران مبین شد، و منفعت کلیه مضرت عظیمه گشت، ریح عظیم ضرر شدید گردید و سود و نفع جسیم نقص پدید شد سود زیان گشت و گنج حسرت بی پایان گردید. یک چند نیز خدمت معشوق و می کنیم. در قرآن میفرماید: یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکرالله و ذروا البیع. پس در این ایام اکبر باید باعظم صلاة که تبلیغ امرالله است پرداخت تالله الحق، انها تجارة و ثروة كاملة و سلطنة قاهرة و عزة باهرة...

(مائدة آسمانی، ج ۵، ص ۸۵)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

... سالهاست که بمشاهده آیات آفاقیه چشم را روشن نمودیم حال خوبست چندی نیز یکشف آثار و آیات انفسیه مشغول شویم. یعنی سرخویش گیریم و از عالم نوش و نیش درگذریم. در زاویه فقر صرف مأوی کنیم، و در گوشه فنای محض اعتکاف نمائیم تا این کأس بقا را از دست ساقی فقر و فنا ننوشیم در انجمن یاران شمعی نیفرزیم و در خلوتخانه دل مشعلی مشتعل ننمائیم، مثلی است مشهور، ایام را چندی وقف مطرب و می نمائیم ما نیز چندی اوقات را محصور بتوجه و تنویر حقیقت خویش کنیم تا ملاحظه کنیم که از افق اعلی و ملکوت اسمی چه فیوضاتی ظاهر و لائح گردد...

(مکاتیب، ج ۲، ص ۱۸۸-۱۸۹)

مصرعی که در آثار فوق نقل و یا به مضامین آن اشاره شده از حافظ شیرازی است که در غزلی چنین میگوید:

حاشا که من بموسم گل ترک می کنم
 من لاف عقل میزتم این کار کی کنم
 مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم
 در کار چنگ و بریط و آواز نی کنم
 از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت
 یکچند نیز خدمت معشوق و می کنم
 کی بود در زمانه وفا جام می بیار
 تا من حکایت جم و کاووس کی کنم
 از نامه سیاه نترسم که روز حشر
 با فیض لطف او صد ازین نامه طی کنم
 کوپیک صبح تا گلهای شب فراق
 با آن خجسته طالع فرخنده پسی کنم
 این جان عاریت که بحافظ سپرد دوست
 روزی رخسار بینم و تسلیم وی کنم

(دیوان حافظ، ص ۲۴۱)

در باره بیت مورد مطالعه در شرح عرفانی (ج ۳، ۲۲۲۳-۲۲۲۴) چنین آمده است:

از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت
 یک چند نیز خدمت معشوق و می کنم
 حالی (با یاء معروف) به معنی الحال بود. و دلم گرفت یعنی ملول شد. و لفظ نیز در لغت بمعنی من بعد مستعمل شده است. چون عماد فقیه، به واسطه اعتقاد شاه شجاع کرمانی، و رجوع مردم دیگر، همواره مدرسه قیل و قال آراسته میداشت، و

حضرت خواجه بعد ملازمت خضر- علیه السلام - ترک قیل و قال مدرسه علوم ظاهری نموده در بیان حالات معارف درآمده، لاجرم از راه ظرافت زندانه به عماد فقیه میگوید که از قیل و قال مدرسه الحال دل من ملول شد. میخواهم که چندگاه بعد از این، خدمت معشوق و می کنم. چون تعریض با عماد فقیه دارد از روی لفظ معشوق و می ایراد نموده و از روی اصطلاح، مراد از معشوق محبوب حقیقی است - جلّ شأنه - و از می محبت او.

عبارت "یا ایها الذین..." در اولین لوحی که نقل شد فقره ای از آیه ۹ در سوره جن (۶۲) است که میفرماید:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ
ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

مضمون کلام الهی آن که ای مؤمنین هرگاه شما را برای نماز روز جمعه بخوانند فی الحال به ذکر خدا بشتابید و کسب و تجارت را رها کنید چه نماز جمعه از هر تجارتی برای شما سودمندتر است.

یک حسین و صد هزارانش یزید
یک حبیب و صد ابوجهل عنید

نک به ذیل: "ای صبا از..."

یک دست جام باده و یک دست زلف یار رقصی در این میانه میدانم آرزوست

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

ای مشتاق جمال ذوالجلال حمد خدا را که از چشمه میثاق نوشیدی و از شهد
عهد نیر آفاق چشیدی، بسر منزل مقصود رسیدی و بطل مدود التجا نمودی حال
کأس میثاق بدست، و در انجمن آفاق درآ و بگو: یک دست جام باده یک دست
زلف یار- رقصی در این میانه میدانم آرزوست.

(منتخبات مکاتیب، ج ۲، ص ۱۴۶-۱۴۷)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا شیخ علی چنین میفرمایند:

هو الابهی ای روی تو روشن شکر کن خدا را که از عین تسنیم عرفان نوشیدی و
از شهد فائق ایقان چشیدی، از باده هوش سرمست گشتی و از خمر سرور اقداح
حجور بدست، یک دست جام باده و یک دست زلف یار- رقصی در این میانه
میدانم آرزوست. اگر به بصر حدید ملاحظه نمائی مشاهده فرمائی که الیوم به
اعظم مواهب الهیه فائزی و در اشرف نقطه عالم مذکور، آستانی که مطاف
حقائق مقدسه غیب و شهود است و حضرتی که مقبل ملاء اعلی است. شکر نما و
ستایش فرما و بگو خداوندا پاک و مقدسی و بی نیاز و متزهی این بنده بیچاره را
در پناه حضرت احدیت ملجأ و پناه بخش و در ظل سدره بی منهات مسکن و
ماوی عنایت کن و البهء علیک ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر چنین
میفرمایند:

ای منادی ملکوت الهی نامهٔ اخیر شما رسید... من نفوس را به تبّتل و نصْرَع میخوانم نه بمناسب اهل تکبّر، مرا آرزو چنان است که یاران الهی روح مجسم گردند و نور مصوّر، بقربانگاه عشق رقص کنان بشتابند، یک دست جام باده و یک دست زلف یار- رقصی چنین میانهٔ میدانم آرزوست. ولکن این بیخردان از بهتان هیچ پروائی ندارند فسوف بیرون انفسهم فی خسران مبین...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

هوالمحمود ای حبیب روحی و مطلع انوار محبت الهی فتی الرحمانی آقامیرزا علی محمد چندی در کمال روح و ریحان در ظلّ حضرت رحمن باعظم الطاف فائز، حال باذن الهی بآن ارض راجع، چون مبدأ سفرشان الی الله بوده انشاءالله عودشان نیز الی الله خواهد بود. از الطاف بینهایت حضرت احدیت امیدوار هستیم که کمال در حصن الهی و کھف حفظ و حمایت ربّانی محفوظ و مصون باشید و از کأس صہبای رحمانی مست و مخمور، موسم فصل ربیع الهی است و نسائم فضل و موهبت کبری در هیجان و ابر نیسان رحمت عظمی در فیضان و انوار شمس حقیقت ساطع و اشجار وجود بخلعت جدیده فائز و حدائق کائنات و موجودات از فیض و مواهب این بهار روحانی بانواع تزیین ظاهر، پس این بیت در این مقام مناسب:

یکدست جام باده و یکدست زلف یار

رقصی در این میانهٔ میدانم آرزوست

جمیع احبّای الهی را تکبیر برسانید. ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین میفرمایند:

هو الابهی

اسکندر یه

جناب آقاسیدعلی علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند:

هوالبهی ای ناظر و متوجه بملکوت ابهی مکاتیب متعدده آن جناب قرائت شد و مضامین مفهوم و معلوم گشت، حصول ملال از کثرت اشغال این جهان فانی دلیل توجه بملکوت الهی است. این اول نفعه رحمانی است که مشام را معطر نماید و اول جذبه ربّانی است که قلوب را منور فرماید، معلوم است که شئون اعظم این عالم عاقبتش جنون است و نفع عظیمش پایان خسران مبین، انسان آنچه بکوشد و بجوشد چون دونده از پی سراب، بشارب و عذب فرات نرسد و آنچه بدود و سعی بلیغ نماید جز یأس شدید و قطع امید نیابد و انسان کامل فیض شامل جوید و راه ربّ عادل پوید بصبح صادق دل بندد و گرد شمع لامع گردد از غیر جمال باقی بیزار شود و از هر آلالشی در کنار گردد، بر خدمت امر قیام نماید و در سبیل الهی جان و دل فدا کند، این نیت، نورانیت قلب و روح است و روشنایی جان، ولیکن حال آن جناب در این شغل موجود با جناب آقامحمد با هم داخل شدید و ایشان در نهایت مشقت و زحمتند. پس اول تدبیری نمائید که از این دیون و آلالش آسایشی حاصل گردد و این حمل ثقیل خفیف شود آن وقت در کمال روح و ریحان عزم جولان در این میدان نمائید.

یک دست جام باده یک دست زلف یار رقصی در این میانه میدانم آرزوست.
 زین مردمان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا ورستم دستانم آرزوست.
 و آلا جناب آقامحمد را در این زحمات و مشقات گذاشته و خود شما چون طیر از قفس رها یافته در این پهن فضا پرواز نمائید انصاف نه، با وجود این با اعضای شرکت روحانیه مشورت نمائید و استمزاج حاصل کنید و الروح و البهاء علیک ع.ع.

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین میفرمایند:

هوالله ای یاران عبدالبهاء نامه شما مشکین بود و معانی شیرین و انگبین، زیرا دلیل بر توجه ملاء اعلی و انقطاع الی الله بود، در این روز فیروز باید هریک شمع شب افروز گردید و جهانی را روشن کنید خلق و خوی حق بنمائید و بزم روحانیان بیارائید، جام لبریز محبت الله بدست گیرید و رقص کنان در این انجمن فریاد کنید و باین آهنگ بنوازید:

یک دست جام باده و یک دست زلف یار

رقصی در این میانه میدانم آرزوست

زین مردمان سست عناصر دل—م گرفت

شیر خدا ورستم دستانم آرزوست

چنگ و چغانه به دست آرید و ترانه ای باهنگ ملاء اعلی بلند کنید تا مرغان

چمن به شوق و طرب آیند و جذب و وله و جمیع به یک نغمه به تسبیح و تهلیل

ربّ جلیل مشغول گردند و علیکم التحیة والثناء ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

مشهد

بواسطه جناب میرزااحمد قاننی

فروغ

حضرت فروغی علیه بهاءالله الابهی

هوالله ای یار نازنین نامه مشکین شما که به آفاسید اسدالله مرقوم نموده بودید

مذاق این مشتاق را شیرین نمود. زیرا مضامین دلنشین بود، آن یار مهربان را فرصت

تحریر بی پایان هست ولی این آواره کوه و بیابان را ابداً دقیقه ای مهلت نیست،

بعد از سه سال سفر در اقالیم باختر و طح مسافت دوازده ساعت نجومی عودت

به خاور گشت ولی امراض چنان مستولی گشت که حیات در خطر، چندی ابداً

قوة تحریر نبود، حال چند روز است که الحمدلله بهتر و خوشتر است، لهذا به تحریر

پرداختم و فوراً نامه به آن یار نازنین مینگارم. اما عدم جواب تحاریر سالفه، در

بدایت این سفر از جمیع اجبای الهی عذر خواستم که چون در این سفر شب و روز

یا مشغول خطاب و یا سؤال و جواب و یا طح مراحل بی حسابم، مرا از قصور در

مخایره معذور دارند، جمیع نامه های مبارک نرسید اگر هم بعضی رسید لابد

جمیع بی جواب نماند، از نفس امریکا به خط خود به شما نامه ای نوشتم لکن

عجب است که نرسیده. حال این مسائل زوائد است مختصر این است که آنی از

یاد دیدار و مشاورت فراغت ندارم همواره به ملکوت اسرار در نهایت ابتهاج

مناجات میکنم و ترا عون و عنایت ربّ الارباب میطلبم که در ملک خاور مانند اختر بنور تأیید چنان منور گردی که شعاعش بیاختر رسد، فی الحقیقه زحمات بسیار کشیدی و غایت اضطهاد و بیداد دیدی و شماتت و ملامت اعداء شنیدی و در سلاسل و اغلال همیشه اوقات در خطر بودی اما این موهبت جلیل اکبر است که در سیل او بلایا و رزایا تحمّل نمودی لهذا ملال و کلال میار روز بروز بیشتر بکوش و آهنگ بلندتر کن و شعله بیشتر زن و جوش و خروش بیشتر نما.

یکدست جام باده و یکدست زلف یار رقصی در این میانه میدانم آرزوست
جناب آقامیرزا محمد سلیل جلیل را از قیل من نهایت محبت و مهربانی برسان و
علیک البهاء الابهی.

عبدالبهاء عباس.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبّای خراسان چنین میفرمایند:

هو الابهی الابهی ای یاران روحانی من حمد جمال قدیم را که بنار موقده ربّانیه مشتعلید و بخدمت عتبه مقدسه ربّانیه مشغول، سرمست باده میثاقید و مخمور میکده ربّ الاشراق، در محفل عهد پیرهن چاک و غزلخوان و کف زنان و پاکویان شادی و طرب نمودید و در بزم پیمان یک دست جام باده و یک دست زلف یار، ذوق و جذب آشکار کردید مسرور باشید و مخمور باده روحانی، مشغوف باشید و مشغوف جمال رحمانی، نافته اسرار امر جمال قدم را بر آفاق نثار کنید و بخدمت آستان مقدّسش بکمال عبودیت و فنا چون عبدالبهاء قیام نمائید، در این درگاه عبودیت لازم و در این آستان پاسبانی واجب، این بندگی آزادگی دو جهان است و این رفیت بزرگی در ایوان، پس بکوشید و از این صهباء جانپرور عبودیت بنوشید
والبهاء علیک ع ع

این عبد را منتهای آرزو این که بهریک از یاران الهی مکتوب مستقل مرقوم نماید ولی مشاغل و مشاغل و مصائب و متاعب بدرجه ای که وصف نتوان نمود لهذا معذورم و انشاء الله قدری فراغت حاصل میشود و تلافی مافات میگردد. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در اشاره به مضامین بیت فوق در لوح جناب آقاسیدمصطفی در رنگون چنین میفرمایند:

رنگون

جناب آقاسید مصطفی علیه بهاء الله الابهی

هو الله ای منادی پیمان نامه ای که از چهره سارن مرقوم بیکی از احباب نمودی ملاحظه شد، سبب سرور و جهور بی پایان گردید که الحمد لله آن بنده باوفای جمال ابهی چنان از عشق و وله بجوش آمده که سرگشته کوه و صحرا گشته و آواره اقطار بعیده در هندوستان شده، صیحه زنان و نعره کنان فریاد برآورده تا بنیان غفلت و نادانی براندازد و بنیاد هدایت کبری بنهد و ایوان موهبت عظمی برافزارد و یقین است که مؤید و موفق گردد زیرا بخلوص نیت و سمو همت و علویت فطرت و آزادگی از آلودگی انصاف یافته، هر نفس مبارکی که در این میدان قدم نهد یک دست جام باده بکف گیرد و بدست دیگر گیسوی مشکبار دلبر آمال بدست آرد و چنان بجنبش و رقص آید که ارواح مقدسه روحانیان را بوجد و طرب آرد. کار این است هرکه مرد میدان است، همت چنین است هرکس را گوی و چوگان است زیرا یک قدم در این سیل نهادن طی هزار فرسخ است و پرواز باوج اعظم است. ملاحظه نمائید که نفوس مبارکه در ایام سلف از نفسی عاقبت جهان را بنفسی رحمان مشکبار نمودند و هنوز در استمرار است و اگر کلمه ای بر زبان راندند هزار کتب و صحف تفسیر و تاویل آن کلمه گردید، این از قوت و نفوذ امری بود که در آن قدم نهادند، مساعی و زحمات جمیع ملوک که مالک رقاب امم بودند محو و نابود گردید ولی طی یک قدم آنان چنان اتساع یافت که هنوز در قرون و اعصار مسافت طی مینماید و قرار ممتنع و محال، این چه قدرتی است و این چه قوتی، این چه موهبتی و این چه رحمتی، لهذا از فضل و موهبت پروردگار امیدوارم که مساعی مملوچه شما تاثیر ابدی در آفاق نماید و بنیانی تأسیس یابد که از ایوان کیوان بگذرد. جمیع یاران را تحیت ابدع ابهی ابلاغ دار و علیک البهء الابهی ع.

حضرت عبدالبهاء بیت مورد مطالعه را در الواح جناب مسعودافندی و جناب آقاشیخ نظرعلی نیز نقل فرموده اند و آن الواح در ذیل "دل برگرفته..." و "دی شیخ با چراغ..." مندرج است.

بیت منقول در آثار عدیده فوق از مولوی است و تمام غزلی که شامل این بیت میباشد در ذیل: "دی شیخ با چراغ..." نقل گردیده است.

برای مطالعه مطالب مربوط به "زین مردمان سست..." به ذیل آن شعر مراجعه فرمائید.

جناب آقاسیدعلی در اسکندریه که یکی از الواح ایشان نقل گردید و جناب آقامحمدکه در این لوح مذکورند به اسمین اعلین مشهورند. برای ملاحظه شرحی در باره آنان به مآخذ اشعار، ج ۲، ص ۲۰۳ مراجعه فرمائید. و نیز ن ک به ذیل: "یک دهان خواهم..."

شرح احوال "حضرت فروغی" یعنی آقامیرزامحمود فروغی که یکی از الواح ایشان نقل گردید به تفصیل در مصابیح هدایت (ج ۳، ص ۴۱۷-۴۸۳) مندرج است. شرح احوال جناب آقاسیدمصطفی رومی (زنگونی) نیز در مصابیح هدایت (ج ۸، ص ۲۳۱-۳۲۲) به طبع رسیده است.

یک دهان خواهم به پهنای فلک تا بگویم وصف آن رشک ملک

حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان خادم الله به اعزاز "احد اسمین اعلیین" (جناب حاجی محمد یزدی) در اسکندریه عرّ صدور یافته و به تاریخ غرّه رجب سنه ۱۳۰۵ هـ ق مورخ میباشد چنین میفرماید:

هو الله تعالی شأنه العظمة والاقترار ذکر مقدس از ادکار عالم و امم مالک قدم را لایق و سزااست که باسم اعظمش عالم را مسخر فرمود و راه نجات را ظاهر نمود، مقصود از خلقت خلق و ظهور وجود اعطاء فیضش بوده و اظهار جود و بخشش. اراده اش از عدم بوجود آورد و حکمتش اسباب عزّت و رفعت معین داشت تا کل برمقاة دانش بمقام عرّ اکبر و شرافت کبری که عرفان ذات مقدس بوده فائز شوند. جل جلاله و عظم عطائه و کبر فضله. نامه آن محبوب جان که بشابه آفتاب روشن و تابان بود عرصه وجود را روشن نمود. این روشنی بحت بات از اشراقات انوار محبت الهی بوده وهست، این خادم چه ذکر نماید و چه اظهار دارد در ذکر این مقام که بالفین از ادراکش عاجز و قاصر مشاهده میشوند چه که این مقام محبت است و سید مقامات، یک دهان خواهم به پهنای فلک - تا بگویم وصف آن رشک ملک...

بیت از مولوی است که در مثنوی چنین میفرماید:

یک دهان خواهم به پهنای فلک

تا بگویم وصف آن رشک ملک

وردهان یابم چنین و صد چنین

تنگ آید در فغانِ این حنین

(مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۸۴-۱۸۸۵)

مقصود از اسمین اعلیین جناب حاجی محمد یزدی و جناب آقاسید علی یزدی هستند و یکی از الواح ایشان در ذیل "یک دست جام..." نیز نقل گردید.

حاجی محمد یزدی که مخاطب لوح فوق واقع شده فرزند حاجی عبدالرحیم یزدی است که در حدود سنه ۱۸۵۰ م در یزد متولد گردید و در ایام صباوت به امرالله مؤمن شد و پس از زیارت جمال اقدس ابهی در عکا از سنه ۱۲۸۷ هـ ق / ۱۸۷۰ م در اسکندریه ساکن شده به تجارت پرداخت و سالها ساکن آن مدینه و بلاد دیگر خاورمیانه بود و سرانجام در سال ۱۹۳۳ م در مصر چشم از این عالم فرو بست. حاجی محمد یزدی در سنه ۱۲۹۷ هـ ق / ۱۸۸۰ م به حج مکه معظمه نائل شد و قریب پنجاه سال داشت که با جمیله بنت علی منشادی ازدواج نمود و ثمره این ازدواج چهار پسر به نامهای شیخ علی، عبدالرحیم، عزیز و روشن و یک دختر بنام فاطمه سلطان است. شرحی از احوال جناب حاج محمد یزدی در کتاب عالم بهائی (ج ۶، ص ۵۰۰-۵۰۱) به طبع رسیده است.

یک سواره بر صف عالم بزن آتشی اندر دل آدم بزن

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرماید:

هوالبهی ای ناظر بملکوت ابهی خامه و مداد حاضر نموده که بذکر آن منجذب
نفحات الله مشغول گردم، یک شعله جهانسوزی از درون چنان زد که زمام از دست
برفت، ای عباسک ای کهنتر بنده بهاء،

یک سواره بر صف عالم بزن	آتشی اندر دل آدم بزن
شعله جانسوزی از عشق بهاء	در جهان مبدأ و خاتم بزن
بر دل پرشعله خود رحم کن	از ثنای حقّ دمی شبنم بزن
بر جگرگاهت که زخم مهلک است	از عنایات خدا مرهم بزن

باری بنای نثر بود نظم شد، ذکر سرور بود ناله و فغان از درد و غم گردید، متابعت
ترتیب جلیل کتاب الهی قرآن عظیم و فرقان مبین شد. از اسرار حکمت ایجاد بیان
میفرماید بلافاصله حکایت هود و ارم ذات العمام مینماید، انّ فی ذلک لحکمة
لا یعرفها الا کلّ ناقد بصیر و انّ هذا لهو الحقّ المبین. باری تحریری که به جناب
اسم الله علیه بهاء الله الابهی مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید از تلاوتش کمال
روح و ریحان حاصل گردید و لمثلک ینبغی ذلک دع کلّ الامور واسع فی اعلاء
کلمة الله و جاهد فی سبیل محبته و اجتهد فی نشر نفحاته لعمر ربی انه لخیر لک
عمّا تطلع الشمس علیها لانّ هذا هو الباقي و ما عداه هو الفانی و لا یتبدل الذی
هو ادنی بالذی هو خیر الا الذین اعتدوا فی السبّ قوم سوء اخیرین.
در خصوص مشرق اذکار تفصیل به حضرت افنان مرقوم گشت و با نقشه ارسال
شد، هنوز جواب نرسیده بوصول جواب ارسال میشود مطمئن باشید.

در خصوص انارک مرقوم فرموده بودید سبب سرور و استبشار گردید. حمد خدا را که نار محبت الله از جمیع اطراف زبانه کشیده و از همت آن جناب در این خصوص نهایت سرور حاصل گردید عزیمت جناب آقامیرزا علی محمد به انارک باید به قسمی باشد که اغیار ضوضائی بلند نکنند که سبب خمودت ضعفاء باشد به کمال حکمت حرکت نمایند. مکتوبی خطاب به عموم اهل انارک مرقوم شد و ارسال گشت اگر جناب میرزا علی محمد عزیمت نمودند به همراه ببرند والا بفرستید. از کثرت مشاغل ممکن نشد که فرداً فرداً مرقوم شود به جانت قسم که اشغال این عبد به درجه ای رسیده که یک کلمه مرقوم نمودن یک کتاب است. عبدالبهاء عباس.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا فضل الله نوری معلّم چنین می فرمایند:

هوالبهی

ای ثابت بر پیمان روزنامه مفصل شما به نهایت روح و ریحان قرائت گردید الحمد لله خود تجربه نمودی و سبب انتباه دیگران گشتی که هر نفسی به جان و دل به خدمت امرالله قیام نماید لسان فصیح بگشاید و بر شاخسار حقیقت به ابدع الحان بسراید به براهین الهی ملهم گردد و به اقامه حجّت قاطعه مؤید شود. سطوت تبلیغ صفوف جهل را شکست دهد و شوکت تأیید سپاه ضلالت را منهزم کند. اساس ثبوت و استقامت در این است و محبت و تجرد از هواجس نفسانی و خلوص نیت در امررحمانی و انقطاع از من فی الوجود و مواظبت بر سجود. اگر نفسی مؤید به این الطاف خفیه گردد يك سواره بر صف عالم زند زیرا تأییدات ملکوت ابهی و عون و عنایت جمال قدیم پیاپی رسد چنانچه تجربه نمودی....

ابیات به تصریح مندرج در لوح اول از حضرت عبدالبهاء است.

اشاره حضرت عبدالبهاء به "ارم ذات العماد" ناظر به آیات صدر سوره فجر است که میفرماید:

"الم ترکیف فعل ربک بعاد. ارم ذات العماد. التي لم یخلق مثلها فی البلاد". (آیات ۶-۸). مضمون کلام آن که ای رسول خدا ندیدی که خداوند با قوم عاد و ثمود چه کرد و به اهل شهر ارم که صاحب قدرت و عظمت بودند چگونه کیفر داد در صورتی که مانند آن شهر در استحکام و بزرگی و تنعم در بلاد عالم نظیری نبود.

عبارت "اعتدوا فی السبب..." نیز که در لوح اول مذکور شده ناظر به آیه شماره ۶۵ در سوره بقره (۲) است که میفرماید:

"و لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبب فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین". مضمون کلام الهی آن که کسانی را که حکم روز شنبه را عصیان نمودند مسخ کردیم و گفتیم که بوزینه ای شوید که از مقام انسانیت رانده شده است.

در لوح مبارک اول کلمه "عباسک" تصغیر کلمه "عباس" است و حضرت عبدالبهاء در مقام تصغیر در آستان جمال قدم خود را با عنوان "عباسک" مخاطب ساخته اند.

لوح مبارک مزبور به اعزاز جناب استادعلی اکبر شهید یزدی عزّ صدر یافته و شرح حال مفصل ایشان در مصابیح هدایت (ج ۳، ص ۵۴۹-۶۱۵) مندرج گردیده است.

یک شرر از نار بر جانها زده صد هزاران سدره بر سینا زده

حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان میرزا آقاخان خادم الله عزّ نزول یافته و به تاریخ ۲۹ جمادی الاولی سنه ۱۲۹۹ هـ ق مَوْخ میباشد چنین میفرماید:

حمد مولی العالم را سزاست که جمیع اسم را وحده به اسم اعظم دعوت نمود...
قسم به آفتاب حقیقت که هر نفسی در اوفی الجملة استعداد یافت شود البتّه از نار کلمه الهی مشتعل گردد ناس غافل و این عبد متحیر و مبهور. انشاء الله جمیع از انوار یوم الهی منور شوند و قلب و جان بافق اعلی توجّه نمایند، امید هست که غواصان بحر حقیقت لآلی عرفان را امام عیون عالم بحکمت تمام عرضه دارند.

یک شرر از نار بر جانها زده صد هزاران سدره بر سینا زده

آیا چه فساونی قلوب عالم را اخذ نموده که از این حرارت حقیقی معنوی محروم مانده اند آیا چه علّتی ابصار را احاطه کرده که از مشاهده انوار محروم گشته اگر این خادم فانی آنچه را که باصغای آن فائز شده عرضه دارد ارض غیر ارض مشاهده شود. این بی لسان کجا قادر است در مضمار بیان حرکت نماید و این بی بصر کجا لایق که در عرصه مکاشفه و شهود قدم گذارد، در هر حال بحبل عنایت متمسک و بذیل فضل متشبّث، باب رجا الحمد لله مفتوح است انشاء الله کلّ بما ینبغی فائز شوند و پرتو آفتاب عدل تیرگی عالم را محو نماید انّ ربّنا الرحمن لهو المقتدر القدير...

بیت از جمال اقدس ابهی و در مثنوی مبارک مذکور شده است.

ن ک به ذیل: "ای بهاء الله چو نارت..."

یک شغالی رفت اندر خم رنگ یک دوساعت کرد در آنجا درنگ

در کتاب خاطرات تلخ و شیرین چنین آمده است که:

هنگام غروب در بیرونی در مقابل قصر حسب الامر محفلی آراسته گردید و هیکل انور آن محفل را بقدم خود مزین فرمودند و ناقصین در قصر مبارک این محفل را تماشا میکردند و بر حقد و حسدشان میافزود و موقعی که حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه بیانات میفرمودند یکنفر از ناقصین در قصر با لحن غرا طوری که صدایش خوب بگوش میرسید یکی از مناجاتهای جمال اقدس ابهی را خواند، پس از خاتمه حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه فرمودند:

یک شغالی رفت اندر خم رنگ	یک دوساعت کرد در آنجا درنگ
پس بر آمد یال و دم رنگین شده	که منم طاووس علیین شده
پس بگفتندش که طاووسان جان	جلوه ها دارند اندر گلستان
بانک طاووسان زنی گفتا که لا	پس نشی طاووس خواجه بوالعلاء

باری آن شب بیانات مبارک در باره مصائب جمالمقدم جل ذکره الاعظم همه را مستغرق دریای احزان نمود...

(خاطرات تلخ و شیرین، ص ۹۰-۸۹)

ابیاتی که از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء نقل شده در دفتر سوم مثنوی است که مولوی میفرماید:

آن شغالی رفت اندر خم رنگ	اندر آن خم کرد یکساعت درنگ
پس بر آمد پوستش رنگین شده	که منم طاووس علیین شده
پشم رنگین رونق خوش یافته	آفتاب آن رنگها بر تافت

دید خود را سبز و سرخ و فور و زرد
 ای شغالان هین مخوانیدم شغال
 آن شغالان آمدند آنجا به جمع
 پس چه خوانیمت بگو ای جوهری
 پس بگفتندش که طاووسانِ جان
 تو چنان جلوه کنی گفتا که نی
 بانگ طاووسان کنی گفتا که لا
 خلعتِ طاووس آید ز آسمان

خویشتن را بسر شغالان عرضه کرد...
 کی شغالی را بُود چندین جمال
 همچو پروانه به گِرداگرد شمع
 گفت طاووس نر چون مُشتری
 جلوه ها دارند اندر گلبستان
 بادیه نارفته چون کورم مینی
 پس نه ای طاووس خواجه بوالعلا
 کی رسی از رنگ و دعویها بدان...

(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۱-۷۲۴ و ۷۷۱-۷۷۷)

در تلمیح به قصهٔ مثنوی حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

هو الله

بواسطهٔ جناب جذبه علیه بهاء الله

جناب میرزا غلامحسین خان شجاع لشکر علیه بهاء الله الابهی ع ع
 هو الابهی ای بندهٔ حق نام بزرگوارت دلیل بر آن است که به فضل خدا موفق بر
 عبودیت جمال قدم گردی، الاسماء تنزل من السماء ولی این معنی مختص
 بنفوسی است که ظاهرشان عین باطن است و لفظشان عین معنی، صورت مطابق
 سیرت است و هیكل معدن نورانیت و روحانیت، از حق میطلبیم که در میدان
 پیمان چون غضنفر عرفان در نعره و جولان باشی و شجاع لشکر رحمان گردی و
 چنان بر صفوف ضعیفهٔ هزلهٔ ناقضین هجوم نمائی که بیک نعره بنیان نقض و
 تزلزل را از بیخ و بن ویران کنی، این تأییدی است ملکوتی و این توفیقی است
 لاهوتی، قسم به جمال قدم روحی لاجبانهٔ الفدا اگر صد هزار ناقض جمع گردد
 حکم شرمه ای از رو بهان دارند و طائفه ای از شغالان، هر چند در خم رنگ روند
 و با پوست رنگین در بین خلق محشور شوند طاووس علین نگردند عاقبت مرض

جرب غالب گردد و آن عفونت شغالی به میدان آید و بوم و بر را متعفن کند.
اعاذنا الله اياكم عن التزلزل في ميثاق الله والفتور في عهد الله وعليك البهاء ع.

یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامشهدی یوسف میلانی در عشق آباد چنین میفرمایند:

ای بنده جمال ابهی حافظ شیرازی میگوید یوسف گمگشته باز آید بکنعان غم مخور- کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور. از خدا میطلبم که در مصر ابهی جلوه نمائی و در کنعان حقیقی منزل و مأوی کنی و در سبیل جمال مبارک تحمل چاه و زندان بنمائی این مقام سرفداست خواه بظاهر واقع و خواه غیرواقع، اصل قیام در این مقام است انشاءالله همواره به نفحات قدس مأنوس باشی و بذکر حضرت دوست مألوف. متوجه بملکوت ابهی باشی و مترصد ظهور الطاف ربی الاعلی و علیک التّحیة والتّناء.

تمام غزل حافظ که حاوی بیت فوق میباشد به شرح ذیل است:

یوسف گمگشته باز آید بکنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

ای دل غمدیده حالت به شود دل بد مکن

وین سرشوریده باز آید بسامان غم مخور

گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن

چتر گل در سرکشی ای مرغ خوشخوان غم مخور

دور گردون گردو روزی بر مراد ما نرفت

دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور

هان مشو نومید چون واقف نه از سر غیب

باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور
 ای دل ارسیل فنا بنیاد هستی برکند
 چون ترا نوحست کشتیبان ز طوفان غم مخور
 در بیابان گربشوق کعبه خواهی زد قدم
 سرزنشها گر کند خار مغیالان غم مخور
 گرچه منزل بس خطرناکست و مقصد بس بعید
 هیچ راهی نیست کانرا نیست پایان غم مخور
 حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب
 جمله میداند خدای حال گردان غم مخور
 حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار
 تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور
 (دیوان حافظ، ص ۱۷۲-۱۷۳)
 و نیز ن ک به ذیل: "کلبه احزان شود...".

در باره بیت مطلع غزل حافظ در شرح عرفانی (ج ۳، ص ۱۷۶۷-۱۷۶۸)
 چنین آمده است:

یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور
 کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
 فرقه ای از اکابر طریقت، هجر و فراق را بر قرب و وصال ترجیح داده اند. به سبب
 آنکه در هجر و فراق، امید وصال، و در قرب و وصال، بیم و زوال است. از اینجا
 محقق جامی - قدس الله تعالی سره السامی میفرماید:
 محنت قرب ز بعد افزونست
 جگر از هیبت قریم خونست
 هست در قرب همه بیم زوال
 نیست در بعد جز امید وصال

آتش بیم دل و جان سوزد

شمع امید روان افروزد

بدان که محبوب غیور علی الاطلاق - جلّ شأنه - به سبب صدور ذنبی یا ترک ادبی، از محبّ شیرازی ملول گشته، انوار جمال با کمال خود را از دیده دل او، در استار جلال پوشیده، و دل او را در مقام بُعد و دوری داشته، لاجرم از راه دلاسا و تسلی خطاب با دل گرفتار آلام بُعد و فراق، مطابق مشرب فرقه علیّه مذکوره میفرماید که ای دل، محبوب در حجاب عزت، و مستور در نقاب جلال، باز آید و نزول فرماید به دارالملک تو به حکم "القلب بیت الله" منزل اوست، جلّ شأنه، غم مخور، و کلبه احزان تو شود یک روزی به جلوه جمال با کمال محبوب، گلستان غم مخور، زیرا که به مقتضای فحوای کریمه "فان مع العسر یسراً. ان مع العسر یسراً" قرب و وصال با بُعد و فراق متصل و هم آغوشی است، و اصلاً فاصله ندارد. فی العرائس "العسر الحجاب، وقیل: العسر العتاب، و الیسر المشاهدة، و قیل: الیسر البسط، وقیل: الیسر کشف النقاب".

فهرست اهم کلمات ابیات و مصاريف

	آ
هزار نقش	آئینه
نکته رمز	آئینه دار
محمومی باید - هم تو میدانی	آب
هزار جهد بکردم - یعنی بیا که - یک سواره بر	آتش
یک سواره بر	آدم
مرا تبریز	آذر
مرا تبریز	آذربایجان
هیچ کنجی	آرام
یک دست جام	آرزو
ولوله در شهر	آفاق
محروم لاهوت	آفرین
موسی نیست	آواز
	الف
ماند آن خنده	ابد
نون ابرو - ولوله در شهر	ابرو
ماند آن خنده	احد
یوسف گمگشته	احزان
ماند آن خنده - نام احمد نام	احمد
هرکه ارزان	ارزان

ازل	یار با ما
اشغری	نفس مؤمن
اشکبار	موسم عید
افراسیاب	نشان از دوکس
افسرده	نفس ازدرها
امن	مرا در منزل
امید	هان مشو نوید
امین	متهم داری
اناالحق	موسی نیست
انبیاء	نام احمد نام
انجمن	مردگانند در این
انعام	واجب آمد
اهل	همه اهل مسجد
ایام	محتجیان را مرگی
ب	
باده	یک دست جام
باران	نم نم باران
باز	نکند عشق
بازان	ورنه این
بازو	محرم لاهوت
باغ	من کوی تو - هر دم از این
بالا	ما نتوانیم حق
بانگ	ورنه این
بت	هرچه بینی - هر لحظه بشکل

ماهی پژمرده	بجر
ناز را روئی	بدخوئی
هردم از این	بر
نکته رمز	بربط
نه شکوفه ای	برگ
ما درون را - می گویم و می آیمش - مهی برون شد	برون
من کوی تو	برین
هرکه در این	بزم
هرکجا باشد	بساط
هله عاشقان	بشارت
هست از روی - هیولا در بقا	بقا
ما که دادیم - هرکه در این	بلا
من آنچه شرط	بلاغ
هرکس به زبانی	بلبل
ما که دادیم	بنیاد
ما بها و خون بها	بها
مفتون توام	بهشت
یاری پرده	بی پرده
	پ
من قدم بیرون	پا
ماند آن خنده	پاک
نی نی که چرخ	پدر
ماهی پژمرده	پژمرده
هرکسی پنج روزه	پنج روزه

پند	من آنچه شرط
پنهان	می بگویم تا
پهنا	یک دهان خواهم
پیاله	من این و آن
پیر	مکن کاری که - نه شکوفه ای
پیرمغان	منم که گوشه

ت

تار	هر تار ز گیسویت
تازه	هر دم از این
تب خیز	مرا تبریز
تبریز	مرا تبریز
تجلی	یار بی پرده
تحت	نور او از
تحمل	مرغ زیرک چون
ترانه	هر کس به زبانی
ترجم	نالم و ترسم
تشکل	هیولا در بقا
تصویر	هزار نقش
تقوی	مرد خداشناس
تماشاگه	مدعی خواست
تنهائی	مهتاب شبی
توحید	یعنی بیا که
تیر	یس کنند حفظ
تیغ	موج دریا

ث	
نمر	نه شکوفه ای
ج	
جام	هرکه در این - من این و آن - یک دست جام
جان	ماند آن خنده - مرا تبریز - وای اگر کام - وقت آن است -
	یک شر از
جانان	مرا در منزل
جدائی	هله عاشقان
جرس	مرا در منزل
جرعه	یا بیاد این
جسم	وقت آن است
جمله	نار عشقی - نام احمد نام
جنان	من کوی
جنگ	موسی با موسی
جو	یک جونمدم
جواب	هرگز ننویسد
جوان	مکن کاری که
جوانی	نی نی که چرخ
جور	نالم و ترسم
جهان	هرچه از وی
جهد	هزار جهد بکردم
جیم	نون ایرو

چ

چارتکبير	من هماندم
چاره	نه زرمباد
چرخ	نی نی که چرخ
چشم	ما زیاران - موسم عید - نون ابرو - هرکجا بینی - هرکه را
	سَر
چشمه	من هماندم
چهره	نه هرکه چهره

ح

حال	ما درون را
حد	لطف حقّ با
حسن	وصفی ز حسن
حصول	وقت حصول
حفظ	یس کنند حفظ
حقّ	لطف حقّ با - ما نتوانیم حقّ - متهم داری - مست می
	بیدار - نیست ما را
حمد	ما نتوانیم حقّ - هرکس به زبانی

خ

خار	نوک خاری
خاک	هرکجا بینی - هرکجا میزری - یا بیاد این
خانقاه	منم که گوشه
خانقه	وصفی ز حسن

یا مکن یا - ما که دادیم - وصفی ز حسن	خانه
لاله ساغرگیر - ملک الموت رفت - هرچه بینی - هرکه را سر	خدا
مرد خداشناس	خداشناس
یک چند نیز	خدمت
نخستین خدیوی	خدیو
یا ربّ دعای	خسته دلان
نشان عاشق	خشک
محو می باید	خطر
لنگ و لوک و خفته - هیچ صبحهم	خفته
هیچ کنجی	خلوتگاه
یک شغالی	خُم
ما هنوز اندر- ولوله در شهر- هفت شهر عشق	خُم
وصفی ز حسن	خمار
هیچ صبحهم	خندان
ماند آن خنده	خنده
نه زر مباد	خواجه
هان مشو نومید	خورشید
نم نم باران	خوش
هرکجا تو	خوشدل
نوک خاری - هرکجا بینی	خون
ما بها و خون بها	خون بها
مرا تبریز	خونریز
یار با ما - یا رضای دوست	خویشتن

دام	مرغ زیرک چون - هیچ کنجی
داور	لاله ساغر گیر
دبور	مست می بیدار
دد	هیچ کنجی
در	یاری پرده
درخت	یعنی بیا که
درد	محتجیان را مرگی
دردکشان	ما از آن دردکشانیم
درنگ	یک شغالی
درون	ما درون
دریا	لعل را گر مهر - ما از آن دردکشانیم - موج دریا - نشان عاشق
دست	محرم لاهوت - مکن کاری که
دست غیب	مدعی خواست
دعا	منم که گوشه - همه اهل مسجد
دغل	ورنه این
دل	ما که دادیم - مکن کاری که - وای اگر کام - هر تار ز
	گیسویت - هرچه بینی - هرچه می خواهد - یارب کجاست -
	یک سواره بر
دلبر	هرچه آن دلبر
دلبری	نه هر که چهره
دلکش	موج دریا
دوزخ	نشان عاشق - هم در این
دوست	مردگانند در این - من قدم بیرون - ولوله در شهر - یا رضای
	دوست
دوستی	یا مکن با

دھان	یک دھان خواہم
دھر	نئی نئی کہ چرخ
دھقان	نہ شکوفہ ای
دیدار	موسم عید
دیدہ	ما کہ دادیم
دیوار	یار بی پردہ
دیوانہ	من سر ہر ماہ
دین	ہرچہ بینی
ذ	
ذات	ہست از روی
ر	
راحت	وای اگر کام
راز	مدعی خواست - یارب کجاست
ربّ	یا ربّ بکہ - یا ربّ دعای - یارب کجاست - یارم ہمدانی
رخسارہ	یا ربّ بکہ
رسوا	لطف حقّ با
رشاد	ماہی پژمرده
رشک	یک دھان خواہم
رضا	یا رضای دوست
رقص	نام تو میرفت - یک دست جام
رگ	من چہ گویم
رمز	نکتہ رمز - واجب آمد
رنگ	یک شغالی

یا برو همچون	رنگ و بو
یوسف گمگشته	روزی
من کوی تو - وصفی ز حسن	روی
هم تو میدانی	ریاحین
	ز
ورنه این	زاغان
هرکس به زبانی	زبان
نه زر مباد	زر مباد
هم تو میدانی	زالال
ولوله در شهر - هرتار ز گیسویت - یک دست جام	زلف
مردگانند در این - هرچه از وی - هله عاشقان - یارب	زمان
کجاست	
هزار نقش	زمانه
موسی نیست	زمزمه
یا برو همچون	زنان
نکند عشق - نه بر مرده	زنده
مرغ زیرک چون	زیرک
مهی برون شد	زیروزیر
	س
یک شغالی	ساعت
من این و آن	ساقی
هیچ صبحهم	سامان
نام تو میرفت	سامع

ملک الموت رفت	سبحان
موج دریا	سپر
ورنه این	سپید
من آنچه شرط - من دگر چیز - مهتاب شبی	سخن
یک شر از	سدره
می بکوشم تا - نور او از - هیچ صبحهم	سر
هر که را سر - هزار جهد بکردم	سر
نشان عاشق	سرد
من این و آن	سرمست
مرد خداشناس	سفید جامه
مه فشانند نور	سگ
می بینمت عیان	سلام
هر کجا هست	سلامت
نیست ما را	سلسله
هر کجا باشد	سم الخياط
نکته رمز	سنائی
یک سواره بر	سواره
من سر هر ماه	سه روز
مرد خداشناس	سیاه
ما که دادیم	سیل
یک شر از	سینا
مدعی خواست	سینه
	ش
هر چه از وی	شاد

مفتون توام - هيچ صبحهم	شام
يارب بکه	شاهد
محتجبان را مرگی	شاهنشه
همه اهل مسجد	شب
موسی نیست	شجر
يا قریب العهد	شرب
من چه گویم - واجب آمد - يارب کجاست	شرح
یک شرراز	شرد
من آنچه شرط	شرط
یک شغالی	شغال
نکند عشق	شکار
هر لحظه بشکل	شکل
ولوله در شهر	شکن
نه شکوفه ای	شکوفه
هر کجا باشد	شه
مهی برون شد - ولوله در شهر - هفت شهر عشق	شهر
نوک نخاری	شهیدان
واندر همه	شیدائی
نیست ما را	شیر
من دگر چیز - هر چه آن دلیر	شیرین
	ص
نون ابرو	صاد
یاد آرید ای	صباح
مفتون توام - همه اهل مسجد - هيچ صبحهم	صبح

صبحگاه	منم که گوشه
صحرا	هرکجا باشد
صد	نام احمد نام - نون ابرو - هر تار زگیسویت
صد هزاران	یک شر از
صف	یک سواره بر
صفت	هرکس به زبانی
صنم	من سر هر ماه
صور	مست می بیدار
صورت	هیولا در بقا
صوفی	وصفی ز حسن
صومعه	همه اهل مسجد

ط

طبق	متهم داری
طره	همه اهل مسجد
طریق	وصفی ز حسن
طفل	هرکه ارزان
طلعت	مفتون توام - همه اهل مسجد
طلوع	مهی برون شد
طوفان	ما که دادیم
طوق	نور او از
طه	یس کنند حفظ

ظ

ظلمت	هان مشو نوید
------	--------------

	ع
نیست ما را	عار
نشان عاشق	عارف
نشان عاشق	عاشق
نام تو میرفت - هله عاشقان	عاشقان
ما نتوانیم حق - هم در این - یارب بکه - یک جو ندمم -	عالم
یک سواره بر	
من کوی تو	عرش
وقت آن است	عریان
نار عشقی	عشاق
لعل را گر مهر - من این و آن - من هماندم - نار عشقی -	عشق
نکند عشق - هزار جهد بکردم - هفت شهر عشق -	
هیچ کنجی - یار با ما	
هفت شهر عشق	عطار
نون ابرو	عقل
می بکوشم تا	علم
مه فشانند نور	عوعو
می گویم و می آیمش	عهده
هر لحظه بشکل	عیار
می بینمت عیان	عیان
موسم عید	عید
مرا در منزل - موسم عید	عیش

غ

هرکس به زبانی	غزلخوانی
مهی برون شد	غروب
ماندم از غصه - مرا تبریز	غصه
لعل را گرمهر - ما که دادیم - نفس اژدها - یوسف گمگشته	غم
لعل را گرمهر	غمناک

ف

نون ابرو - ولوله در شهر	فتنه
هرچه از وی	فراق
مرا در منزل	فریاد
لاله ساغرگیر	فسق
نی نی که چرخ - هم مگر فضل	فضل
یک دهان خواهم	فلک
نور او از	فوق
یا مکن با	فیل
یا مکن با	فیلبانان

ق

نام تو میرفت	قائل
ما درون را	قال
نکند عشق	قبول
من قدم بیرون - نار عشقی	قدم
هرکه ارزان	قرص
نه زر مباد	قرباد
یا قریب العهد	قرب

ماندم از غصه	قصه
نیست ما را	قضا
هرکجا تو	قعر
	ک
مکن کاری که	کار
ماهی پژمرده	کاروان
مثنوی هفتاد من - هرگز ننویسد	کاغذ
وای اگر کام	کام
نشان از دوکس	کاووس
نکته رمز	کر
ما نتوانیم حق	کروبیان
نخستین خدیوی	کشور
یوسف گمگشته	کلبه
هر تار ز گیسویت	کمند
هیچ کنجی	کنج
یوسف گمگشته	کنعان
ما هنوز اندر - هفت شهر عشق	کوچه
نکته رمز	کور
من قدم بیرون - من کوی تو - نار عشقی	کوی
نخستین خدیوی	کیومرث
	گ
هم مگر فضل	گام
نور او از	گردن

گرفتار	هیولا در بقا
گرم	مردگانند در این
گریه	من میان گفت
گِل	من قدم بیرون
گُل	یعنی بیا که
گلستان	یوسف گمگشته
گله	نیست ما را
گم شده	ماهی پژمرده
گور	هرکجا تو
گوش	نون ابرو
گوشه	منم که گوشه
گوهر	هرکه ارزان
گوی	یا برو همچون
گیسو	مفتون توام - هر تار ز گیسویت

ل

لاله	لاله ساغرگیر
لا هوت	محرم لاهوت
لب	مرا تبریز - هرکه را سر
لبن	یا قریب العهد
لحظه	هر لحظه بشکل
لطف	لطف حق با
لعل	لعل را گر مهر
لنگ	لنگ ولوک و خفته
لوک	لنگ ولوک و خفته

لیلی	یاد یاران
۴	
ماه	من سر هر ماه
ماهی	ماهی پژمرده
مانوس	ما بتو مانوس
مؤمن	نفس مؤمن
متهم	متهم داری
مثنوی	مثنوی هفتاد من
مجنون	یاد یاران
محتاج	هیولا در بقا
مختجبان	مختجبان را مرگی
محرم	محرم لاهوت - یارب کجاست
محسوس	ما بتو مانوس
محمل	مرا در منزل
محو	محو می باید
مخزن	متهم داری
مدارا	لطف حق با
مدعی	مدعی خواست
مرد	مرد خداشناس
مردان	یا برو همچون
مردگان	مردگانند در این
مرده	نفس اژدها - نکند عشق - نه بر مرده
مرغ	مرغ زیرک چون
مرغزار	یاد آرید ای

مست	لاله ساغرگیر - مست می بیدار
مستجاب	یا ربّ دعای
مسجد	همه اهل مسجد
مسیحا	مردگانند در این
مشهور	واندر همه
مطرب	من این و آن - هرکس به زبانی
معذور	من قدم بیرون
معشوق	یک چند نیز
معشوقه	معشوقه در
مفتون	مفتون توام
مقرّب	هرکه در این
مگس	من دگر چیز
ملال	من آنچه شرط
ملک	یک دهان خواهم
ملک	مرا تبریز
ملک الموت	ملک الموت رفت
منجمدان	محتجبان را مرگی
منزل	هرکجا تو
موج	موج دریا
موسم	موسم عید
موسی	موسی با موسی - موسی نیست - یعنی بیا که
موش	نکند عشق
مه	مه فشانند نور
مهبان	یاد آرید ای
مهتاب	مهتاب شبی

لعل را گر مهر	مهر
مست می بیدار - یک چند نیز	می
من میان گفت - یاد آرید ای	میان
منم که گوشه	میخانه
نم نم باران	می خواران
یا برو همچون - یک دست جام	میدان
یاد باران	میمون
نه شکوفه ای	میوه
ن	
نکته رمز	نادانان
نار عشقی - یک شر از	نار
ناز را روئی	ناز
محرم لاهوت	ناسوت
نام احمد نام - نام تو میرفت - واجب آمد	نام
مدعی خواست	نامحرم
هرکه ارزان	نان
محو می باید	نحو
نخستین خدیوی	نخستین
لاله ساغر گیر	نرگس
نشان از دوکس - نشان عاشق	نشان
مست می بیدار	نفس
مردگانند در این - نفس از درها - نفس مؤمن - نکند عشق	نفس
هزار نقش	نقش
یارب بکه - نکته رمز - یعنی بیا که	نکته

نمد	یک جو نمد
نم نم	نم نم باران
نوبت	هرکسی پنج روزه
نود	نام احمد نام
نور	نور او از
نوش	موسم عید
نوک	نوک خاری
نومید	موسم عید - هان مشو نومید
نون	نون ابرو
نهال	هم تو میدانی
نهان	هر لحظه بشکل

و

واجب	واجب آمد
وحدت	هله عاشقان
ورد	نازرا روئی
ورد	منم که گوشه - همه اهل مسجد
وصف	هست از روی - یک دهان خواهم
وصول	وقت وصول
وضو	من هماندم
وقت	وقت آن است - وقت وصول
وقف	ماند آن خنده
ولوله	ولوله در شهر

هـ

هرجائی	یارب بکه
هردم	مرا در منزل
هزار	هزار جهد بکردم - هزار نقش - هرگز ننویسد
هستی	نار عشقی
هشیار	من چه گویم
هفت	هفت شهر عشق
هفتاد	مثنوی هفتاد من
هفتم	متهم داری
همدانی	یارم همدانی
هوش	مست می بیدار - نون ابرو
هوی	هرچه بینی
هیولا	هیولا در بقا

ی

یاد	یا بیاد این - یاد یاران
یار	من چه گویم - موسم عید - ولوله در شهر - یاد یاران - یار با
یاران	ما - یارم همدانی - یک دست جام
یاری	ما ز یاران - یاد یاران
یس	ما ز یاران
یسر	یس کنند حفظ
یقین	نور او از
یکسره	نفس مؤمن - هرکجا بینی
یمن	من هماندم
	نور او از

فهرست اسامی شعراء و محلّ درج شرح حال آنان

نام شاعر	محل درج شرح حال در ذیل
ابن فارض	بودم آن روز
انوری	هزار نقش برآرد
بابا طاهر	بدریا بنگرم دریا
جامی	بودم آن روز
حافظ	از این رباط
حلاج	ای عشق منم
خاقانی	ای گمشده در
خالد نقشبندی	موسم عید است
خالص کرکوکلی	یار با ما از ازل
خواجه عبدالله نصاری	گر جمله کائنات
خیالی هروی	ای تیر غمت را
دولت‌شاه قاجار	تا یار که را
ذوقی اردستانی	نه شکوفه ای نه برگی
رودکی	بوی جوی مولیان
سحابی استرآبادی	این دم شیر
سعدی	از دست و زبان
سعیدا	با شیر اندرون
سنائی	باش تا کل
شاه سنجان	علمی که زحقّ
شکوه شیرازی	جهان بنگاه دیوان

علم نبود غیر	شیخ بهائی
دستی از دور	صائب تبریزی
ز چه رو است	صحبت لاری
آن که دائم هوس	طاهر نائینی
گر بر اندازد بهاء	طاهره قره العین
ای امیر عرب	طراز یزدی
می گویم و میآیمش	ظہیر فاریابی
یار با ما از ازل	عبدالرحمن کرکوکلی
در خانه اگر کس	عزیز الدین محمود کاشانی
بودم آن روز	عطار نیشابوری
غنچه دهان من	عماد فقیه
گر بماندیم زنده	فخرالدین دهراجی
اگر بگذری سوی	فردوسی
چشم مگویک	قائنی
مرا تبریز تب خیز	قائم مقام فراهانی
گواه عاشق صادق	قاضی محمد غفاری
کوری نگر که	کلیم کاشانی
این همه از قامت	کمال الدین اسمعیل اصفهانی
زهی تصور باطل	کمال خجندی
ملک الموت رفت	علی تبریزی
تا چه کند قوت	معجم اصفهانی
مکن کاری که	محتشم کاشانی
روا باشد انا الحق	محمود شبستری
به کنه ذاتش خرد	مشتاق اصفهانی
از روی یار	معزی

کسی را با کسی	مفلح
ای عشق منم	منصور حلاج
آدم و حوا کجا	مولوی
این سخن را	میرفتادرسکی
صفرا به سر	ناصر خسرو
در دل دوست	نشاط اصفهانی
نه زر مباد میکند چاره	نشاطی خان مازندرانی
رفتی و شکست	نظامی
آفتی بود آن	نظیری نیشابوری
شما کازادگان شاخسارید	وحشی بافقی
عدو شود سبب	وحید قزوینی
بس کنند حفظ	وصال شیرازی
یار بی پرده	هاتف اصفهانی
موسی نیست	هادی سبزواری
ما از آن دردکشانیم	همای شیرازی
ز شیخ شهر	یغمای جندقی

فهرست اعلام و اهمّ مواضع

فهرست الفبائی ذیل شامل مهمترین اسامی علم و عنوان مطالب عمده مندرج در این کتاب است. همه اسامی و القاب طلعات مقدسه بهائی و اسامی علمی نظیر حافظ و مولوی و نام کتبی مانند مکاتیب، مائده آسمانی، دیوان حافظ و مثنوی مولوی که در بسیاری از صفحات کتاب مکرراً مذکور شده در این فهرست نیامده است.

آتش موسی، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱	آباد، ۳۲۱
احبای مصر، ۳۹۰	ابراهیم، ۳۲۲، ۳۲۱، ۲۷۸، ۱۹۴
احمد، ۱۷۹، ۶۲	ابراهیم ابن جناب نبیل، ۱۷۰
احمد صدرالصدور همدانی است، ۲۷۸	ابلیس، ۲۳۱
احمد قاضی، ۴۳۱	ابن ابهر، ۴۲۸، ۳۵۲، ۳۲۲، ۲۹۷
احمد کرمانی، ۶۳، ۶۲	ابن اصدق، ۲۲۱
احمد نراقی، ۳۲۲	ابن مالک، ۷۱
احمد هاتف اصفهانی، ۴۰۶	ابوالفضائل، ۲۴۵
احمدییک، ۶۶	ابوالفضائل گلپایگانی، ۱۵، ۹۰، ۳۸۹، ۲۴۸، ۱۳۷
احمدیه، ۲۷۸	ابوالقاسم بیضاء، ۱۰۴
اختران تابان، ۳۶۳	ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، ۸۰
آخذ اشعار، ۴۱۶	ابوسعید نیشابوری، ۲۱۵
اخلاق حسنه انسانیّه، ۶۴	ایبورد، ۳۳۴
ادرنه، ۲۰۱، ۶۱	اتحاد و اتفاق، ۲۴
آدم، ۲۳۱	اتحاد و یگانگی، ۱۷۴

اسرارالحکم، ۱۴۷	آدم و حوا، ۱۴۹
اسفندیار، ۸۶	ادوارد براون، ۱۵۰، ۲۴۷، ۲۹۳،
اسکندر، ۳۰۶، ۳۰۸	۳۷۹، ۳۹۰
اسکندریه، ۴۳۴، ۴۳۶	ادوارد برون، ۴۰
اسکندریه، ۴۲۹، ۴۳۵	ادوارد براون، ۴۰۱
اسلام و تصوف، ۳۲۸	ادیب، ۲۶۰، ۲۶۱
اسلامبول، ۳۱، ۱۳۹، ۲۰۱، ۳۲۶،	ادیب الممالک فراهانی، ۲۷۴
۳۸۹	آذربایجان، ۱۰۷، ۲۶۸، ۲۷۶، ۳۵۲
اسم اعظم، ۲۷۱، ۳۰۹، ۳۵۲، ۳۸۴،	اردبیل، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۴۷
۳۹۹، ۴۴۰	اردستان، ۲۲۶
اسمعیل، ۱۵۹	اردشیر خداداد، ۳۸۸
اسمعیل زواره ای، ۶۱	ارشاد العوام، ۵۹، ۶۳
اسمین اعلیین، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶	ارض کاف، ۲۲۵
آسیا، ۲۵۸، ۲۶۹، ۲۷۴	ارض مقصود، ۳۸۸
اشرافات، ۸۱	ارم ذات العماد، ۴۳۹
اشعیاء، ۲۰۱، ۲۰۲	اروپ، ۲۱۰، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۹، ۲۹۴
آصف، ۳۱۱	اروپا، ۱۸، ۲۶۴، ۲۷۴
اصفهان، ۳۲، ۱۴۷، ۱۶۲، ۲۲۶،	ازمیر، ۱۳۷
۲۶۲، ۲۷۸، ۳۲۰، ۳۷۲، ۴۰۶	استانبول، ۱۰۷
اعیان ثابته، ۳۳۹	استرالیا، ۲۷۴
افریقا، ۲۷۴	اسدالله خان وزیر، ۲۷۸
افریک، ۲۵۸، ۲۶۹	اسدالله خان وزیر اصفهانی، ۴۲۴
افلاک سبعه، ۲۴۴	اسدالله قمی، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۴۷، ۳۷۶
افغان، ۶۵	اسرار ربانی، ۱۶
آقا سید علی، ۳۸۴	اسرار الآثار، ۱۰۹

- آقا سید موسی، ۲۸۵
- آقا میرزا محرم، ۱۸۳
- آقا احمد در قزوین، ۱۷۸
- آقا رضای صحاف، ۲۰۰
- آقا سید تقی، ۴۱۴
- آقا سید علی، ۴۲۹
- آقا سید موسی، ۲۸۶
- آقا شیخ نظر علی، ۴۳۴
- آقا غلامحسین ابن علی بنابی، ۷۵
- اقالیم سبغه، ۲۷۳، ۲۵۸
- آقا محمد علی، ۲۲۹
- آقا محمد ابراهیم، ۲۷۰
- آقا محمد اسمعیل، ۱۶۰
- آقا محمد حسن، ۹۷
- آقا محمد حسین، ۳۰۷
- آقا محمد علی، ۴۴
- آقا میرزا علی محمد، ۴۲۹
- آقا میرزا آقاخان شیرازی، ۴۱۹
- اقتدارات، ۲۰۵، ۱۴۱
- اقالیم، ۲۷۳
- آل بویه، ۲۰۶
- آل یس، ۴۱۷
- آلام و محن، ۱۷۵
- آلمان، ۳۸۹، ۳۱۱
- المختصر فی اخبار البشر، ۲۰۷
- اماء رحمن، ۳۶۲
- امثال و حکم، ۱۹۰، ۲۰۶، ۲۹۰، ۳۴۲، ۳۲۲
- امثال و حکم، ۲۲۱
- امریک، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۹، ۳۱۰
- امریکا، ۱۸، ۲۷۴
- امزاجرد، ۱۶۸
- امور سیاسیه، ۳۷۰
- امیر المؤمنین، ۲۰۲
- امین، ۶۲
- امین الاطباء، ۱۸
- انارک، ۴۳۸
- انجیل، ۷۶
- انسان کامل، ۵۳، ۳۳۹، ۳۴۰، ۴۳۰
- انطون حداد، ۲۹۴
- انفاق مال و جان، ۴۲۲
- انقلاب ایران، ۲۶۰، ۳۷۰
- انگلیس، ۳۷۳
- انوری، ۳۳۴
- اهل سلوک، ۴۲
- اوحیدالدین محمد ابن محمد انوری، ۳۳۴
- اوروپ، ۷۵، ۲۱۲
- اوکلند، ۲۵۹
- آیات بینات، ۲۲

برلین، ۳۸۹	آیات بینات، ۳۱۱، ۱۷۱
بروجرد، ۳۰۹	ایادی، ۴۵
بشاره النور، ۲۰۱	ایادی امرالله، ۴۲۸، ۴۱۴
بغداد، ۳۱، ۱۰۴، ۱۳۹، ۲۱۴، ۳۷۲	ایاز، ۵۳
بقراط، ۱۲۲، ۲۲۲	ایام تسعه، ۶۷
بلا و محن، ۳۶۲	ایران، ۴۰۶
بلایا و محن، ۳۲۰	ایران، ۱۶، ۲۲، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۳،
بلخ، ۱۶۲، ۳۳۴	۲۹۴، ۲۶۳، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۱۴
بمبائی، ۲۶۸	۴۰۲، ۳۳۴، ۳۲۶، ۳۱۵، ۳۱۰
بمبئی، ۲۶۲	ایرانیان، ۲۰۶، ۲۹۳، ۳۱۰، ۳۱۶،
بنگاله، ۲۲۴	۳۷۰
بنیاد حکمت سبزواری، ۱۴۷	ایقان، ۱۸۰
بهائیان، ۲۱۲، ۲۷۷	ایقان و ایمان، ۱۱۳
بهجی، ۳۴۸	ایل جلیل بختیار، ۳۲۱
بهمن میرزا، ۹۰	ایلاف قریش، ۲۲۷
بوداپست، ۲۸۵	ایوب، ۲۸۶
بوناپارت، ۳۸۹	بادکوبه، ۱۶، ۱۹، ۱۴۵، ۱۶۰،
بیان عربی، ۲۷۷	بارفروش، ۲۰۰
بیان فارسی، ۲۷۷	بارون هون، ۱۶۰
بیت الله الحرام، ۲۲۷	باغ نگارستان، ۸۱
بیروت، ۲۹۴	بحار الانوار، ۲۷۹
بیست و پنج خطابه، ۱۳۹	بحر نون، ۱۷۱
پاریس، ۱۵۰، ۱۵۹، ۲۱۴، ۲۷۷،	بدایع الآثار، ۳۱۵، ۳۲۷،
۳۱۰، ۳۶۹	بدایع الآثار، ۸۶، ۱۹۶، ۳۰۴، ۳۱۷،
پنجاب، ۲۷۸	۳۷۴، ۳۷۳، ۳۵۹

تقدیر و قضا، ۲۱۰	پورت سعید، ۲۵۷
تمدن الملک، ۱۰۹	پیام بهائی، ۷۹، ۳۹۰
تورات، ۷۶	پیر کنعان، ۱۹۳
توقیعات مبارکه، ۲۷۳، ۳۴۳	پیر مغان، ۱۲۹
ثقلین، ۸۳، ۸۴، ۸۵	پیر مغان، ۱۲۸
ثمار القلوب، ۲۲۸	تاجیک، ۲۶۹
ثمود، ۴۳۹	تاریخ ابوالفداء، ۲۰۷
جار الله زمخشری، ۴۱۶	تاریخ ادبیات، ۳۳۵
جاسب، ۵۰	تاریخ امری خراسان، ۲۸۷
جانان، ۸۴	تاریخ حضرت صدرالصدور، ۲۶
جبر و اختیار، ۳۳۶	تبریز، ۱۶۳، ۱۹۹
جدّه، ۳۱۰	تبلیغ، ۲۶
جرس، ۸۴	تبلیغ امرالله، ۴۲۴
جریده بلاغ، ۲۵۷	تجلی، ۱۳۵
جریده چهره نما، ۳۷۲	تذکره الاولیاء، ۱۳۳
جعفر ابن محمود، ۲۱۳	تذکره الوفا، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۸۸
جعفر افشار، ۲۵۰	تذکره الوفاء، ۲۰۲، ۳۳۱
جلال الدین خان ناظم دفتر، ۱۴۴	تذکره نصرآبادی، ۲۲۷
جلال الدین همائی، ۳۲۸	ترجیع بندهاتف، ۴۰۶
جلال الله مفتون، ۲۷۱	ترک، ۲۶۹
جمال بروجردی، ۴۱۶	تعینات، ۳۳۶
جمیله بنت علی منشادی، ۴۳۶	تفسیر حدیث کنت کنز، ۳۶۵
جن و انس، ۸۴	تفسیر کنت کنز، ۱۳۴
جناب امین، ۲۶۶، ۲۲۶	تفلیس، ۱۰۷
جناب حکیم، ۳۸۶	تقدیر و تدبیر، ۳۳۶

حبیبه سلطان, ۲۸۴	جناب عندلیب, ۲۶۱
حجّاج بن یوسف, ۱۱۸, ۱۱۹	جنگ احد, ۳۱۲
حدیقه الشعراء, ۴۱۶	جنگ بدر, ۳۱۲
حدیقه الشعراء, ۴۰۷	جوان روحانی, ۳۸۱
حدیقه الشعراء, ۳۱, ۳۲, ۱۳۹, ۲۲۲,	چار تکبیر, ۱۳۲
۲۲۳, ۲۲۷	چار تکبیر زدن, ۱۳۳
حدیقه عرفان, ۳۳۷	چهار تکبیر, ۱۳۴
حسن آباد, ۱۳۲, ۲۲۲	چهاروادی, ۷۱, ۱۰۸, ۱۱۰, ۱۱۵,
حسن خراسانی, ۴۱۲	۱۱۷, ۱۲۴, ۱۸۳, ۲۵۱, ۳۷۵,
حسن فزادی, ۲۸۷	۳۹۴
حسین ابن ابن دخیل, ۲۷۸	چین, ۳۸۸
حسین ابن جناب میرزا باقر, ۱۸۳	چین, ۲۲۴
حسین افندی, ۳۸۵	حاجب, ۷۱
حسین آقا ابن ابن دخیل, ۲۶۷	حاجب الدوله, ۲۰
حسین پسر حاجی عمّه, ۱۸۴	حاجی سیّد جواد, ۵۶
حسین حاجی عمّه, ۱۸۲	حاجی سیّد جواد, ۳۸۵
حسین خان خادم مشرق الادکار, ۳۲۱	حاجی سیّد جواد کر بلائی, ۵۷
حسین سادات ناصری, ۲۲۶	حاجی ملامهدی, ۳۸۵
حسین شعراف, ۲۴۳	حاجی موسی, ۳۸۳
حسین لاری, ۳۱۰	حاجی میرزا آقاسی, ۸۲
حسین منصور حلاج, ۱۳۳	حاجی میرزا حسن, ۴۱۴
حضرات خمس, ۶۹, ۷۰, ۳۳۶,	حاجی نیاز, ۸۳
۳۴۰, ۳۳۹	حافظ نامه, ۴۲۰
حضرت باب, ۲۷۶	حبشه, ۲۲۷
حضرت بدیع علیه, ۶۱	حبیب الله, ۲۹۱

حضرت طاهره، ۳۵۶	خالد نقشبندی، ۱۳۸
حضرت عبدالعظیم، ۸۲	خانقاه، ۱۲۸
حضرت فروغی، ۲۷۹، ۴۳۱، ۴۳۴	خدمت امرالله، ۴۳۸
حضرت کلیم، ۱۴۵، ۱۴۶، ۳۸۶	خراسان، ۲۶۹، ۳۲۲
حضرت محمد، ۱۸۰	خسرو، ۲۹۰
حضرت مریم، ۷۵	خضراء، ۲۷۰
حضرت مسیح، ۳۷۳، ۷۶	خضوع و خشوع، ۱۶۷، ۳۲۴، ۳۷۱
حضرت موسی، ۱۴۵	خلج آباد، ۲۶۳
حقیقت احمدیه، ۱۷۸	خلقت خلق، ۴۳۵
حکمت، ۴۴، ۵۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲	خوسف، ۲۶۵
۴۳۸، ۲۹۴، ۲۶۶، ۲۴۸	خوشه ها، ۱۲۶، ۲۳۳
حکمت اعمال، ۶۶	خوی، ۱۸
حکیم آقامیرزا موسی، ۲۴۲	خیالی، ۳۱۴
حکیم باشی، ۲۱۱	دارالسلام، ۲۰۱
حکیم سبزواری، ۱۴۷	دامغان، ۲۲۲
حکیم سنائی، ۳۴۲، ۲۹۷	دانش نامه قرآن، ۴۱۶
حواریان مسیح، ۳۷۳	دانشمندان آذربایجان، ۱۰۷
حیدر علی اسکویی، ۲۸۵	دانشنامه قرآن، ۲۲۷
حیدر علی اصفهانی، ۲۵۹	داود قیصری، ۳۳۹
حیفا، ۲۵۹، ۲۷۱، ۲۹۴	داور قاجار، ۳۱۸
خطرات تلخ و شیرین، ۴۴۱	دائرة المعارف ایرانیکا، ۳۳۵
خطرات حبیب، ۲۱۰	دائرة المعارف تشیع، ۳۳۵
خطرات مالگیری، ۲۹۷	درخش، ۱۳۷، ۳۸۱
خاقانی، ۳۳۴	درد، ۳۲۳
خاقانی شیروانی، ۱۶۳	درویش توانگر، ۳۲۱

رحیق مختوم، ۳۳، ۵۰، ۶۹، ۳۰۵.	درویش صدق علی، ۲۸۸
۳۸۶	دریا، ۱۳۵
رخساره، ۳۹۷	دریغوس، ۲۴۷
رساله روحانی، ۶۳	دکن، ۲۲۴
رساله مدنیه، ۵۵، ۶۴، ۱۳۱، ۱۷۲،	دلایل سبعة، ۲۷۷
۲۴۹	دمشق، ۱۳۹
رشت، ۲۷۶	دهخدا، ۵۵
رشته مریم، ۱۹۴	دهلی، ۱۳۹
رضاخان مؤید السلطنه، ۹۰	دیوان انوری، ۳۳۴
رضاقلی خان هدایت، ۵۵، ۳۴۲	دیوان جامی، ۳۵۳
رنگون، ۱۵۹، ۱۸۳، ۲۶۴، ۳۸۸،	دیوان خالد، ۱۳۸
۴۳۳	دیوان سبزواری، ۱۴۳
روزنامه جورج من، ۲۱۴	دیوان سنائی، ۱۷۳، ۱۹۴، ۲۰۲.
روضه مبارکه، ۸۳، ۳۷۹	۴۰۹، ۳۷۴، ۲۹۸، ۲۰۵
روم، ۲۲۷	دیوان قائم مقام، ۸۱
رؤیا، ۷۶	دیوان محتشم، ۱۰۳، ۱۵۵
ریاض العارفین، ۵۵، ۲۲۶، ۳۴۲،	دیوان ناصر خسرو، ۲۳۷
۳۹۵	دیوان نشاط، ۱۰۰
ریاضات شاقه، ۱۹۶	دیوان هاتف، ۴۰۷
ریشه های تاریخی امثال و حکم،	دیوان وصال، ۴۱۶
۳۴۲	ذبیح الله صفا، ۱۶۳
زنجان، ۶۱	ذوقی اردستانی، ۲۲۶
زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی،	رجب علی، ۱۲۱
۹۰	رحمت الله، ۲۸۴
زیارت سیدالشهداء، ۷۵	

سورة بقره, ٤٩, ١٨٠, ١٨١, ٢٠٣,	زين المقرين, ١٧٦, ٣٤٦
٢٤٤, ٢٧٥, ٣٣٨, ٣٤٨, ٣٧٤,	ساره خاتون, ٤٧, ٤٩
٤٣٩	'ساقى از غيب بقا, ٨٨
سورة توبه, ٢٧٥	سالكان, ٣٣٦
سورة جن, ٤٢٦	سامسون, ٣١
سورة رعد, ٢٧٨	سبزوار, ١٤٧
سورة زخرف, ١٩٩	سبع طباق, ٢٤٤
سورة زلزال, ٢٤٣, ٢٤٢,	سرفدا, ١٦٧
سورة زلزله, ٢١٩	سرخ ده, ٢٢٢
سورة سباء, ٢٠٩	سلطان الشهداء, ٢٦٢
سورة ص, ١٤٨, ٢٨٦	سلطان الشهداء, ٢٧٨
سورة صافات, ١٧١	سليمان بن داود, ٣٢٣
سورة طه, ٧٩	سليمانيه, ٣٣, ١٣٩, ٣٤٢
سورة غاشيه, ٢١٩	سمنان, ٢٢٢
سورة فتح, ٧٩	سمندر, ٢٤١, ٣١١
سورة فجر, ٤٣٩	سنائی, ٣٤٢
سورة فصلت, ٩٠, ٩٧	سنائی غزنوی, ١٧٢, ٣٧٣, ٤٠٩
سورة فصلت, ١١٠	سنجر سلجوقی, ٣٣٤
سورة قريش, ٢٢٧	سنندج, ١٣٩
سورة قصص, ٢٤٣, ٣٣٨	سورة الرحمن, ٨٤
سورة قلم, ١٧١	سوره انعام, ١٤٨
سورة كهف, ٢١٩, ٣٠٨	سوره زمر, ٩١
سورة لقمان, ٢١٩	سورة اعراف, ٢٧٥, ٢٧٩
سورة مائده, ٢٤٤	سورة آل عمران, ٧٩, ٣١١
سورة ملك, ٢٤٤	سورة انبياء, ١٩٤

شرح منظومه، ۱۴۷	سورهٔ نجم، ۷۹
شریعتمدار، ۳۰۰	سورهٔ نحل، ۴۹
شعاع، ۳۱۷، ۳۱۸	سورهٔ نساء، ۳۳۵
شعاع الله، ۱۹۸	سورهٔ نصر، ۲۷۹
شعرالعجم، ۱۰۶	سورهٔ هود، ۹۱، ۱۱۰
شفائی اصفهانی، ۳۹۵	سورهٔ یس، ۷۹
شکرستان، ۳۲	سورهٔ یوسف، ۳۳، ۴۲۳
شنگهائی، ۳۸۸	سورهٔ یونس، ۲۱۵، ۲۹۲
شهدای ارض صاد، ۶۱	سیاح افندی، ۲۹۰
شهدای امر مبارک، ۳۵	سیبویه، ۷۱
شهیدان کربلا، ۱۰۳	سیدالشهداء، ۱۱۱، ۴۱۵
شیخ سلطان، ۵۷	سیدحسن غزنوی، ۱۵۲
شیراز، ۴۱۶	سیدعلی افغان، ۶۵
شیراز، ۲۱، ۳۲، ۱۲۱، ۲۶۳، ۳۰۳	سیدکاظم رشتی، ۲۰۲
۳۴۸، ۳۲۱	سیر و سلوک، ۱۴۴
شیرین، ۲۹۰	سینا، ۱۴۵
شیطان، ۷۸	سیناء، ۴۱۹
صبا تا نیما، ۸۲	شام، ۲۲۷
صبر و اصطبار، ۶۵	شاه خلیل الله، ۲۷۱
صبر و تحمّل، ۲۷	شاه طهماسب صفوی، ۱۰۲
صحبت لاری، ۲۲۷، ۳۵۶	شاه نعمت الله، ۳۴۰
صحرای سیناء، ۱۴۵	شبهستری، ۲۱۸
صدر الصدور همدانی، ۲۶	شبلبی نعمانی، ۱۰۶
صدرالتواریخ، ۸۲	شرح سودی، ۱۹
صدرالصدور، ۲۷۸	شرح قصیده، ۲۰۲

عباس میرزا، ۸۱	صدرالصدور، ۲۶۱
عبّاس نشاطی خان سمنانی، ۲۲۲	صدرای شیرازی، ۱۴۷
عبدالحسین، ۴۲۴	صدمات و بلاایاء، ۴۵
عبدالحسین (ابن سمندر)، ۲۴۱	صلح اکبر، ۲۷۷
عبدالحسین در اردکان، ۲۲۹	صلح عمومی، ۲۶۱
عبدالحسین لاری، ۲۳، ۲۱	ضرب المثلهای مشهور ایران، ۳۲۲
عبدالحمید، ۳۸۹	ضیاء بغدادی، ۱۰۶
عبدالحمید، ۱۵، ۲۷۱	ضیائیه سلطان، ۲۸۴
عبدالحمید اشراق خاوری، ۴۲۳	طالب آملی، ۲۲۷
عبدالرحمن جامی، ۳۵۳	طبریّا، ۴۱
عبدالرحمن کرکوکوی، ۱۵۴، ۳۰۵	طف، ۵۶
۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۳	طه، ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۶
عبدالرحیم، ۲۶۴	طهران، ۱۶، ۳۲، ۵۰، ۸۱، ۱۹۳
عبدالرحیم یزدی، ۴۳۶	۱۹۹، ۲۴۸، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۶
عبدالعزیز، ۳۸۹	۳۲۰، ۳۳۵، ۳۵۲، ۳۶۹، ۳۷۲
عبدالغنی خیاط، ۳۲۵	۳۸۹، ۳۸۷
عبدالفتاح، ۵۰	طور، ۱۴۵، ۳۸۸، ۴۱۹
عبدالقادر گیلانی، ۳۹۴	طوس، ۳۳۴
عبدالکریم افندی، ۱۸۸	ظهير فاریابی، ۱۶۲، ۱۶۳
عبدالله قاضل، ۱۸۳	عاد، ۴۳۹
عبدالواحد کاتب زاده، ۲۸۷، ۲۸۴	عالم بهائی، ۴۳۶
عبدالوهاب، ۲۱	عالم عقول و نفوس، ۳۳۹
عبودیت، ۲۶۴	عالم قلب، ۳۳۶، ۳۸۶
عبودیت، ۳۳۳، ۴۳۲	عالم مثال، ۳۳۹
	عالم ملک، ۳۳۹

علی اصغر، ۱۳۲	عبودیت، ۱۸، ۲۷، ۴۱، ۱۶۸، ۳۵۲،
علی اکبر، ۲۴	۴۴۲
علی اکبر شهید یزدی، ۴۳۹	عثمانیان، ۱۵
علی اکبر ایادی، ۱۹۳	عدل و انصاف، ۲۹۷
علی حکیم، ۱۲۲	عدل و داد، ۱۶۰
علی خان، ۳۲۱	عراق، ۳۲، ۱۰۲، ۱۳۹، ۳۰۹، ۳۷۲
علی خان آذری، ۳۰۲	عشق، ۲۴، ۲۵، ۳۸، ۵۲، ۱۳۳، ۱۳۴،
علی خان مهاجر، ۳۲۰	۱۷۵، ۱۹۲، ۲۲۵، ۳۵۳، ۳۵۹،
علی رامز بیک افندی، ۱۳۷	۴۲۹، ۳۹۳، ۳۶۹
علی رضا، ۲۹۱	عشق آباد، ۳۵۲، ۴۴۴
علی قبل اکبر، ۶۲، ۶۶، ۱۱۳	عشق الهی، ۶۶
علی قلی خان، ۳۷۱	عشق بگدازد، ۹۳
علی قلی خان اشتعال، ۱۶۸	عشق تو، ۵۴
علی کلیمی، ۳۲۱	عصمت انبیای سلف، ۷۵
علی مجتهد، ۱۹	عصمت کبری، ۷۵
علی محمد خان قوام الملک، ۲۷۵	عصمت مظاهر مقدسه، ۷۹
علی محمدخان، ۱۴۶، ۳۶۹	عضدالدوله، ۲۰۶، ۲۰۷
علی محمدخان نصیر لشکر، ۳۷۰،	عطارد، ۳۳
۴۰۹، ۳۷۴	عطارد نیشابوری، ۳۴۲
علیجان اهل مازندران، ۶۱	عقل اول، ۳۳۹، ۳۴۰
علیجان ماهروزکی، ۳۶۳	عکا، ۳۴۸، ۴۳۶
عنایت الله، ۲۸۴	عکا، ۶۱، ۲۱۴، ۲۷۱، ۲۹۴
عندلیب، ۱۹۸، ۳۷۶	علویه خانم، ۳۶۱، ۳۶۳
عهد و پیمان، ۱۷۴، ۱۹۳، ۲۵۸،	علی اشرف، ۱۸
۴۱۳، ۳۹۰	علی اشرف عندلیب، ۲۷۵

فرعون، ۴۱۴	عهد و میثاق، ۲۶، ۲۶۶، ۲۷۰، ۳۰۰.
فرقانی، ۱۷۴	۴۱۵
فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ۳۲۳.	عوالی اللثانی، ۲۷۵
۳۳۹	عیسی، ۱۴۹
فرهنگ اصطلاحات نجومی، ۲۷۳.	عیسی فراهانی، ۸۱
۴۰۴، ۴۰۳	غبطه سبع طباق، ۲۴۲
فرهنگ تلمیحات، ۱۹۵	غزلیات شمس، ۳۲۹
فرهنگ داروها و واژه های دشوار،	غلام احمد قادیانی، ۲۷۸
۲۲۴	غلامحسین خان شجاع لشکر، ۴۴۲
فرهنگ سخنوران، ۸۲	غلامحسین میرزا، ۳۴۸
فرهنگ فارسی، ۲۲۴	غلامرضای ارسنجانی، ۳۲۰
فرهنگ نامه شعری، ۲۹۵	غیب و شهود، ۹۳
فروغ، ۴۳۱	فاران، ۶۷، ۲۷۱
فروغی، ۲۶۹، ۳۷۹	فارس، ۳۲
فریدالدین عطار، ۱۳۳	فاریاب، ۱۶۲
فضل الله معاون التجار، ۱۷۴	فاضل شیرازی، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۵
فضل الله نوری، ۱۶، ۱۹، ۴۳۸	فاطمه سلطان، ۲۸۴
فلارنس خانم، ۱۸۸	فتحعلیشاه قاجار، ۸۲، ۲۲۲، ۲۲۳
فیزان، ۱۵	فخرجهان، ۲۸۴
فیض الله صبحی، ۱۸۴	فخرالدین علی صفی، ۱۱۸
قابل آباده ای، ۲۶۰	فرانسه، ۳۱۱، ۳۸۹
قادیان، ۲۷۸	فرج الله خان، ۲۱۵
قادیانیها، ۲۶۲، ۲۷۸	فرج الله خان ابن وزیر، ۲۱۱
قاموس ایقان، ۶۳، ۷۹، ۱۸۰	فرج الله قریب کردی، ۱۸۸
قاموس توقیع صد و هشت، ۳۱۸	فردریک اول، ۳۱۱

کتاب بیان، ۲۷۶	قائم مقام فراهانی، ۸۱، ۱۲۴
کتاب تدوین، ۲۱۶	قائن، ۳۳۱
کتاب تکوین، ۲۱۶	قبریس، ۳۷۲، ۳۷۳
کتاب عهد، ۳۰۰	قرآن، ۷۶، ۸۴، ۹۱، ۱۴۵، ۱۴۸
کتاب مفاوضات، ۷۹	۱۷۹، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۶
کتابخانه پاریس، ۲۴۷	۲۱۸، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۶۲، ۳۰۸
کتابخانه لندن، ۲۴۷	۳۱۰، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۸۹، ۴۱۵
کردستان، ۳۹۴	۴۲۴، ۴۳۷
کرکوک، ۳۹۴	قرب و وصال، ۳۸۳، ۴۴۵
کرمان، ۱۴۵، ۲۵۷، ۲۷۳	قره داغ، ۱۳۹
کرمانشاه، ۳۷۲	قصیده ساقی از غیب بقا، ۱۷۰
کشمیر، ۲۶۲	قطعات خمسه، ۲۵۸، ۲۷۴
کلمات فردوسی، ۱۴۲	قققاز، ۳۵۲
کلمات مکتونه فارسی و عربی، ۳۷۱	قم، ۴۰۶
کلیات سعدی، ۲۵۲	قمر سلطان، ۲۴۳
کلیات سعدی، ۳۳۲	قمیص یوسفی، ۱۹۳
کلیات شمس، ۲۹۰	قوام الدیوان، ۴۱۳، ۴۱۶
کلیات شمس، ۳۴۵	قولویه، ۷۱
کلیات نظامی، ۳۰۲	کتاب اقدس، ۳۸۹
کلیسای انگلستان، ۲۱۵	کتاب هیکل، ۳۸۹
کلیفورنیا، ۲۵۹	کاشان، ۴۴، ۲۲۲
کلیم، ۶۶، ۲۷۱	کاوشی در امثال، ۲۰۶
کلیمی، ۱۷۴	کتاب اقدس، ۲۶۰، ۲۷۷، ۳۰۰
کوراهن دیتمارس، ۳۲۴	کتاب المعارف، ۳۹۳، ۳۹۵
کوه قاف، ۲۲۵	کتاب بدیع، ۲۰۰

مازندران، ۳۶۲، ۲۲۳، ۱۶۳، ۵۰	کیلیوم، ۳۱۱
۳۷۲	گلستان، ۴۱۲، ۳۴۸
مثلا و حکمتها، ۲۲۷	گلشن راز، ۳۲۹
مجتهد یزدی، ۱۶	گنج سخن، ۱۶۲
مجدالدوله، ۲۰	گنجینه لطایف، ۱۰۷
مجله عندلیب، ۲۵۲، ۱۹۹، ۵۵	گندم پاک کن، ۱۵۸
۲۸۸	گیلان، ۳۷۲
مجمع الفصحاء، ۳۱۸، ۲۲۳، ۲۱۵	لاهور، ۶۹
۳۷۷	لبنان، ۸۳
مجموعه ای از الواح، ۱۴۲	لطائف الطوائف، ۱۱۸
مجموعه آثار، ۲۲	لطف الله، ۲۷۰
محبوب الشهداء، ۲۷۸	لعلی تبریزی، ۱۰۷
محبوب الشهداء، ۲۶۲	لغت نامه دهخدا، ۱۹۰
محتشم کاشانی، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴	لغت نامه دهخدا، ۱۸۵، ۹۴
۱۵۴	لمعات الانوار، ۲۳
محسن، ۱۸۹	لندن، ۱۰۹، ۱۵۰، ۲۱۴
محمد ابراهیم خلیل قزوینی، ۱۶۷	لوح از باغ الهی، ۶۷
محمد اسمعیل، ۱۶۷	لوح بسیط الحقیقه، ۱۴۱
محمد اصفهانی، ۶۷	لوح شیخ، ۳۵، ۵۹، ۶۰
محمد تقی، ۶۱	لوح عمه، ۱۰۹
محمد حسن بلور فروش، ۳۰۳	لوح هزاربیتی، ۲۰
محمد حسن سلطان الشهداء، ۴۲۳	لثالی درخشان، ۳۷، ۵۷
محمد حسن عارف، ۱۹۳	مآخذ اشعار، ۷۰، ۲۱۵، ۲۱۹، ۳۰۰
محمد حسین، ۳۸۴	۴۳۴
محمد خان، ۲۶۳	مادیون، ۲۰۱

محمدعلی کاشانی، ۲۴۸	محمد رضای شیرازی، ۲۶۸
محمدعلی ناقص اکبر، ۳۱۸	محمد سمنانی خوروش، ۳۳۳
محمدکاظم در خضراء، ۱۹۷	محمد صادق، ۱۸۹، ۲۴۳
محمدکریم خان، ۶۳	محمد علی پا قلعه، ۲۶
محمدکریم خان کرمانی، ۵۹	محمد غزالی، ۳۷۷
محمدمهدی میرزا، ۹۰	محمد قانعی نبیل اکبر، ۳۳۱
محمدنبی خرم آبادی، ۳۰۹	محمد کریم، ۲۷۰
محمود خان، ۲۶۳	محمد یزدی، ۱۹، ۴۳۶
محمود زرقانی، ۸۶، ۱۹۶، ۳۰۴	محمد اسمعیل، ۲۱
۳۷۳، ۳۵۹، ۳۱۷، ۳۱۵	محمد باقر خان، ۳۴۸
محو، ۷۳	محمد تقی اهل صاد، ۶۰
محویت و فنا، ۱۶۷	محمد تقی خیاط، ۱۹۳، ۱۹۴
مخزن الاسرار، ۳۰۲	محمد تقی مدرس رضوی، ۳۳۵
مراغه، ۲۶۷	محمد تقی نیری، ۱۲۶، ۱۲۷
مرتضی در کرمانشاه، ۶۰	محمد حسین بشرویه ای، ۲۸۷
مرضیه، ۶۷	محمد حسین محبوب الشهداء، ۴۲۳
مرو، ۳۳۴	محمد حسین میرزای مؤید السلطنه، ۹۰
مریم، ۱۹۵	محمد رضا شفیع کدکنی، ۳۲۸
مزامیر آل داود، ۱۳۴	محمد رضا خان قوام الملک، ۲۷۵
مسعود افندی، ۴۳۴	محمد شاه قاجار، ۸۲
مسیح، ۷۹، ۲۰۱، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۱۷	محمد طاهر مال میری، ۲۹۷
مشکین قلم، ۱۷۸، ۱۸۹، ۳۷۹	محمد علی، ۲۲۲، ۳۱۰
مشهد، ۱۴۷	محمد علی غصن اکبر، ۲۰
مشهدی یوسف میلانی، ۴۴۴	محمد علی فیضی، ۸۰
	محمد علی قانعی، ۱۳۵

ملاّحسین دخیل مراغه ای، ۲۷۸	مصایح هدایت، ۱۳۵، ۲۷۵، ۲۷۸،
ملاقات در عالم رؤیا، ۷۶	۴۳۹، ۴۳۴، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۶۳
ملاقات معرّضین، ۱۹۲	مصائب و بلایا، ۲۱، ۲۱۴، ۳۲۰
ملاّهادی سبزواری، ۳۷	مصباح الانس، ۳۴۰
مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَ، ۲۷۶	مصر، ۵۳، ۸۳، ۱۰۷، ۲۵۷، ۲۷۰،
منزل جانان، ۸۴	۴۳۶، ۴۱۴، ۳۸۴، ۳۸۳
منشآت قائم مقام، ۸۲، ۱۲۵	مصر الهی، ۱۴۵
منوچهری، ۳۷۷	مصطفی، ۲۶۴
منیر نبیل زاده، ۲۲	مصطفی در رنگون، ۴۳۳
مهدی، ۱۵۹، ۳۸۸	مصطفی رومی (رنگونی)، ۴۳۴
مهدی رشتی، ۳۸۸	مصیبت و بلا، ۵۲
مهدی سبزواری، ۱۴۷	مظاهر مقدسه، ۱۷۹
مهدی سلیل آقاسیدرضای باقراف، ۱۵	مظفرالدین شاه، ۱۰۷
مهربان کیومرث بهمین، ۱۸۵	معارف و معاریف، ۱۷۱
مهرعلی گرگانی، ۱۰۳	معاون التجار نراقی، ۱۷۴
موالید ثلاثه، ۷۶	معتمدالدوله، ۹۹
موسی، ۱۴۹	معراج السعاده، ۳۲۲
موسی خان سرتیپ، ۱۴۶	مقاله شخصی سیاح، ۱۴۰
موسی کلیم، ۲۰۱	مقام اعلی، ۲۶۶
مولوی محمد عبدالله، ۲۵۰، ۲۶۲	مقام فنا، ۷۰
مولوی محمد عبدالله، ۲۷۸	مکارم الآثار، ۳۲، ۲۲۳
میخانه، ۱۲۸	مکه، ۱۳۹، ۲۲۷
میخانه، ۱۲۷	ملاّ نادم، ۲۲۶
میرزا اسدالله، ۳۵۲	ملاّحامد، ۳۳، ۳۴۲
میرزا آقا افغان، ۳۵۰	ملاّحسین، ۳۱۰

ناصرالدین شاه، ۳۷۲	میرزا آقا خان شیرازی، ۱۴۵
ناصرخسرو، ۱۵۲	میرزا کوچک شیرازی، ۴۱۶
ناصرخسرو قبادیانی، ۲۳۶	میرزا مؤمن، ۳۲۲
ناصره، ۲۴	میرزا آقاخان شیرازی، ۱۴۸
ناظم الحکماء، ۲۶۳	میرزا آقاي طالقانی، ۱۰۸
نام احمد، ۱۷۸	میرزا آقاي قائم مقامی، ۲۵۷، ۲۵۰
نبیل اعظم، ۲۹۷	میرزا حبیب طیب، ۱۸
نبیل اعظم زرنندی، ۶۷	میرزا حسن، ۵۳
نبیل زرنندی، ۳۱	میرزا طراز الله سمندری، ۱۷۱
نجفعلی، ۳۵	میرزا عبدالمجید فروغی، ۲۵۴
نجم باختر، ۲۶۰	میرزا عبدالوهاب زائر، ۱۸۸
نراق، ۱۷۵	میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی، ۹۹،
نسبت عنصری، ۳۱۷	۱۲۴
نشاطی خان، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴	میرزا علی اصغر مشهور به ابن دخیل،
نشر نفعات، ۲۶۶، ۲۴۲	۲۷۸
نشر نفعات الله، ۲۶، ۲۷، ۲۰۸	میرزا علی اصغر خان صدر اعظم، ۱۹۹
نصرالله، ۲۴۸	میرزا علی اکبر، ۱۳۲
نظامی، ۳۳۴	میرزا غلامحسین خان، ۱۸۲
نظامی گنجوی، ۱۶۳، ۳۰۲	میرزا فضل الله نیریزی، ۵۰
نظرعلی خان، ۱۳۷	میرزا محمود فروغی، ۴۳۴
نظیری نیشابوری، ۲۱۴	میرزا موسی جواهری، ۱۰۴
نعمت، ۴۷	میرزا یحیی، ۲۰۱
نفس اماره، ۱۹۷	میرزا علی آقاییک، ۶۷
نفس کلیه، ۳۴۰	ناپلئون، ۳۱۱
نفس و هو، ۲۳۶	ناسوت، ۶۹

هفت وادی، ۱۷۱، ۱۹۲، ۲۰۵،	نقشبندیه، ۱۳۹
۴۰۵، ۲۸۰	نقطه اولی، ۲۷۹
همای شیرازی، ۳۱، ۳۲	نمرود، ۴۱۴
همت آباد، ۳۲۱	نمکدان حقیقت، ۳۹۵
همدان، ۱۷۴	نوح، ۶۶
هند، ۳۲، ۱۸۳	نور، ۲۵۹
هندوستان، ۲۶۱، ۲۶۴، ۳۸۸، ۴۳۳	نورجهان، ۲۸۴
هنن گودال، ۲۵۹	نورین نیرین، ۱۸۹، ۲۷۸، ۴۲۳
هیأت تفتیش، ۱۵	نون، ۱۷۱
وادی طوی، ۱۴۵، ۴۱۹	نی ریز مشگینز، ۳۱۹
واشنگتن، ۳۷۱	نیشابور، ۱۶۲، ۳۳۴
وجیه الله ابن جناب قابل آباده ای،	نیکلای، ۲۷۶
۴۱۱	نیکلسن، ۳۲۸
وحدت عالم انسانی، ۳۴۳، ۳۵۹	نیکلسون، ۲۱۸
وحشی بافقی، ۴۱۶	نیویورک، ۳۶۹
وحید دارابی، ۳۷۴	هاتف اصفهانی، ۴۰۵
ورامین، ۲۰۸	هادی دولت آبادی، ۳۷۲، ۳۷۴
ورقا، ۳۵	هادی سبزواری، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۷
وصال، ۴۰۰	هاشم بن عبد مناف، ۲۲۷
وصال شیرازی، ۴۱۶	هجر و فراق، ۴۴۵
وصال شیرازی، ۴۱۵	هرمز دیار خدا بخش، ۱۵۹
ولی الله و رقا، ۲۴۳، ۲۶۸، ۲۷۹	هفت اقلیم، ۲۷۳
ویلیام دروموند، ۲۱۸	هفت فلک، ۲۴۴
یاجوج و ماجوج، ۳۰۸	هفت کشور، ۲۷۳
یاران پارسی، ۱۵۹، ۱۸۵، ۳۸۸	

یعقوب, ۳۳, ۹۳, ۱۹۲	یاقوت حموی, ۲۷۴
یغما, ۲۲۶	یحیای دولت آبادی, ۳۷۲
یمن, ۲۲۷	یحیی دولت آبادی, ۳۷۴
یوسف, ۳۳, ۹۳, ۱۲۱, ۴۴۴	یحیی عبدالبهاء, ۱۶۲
یوسف بیک, ۲۶۵, ۲۷۸	یحیی وحید دارابی, ۳۷۴
یوسف خان شیرازی, ۳۶۹	یزید, ۱۱۱
یوسف خان وحید کشفی, ۳۷۴	یس, ۴۱۶
یوسف صدیق, ۱۴۵	یس/یاسین, ۴۱۷

کتاب شناسی

در صورت ذیل اسامی کتب و مجلات به ترتیب حروف الفبا و بر حسب عنوان آن ها که در متن این کتاب به کار رفته مرتب شده است:

عنوان	مشخصات کامل
آتشکده آذر	لطفعلی بیگ آذر بیگدلی، آتشکده آذر (ط: نشر کتاب، ۱۳۳۷ ه.ش)، با مقدمه و فهرست و تعلیقات سید جعفر شهیدی.
آثار	حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلی (ط: م م م، ۱۲۰-۱۳۴ ب)، ۷ جلد. تجدید طبع در دانداس : مؤسسه معارف بهایی، ۱۹۹۶-۲۰۰۲ م.
آیات بینات	حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء، آیات بینات (دانداس : مؤسسه معارف بهایی، ۱۹۹۹ م).
اختران تابان	فروغ اریاب، اختران تابان (ط: م م م، ۱۳۲ ب)، ج ۱.

- از صبا تا نیما
یحیی آرن پور، *از صبا تا نیما* (ط:
شرکت سهامی کتاب های جیبی،
۲۵۳۵ش)، ۲ج.
- اسرار الآثار
اسدالله فاضل مازندرانی، *اسرار الآثار* (ط:
م م م، ۱۲۴-۱۲۹ب)، ۵ج.
- اسلام و تصوف
ر.ا. نیکلسن، *اسلام و تصوف* (ط: زوار،
۱۳۴۱ هـ ش)، ترجمه محمد حسین
مدرسی نهاوندی.
- اشراقات
حضرت بهاء الله، *اشراقات* (بی ناشر، بی
تاریخ)، ۲۹۵ص.
- اقتدارات
حضرت بهاء الله، *اقتدارات* (بی ناشر،
تاریخ کتابت ۱۳۱۰ هـ ق)، ۳۲۹ص.
- امثال و حکم
علی اکبر دهخدا، *امثال و حکم* (ط:
امیر کبیر، ۱۳۶۳ هـ ش)، ۴ج.
- ایام تسعه
عبدالحمید اشراق خاوری، *ایام تسعه*
لوس آنجلس: کلمات پرس، ۱۹۸۱م).

ایقان حضرت بهاءالله، کتاب ایقان (قاہرہ:
فرج اللہ زکی، ۱۹۳۳م).

بحار محمد باقر مجلسی، بحار الانوار (ط:
اسلامیہ، ۱۳۶۲-۱۳۶۵ھ ش)،
ج. ۱۱۰.

بدایع الآثار محمود زرقانی، بدایع الآثار (لانگنہاین:
لجنہ نشر آثار، ۱۹۸۲م)، طبع دوم،
ج. ۲.

بشارۃ النور حضرت بہاءاللہ، حضرت عبدالہاء،
بشارۃ النور (لانگنہاین: لجنہ نشر آثار،
۱۴۰ب).

بنیاد حکمت سبزواری توشی ہیکو ایزوتسو، بنیاد حکمت
سبزواری (ط: دانشگاه طهران، ۱۳۷۹ھ
ش)، ترجمہ جلال الدین مجتہوی.

بیست و پنج خطابه محمد روشن، ہشتمین کنگرہ تحقیقات
ایرانی، دفتر نخست، بیست و پنج
خطابه (ط: فرهنگستان ادب و هنر ایران،
۲۵۳۷ش).

پیام بهائی
مجله پیام بهائی، نشریه محفل روحانی
ملی بهائیان فرانسه، ۱۹۷۹م.

تاریخ ادبیات
ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران (ط: ابن سینا، ۱۳۳۸-۱۳۳۹ هـ ش)،
ج ۱ و ج ۲؛ (ط: دانشگاه طهران،
۱۳۵۳ هـ ش)، ج ۳، بخش اول؛ (ط:
دانشگاه طهران، ۲۵۳۵ شاهنشاهی)،
جلد ۳، بخش دوم؛ (ط: فردوسی،
۱۳۶۳-۱۳۶۴ هـ ش)، ج ۴ و ج ۵، بخش
اول و دوم.

تاریخ حضرت
صدر الصدور
نصرالله رستگار، کتاب تاریخ حضرت
صدر الصدور (ط: لجنة ملی نشر آثار،
۱۳۲۶ هـ ش/۱۰۴ ب).

تذکره الوفا
حضرت عبدالبهاء، تذکره الوفا (حیفا:
عباسیه، ۱۳۴۳ هـ ق)، تجدید طبع در
لانگنهاين، لجنة نشر آثار، ۲۰۰۲م.

تذکره نصرآبادی
محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی، تذکره
نصرآبادی (ط: ابن سینا، ۱۳۱۷ هـ ش).

- ترجیع بند هاتف
- هاتف اصفهانی، ترجیع بند هاتف
 اصفهانی (فرانسه: انجمن دوستداران
 ادبیات ایران، ۱۹۸۶م)، با مقدمه ای از
 استاد جمال زاده.
- تصوّف اسلامی
- رینولد نیکلسون، تصوّف اسلامی و
 رابطه انسان و خدا (ط: توس، ۱۳۵۸ ه
 ش)، ترجمه محمد رضا شفیع کدکنی.
- توقیعات مبارکه
- حضرت ولی امرالله، توقیعات مبارکه
 (ط: م م م، ۱۲۹-۱۳۰ ب)، ج ۳.
- حافظ نامه
- بهاءالدین خرمشاهی، حافظ نامه (ط:
 شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و
 انتشارات سروش، ۱۳۶۸ ه ش)، ج ۲.
- حدیقه الشعراء
- سید احمد دیوان بیگی شیرازی، حدیقه
 الشعراء (ط: زرین، ۱۳۶۶-۱۳۶۶ ه
 ش)، تصحیح و تکمیل و تحشیه
 عبدالحسین نوائی، ج ۳.

حَدِيقَه عَرَفَان
حضرت بهاء‌الله، حضرت عبدالبهاء،
حَدِيقَه عَرَفَان (کانادا: عندليب، ۱۹۹۴م).

حضرت باب
حضرت الله محمد حسینی، حضرت
باب (دانداس: مؤسسہ معارف بهائی،
۱۹۹۵م).

حضرت نقطه اولی
محمد علی فیضی، حضرت نقطه اولی (لانیگنہاین: لجنہ نشر آثار، ۱۹۹۴م).

حکیم سبزواری
غلامحسین رضا نژاد، حکیم سبزواری،
زندگی-آثار، فلسفہ (ط: سنائی،
۱۳۷۱ھ ش).

خاطرات تلخ و شیرین
محمد شفیع روحانی، خاطرات تلخ و
شیرین (لانیگنہاین: لجنہ نشر
آثار، ۱۹۹۳م).

خاطرات حبیب
حبیب مؤید، خاطرات حبیب (ط: م م
م، ۱۱۸-۱۲۹ ب)، ج. تجدید طبع در
لانیگنہاین: لجنہ نشر آثار، ۱۹۹۸-
۲۰۰۴م.

خاطرات مالمیری
حاج محمد طاهر مالمیری، *خاطرات مالمیری* (لانگنہاين: لجنہ نشر آثار، ۱۹۹۲ م).

خوشه ها
انجمن ادب و هنر، *خوشه هايي از نعرمن ادب و هنر* (سوئیس: آکادمی لندنگ، ۱۹۹۰-۱۹۹۷ م)، ج ۸.

دانشمندان آذربایجان
محمد علی تربیت، *دانشمندان آذربایجان* (تبریز: فردوسی، بی تاریخ)، چاپ دوم.

دانشنامه قرآن
بهاءالدین خرمشاهی، *دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی* (ط: دوستان- ناهید، ۱۳۷۷ ه.ش). ۲ ج.

دیوان انوری
اوحید الدین محمد انوری، *دیوان انوری* (ط: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷-۱۳۴۰ ه.ش)، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، ۲ جلد.

دیوان جامی
عبدالرحمن جامی، *دیوان کامل جامی* (ط: پیروز، ۱۳۴۱ ه.ش)، ویراسته هاشم رضی.

دیوان حافظ
حافظ، *دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی* (ط: زوار، ۱۳۶۲ م).

ه.ش)، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم
غنی، چاپ چهارم. *دیوان حافظ* (ط):
بروخیم، ۱۳۱۸ ه.ش)، به اهتمام
حسین پژمان و *دیوان حافظ* (ط): جاویدان
علمی، ۱۳۴۵ ه.ش)، به اهتمام سید
ابوالقاسم انجوی شیرازی.

دیوان خالد نقشبندی

ضیاءالدین خالد نقشبندی، *دیوان*
بلاغت عنوان مولانا الشیخ مجدد طریق
نقشبندی ضیاءالدین خالد (طبع ۱۲۶۰
ه.ق) در ۹۹ صفحه.

دیوان سبزواری

حاج ملا هادی سبزواری، *دیوان حاج*
ملا هادی سبزواری (ط): محمودی، بی
تاریخ)، به ضمیمه شرح حال و آثار
مؤلف به قلم مرتضی مدرس چهاردهی.

دیوان سعدی

ن ك به متن کامل *دیوان سعدی*

دیوان سنایی

حکیم سنایی غزنوی، *دیوان حکیم*
ابوالمجدد مجدود ابن آدم سنایی
غزنوی (ط): سنایی، ۱۳۶۲ ه.ش)، به
اهتمام مدرس رضوی.

دیوان شمس

ن ك به کلیات *شمس*

دیوان قائم مقام
قائم مقام فراهانی، دیوان شعر قائم مقام
(ط: ضمیمه سال دهم مجله ارمغان).

دیوان کلیم
کلیم کاشانی، دیوان کامل کلیم
کاشانی (ط: زرین، ۱۳۶۲ هـ ش)،
مقدمه و حواشی از مهدی افشار.

دیوان محتشم
محتشم کاشانی، دیوان مولانا محتشم
کاشانی (ط: محمودی، ۱۳۴۴ هـ ش)،
به کوشش مهرعلی گرکانی.

دیوان ناصر خسرو
ابومعین ناصر بن خسرو قادیانی، دیوان
اشعار (ط: امیر کبیر، ابن سینا، تائید،
۱۳۳۵ هـ ش).

دیوان نشاط
نشاط اصفهانی، گنجینه دیوان نشاط
اصفهانی (ط: شرق، ۱۳۶۲ هـ ش).

دیوان وصال
وصال شیرازی، کلیات دیوان وصال
شیرازی (ط: فخر رازی، ۱۳۶۱ هـ ش)،
به سعی و اهتمام محمد عباسی.

- دیوان یغما
یغمای جندقی، مجموعه آثار یغمای
جندقی (ط: توس، ۱۳۶۷ هـ ش)، ۲ ج،
تصحیح و تدوین سید علی آل داود.
- رحیق مختوم
عبدالحمید اشراق خاوری، رحیق
مختوم (ط: م م م، ۱۳۰-۱۳۱ ب)، ۲ ج.
- رساله روحانی
بی بی روحانی بشرویی، رساله روحانی
دانداس: مؤسسه معارف بهائی،
۲۰۰۰ م)، به اهتمام وحید رأفتی.
- رساله مدنیه
حضرت عبدالبهاء، رساله مدنیه
لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۹۸۴ م).
- ریاض العارفین
رضا قلی خان هدایت، تذکره ریاض
العارفین (ط: محمودی، ۱۳۴۴ هـ ش)،
به کوشش مهرعلی گرگانی.
- ریحانة الادب
محمد علی تبریزی خیابانی (مدرس)،
ریحانة الادب (ط: علمی، ۱۳۲۷ هـ
ش).

زندگانی میرزا ابوالفضل
گلپایگانی

روح الله مهرايخانی، *زندگانی میرزا
ابوالفضل گلپایگانی* (لانگنهاین: لجنه
نشر آثار، ۱۹۸۸ م). طبع اول این اثر
تحت عنوان شرح احوال جناب میرزا
ابوالفضائل گلپایگانی در طهران (م م م،
۱۳۱ ب) بوده است.

شرح احوال جناب میرزا
ابوالفضائل گلپایگانی

نك به زندگانی میرزا ابوالفضل
گلپایگانی.

شرح جامع

کریم زمانی، *شرح جامع مثنوی معنوی*،
ط: اطلاعات، ۱۳۳۷-۱۳۸۱ هـ ش)،
ج ۷.

شرح سودی

محمد سودی بسنوی، *شرح سودی بر
حافظ* (ط: زرین و نگاه، ۱۳۷۲ هـ ش)،
ترجمه دکتر عصمت ستارزاده، ج ۴.

شرح عرفانی

عبدالرحمن ختمی لاهوری، *شرح
عرفانی غزل های حافظ* (ط: قطره،
۱۳۷۶ هـ ش)، ج ۴.

- شمس الدین محمد لاهیجی، *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز* (ط: زوار، ۱۳۷۱ ه.ش).
- شرح گلشن راز
- علامه شبلی نعمانی، *شعر المعجم* (ط: ابن سینا، ۱۳۳۶ ه.ش)، ج ۴، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی.
- شعر المعجم
- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، *صدرالتواریخ* (ط: وحید، ۱۳۴۹ ه.ش).
- صدرالتواریخ
- غلامرضا آذرلی، *ضرب المثل های مشهور ایران* (ط: ارغوان، ۱۳۷۰ ه.ش).
- ضرب المثل های مشهور ایران
- کتاب عالم بهائی (The Bahá'í World)، سالنامه جامعه جهانی بهائی، ۱۹۲۵-م.
- عالم بهائی
- مجله عندلیب، نشریه محفل روحانی ملی بهائیان کانادا، ۱۹۸۱-م.
- عندلیب
- محمد بن علی بن ابراهیم الاحسانی (ابن ابی جمهور)، *عوالی الاحسانی*
- عوالی اللثالی

اللغالی العزیزیه (قم: مطبعة سيد الشهداء، ۱۹۸۳ - ۱۹۸۵ م)، ۴ ج.

جلال الدین محمد مولوی، غزلیات شمس تبریزی (ط: صفی علی شاه، ۱۳۶۱ هـ ش).

غزلیات شمس

ابوالفضل مصفا، فرهنگ اصطلاحات نجومی (ط: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ هـ ش).

فرهنگ اصطلاحات نجومی

سید جعفر سجادی، فرهنگ اصطلاحات و تعبیحات عرفانی (ط: طهوری، ۱۹۹۱ م).

فرهنگ اصطلاحات عرفانی

سیروس شمیسا، فرهنگ تلمیحات (ط: فردوس، ۱۳۷۱ هـ ش).

فرهنگ تلمیحات

موفق الدین علی الهروی، فرهنگ داروها و واژه های دشوار (ط: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳ هـ ش)، تألیف منوچهر امیری.

فرهنگ داروها

- فرهنگ سخنوران
ع - خیام پور، فرهنگ سخنوران (ط: ط:
طلایه، ۱۳۶۸-۱۳۷۲ ه.ش)، ۲ ج.
- فرهنگ سیاسی
داریوش آشوری، فرهنگ سیاسی (ط: ط:
مروارید، ۱۳۶۴ ه.ش).
- فرهنگنامه شعری
رحیم عفیسی، فرهنگنامه شعری (ط: ط:
سروش، ۱۳۷۲ - ۱۳۷۳ ه.ش)، ۳ ج.
- فنون بلاغت
جلال الدین همایی، فنون بلاغت و
صناعات ادبی (ط: ط: توس، ۱۳۶۱ ه.
ش)، چاپ دوم، دو جلد در یک مجلد.
- قاموس ایقان
عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس
ایقان (ط: ط: م م م، ۱۲۷ - ۱۲۸ ب)،
۴ ج.
- قاموس توقیع
عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس توقیع
صد و هشت (دار مشتات: عصر جدید،
۲۰۰۱ م)، به اهتمام وحید رأفتی.

- کاوشی در امثال و حکم
سید یحیی برقعی، کاوشی در امثال و حکم (قم: نمایشگاه و نشر کتاب، ۱۳۶۴ هـ.ش).
- کتاب بدیع
حضرت بهاء الله، کتاب بدیع (ط: از روی خط زین المقرئین، مورخ ربیع الاول ۱۳۸۶ هـ.ق). تجدید طبع در پراگ: زیروپالم، ۱۹۹۲ م.
- کلیات سعدی
سعدی شیرازی، کلیات سعدی (ط: جاویدان، ۱۳۶۱ هـ.ش).
- کلیات شمس
مولانا جلال الدین مولوی، کلیات دیوان شمس (ط: نگاه، ۱۳۳۷ هـ.ش)، ۲ ج.
- کلیات نظامی گنجوی
نظامی گنجوی، کلیات نظامی گنجوی (ط: نگاه، ۱۳۷۲ هـ.ش)، از روی نسخه وحید دستگردی، ۲ ج.
- کلیات یغما
یغمای جندقی، کلیات یغمای جندقی (ط: امیرکبیر، ۱۳۳۹ هـ.ق)، طبع افست از روی طبع اعتضاد السلطنه.

گلستان
سعدی شیرازی، *گلستان* (ط: خوارزمی،
۱۳۶۸ هـ ش)، تصحیح و توضیح
غلامحسین یوسفی.

گنج سخن
ذبیح الله صفا، *گنج سخن* (ط: دانشگاه
طهران، ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ هـ ش).

گنجینه لطایف
محمد حسین تسیحی، *گنجینه لطایف* (ط:
بنیاد، ۱۳۵۲ هـ ش).

لثالی درخشان
محمد علی فیضی، *لثالی درخشان* (ط:
م م م، ۱۳۲۳ ب).

لطائف الطوائف
فخر الدین علی صفی، *لطائف الطوائف*
(ط: اقبال، ۱۳۶۲ هـ ش).

لمعات الانوار
محمد شفیع روحانی نی ریزی، *لمعات
الانوار* (ط: م م م، ۱۳۲ - ۱۳۰ ب)، ۲
ج.

لوح شیخ
حضرت بهاء الله، *لوح مبارك خطاب به
شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی*

معروف به نجفی (قاہرہ: سعادت،
۱۹۲۰م).

مآخذ اشعار وحید رافتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی (دانداس: مؤسسہ معارف بهائی، ۱۹۹۰
- ۲۰۰۴م)، ۴ج.

مائدہ آسمانی عبد الحمید اشراق خاوری، مائدہ
آسمانی (ط: م م م، ۱۲۹ب)، ۹ج.

متن کامل دیوان سعدی شیرازی، متن کامل دیوان شیخ
اجل سعدی شیرازی (ط: معرفت،
۱۳۴۰ھ ش)، به کوشش دکتر مظاهر
مصفا.

مثل ها و حکمت ها دکتر رحیم عفیفی، مثل ها و حکمت ها
در آثار شاعران قرن سوم تا یازدهم
هجری (ط: سروش ۱۳۷۱ھ ش).

مثنوی جلال الدین محمد مولوی رومی، مثنوی
مولوی (ط: امیر کبیر، ۱۳۶۳ھ ش)، به
تصحیح نیکلسون، به اهتمام دکتر
نصرالله پورجوادی، ۴ج.

مثنوی طبع استعلامی

مولانا جلال الدین محمد بلخی،
مثنوی (ط: زوآر، ۱۳۷۵ هـ ش)، مقدمه،
تصحیح، تعلیقات و فهرست ها از دکتر
محمد استعلامی، ۷ ج.

مثنوی طبع

محمد تقی جعفری، تفسیر و نقاد
تحلیل مثنوی جلال الدین محمد بلخی)
ط: اسلامی، ۱۳۶۶ - ۱۳۶۸ هـ ش)،
۱۵ ج.

جعفری

مثنوی معنوی

جلال الدین محمد مولوی، کلیات
مثنوی معنوی مولوی (ط: علمی،
۱۳۵۷ هـ ش)، چاپ هشتم.

مجمع الفصحاء

رضاقلی خان هدایت، مجمع الفصحاء)
ط: امیرکبیر، ۱۳۳۶ - ۱۳۴۰ هـ ش)، به
به کوشش مظاهر مصفا، ۶ ج.

مجموعه آثار

حضرت بهاء الله، مجموعه آثار قلم
اعلی (ط: لجنه ملی محفوظه آثار،
۱۳۲ ب)، شماره ۱۸، ۱۹، ۴۴، ۸۴.

مجموعه ای از
الواح

حضرت بهاء الله، مجموعه ای از الواح
جمال اقدس ابھی کہ بعد از کتاب
اقدس نازل شده (لانگنہاین: لجنہ نشر
آثار، ۱۳۷ ب)، تجدید طبع ۱۵۶ ب/
۲۰۰۰ م.

مجموعه مکاتیب

حضرت عبد البہاء، مجموعه مکاتیب
حضرت عبدالبہاء (ط: لجنہ ملی
محفظہ آثار، ۱۳۳ ب)، شماره ۱۳،
۵۲، ۸۵، ۸۷.

المختصر فی اخبار
البشر

ابو الفداء، کتاب المختصر فی اخبار
البشر (بیروت: دارالفکر و دارالبحار،
۱۹۵۶ - ۱۹۶۰ م)، هفت جزء در دو
مجلد.

مصباح ہدایت

عزیز اللہ سلیمانی اردکانی، مصباح
ہدایت (ط: م م م، ۱۲۱ - ۱۳۲ ب)،
۹ ج.

معارف و معاریف

سید مصطفی حسینی دشتی، معارف و
معاریف (قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۹ هـ
ش)، ۵ ج.

معراج السعادة

ملا احمد نراقى، معراج السعادة (ط:

دهقان، بى تاريخ).

مفاوضات

حضرت عبد البهاء، مفاوضات عبد

البهاء (ليدن: بريل، ۱۹۰۸ م).

مقاله شخصى سياح

حضرت عبد البهاء، مقاله شخصى

سياح (ط: م م م، ۱۱۹ ب)، تجديد

طبع در لانگنهانين: لجنه نشر آثار،

۲۰۰۱ م.

مکاتيب

حضرت عبد البهاء، مکاتيب عبد البهاء)

قاهره: کردستان علميه وفرج الله زكى،

۱۳۲۸ - ۱۳۴۰ هـ (ق)، جلد ۱ و ۲ و ۳؛

(ط: م م م، ۱۲۱ - ۱۳۴ ب)، ج ۴ -

۸.

مکارم الآثار

محمد على معلّم حبيب آبادى، مکارم

الآثار (اصفهان: اداره کل فرهنگ و هنر،

۱۳۷۷ - ۱۳۹۶ هـ (ق)، ج ۵.

مناجات خواجه
عبدالله

خواجه عبدالله انصاری، *مناجات*
خواجه عبدالله انصاری (ط: علمی) و
(ط: فروغی، ۱۳۵۸ هـ ش)، به کوشش
علی پناه.

منتخبات مکاتیب

حضرت عبد البهاء، *منتخباتی از*
مکاتیب حضرت عبدالبهاء (ویدمت:
مؤسسه مطبوعات بهائی، ۱۹۷۹ م)،
[ج ۱]. (حیفا: مرکز جهانی بهائی،
۱۹۸۴ م)، ج ۲، (لانگنهاین: لجنه نشر
آثار، ۱۹۹۲ - ۲۰۰۳ م)، ج ۳-۵.

منشآت قائم مقام

قائم مقام فراهانی، *منشآت قائم مقام*
(ط: ابن سینا، ۱۳۳۷ هـ ش)، به اهتمام
جهانگیر قائم مقامی.

منطق الطیر

شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری،
منطق الطیر (ط: شرکت انتشارات علمی
و فرهنگی، ۱۳۶۵ هـ ش)، به اهتمام
سید صادق گوهرین.

- نجم باختر
مجله نجم باختر (Star of the West)
۱۹۱۰-۱۹۲۴م)، (آکسفورد: جورج
رونالد، ۱۹۷۸م)، تجدید طبع در ۸ ج.
- نورین نیرین
عبدالحمید اشراق خاوری، نورین نیرین (ط:
م م م، ۱۲۳ ب).
- نی ریز مشکبیز
محمد علی فیضی، نی ریز مشکبیز (ط:
م م م، ۱۲۹ ب).
- واقعات اتفاقیه
محمد مهدی شریف کاشانی، واقعات
اتفاقیه در روزگار (ط: نشر تاریخ ایران،
۱۳۶۲ هـ ش).
- یاران پارسی
حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء،
یاران پارسی (لانگنهاین: لجنه نشر آثار،
۱۹۹۸ م).
- یغما
مجله یغما (ط: صاحب امتیاز و مدیر
حیب یغمائی)، (۱۳۵۷-۱۳۲۷ هـ
ش) ۳۱ ج.

Ma'ákhidh-i-Ash'ár dar Áthár-i-Bahá'í, Vol. 5

By: Dr. Vahid Rafati

Published by Association for Bahá'í Studies in Persian, Toronto,
Ontario, Canada

Printed in: China

Cover Design by: A.H. Tabnak

166 B.E.-2009 A.D.

ISBN 1-896193-61-7

**Ma'ákhidh-i-Ash'ár dar
Áthár-i-Bahá'í**

Vol. 5

Ma'ákhidh-i-Ash'ár-i Fársí

Sources of Persian Poetry in the Bahá'í
Writings

Lám-Yá

by
Vahid Rafati, Ph.D.